تاریخ خوزستان

۱۸۷۸-۱۹۲۵

(دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)

مصطفی انصاری

ترجمه

محمد جواهرکلام

Ali Altaie
11/30/98

تاریخ خوزستان، ۱۸۷۸ - ۱۹۲۵

تاریخ خوزستان، ۱۸۷۸ - ۱۹۲۵

(دورهٔ شیخ خزعل)

مطالعه‌ای در خودمختاری ایالتی و تحول

نوشتهٔ مصطفی انصاری

ترجمهٔ محمد جواهرکلام

نشر شادگان

تهران، ۱۳۷۷

نشر شادگان

تهران، صندوق پستی ۴۴۱ - ۱۳۱۴۵

تاریخ خوزستان، ۱۸۷۸ - ۱۹۲۵

(دورهٔ شیخ خزعل)

مطالعه‌ای در خودمختاری ایالتی و تحول

نوشتهٔ مصطفی انصاری

ترجمهٔ محمد جواهرکلام

چاپ اول، تهران ۱۳۷۷

تعداد ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی خوشه

شابک ۷ - ۴ - ۹۰۰۹۶ - ۹۶۴ ISBN 964 - 90096 - 4 - 7

فهرست

فهرست جدولها

فهرست نمودارها

سخن مترجم

صرفنظر از کتابهایی که پیرامون تاریخ خوزستان در دورهٔ باستان، معروف به دورهٔ «عیلام»، نوشته شده و اکثرا" بر پایه کاوشهای باستان شناسی در شوش ومناطق باستانی دیگر خوزستان استوار است، دورهٔ دیگری که بیش از همه ذهن تاریخ‌نویسان و محققان را به خود مشغول داشته، دوره ۱۸۷۸ تا ۱۹۲۵ (برابر با ۱۲۵۶ تا ۱۳۰۴ هجری شمسی) است.[1] این دوره که یکسره از دوره بالا جداست و فرقهای ماهوی با آن دارد، نزد ما به دورهٔ حکمرانی خاندان بنی‌کعب و مشخصا" شیخ خزعل در خوزستان معروف است. دورهٔ یادشده با همه کوتاهی خود، از بسیاری جهات شایان اهمیت است، و به تناسب نظر سه گروه نویسندگان ایرانی، انگلیسی و عرب، و هر گروه را به دلیلی، به خود جلب کرده است.

نویسندگان ایرانی، و از جمله نویسندهٔ این رساله، از آن جهت به این دوره توجه کرده‌اند که آن را بعد از یک دوره حکمرانیِ خودمختار، توسط خاندانها و قبایل عرب، مقدمه بازگشت خوزستان به جامعه ایرانی می‌دانند. قبیله و ایل، به عنوان یک سازمان اجتماعی، از استقلال و قدرت زیادی بهره می‌برد که از آن در کار حکومت بر طوایف استفاده می‌کرد. در دوران ضعف نهادهای اداری دولت

۱. در این زمینه اثر تحقیقی دیگری هست با مشخصات زیر، که صرفا" به دورهٔ شیخ خزعل پرداخته است:

William Theodore Strunk, *The Reign of Shaykh Khaz'al Ibn Jabir and the Suprression of the Prinicipality of 'Arabistan: A Study in British Imperialism in Southwestern Iran, 1897 - 1925*. Phd. dissertation in the Department of History, Indiana University, August, 1977.

چنانکه از عنوان رساله بر می‌آید، ظاهرا" نویسنده نظرگاه خاصی نسبت به این دوره دارد و این برای خوانندهٔ علاقه‌مند بسیار جالب توجه است.

مرکزی، طایفه و قبیله حکمران مناطق داخلی کشور، از جمله خوزستان بودند و این وضع در اغلب مناطق ایران حاکم بود. در واقع می‌توان گفت که تا مدتها در ایران قدرت حکومتی ساختار قبیله‌ای داشت. این ساختار البته با ظهور رضاخان در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی رو به تغییر نهاد.

نویسندگان ایرانی در پرداختن به موضوع، بیشتر از تمرکزگرایی طرفداری کرده‌اند و چاره را در نظامی مقتدر و متمرکز می‌بینند که قدرتهای محلی - و به تبع آن زبانها و فرهنگهای محلی - را از بین ببرد و مملکت را یکسان و متحدالشکل گرداند. چنین طرز فکری را دکتر محمود افشار یزدی در مجله **آینده**[۲] به صورت زیر بیان می‌کند:

«ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در سرتاسر کشور مخصوصاً" در آذربایجان، کردستان، خوزستان، بلوچستان و نواحی ترکمن‌نشین، کشیدن راههای آهن و ایجاد ارتباط میان نواحی مختلف مملکت، کوچ دادن برخی ایلات آذربایجان و خوزستان به نواحی داخلی ایران و آوردن ایلات فارسی زبان در این ایالات و شهرنشین کردن آنها، تغییر در تقسیمات کشوری و از بین بردن اسامی آذربایجان، عربستان و غیره، تغییرات اسامی ترکی و عربی نواحی و دهات، کوهها و رودهای ایران، ممنوع کردن استفاده از زبانهای محلی در محاکم، مدارس، ادارات دولتی و ارتش و غیره.»

و می‌نویسد: «منظور ما از کامل کردن وحدت ملی ایران این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از بین برود، کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هریک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشد...به عقیدهٔ ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هرلحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در

۲. مجله آینده در سال ۱۳۰۴ شمسی (۱۹۲۵)، یعنی همزمان با صعود رضاخان به سریر قدرت درتهران آغاز به انتشار گذاشت.

ایران سکنی دارند یکنواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آیندهٔ تاریکی در انتظار ماست.» و: «گرچه ملیت ایران به واسطهٔ تاریخ پرافتخار چندین هزارساله و نژاد ممتاز آریایی از همسایه‌های زردپوست و تورانی و عربهای سامی مشخص است، ولی می‌توان گفت که وحدت ملی ما به واسطهٔ اختلاف لسان میان ترک زبانهای آذربایجان و عرب زبانهای خوزستان و فارسی زبانان سایر ولایات از حیث زبان ناقص می‌باشد.»[۳]

این نویسندگان که به ضعف و فتور دولت مرکزی در اواخر سلسله قاجاریه نظر داشته‌اند تاآنجا پیش می‌رفتند که از ضرورت یک «دولت مقتدر مرکزی» یا یک «دولت ثابت و نیمه‌دیکتاتوری» و یا به زبان آشکارتر، نیاز به دیکتاتوری مانند موسولینی، آتاترک یا بیسمارک سخن می‌گفتند. اما حوادثی که در طول حکومت رضاخان رخ داد به آنان فهماند که متحد کردن مردمان ایران از طریق دیکتاتوری رضاخان میسر نیست، زیرا «آنچه پروسهٔ بنیاد ملت را در غرب موفقیت آمیز ساخت، مبتنی بودن آن بر چندگانگی و پلورالیسم منافع معنوی و سیاسی و اقتصادی بود که دوشادوش پذیرش انعکاس این چندگانگی و پلورالیسم در نهادهای سیاسی و اجتماعی، یعنی به عبارت دیگر، به موازات رشد و بلوغ و نهادی شدن «دمکراسی» صورت گرفت.»[۴]

اما نویسندگان انگلیسی که غالبا" مأمور سیاسی کشور خود در منطقه بوده‌اند، نوشته‌هایشان را صرف تشریح و توجیه سیاستهای استعماری بریتانیای کبیر در این دوره کرده‌اند. (از نویسندگان انگلیسی فقط پرسی لورین کتاب مستقلی راجع به اواخر این دوره - و در واقع حساسترین سالهای آن - نوشته است.[۵]) بریتانیای

۳. به نقل از: بیژن رضایی، "ناسیونالیسم و موانع دموکراسی در ایران،" آرش، شمارهٔ ۴۱ - ۴۲، صص ۸ - ۱۳.
۴. همان، ص ۱۰.
۵. جا دارد که از مشخصات این کتاب، که در واقع نشاندهندهٔ طرزفکر انگلیسیها در این مورد ←

کبیر در این دوره، برای حفظ منافع خود در خوزستان، سیاست ویژه‌ای در برابر شیخ خزعل داشت، و آن حفظ و حمایت او در برابر دولت مرکزی بود. اما پس از آمدن رضاخان، که اصولاً با کمک بریتانیا صورت گرفت، این سیاست رو به تغییر نهاد و انگلیسیها که دریافته بودند رضاخان بهتر می‌تواند منافع آنان را تأمین کند، به سوی وی رفتند و شیخ خزعل را رها کردند. و این نکته‌ای است که خوانندهٔ این کتاب بویژه باید همواره در ذهن داشته باشد.

نویسندگان عرب نیز بدان دلیل به آن توجه داشته‌اند که آن را پایان سروری خاندانهای عرب بر خوزستان می‌دانند.[۶] حکومت این خاندانها از میانه‌های قرن نهم هجری، نخست با سلسله آل مشعشع آغاز شد، و بعداً با سلسله آل کعب ادامه یافت و هم با این سلسله، در اواسط قرن چهاردهم هجری، به پایان رسید. در این مدت پنج قرنه یا پانصد ساله، خوزستان شاهد حوادث بسیاری بود که آخرین آن، حادثه دستگیری شیخ خزعل در سال ۱۳۰۴ شمسی است. با بیرون رفتن شیخ خزعل از صحنه سیاسی خوزستان، تبلیغات گسترده‌ای برای «فارسی سازی» مناطق عرب‌نشین خوزستان صورت گرفت، و سخن گفتن به زبان عربی و تمسک به عربیت از مظاهر «عقب ماندگی» قلمداد شد.

اما مشکلی که نویسندگان عرب در این مورد دارند این است که عواطف خود را تا حدود زیادی در تحقیق دخالت می‌دهند و آن را از صورت «علمی و بیطرفانه» خود خارج می‌کنند. همچنین مسألهٔ آمیزش روزمره و اجتناب‌ناپذیر عربها و «غیر عربها» را، که پیوسته در کار تغییر دادن هر دو گروه است، مسکوت

← است، یاد گردد: پرسی لورین، شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان (خاطرات سیاسی سرپرسی لورین وزیر مختار انگلیس در ایران)، بازنویسی از گوردون واترفیلد، ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی. تهران انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳.

۶. یک نمونه از آثار تحقیقی نویسندگان عرب کتاب زیر است که مورد استفادهٔ نویسندهٔ این رساله هم بوده است: مصطفی عبدالقادر النجار، التاریخ السیاسی لامارة عربستان العربیة، ۱۸۹۷ - ۱۹۲۵. القاهره، دار المعارف، ۱۹۷۰.

می‌گذارند. دیگر اینکه به حذف عناصر حکمران عرب اهمیت زیادی می‌دهند و عربیت را به آنها تمام شده می‌دانند، غافل از اینکه «جامعهٔ عرب خوزستان» که متأسفانه هنوز از آن به نام «قبایل و عشایر» تعبیر می‌شود، مثل هر جامعهٔ دیگری، بیشتر از عوامل پویای درونی خود بهره می‌برد و همین عوامل درونی هستند که تا به امروز نگذاشته‌اند این جامعه دست از زبان و فرهنگ عربی خود بردارد.

دربارهٔ کتاب حاضر

کتابی که در دست دارید پایان‌نامهٔ دکتری نویسنده - مصطفی انصاری - از دانشگاه شیکاگو (رشتهٔ تاریخ) در سال ۱۹۷۴ است که به‌یاری دوستی فراهم آمده.[۷] این پایان‌نامه اگرچه بر بسیاری ازگوشه‌های تاریک ماندهٔ تاریخ خوزستان پرتو تازه‌ای می‌افکند و در بعضی قسمتها اطلاعاتی دست اول دارد، ولی از یک جهت به همان مشکلی دچار است که سایر متون مربوط به این دوره بدان دچارند. و آن همانا ارزیابی نادرست نقش اعراب خوزستان در تاریخ این دوره است.

برای این نقیصه چند علت می‌توان تصور کرد. یکی عدم مراجعه نویسنده به منابع عربی است. و این شاید از آن رو باشد که نویسنده عربی نمی‌داند، اگر چه یک کتابِ عربیِ مهم جزو منابع رساله است.

یک علت دیگر ممکن است بینش نویسنده باشد، که در بحثِ بالا کم و بیش از سنخ آن یاد شد. به‌هر حال، علت آن هر چه باشد، متأسفانه از ارزش رساله کاسته و در بعضی موارد بدان لحنی یکسویه داده است. برای رفع این نقیصه، مترجم یادداشتهای کوتاهی تهیه کرده و در حاشیه کتاب آورده است. باوجود این توضیح

۷. مشخصات کامل متن از این قرار است:

Mostafa Ansari, *The History of Khuzistan, 1878 - 1925; A Study in Provincial Autonomy and Change*, Phd. dissertation in Department of History, the University of Chicago, August, 1974.

تلاش مترجم برای گرفتنِ تماس با نویسنده رساله متأسفانه به جایی نرسید.

می‌دهد که ترجمهٔ این رساله دلیل موافقت مترجم با گفته‌های نویسنده نیست.

مترجم آرزومند است روزی برسد که نیازی بدین توضیح نباشد و خوانندگان خود کژیهای این گونه متون را دریابند. ولی این آرزو عملی نمی‌شود مگر اینکه در میان جوانانِ دانش‌پژوه خوزستان - به ویژه جوانانِ عرب - جنبشی علمی برای شناخت صحیحِ تاریخ نوین این منطقه، به‌وجود آید؛ جنبشی که گفتگو، برخوردِ اندیشه و استناد به دفتر و قلم اجزاءِ لاینفک آن باشند.

تابستان ۱۳۷۷ — محمد جواهرکلام

پیشگفتار

به رغم بحثهای اخیر، که ایران تا همین دو دههٔ گذشته جامعه‌ای ایستا بوده و در برابر تغییر ساختاری مصونیت داشته است،[1] باید گفت که ماهیت جامعهٔ ایرانی در سیر تاریخی خود در دورهٔ قاجار(۱۷۹۶ - ۱۲۱۱/۱۹۲۵ - ۱۳۴۴ هج. قمری) به طور بنیادی دگرگون شد.[2] این دگرگونی، از یک جامعهٔ اسلامی قرون وسطایی به جامعه‌ای با شرایط تقریباً «مدرن»، علی‌العموم به «اثر غرب» و برآیند اقدامات

۱. این موضوع در منابع زیر بررسی شده است:

Roger M. Savory. " The Principal of Homeostasis Considered in Reflection to Political Events in Iran in the 1960's," *International Journal of Middle East Studies* 3 (1972): 282 - 302. (ازاین‌پس به صورت: *IJMES* می‌آید); Norman Jacobs, *The Sociology of Development, Iran as an Asian Case Study* (New York, 1966).

۲. برآورد کلی از این تحول در منابع زیر داده شده است:

A. K. S. Lambton, "Persian Society Under Qajar," *Journal of the Royal Central Asian Society* 48 (1968): 123-34.

تحول در ساختار اداری ایران موضوع مقاله‌های زیر بوده است:

S. Bakhkhash, " The Evolution of Qajar Bureaucracy, 1779 - 1879," *Middle Eastern Studies* (1971): 139 - 67; B. N. Tandon " Administrative Reorganization in Iran, 1875 - 1900, " *Indo - Iranica* 15 (1962): 19 - 33

تحولات اقتصادی ایران نیز در کتاب زیر بحث شده است:

Charles Issawi, (ed)., *The Economic History of Iran, 1800-1900* (Chicago, 1971).

[و نیز ترجمهٔ فارسی آن: چارلز عیساوی، تاریخ اقتصادی ایران، ۱۸۰۰-۱۹۰۰، ترجمهٔ یعقوب آژند (تهران، گستره، ۱۳۶۰). - م.]

تدافعی دولت مرکزی در این زمینه منسوب می‌شود.[۳] اما با وجود این دگرگونی، و در واقع در تضاد شدید با برخی از باورهای رایج وسیع دربارهٔ روند «مدرنیسم»، می‌توان ادعا کرد که جنبهٔ برجستهٔ تاریخ ایران در اواخر دورهٔ قاجار همانا استمرارِ آزادیِ قبیله‌ای و خودمختاریِ ایالتی بوده است. دلایل تاریخی این استمرار، اگرچه دربارهٔ آن مبالغه شده،[۴] تاکنون به‌طور مناسب تجزیه و تحلیل نشده است.[۵]

در نتیجه هدف این رساله این است که ماهیت، گستره و علل خودمختاری قبیله‌ای را در ایالت ایرانیِ خوزستان، از سال ۱۸۷۸ تا ۱۹۲۵ بررسی کند، و نشان دهد که روند دگرگونی یاد شده، در مراحل آغازین خود، در وهله اول ناشی از همین حالتِ خودمختاری بود ولی سرانجام منجر بدان شد که خوزستان در گسترهٔ بزرگترِ سیاست ایران قرار گیرد. به علاوه، این رساله سعی می‌کند نشان دهد که

۳. ر. ک:

A. K. S.Lambton, "The Impact of the West on Persia, " *International Affairs* (London) 33 (1957): 12-25; Farman Farmayan, "The Forces of Modernization in Nineteenth Century Iran : A Historical Survey", in: W. R. Polk & R. L. Chambers (eds.), *Beginnings of Modernization in the Middle East*, (Chicago, 1968): 119-151.

۴. ر. ک:

N. R. Keddie, "Is there a Middle East?, "*IJMES* 4 (1973): 259 - 68.

۵. از پاره‌ای استثناها به ویژه باید نام برد:

G. R. Garthwaite, " The Bakhtiari Khans: The Government of Iran and the British, 1846-1915, " *IJMES* 3 (1972): 24-44 ; P. Oberling, *The Qashqais* (The Hague, 1974).

در هر دو اثر سیاست بیرونی و درونی این طوایف مورد بررسی قرار گرفته است، ولی توجه عمده روی استقلال نسبی آنها متمرکز نشده است. برای دید متفاوتی از این بررسی با تأکید بر چندپارگی اجتماعی و سیاسی جامعه قاجار و استقلال نسبی آن، ر. ک:

E. Abrahamian, "Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran, " *IJMES* 15 (1974): 3-31

بسیاری از عوامل مؤثر در این دگرگونی از درون خود ایالت سرچشمه گرفته‌اند و عملِ دولت تنها عاملِ دگرگونی نبوده است.

این رساله عمدتاً بر پایهٔ اسناد اصلی و چاپ نشدهٔ وزارت امور خارجه ایران، اداره اسناد عمومی بریتانیا و نیز اسناد حکومت هندِ موجود در کتابخانه لندن استوار است. کمیِ منابعِ ردیف اول در بخشهای نخست این رساله ـ مربوط به دورهٔ ۱۸۷۸ تا ۱۸۹۰ ـ و نبودنِ منابعِ ردیف دومِ قابل اعتماد، محدودیتهایی در این زمینه به وجود آورده است.[۶] به همین علت بررسی مفصل پاره‌ای از موضوعهای این بحث میسر نگردید. از جمله، هدف اساساً آن بود که دو واحد کوچکِ سازمان اجتماعی، یک بخش از یک قبیله معیّن در خوزستان جنوبی و محله‌ای از یک شهر در نیمه شمالی استان در نظر گرفته شده و تاریخ این واحدها را در ارتباط با تاریخ کلی ایالت بررسی کنیم، اما محدودیت منابع این هدف را غیرممکن ساخت. بنابراین محور این رساله ایالت به طور عام است.

اینک چند کلمه دربارهٔ نام جاها و نحوهٔ دگرنویسی آنها. در حال حاضر بسیاری از شهرهای ایالت نامهای گوناگون با املاهای متغیر دارند. به این ترتیب، اکنون فلاحیه «شادگان» نامیده می‌شود، مُحمّره «خرمشهر» و عَبّادان «آبادان». در این رساله شهرهای یاد شده را به نامهایی که طی دورهٔ ۱۸۷۸ - ۱۹۲۵ داشته‌اند آورده‌ایم. تنها استثنا نام خود ایالت است. در سراسر دورهٔ مورد بحث، خوزستان غالباً به نام «عربستان» یا «عربستان ایران» خوانده می‌شد. البته نام قدیمی ایالت، «خوزستان» نیز به کار می‌رفت، مثلاً عنوانِ رسمی سرکنسول انگلیسی مسئول منطقه: «اچ. بی. ام. سرکنسولِ خوزستان و فارس» بود. به منظور یکنواختی، و نیز با توجه به اینکه نام رسمی ایالت در سال ۱۹۲۳م /۱۳۰۲ هـ ش به «خوزستان» تغییر یافته، در این رساله همه جا از آن به نام «خوزستان» یاد شده است.

۶. برای آگاهی از چند و چون این منابع ر.ک: یادداشتی در بارهٔ منابع، در آخر رساله.

فصل ۱

خوزستان و شاخصهای اجتماعی-اقتصادی

جامعهٔ سنتی، ۱۸۷۸ ـ ۱۸۹۰

مقدمه

برای توصیف سازمان اجتماعی-اقتصادی خوزستان در این دوره، اصطلاح «سنتی» شاید از همه مناسب‌تر باشد. سنتی در این معنی که ترکیبِ نژادی، تلقی فرهنگی، آداب اجتماعی و نهادهای اقتصادیِ ایالت به گونهٔ قابل ملاحظه‌ای شبیه دهه‌های پیشین بود یا با آن تفاوتی نداشت. این جنبه از پیوستگی در سطوح مختلف قابل تشخیص است. در سطح مردم، ساکنان شهرها، افراد قبایل یا سکنه روستایی وابستهٔ محیط طبیعی خود بودند و مانند پدران خود در جوشش با محیطِ پیرامون روزگار می‌گذراندند. ساختار ایالت ـ یعنی تأثیر متقابلِ شهر و روستا و قبایل بر یکدیگر و نیز بر نظام بزرگتر، یعنی حکومت ایالتی ـ اساساً تغییر زیادی نداشت. در سطحِ نهادی، امور حکومتِ ایالتی، وظایف حکومت مرکزی و الزامات افراد زیر سلطه، مانند گذشته، ضرورتاً به حفظ امنیت عمومی و پرداخت مالیات محدود می‌شد.

اگرچه سازمان اجتماعی-اقتصادیِ ایالت را به عنوان «سنتی» توصیف کردیم، اما این توصیف نباید این شبهه را پیش آورد که خوزستان به تعبیری جامعه‌ای ایستا و بدون تحرک بوده است. در واقع، در دهه ۱۸۸۰ منطقه شاهد تغییر قابل ملاحظه‌ای گردید که البته بیشتر در جزئیات بود تا در کلیات. از جمله،

درزمان حشمت‌الدوله (۱۸۷۸ - ۱۸۸۰)، مرکز ایالت از دزفول به شوشتر انتقال یافت.[۱] با وجود این، تغییر مرکز ایالت اثر زیادی در اقتصاد ایالت به جا نگذاشت.[۲]

در سطح دیگر، تغییر و تبدیل مستمری در منصب «نایب‌الحکومه»ی رامهرمز، منطقه کشاورزی واقع در جنوب شرقی استان، وجود داشت. نایب‌الحکومه گاهی یکی از اعیان محلی بود، گاهی نیز نمایندهٔ خانهای بختیاری، شیخ محمره و یا حکمران کل خوزستان.[۳] با وجود این مدرکی در دست نیست که نشان دهد این تغییر تأثیر قابل توجهی در زندگی مردم رامهرمز داشته است.[۴]

همچنین دگرگونیهایی نیز در محدودهٔ اسکان اهالی رخ داد. در طول چند سال، در بعضی مناطق ایالت، به ویژه ناحیهٔ «میان آب»، باریکه‌ای بین شوشتر و بندقیر، نحوهٔ زیست اهالی از یکجانشینی به قبیله‌ای تغییر یافت.[۵] با وجود این، تعادل مسلطِ میان کشاورزیِ یکجانشین /کوچرو در ایالت به همان شکل باقی ماند.

همچنین ساختار درونیِ اتحاد طوایف خوزستان نیز به صورت قابل ملاحظه‌ای دگرگون شد. تا قبل از سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ق، طایفهٔ کعب به عنوان رهبر اتحاد طوایف ایالت شناخته می‌شد - حقیقتی که عنوان منیعِ شیوخِ آن: «شیخ‌المشایخ» به خوبی بدان گواهی می‌داد. از سال ۱۸۸۸/۱۳۰۵ق این اتحاد به

1. J. G. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia 1. Historical* (Calcutta, 1915), Part II , p. 1677.

۲. برای توصیف این شهرها در سال ۱۸۷۶، ۱۸۷۸ و ۱۸۸۱ / ۸۲، ر. ک: حاج عبدالغفارنجم‌الملک، سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران، علمی، ۱۳۴۱). از این پس به صورت:نجم‌الملک، سفرنامه یاد می‌شود.

۳. همان، ص ۱۴۵.

۴. برای توصیف‌رامهرمز در سال ۱۸۸۱ / ۸۲، ر. ک:نجم‌الملک، سفرنامه، صص ۱۴۷-۱۴۱؛ عبدالله بن مصطفی قلی‌خان اعتمادالسلطنه، کتابچهٔ مسافرتِ‌عربستان ولرستان (به شمارهٔ ۶۲۸۵ در کتابخانهٔ وزارت خارجه ایران،تهران). از این پس: عبدالله، کتابچه.

۵.نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۳۱.

مثابه یک نهاد سیاسی از بین رفت و به تصرف رقیبِ طایفهٔ کعب، یعنی طایفه «محیسن» مُحمّره (خرمشهر) درآمد.[۶] با وجود این، افول اتحاد کعب بر ستیز مستمر قبایل و حکومت ایالتی، یا تعادل نسبی قوا میان آنان، اثر ناچیزی داشت.

یک خطر واقعی وجود دارد که به ایالت به صورت یکپارچه نگاه کنیم و بر عوامل مؤثر در تداوم تحول تأکید نماییم؛ طوری که تصویر کاذبی از وحدت و یکپارچگی را القا کنیم، در حالی که در حقیقت هیچیک از اینها وجود نداشته باشد. برجسته‌ترین ویژگی الگوی سنتیِ سازمانِ اجتماعی-اقتصادی عبارت بود از تقسیم ایالت به دو بخشِ متمایز ـ و تا حد زیادی مانع‌الجمعِ ـ مناطقِ قبیله‌ای و مناطقِ شهری. در این دوره، روستاهای ایالت الگوی سازمان اجتماعی-اقتصادی جداگانه‌ای نداشتند، بلکه بیشتر تحت سلطه یا متکی به شهرها و قبایل بودند. بدین ترتیب، الگوهای روستاییِ سازمانِ اقتصادی از نوع کشاورزی یکجانشین بود، در حالی که الگوهای اجتماعی سازمان آنها هم شهری بود هم قبیله‌ای. چنین اجزایی ـ قبایل، شهرها و روستاها ـ آزادانه با یکدیگر تکمیل می‌شدند و در درون خود مرزهای جغرافیایی و اداری مشخصی داشتند. بدین ترتیب، در سراسر این دوره، «خوزستان» معنایی حقیقی نداشت و صرفاً نام یک واحد اداری ویژه بود. بهترین مثال برای این نداشتن یکپارچگی شاید این حقیقت باشد که در سال ۸۲/۱۸۸۱ وارد کردن ذغال سنگ از بریتانیای کبیر به محمره، از استخراج آن از کوههای بختیاری، واقع در شمال غربی ایالت، به مراتب راحت‌تر و ارزانتر بود.[۷]

سرزمین و مردم

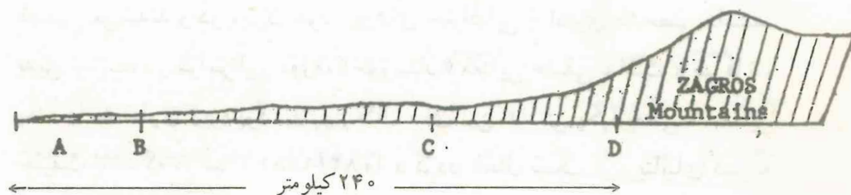
در سراسر این دوره، و در واقع تا سال ۱۳۰۶/۱۹۲۸ش، مرزهای سیاسی ایالت از مرزهای خوزستان امروزی بسیار محدودتر بود. ایالت، بر اساس وضعی که تا سال

۶. برای جزئیات بیشتر ر. ک: فصل دوم همین رساله.

۷.نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۸۴.

۱۹۲۸ داشت، مساحتی بالغ بر ۱۶،۰۰۰ میل مربع [حدود ۴۱،۲۰۰ کیلومتر مربع] را در بر می‌گرفت که به شکل سه گوش میان خلیج فارس و دامنه کوههای زاگرس، و نیز مرز امروزی ایران و عراق قرار داشت. این سه گوش عمدتاً دشتی رسوبی را در برمی‌گیرد و از لحاظ جغرافیایی بیشتر با دره بین‌النهرین همجنس است تا ارتفاعات ایران. سطح این فلات در وسط ایالت در اهواز به واسطه رشته‌ای از ارتفاعات به دو نیم می‌شود که تا مسافت حدود ۴۸ کیلومتر به سوی مغرب، شمال غرب، شرق و جنوب شرقی امتداد دارد. بلندی ارتفاعات استان از سطح دریا در ساحل خلیج فارس و در محمّره(خرمشهر) ۶۰ متر است. ارتفاع از سطح دریا در تپه‌های اهواز به تدریج افزایش می‌یابد و در کوه «فدلک»[۸]، واقع در شمال شرقی شوشتر، در مرز خوزستان و لرستان، به ۳۶۵ متر می‌رسد. این تغییر ارتفاع در شکل زیر نشان داده شده است.

نمودار ۱ - نیمرخ طبیعی بزرگ شدهٔ خوزستان[۹]



A = هم‌مرز با خلیج فارس

B = خرمشهر هم سطح دریا

C = اهواز ۶۰ متر بالاتر از سطح دریا

۸. این نام در منابع موجود - از جمله: فهرست کوههای ایران، تألیف لطف الله مفخم پایان، (تهران، ستاد بزرگ ارتشتاران، ۱۳۵۲) - یافت نشد. -م.

9. Mark Sever Bell, " A Visit to the Karun River and Kum," *Blackwood's Edinburgh Magazine* 145 (June, 1889): 864.

D = کوه فدلک ۳۶۵ متر بالاتر از سطح دریا .

رشته کوههای زاگرس، که دشت خوزستان را از ارتفاعات ایران جدا می‌کنند، سرچشمهٔ رودهای متعدد ایالت هستند. بزرگترین و مهمترین آنها کارون است. آبخیزهای این رود در کوههای زاگرس (بختیاری) واقع در ۱۶۰ کیلومتری غرب اصفهان قرار دارد. کارون از کوههای زاگرس (بختیاری)، واقع در ۲۴ کیلومتری شمال شوشتر سر بر می‌آورد و از این شهر به سوی اهواز و محمّره جاری شده و به شط العرب [اکنون اروندرود] و خلیج فارس می‌ریزد. شعبه مهم سمت راست آن، رود «دز»، پس از سرازیر شدن از کوه، از شهر دزفول می‌گذرد و دقیقاً در بند قیر به کارون می‌پیوندبد. رود کرخه از کوههای زاگرس (کوههای غربی لرستان) سرچشمه می‌گیرد و در حدود ۳۲ کیلومتری غرب دزفول وارد ایالت می‌شود و در نهرهای متعدد و نیز باتلاقهای ناحیه حویزه می‌ریزد. رودهای جرّاحی و هندیان که در جنوب و جنوب شرقی ایالت جریان دارند، از بخش جنوبی زاگرس (بختیاری ـ رامهرمز) سرچشمه می‌گیرند و به خلیج فارس می‌ریزند. این رودها منشاء نوعی آبیاریِ طبیعی موسوم به «فاریاب» هستند که بیشتر در شمال ایالت متداول است. آبیاریِ فاریاب در نیمه جنوبیِ اقلیم محدود به مناطق حویزه، فلاحیه، رامهرمز و ناحیه جراحی است و این مناطق به ویژه در جوار رودخانه‌ها قرار دارند. در گذشته شرط اساسی برای استفاده گسترده از روشِ آبیاری فاریاب، نگهداری و مرمّت جویهای آبیاری موجود در منطقه به صورت مستمر بود. اما نبودن سلطه سیاسیِ متمرکز و گذشت و غفلت چندساله و جنگ و گریزِ مداومِ طوایف (که طی آن تخریبِ جویهایِ آبِ رقیب به عنوان یک شیوهٔ مقبولِ جنگی تلقی می‌شد)، همه و همه باعث ویرانی بسیاری از تأسیسات آبیاری شدند. به این ترتیب از سال ۸۲/۱۸۸۱ تقریباً کلیهٔ کانالهای آبیاریِ رود کرخه رو به ویرانی گذاشت.[۱۰] در نتیجه بخش عمده‌ای از اراضی ناحیه حویزه که به شیوه

۱۰. نجم الملک، سفرنامه، ص ۶۰.

فاریاب آبیاری می‌گردید، وابسته آبیاری دیم و آب باران شد.[۱۱]

هزینه‌های گزاف سدسازی و احداث شبکهٔ آبیاری نمی‌توانست از طریق اقتصادِ محلیِ قبیله‌ای فراهم شود، و دولت مرکزی ناگزیر به تقبل آن بود. در سال ۱۸۶۹/۷۰ در اهواز سدی با هزینه گزافِ ۵۰,۰۰۰ تومان ساخته شد،[۱۲] اما همین سد اندکی بعد، به علت اهمال در ساختنِ آن، محتاج مرمت فوری شد. در سال ۱۸۷۳/۷۴ کوششهای متعدد ناموفقی برای بنای سد جدیدی به عمل آمد.[۱۳] در سال ۱۸۸۱/۸۲ به دستور ناصرالدین شاه، هیئت ویژه‌ای به منظور بررسی امکانات و برآورد هزینه احداث سد و کانالهای آبیاری در ایالت، به خوزستان اعزام شد.[۱۴] نجم‌الملک،[۱۵] مهندس و مسئول این هیئت در گزارش خود از این سفر، یکی از موانع مهم در راه احداث شبکه جدید آبیاری را «مخالفت قبایل عرب» قلمداد می‌کند. به گفتهٔ او، اعراب واهمه داشتند که بنای سدها و ایجاد شبکه آبیاری باعث دخالت بیشتر دولت در امور روزمره ایالت و از دست رفتن منافع آنها گردد.[۱۶]

فقدان یک شبکه وسیع آبیاری باعث شد مناطقی از ایالت که به طریق طبیعی آبیاری نمی‌شدند، وابستهٔ آب باران شوند. میانگین باران سالانه حدود ۵ الی ۶ اینچ (۱۲۵ تا ۱۵۰ میلی متر) بود. بارندگی سالانه یکی از شهرهای ایالت، از دی ماه تا آذرماه، در جدول ۱ نشان داده شده است.

۱۱. همان، ص ۵۸. ۱۲. همان، ص ۵۷. ۱۳. نجم‌الملک، همان.

۱۴. برای اطلاع از کار این هیئت، ر.ک: نجم‌الملک، کتابچهٔ مسافرتِ عربستان و سد اهواز، (به شمارهٔ ۶۲۴۹، در کتابخانهٔ وزارت خارجه ایران، تهران). [از این پس به صورت: نجم‌الملک، کتابچه، یاد می‌شود.]

۱۵. برای شرح حال نجم‌الملک، ر.ک: مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران، جلد ۲، صص ۲۷۴ - ۲۷۳.

۱۶. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۳۸. [قبایل عرب مخالف ساختن سد و... نبودند؛ مخالف آن طرحهای «استعماری» بودند که به فقیر شدن هرچه بیشتر گروهی و غنی شدن گروهی دیگر می‌انجامید، و این طرحها در آن زمان چه بسیار بودند.-م.]

جدول ۱ - مقدار باران برای عبادان [آبادان] (به میلی متر)[17]

	دی	بهمن	اسفند	فروردین	اردیبهشت	خرداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر
	۲۰	۱۵	۱۹	۱۵	۴	۰	۰	۰	۰	۱	۲۶	۴۱
روزهای بارانی	۶	۵	۳	۳	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۳	۴

محصولاتی که بیش از همه وابسته آب باران‌اند، گندم و جو هستند که محصولات کشاورزی عمدهٔ خوزستان به شمار می‌آیند. عامل مهم دیگر در کشاورزی خوزستان، نوع خاک است. خاک در خوزستان به طورکلی بر دو نوع است: نوع اول خاک نرم و ماسه‌ای است که «نرمه» خوانده می‌شود. این خاک را می‌توان با وسایل ساده‌ای که در اختیار افراد قبایل عرب است شخم زد. شخم زدن، با استفاده از حیوان محدود به زیر و رو کردن پوسته زمین با به کار بردن یک خیش چوبی ساده به عمق ۷/۵ تا ۱۰ سانتی متر است. خاک نرمه می‌تواند با مقدار کمی تخم اصلی محصول فراوانی بدهد. بهترین نتایج زمانی حاصل می‌شود که باران زمستانی کم باشد. نوع دوم خاک رُسی و معمولاً سخت است.[18] این نوع خاک نیاز به شخم مفصل و تخم کاری وسیع دارد. محصول یک قطعه زمین رسی از یک قطعه زمین با خاک نرمه به همان اندازه کمتر است. بهترین نتایج کشت در خاک رسی مستلزم آن است که باران به وفور ببارد. محصول این دو نوع خاک، از ۲۰ تا ۳۰ برابر مقدار کشت اولیه و تا ۴۰ برابر متغیر است. در سالهای نامناسب یا کم باران میزان محصول ممکن است به ۸ یا ۵ برابر و حتی کمتر کاهش یابد.

17. William B. Fisher, *The Middle East, A Physical, Social and Regional Geography* (London, 1971).

۱۸. در متن واژهٔ محلی *marshil* (مارشیل؟) آمده است که ما آن را به رُسی تعبیر کرده‌ایم. - م.

به این ترتیب، کاملاً روشن است که بارندگی عامل مهمی در کشاورزی ایالت به شمار می‌رود. این حقیقت را شماری از منابع دیگر گواهی می‌دهند. اما منابع یاد شده به رابطهٔ دقیق میان مقدار و زمان باران از یکسو، و محصول مورد انتظارِ یک ناحیه معین در سالی معین از سوی دیگر، اشاره نمی‌کنند. آنچه منابع نشان می‌دهند عموماً به اختصار مطالبی از این قرار است: «آبیاری مصنوعی وجود ندارد، و کشاورزی کاملاً به بارندگی وابسته است.» یا «آنها در بهار، محصول خود را برحسب ریزش باران جمع‌آوری می‌کنند، که ممکن است صد برابر باشد یا هیچ.» بنابراین جزئیاتِ مربوط به رابطه درونی میان باران و میزان محصول را ناگزیر باید از میان دلایل پراکنده و بعضاً متناقضِ موجود جمع کرد.

منابع نشان می‌دهند که بارندگی از سه جهت اهمیت داشت. اول آنکه اگر باران نمی‌آمد - که گاهی هم رخ می‌داد - محصول از بین می‌رفت. دوم همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم، مقدارِ باران نیز مهم بود: بارندگی زیاد محصولات خاک نرمه را از بین می‌برد، و کمِ آن می‌توانست به محصولات خاک رسی صدمه بزند. سوم، مهم‌ترین عامل زمانِ بارندگی بود. از آنجا که گندم و جو محصولاتی پاییزی - زمستانی هستند، برداشت رضایت‌بخش آنها مستلزم حداقل دو نوبت بارانِ کافی بود که یکی می‌بایست قبل از کاشت و دیگری کمی پیش از برداشت فرود آید. بنابراین پیداست که اگر بارانِ اول دیرتر از نیمه دسامبر (۱۰ آذر - ۱۰ دی) نازل می‌شد، کار برداشتِ محصول به علت تأخیر در کاشت، می‌توانست با خطر روبرو گردد. اگر باران دوم با کمی تأخیر در نیمه ژانویه (۱۱ دی تا ۱۱ بهمن) تا نیمه فوریه (۱۱ بهمن - ۱۱ اسفند) فرود می‌آمد، در این صورت نیز برداشت محصول با خطر روبرو می‌گردید. اگر باران دوم تا نیمه مارس نمی‌بارید، محصول به کلی از بین می‌رفت.

گذشته از گندم و جو، محصول مهم دیگرِ نیمهٔ جنوبی ایالت خرماست. همان قدر که خرما محصولی بهاره - تابستانه است، پرورش نخل خرما نیز بسی مشکل‌تر از کشت گندم و جو است، که محصولاتی پاییزی - زمستانی‌اند. کشت موقت خرما مستلزم وجود چندین عنصر است، که همه در نواحی جنوبی ایالت وجود دارند؛

یعنی تابستان گرم، آبیاریِ کافی، باد خشک و خاک مناسب. با این همه، مهم‌ترین عنصر، نظارت بر آبیاری است. همچنانکه نخل خرما از مراحل کاشت تا رشد کامل، در دوره‌ای چندین ساله، عمل می‌آید، در هر مرحله از رشد خود نیز نیازمند مقادیر مختلفی آب است. در دورهٔ نونهالی ـ چند ماه پس از کاشته شدن نهال ـ نخل حداقل هر دو هفته یک‌بار نیاز به آبیاری دارد. در این مرحله باید دقت کرد که گِل یا موادِ ناخالص دیگر به نهال آسیب نزند. این امر توجه جداگانه به هر نهال تازه کاشت و آبیاری آن را ایجاب می‌کند. با رشد تدریجی نهال در مدت یک الی دو سال، آبیاری آن به صورت ماهیانه خواهد بود. در فصل گرما به وسیله کانالهای مربوط، کار آبیاری انجام خواهد شد. در این مرحله، درخت می‌باید مرتباً هَرَس شود تا سریعاً رشد کند. با مراقبت کامل و در سن سه الی چهار سالگی، درخت کاملاً تنومند شده و به سوی رشد کامل پیش خواهد رفت. درختان خرما در سنین چهار الی پنج سالگی به بار خواهند نشست و با گذشت ۱۰ الی ۱۵ سال، بار هر درخت در هر موسم حدود ۲۰۰ پوند [۹۰ کیلوگرم] خواهد بود.

چنانکه در بالا اشاره شد، کشت صحیحِ درختان خرما نیازمند توجه و مراقبت کامل است. برای اینکه این محصول مقرون به صرفه گردد لازم است درختان خرما در مقیاس وسیع و در نخلستانهایی با تعداد ۱۰۰ تا ۲۰۰ اصله کاشته شوند. کار به علت گستردگی عمل از عهدهٔ یک نفر خارج است، چرا که پرورش درخت خرما را نمی‌توان همچون کشت گندم به تصادف واگذار کرد. بجز موارد گوناگون و لازمی که تاکنون شرح داده شد، عمل آوردن درختان خرما، به علت طولانی بودن مدتِ آن، تا حدودی نیاز به ثبات سیاسی و تداوم مالکیت شخصی دارد. این عوامل در این مدت فقط در ناحیه مُحمّره [خرمشهر] وجود داشت. بنابراین طبیعی بود که بزرگترین و گسترده‌ترین نخلستانهای خرما در دهه ۱۸۸۰ به مساحت ۲۶ کیلومتر مربع در دو سوی کرانه رود کارون در محمّره جا داشته باشند.

در طول این مدت، خوزستان محل سکونت سه گروه قومی مشخص بود. در نیمه جنوبی ایالت قبایل عرب اکثریت داشتند. نیمه شمالی به صورت سنتی میدان مبارزه بین سه گروه از قبایل لر، بختیاری و عربها بود که هرکدام در پی بهره‌برداری

از منابع کمیاب ناحیه بودند. عشایر لُر پشتکوه از مناطق شمال و شمال شرق ایالت، بین دزفول و کوههای زاگرس به عنوان موطن زمستانی خود استفاده می‌کردند. در آغاز هر زمستان، طوایف لُر مثل درکِوَند، دیناروَند، سَگوَند و فیلی می‌بایست کوههای لرستان را ترک و به دشتهای دزفول کوچ می‌کردند. آنان در بهار به سوی چراگاههای تابستانی در کوهستان باز می‌گشتند. به همین شکل، طوایف هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری نیز از دشتهای شوشتر و رامهرمز به عنوان قشلاق (اقامتگاه زمستانی) استفاده می‌کردند.

مراکز شهری خوزستان از لحاظ ترکیب قومی از هماهنگی بیشتری برخوردار بودند. مردم شهرِ محمّره را عموماً اعراب تشکیل می‌دادند که اقلیت کوچکی از ایرانیها و صابیان نیز در میان آنها وجود داشتند. در حالی که سکنه حویزه از نظر قومی تماماً عرب بودند. اهالی شوشتر، دزفول از نژاد دورگه‌اند، که محصول آمیزش اعراب و ایرانیان به شمار می‌روند.

ازدواج با خارج از محدودهٔ قومی در جنوب خوزستان خیلی کم مرسوم بود. در واقع افراد قبایل اعراب این را خیلی شرم‌آور می‌دانستند که دختر خود را به ایرانی جماعت (عجم) بدهند.[۱۹] این دشمنی میان اعراب و ایرانیها را رابرتسون، کنسول انگلیسی در بصره، به طرز زنده زیر ثبت کرده است:

> عربهای خوزستان کسی را که به صورت غیرمعمول باهوش باشد خوش نمی‌دارند، احتمالاً به این علت که آن را ناشی از نشست و برخاست با عجمهای شوخ و زیرک می‌دانند. آنها بسیاری از آداب و حالات عجمها را اقتباس کرده‌اند، مثل سرخم کردن به جایِ دست به پیشانی بردن که سلام کردن معمولی عربهاست. شیوه‌های آنان در مواقع تشریفاتی روی هم رفته بیشتر شبیه عجمهاست تا خود عربها. لباس آنها به استثنا پوشش سر نیز غالباً ایرانی است. زنان عجم که آشپزهای ماهری هستند، به عنوان همسر بسیار مورد تحسین آنها هستند. با وجود این اگرچه طبقات بالا با هم آمیزش خانوادگی دارند و عربها نیز از عجمها فرا می‌گیرند، اما میان آنها نفرت و تحقیر باطناً نیرومند است. عجم عرب را

۱۹. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۷۰.

شخص کودن و بی‌شخصیت می‌داند و عرب عجم را آدمی ترسو و رذل می‌پندارد که با نیرنگ خیرات وی را ربوده. عربها جداً عقیده دارند که اگر بتوانند با هم متحد شوند دفع عجمها آسان خواهد بود، اما می‌دانند که اتحاد برای آنان غیرممکن است چرا که هیچ فردی نمی‌تواند به اعضای فامیل خود اطمینان کند چه رسد به شیوخ مناطق و قبایل دیگر. میان طبقات پایین عرب و عجم احساس خصومت پنهان شدنی نیست.

با وجود اظهارات رابرتسون دربارهٔ خواستنی بودن زنان عجم، در منابع مربوط به این دوره هیچ نمونه‌ای از ازدواج بین عربها و ایرانیها در میان قبایل عرب نمی‌توان یافت. گفته می‌شد که شیخ جابر، شیخ مُحمّره (درگذشتهٔ ۱۲۹۸/۱۸۸۱ق) دو زن کنیز گرجی داشت.[۲۰] شیخ مزعل نیز، یک زن گرجی داشت.[۲۱] حتی تا سال ۱۹۰۴ هم، این حقیقت که پسر ارشد شیخ خزعل با یک دختر سرشناس ایرانی ازدواج کرده بود تخطی بزرگی از سنن عربها به شمار می‌رفت.

تنوع قومیِ خوزستان، ارائه گزارش دقیقی از نفوس این ایالت در دهه ۱۸۸۰ را بسیار دشوار می‌سازد. کلنل ام. بل افسر ضد جاسوسی انگلیسی در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۴ق با به کار بردن خام‌ترین ابزارهای روش شناختی تخمینِ جمعیت سعی کرده است با نتیجه گیری استدلالی، برآوردی از جمعیت به دست دهد:

اگر وسعت کل خاک ایران را ۶۰۰,۰۰۰ میل مربع (۱,۵۵۹,۴۰۰ کیلومتر) و نفوس آن را ۸,۰۰۰,۰۰۰ نفر بگیریم، میانگین جمعیت آن در هر میل مربع ۱۳ نفر (۵ نفر در کیلومتر مربع) خواهد بود. از ۸,۰۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت آن ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر در شهرها ساکن هستند، ۲,۰۰۰,۰۰۰ نفر ایلیات یا عشایر کوچنده‌اند و ۴,۰۰۰,۰۰۰ نفر در روستاها و نواحی روستایی سکونت دارند. به این ترتیب می‌توان فرض کرد که در جنوب

۲۰. همان، ص ۱۱۵.

21. Jane Dieulafoy, *La Perse, La Chaldee et La Susiane* (Paris, 1887), pp 527-8.

و نیز ر. ک: ترجمه فارسی: ژان دیولافوا، ایران، کلده و شوش، ترجمه علی‌محمد فره‌وشی، به کوشش بهرام فره‌وشی. (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۴).

غربی ایران، در صورتی که نواحی دارای ۱۰,۰۰۰ تا ۲۰,۰۰۰ نفر مد نظر باشد، میانگین جمعیت از ۱۰ نفر در میل مربع تجاوز نکند. این برآورد نسبتاً دقیق جلوه می‌کند، ایران دارای پراکنده‌ترین جمعیت در جهان متمدن امروزی است.

بر پایهٔ این فرضیات و با محاسبهٔ اللهبختی مساحت مناطق مختلف ایالت، برآوردهای زیر در مورد جمعیت در جدول ۲ عرضه می‌شوند:

جدول ۲ - برآورد «کلنل بل» از جمعیت ایالت در دهۀ ۱۸۸۰[22]

نام منطقه	مساحت	تعدادنفوس
اعراب کعب	۹,۹۷۸ کیلومتر مربع	۶۲۰۰۰ نفر
آمیخته‌ای از اعراب و ایرانیان ـ دشت رامهرمز	۴,۳۴۵ کیلومتر مربع	۲۷۰۰۰ نفر
دشتهای شوشتر - دزفول و حویزه	۱۷,۷۰۰ کیلومتر مربع	۱۱۰۰۰۰ نفر
جمع		۱۹۹۰۰۰ نفر

در عین حال که برآورد بل از جمعیت خوزستان رویهمرفته نادرست نیست، شیوه او دشواریهایِ تخمین جمعیت ایالت در این مدت را نشان می‌دهد. برای استخراج آمار صحیحی از جمعیت لازم است به دو نکته توجه کنیم:

اول آنکه جمعیت ایالت در تابستان و زمستان، به علت کوچ عشایر بختیاری و لُر، متغیر بوده است، و در طول سال، چندین قبیلهٔ بزرگ عرب، به ویژه بنی‌لام و بنی‌طرف، جابه‌جاییهایی در طول مرز ایران و عثمانی نیز داشته‌اند. بعضی از برآوردهای جمعیت خوزستان که در دسترس هستند، این تغییر پیوسته در اندازه جمعیت را مد نظر قرار نداده‌اند. دوم آنکه بعضی از برآوردها در ارتباط با مجموع سکنهٔ هر منطقه از ایالت صورت گرفته‌اند، حال آن که برآوردهای دیگر تنها به ذکر جمعیت قومی ایالت براساس تعداد خانواده‌ها بسنده کرده‌اند. این مناطق

22. *Ibid*.

همیشه مرزهای سیاسی ثابتی نداشتند و مرزهای آنها سال به سال به گونهٔ قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌کرد.

دشواریهای موجود در راه ارزیابیِ جمعیت ایالت شاید زمانی بهتر درک شود که برآوردهای متناقض از جمعیت شوشتر در این دوره عرضه گردد. برآوردها از این قرار بودند: ۲۲۰۰۰ نفر در سال ۱۸۷۸/۷۹، ۶۰۰۰ نفر در سال ۱۸۸۱، ۸۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۸۸۱/۸۲،[۲۳] ۸۰۰۰ نفر در سال ۱۸۸۹/۹۰،[۲۴] ۲۲,۰۰۰ نفر در سال ۱۸۹۰/۹۱.[۲۵]

مطمئن‌ترین برآورد از جمعیت ایالت شاید همان باشد که رابرتسون در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ق انجام داده است. او اطلاعات وسیعی از منطقه داشت و بسیاری از شیوخ قبایل و اعیان شهری خوزستان را می‌شناخت. رابرتسون جمعیت ایالت را حدود ۱۶۷,۰۰۰ نفر برآورد می‌کند، که در مناطقی که در جدول ۳ آمده‌اند توزیع می‌شدند.

جدول ۳ - برآورد جمعیت ایالت در سال ۱۸۷۸/۱۲۹۵ق[۲۶]

منطقه	برآورد تعداد نفوس
محمره	۴۵۰۰۰ نفر
فلاحیه	۳۰۰۰۰ نفر
حویزه	۳۳۰۰۰ نفر
شوشتر	۲۲۰۰۰ نفر
دزفول	۳۰۰۰۰ نفر
رامهرمز	۷۰۰۰ نفر
جمع	۱۶۷۰۰۰ نفر

۲۳. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۱۳۴.

24. Curzon, "Leaves from a Diary of a Journey on the Karun River," in *Fortnightly Review* (1889). Part II, p. 702.

۲۵. عبدالله، کتابچه، ص ۹۱.

۲۶. رابرتسون، «توپوگرافی خوزستان» (ش ۲، قسمت ۲)، ص ۲۰.

برآوردهای رابرتسون با ارقامی که نجم‌الملک ارائه داده تا حد زیادی تغییر می‌کند. نجم‌الملک صاحب‌منصب ایرانی، که در سال ۸۲/۱۸۸۱ از ایالت دیدن کرده بود، قبایل عرب خوزستان را حدود ۲۰،۰۰۰ خانوار ذکر می‌کند. اگر تعداد هر خانوار ۵ نفر فرض شود، در این صورت مجموع نفوس قبایل عرب در این سال به ۱۰۰،۰۰۰ نفر بالغ می‌شد.

علاوه بر این، نجم‌الملک جمعیت شهری را چنین برآورد می‌کند:

شوشتر حدود ۲۰،۰۰۰ نفر[۲۷]؛ دزفول حدود ۴۰،۰۰۰ نفر[۲۸]؛ محمّره حدود ۳۰۰۰ نفر.[۲۹] بنابراین جمع کل نفوس استان، طبق برآورد مذکور، حدود ۱۶۳،۰۰۰ نفر بوده است.

الگوی قبیله‌ایِ سازمان اجتماعی - اقتصادی

«اتحاد قبیله‌ای»[۳۰] را می‌توان به عنوان بزرگترین واحد یک سازمان خودمختار سیاسی تعریف کرد که بر یک دسته‌بندی اجتماعی انحصاری استوار است؛ از لحاظ نظری یک نیای مشترک دارد و در منطقهٔ مشخصی زندگی می‌کند. در زمان مورد بحث، در ایالت چندین اتحاد قبیله‌ای وجود داشت که مهم‌ترین آنها کَعب در شهر فلاحیه، محیسن در محمّره و بنی طُرُف در ناحیه کرخه و حویزه بود. الگوهای اجتماعی سازمان این قبایل بسیار به هم شبیه بود، در حالی که سازمان اقتصادی سه اتحاد یاد شده تفاوت محسوسی باهم داشت. مهم‌ترین تفاوت در ساختمان اقتصادی را باید در نوع بهره برداری آنها از منابع جست و جو کرد، که از کشاورزیِ یکجانشین تا کوچنده روستایی را در برمی‌گرفت. شایع‌ترین شکل این سازمان آمیزه‌ای از این دو بود.

مثلاً قبیله بنی طُرُف شیوهٔ صحرانشینیِ شبانی داشت، در حالی که اتحاد کعب

۲۷. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۲۵. ۲۸. همان، ص ۲۱.

۲۹. همان، ص ۹۲.

30. Tribal Confederation

و محیسن آمیزه‌ای از رمه‌داری بَدَوی و کشاورزیِ یکجانشین بود. بعضی تیره‌های عشیرهٔ «نَصّار» بهترین نمونه قبیله یکجانشین را ارائه می‌دهند. این تیره‌ها در منطقه قُصبه از جزیرهٔ عبّادان (آبادان) سکونت داشتند و از طریق پرورش درخت خرما، کشت غلات، میوه (مثل سیب)، هندوانه (و خربزه) وکتان امرار معاش می‌کردند.

مراحل مختلف توسعه و استفاده از منابع به بهترین شکل در شیوه ساخت محل مسکونی منعکس است. بنی‌طُرُف که به طریقه شبانی بدوی می‌زیستند، در سیاه چادرهایی که از پشم رمه آنها بافته شده بود، زندگی می‌کردند. طوایف کَعب و محیسن که نیمی کوچ‌نشین و نیمی ثابت بودند، در اماکنی می‌زیستند که «کُبَر» نام داشت و با مصالح ساختمانی مختلفی مثل نی، حصیر، علف و پارچه ساخته می‌شد. نوع مصالح ساختمانی مورد استفاده از منطقه‌ای تا منطقهٔ دیگر نیز فرق داشت و متکی به میزان تمکن مردم آن ناحیه بود. افراد عشیره نَصّار که به شیوه کشاورزی ثابت روزگار می‌گذراندند، در اتاقهای گلینی زندگی می‌کردند که به آن «دار» می‌گفتند. فرق مهم کلبه‌ها و اتاقهای گلی در مدتِ زمان دوام آنها بود. اتاقهای گلی از خشت ساخته می‌شد و سقف آنها از الوار بود. این الوارها عموماً از تنه درخت خرما تهیه می‌شد. نوع الوار مورد استفاده جهت پوشش سقف نیز مبیّن موقعیت اجتماعی مالک خانه بود. مثلاً در محمّره، منازل کشاورزان با الوار تنه درخت خرما پوشیده می‌شد، حال آنکه منازل واقع در بخش جنوبی شهر که محل سکونت بستگان شیخ و سایر اعیان بود، با الوارهایی که از بمبئی وارد می‌شد مسقف بود.[۳۱]

طایفه‌ای که از محیط خود حداکثر بهره‌برداری را می‌کرد، طایفهٔ «محیسن» محمره بود. اقتصاد این طایفه چند محصولی بود، و بر کشت گندم و جو، پرورش درختان خرما و دامپروری اتکا داشت. پیچیدگی نسبی اقتصاد طایفه محیسن در برنامه غیرعادی کوچ فصلی افراد آن بازتاب می‌یافت. افراد طایفه در ماه نوامبر از محمره و منطقه شط العرب بیرون می‌آمدند و برای کشت غلات به زمینهای خود

۳۱. نجم‌الملک، سفرنامه.

در کرانه شرقی کارون میان محمره و اهواز می‌رفتند. در ماههای ژانویه و فوریه، جهت لقاح درختان خرمای مجاور شط العرب به محمره باز می‌گشتند. بعد در ماه مه به ناحیه کارون می‌رفتند تا غلات خویش را درو کنند؛ و بار دیگر به محمره می‌آمدند تا محصول خرمایشان را برداشت کنند. این کوچ فصلی مورد توجه لرد کرزن[۳۲] قرارگرفت و او در مسافرتش به منطقه در زمستان سال ۱۸۸۹/۹۰، آن را به صورت زنده زیر شرح می‌دهد:

> کرانه‌های این بخش از رودخانه در فصل تابستان به‌کلی عاری از جمعیت یا زراعت است. اما همزمان با دیدار من، قرارگاههای فصلی عربها در لب آب دیده می‌شد که از چادرهای سیاه یا محوطه‌های مربع شکل که کلبه‌های حصیری و حصارهای خاردار را دربرمی‌گیرد تشکیل می‌شد. حیوانات و رمه‌ها را برای جلوگیری از حمله جانوران وحشی در داخل حصارها نگهداری می‌کنند. این چادرنشینان در ماههای زمستان از نخلستانها به سوی سربالا کوچ می‌کنند. با خیشهای چوبی که با خر یا اسب کشیده می‌شوند زمین را شخم می‌زنند و دانه می‌پاشند و منتظر درو می‌مانند. با جمع آوری محصول در اوایل بهار، آرد برای تهیه نان و علوفه برای اسبان خویش تا پایان سال فراهم کنند، «چادرهای خود را می‌بندند / و بی‌سر و صدا / راه می‌افتند.»
> فقط در اطراف این اردوگاههای موقت کشت و کار دیده می‌شود، و بقیه منطقه مثل یک بیابان است.[۳۳]

برخی تیره‌های محیسن تعداد قابل توجهی دام داشتند که بخش بزرگی از آن را در موقع بازگشت به محمره، به دست قبیله باوی در منطقه اهواز می‌سپردند و

۳۲. جورج ناتانیل کرزن Curzon(۱۸۵۹ ـ ۱۹۲۵) سیاستمدار انگلیسی. مدتی نایب السلطنهٔ هند بود و بعد وزیر خارجه انگلیس شد. او معرف دوره‌ای از سیاست انگلیس بود که در آن انگلیسیها، برای حفظ منافع خود در ایران، در ضعف حکومت مرکزی، قائل به حمایت از حکام محلی بودند. این سیاست بعدها با آمدن رضا خان، و قوی شدن تدریجی حکومت مرکزی، جای خود را به سیاستی داد که لزوم فداکردن حکام محلی در قبال جلب رضایت دولت مرکزی را ایجاب می‌کرد. ـ م.

33. Curzon, "Leaves," Part II, p. 490.

این دامها همواره در ناحیه کارون می‌ماندند.[۳۴] نزدیکی تقریبی قبیلهٔ باوی به مزارع گندمِ محیسن و موقعیت مستحفظیِ آنان برای چهارپایان، لزوم وجود رابطه سیاسی ویژه‌ای میان این دو طایفه را ایجاب می‌کرد. این رابطه تا سال ۵۸/۱۸۵۷، که حکومت ایالتی طایفه باوی را در قلمرو طایفه محیسن قرار داد، ادامه داشت.[۳۵] امور داخلی شیوخ طایفه باوی مستقل از محیسن بود. در خصوص امور خارج از طایفه مثل روابط با اتحاد سوم یا پرداخت مالیات به حکومت ایالتی، شیوخ باوی ملزم به انجام اقدامات بایسته از طریق مجمع شیوخ طایفهٔ محیسن بودند.[۳۶]

کشاورزی متنوع طایفه محیسن موجب شده بود که این اتحاد بیشتر از سایر طوایف عرب خوزستان در برابر خسارات اقتصاديِ ناشی از بلایای طبیعی، چون خراب شدن محصول و مرگ و میر دامها، تاب بیاورد. موقعیت ژئوپولیتیکیِ مناسبِ محیسن نیز این قبیله را از خسارات اقتصادی ناشی از حملات غارتگرانه قبایل دیگر مصون می‌داشت. قلبِ اقتصاد محیسن ـ ناحیهٔ کارون، بین محمره و اهواز ـ از طرف جنوب با خلیج فارس و شط العرب، از طرف غرب با رود کارون و از شمال با قلمرو طایفه باوی حفظ می‌شد. تنها مرز باز آن در طرف شرق قرار داشت که در آنجا اراضی قبیله کعب به اراضی محیسن می‌پیوست.

در مقایسه با محیسن، طوایف کعب و بنی‌طُرُف شانس کمتری داشتند، زیرا اقتصاد این دو اتحاد متنوع نبود و لذا این طوایف توان تحمل زیانهای اقتصادی ناشی از رویدادهای طبیعی یا ساخته دست بشر را نداشتند. این ناتوانی در رویارویی با زیان اقتصادی، عامل اساسی در پریشانی وضع سیاسی آنها به شمار می‌رفت. چون طوایفِ کعب و بنی‌طُرف، توان ایجاد دگرگونی در اساس اقتصادی ساختار سیاسی خود را نداشتند، طبیعتاً با گذشت زمان، ساختار سیاسی آنها در

34. Lorimer, *Gazeteer* 2B. p 1253.

۳۵. احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۳۰) ص ۲۳۶.

۳۶. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۴۶.

رویارویی با ستیزه‌های داخلی متلاشی شد و در نتیجه اتباع این اتحادها جذب شیخ‌نشین محمّره گردیدند.

اقتصادِ قبیله‌ای محصولِ بی‌مصرف نداشت. گله‌های گوسفند عنصر اساسی در اقتصادی قبیله‌ای و منشاء فرآورده‌های گوناگونی مثل پشم و شیر است که می‌تواند نیازهای موجود جهت ادامه حیات را برآورده کند. مثلاً، پشم گوسفندان پس از چیدن، به نخ تبدیل می‌شد که در واقع مواد خام برای تهیه نوعی پارچهٔ خشن بود و به دو صورت مورد استفاده قرار می‌گرفت: نخست به جای دیوارهٔ چادرها و دوم برای دوختن نوعی پوشاک اساسی. در بعضی از مناطق به ویژه در معشور تجارت صادرات پشم به‌گونه‌ای چشمگیر رونق داشت. از شیر در اشکال مختلف فرآورده‌هایی مثل پنیر و کره و ماست کیسه به دست می‌آوردند که عموماً ماده غذایی لازم برای افراد قبیله محسوب می‌شد. بخشی از شیر برای تهیه روغن که ارزش غذایی بسیار بالایی داشت به کار می‌رفت و مازاد آن هم صادر می‌شد. در قبال فروش پشم و روغن، قبیله بسیاری از کالاهای مورد نیاز را که امکان تهیهٔ آنها در قلمرو خودی میسر نبود ـ مثل چای، شکر، پارچه، ادویه و اسلحه گرم، به دست می‌آورد.

معیارهای زندگی یک خانوار متوسط‌الحال قبیله در سطح پایین قرار داشت. درآمد سالانه چنین خانواری در سال ۸۲/۱۸۸۱ حدود ۱۰۰ قران برآورد شده است. این رقم درآمد را البته باید با بهای هر یک از کالاهای موجود در آن زمان مقایسه کرد. در این زمان بهای یک عبا ۲ الی ۳ قران و یک پیراهن بلند ساده (دشداشه) که پوشش عامه مردان بود، ۲ ریال بود.[۳۷] بهای مواد غذایی زیر نیز از این قرار بود:

هر رأس گوسفند ۳ الی ۶ قران، گوشت گوسفند هر من شوشتر ۳۰ شاهی، نان هر من ۴ شاهی، گندم هر پنج من یک قران و جو ۷ من یک قران. (یک قران معادل ۲۰ شاهی و یک من شوشتر معادل ۷ پوند (۳ کیلو) بوده است.)

۳۷. نجم‌الملک، کتابچه، ص ۹۱.

همان طور که قبلاً گفته شد، سلاح گرم از خارج به منطقه وارد می‌شد و بسیار طرفدار داشت. ارزش اسلحه گرم تنها در استفاده عملی از آن خلاصه نمی‌شد، بلکه داشتن آن نشانه‌ای از تشخص بود. نجم‌الملک، در دیدار خود در سال ۱۸۸۱/۸۲ از ایالت، خاطرنشان می‌کند که مقام اجتماعی هر شخص تابع نوع اسلحه‌ای بود که باخود حمل می‌کرد. مردان معمولی قبیله تفنگ نوع قدیم در اختیار داشتند، ولی شیوخ قبیله از تفنگهای جدید گلنگدن‌دار استفاده می‌کردند.[۳۸] سر آرنولد ویلسون صحنه‌ای را توصیف می‌کند که در آن یکی از افراد قبایل می‌خواست گاوش را بکشد تا بتواند با فروش گوشت آن تفنگ بخرد. «مرد روستایی با گاومیش خود نجواکنان می‌گفت: «کشتن تو حلال است عزیزم، با گوشت و پوست تو خواهم توانست تفنگ بخرم؛ من مرد خواهم شد.»[۳۹] اگرچه این رویداد به سال ۱۳۳۲/۱۹۱۴ق برمی‌گردد، اما احساسات بیان شده به یکسان مناسب حال و هوای دهه ۱۸۸۰ بودند. اسلحه گرم کالای گرانقیمتی به شمار می‌رفت. تفنگ میان‌پر «مارتینی» با قطار فشنگ ۲۰۰ تایی در سال ۱۳۰۷/۱۸۹۰ق از ۱۵۰ تا ۲۰۰ قران ارزش داشت، با توجه به اینکه مزد یک کارگر ساده در همان سال روزی ۱ قران بود. بنابراین خرید یک اسلحه گرم برای یک مرد روستایی قبیله نمایانگر نوعی سرمایه گذاری قابل ملاحظه بود. بسیار احتمال داشت که تفنگ گرانترین کالایی بود که یک مرد قبیله در تمام دوران زندگی خود می‌خرید.

اگرچه اختلاف زیادی در اقتصاد اتحادهای مختلف عشایری وجود داشت، اما الگوهای سازمان اجتماعی و سیاسی آنها به صورتی چشمگیر شبیه هم بود. این گروههای قبیله‌ای طبیعتی سلسله مراتبی داشتند. «اتحاد قبیله‌ای»، بزرگترین واحد و «عشیره»، کوچک‌ترین واحد سازمان اجتماعی به شمار می‌آمد. میان اتحاد و عشیره، بخشهای متعدد دیگری جا داشتند. در هر سطح از تقسیم‌بندی همواره واحدِ مادون تابع واحدِ بالاتر بود و به نوبه خود واحد کوچک‌تری را اداره

۳۸. همان، ص ۴۸.

39. Arnold Wilson, *Loyalties: Mesopotamia, 1914 - 1917* (Londón, 1885).

می‌کرد. طایفه بنی‌طرف شاید بهترین نمونه مربوط به شیوه جزء جزء جوامع طایفه‌ای خوزستان را نشان دهد. اتحاد این طایفه از دو تیرهٔ مهم «بیت سعیّد» و «بیت صیّاح» تشکیل می‌شد.[۴۰] سران اتحاد بنی‌طرف از افراد سرشناس دودمانهای این دو تیره برگزیده می‌شدند.[۴۱] تعداد نیروی بنی‌طرف در دهه ۱۸۸۰ مرکب از ۳۰۰۰ خانوار،[۴۲] و ۱۵۰۰ نفر ذکور بالغ برآورد می‌شد.[۴۳] با گذشت سالها کم‌کم اتحاد فوق توانست تعدادی از گروههای مختلف، مثل کشاورزان و عشایر ناحیه را در قلمرو خود وارد کند، در نتیجه تعداد افراد آن در سال ۱۸۹۱ جمعاً به ۸۰۰۰ خانوار رسید.[۴۴] کل تعداد نیروی اتحاد در حدود سال ۱۹۰۶/۱۳۲۴ق بالغ بر ۵۶۰۰ نفر ذکور برآورد می‌شد که از این تعداد، ۳،۳۵۰ نفر از تیره بیت سعّید و ۲،۲۵۰ نفر از تیره بیت صیّاح (یا سیّاح) بودند.[۴۵]

تیره‌های بیت سعیّد و بیت صیّاح، از اتحاد بنی‌طُرُف نیز به نوبه خود به تیره‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شدند، از این قرار که تیره بیت سعیّد دارای ۱۲ تیره و بیت صیّاح دارای ۸ تیره کوچک‌تر بود. هر کدام از این تیره‌های کوچک‌تر، بعضاً مثل «آل مَشعل» از تیره بزرگ «بیت صیّاح» دارای ۴۰۰ نفر ذکور بالغ و بعضی هم مثل «نیس» از تیره بزرگ بیت سعّید دارای ۱۰۰ نفر ذکور بالغ بودند.[۴۶] این تیره‌های کوچک‌تر باز هم به بخشهای کوچک‌تری تقسیم می‌شدند که در نمودار شکل ۲ نشان داده شده است.

یک عامل مهم در سازمان اجتماعی عشایر عرب خوزستان آن است که این طوایف از لحاظ نسب الزاماً برخاسته از اصل واحدی نبودند، بلکه بیشتر جامعه‌ای بودند آزاد، که روابط خویشاوندی، اعم از واقعی یا ذهنی، اساس آنها را تشکیل

۴۰. عبدالله، کتابچه، ص ۶۱، و نیز ر. ک:

Lorimer, *Gazetteer* 2B. *Geographical and Statistical,* p. 1910.

۴۱. عبدالله، کتابچه، ص ۶۱. ۴۲. همان. ۴۳. همان، ص ۶۱.

۴۴. همان، ص ۶۱.

45. Lorimer, *Gazetteer 2B. Geographical and Statistical,* p. 1910-12.

46. *ibid.*

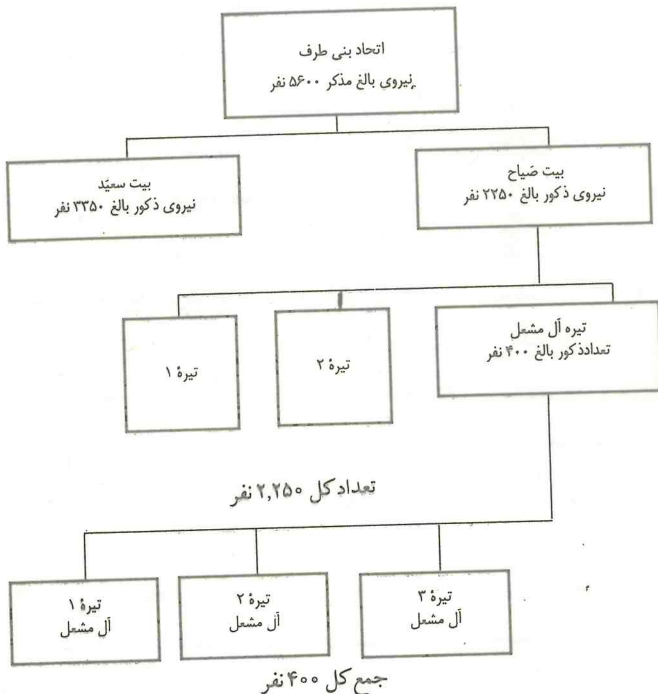
می‌داد. در سطحِ تقسیم قبیله‌ای، هر کس که مایل بود خود را زیر چتر حمایتی رئیس آن بخش (اصطلاحا" عِجید) قرار دهد، به شرط موافقت کلی آن بخش، می‌توانست به عنوان عضو پذیرفته شود. با گذشت زمان نوعی رابطه ذهنی ولی مؤثر خویشاوندی بین تازه وارد و بقیه افراد گروه پدید می‌آمد. در یک پدیده مشابه ولی در مقیاسی وسیع‌تر در سطح تقسیمات تیره‌های یک طایفه، بخشها و تیره‌های کوچک‌تر نیز مراتب وفاداری خود را به یکدیگر منتقل می‌کردند. گاهی هم یک بخش یا تیره به دو بخش یا دو تیره کوچک‌تر که رقیب یکدیگرند تقسیم می‌شدند؛ بخشی یا تیره‌ای از آن با طایفه اصلی باقی می‌ماند و دومی به طایفه رقیب می‌پیوست. مثل تیره «البوعذار» که بخشی از آن تابع طایفه بیت سعید بود و بخش دیگر آن در قلمرو نفوذ بیتِ صیّاح وابسته به اتحاد بنی‌طرف قرار داشت.[47]

این روند انفصال و الحاق را می‌توان در سطحی ملموس‌تر، با توجه به مجموعه‌ای از رویدادها که در سال ۱۸۹۱ در شیخ‌نشین محمره صورت گرفت، نشان داد. تیره‌هایی از طایفه نصّار از اتحادِ محیسن در منطقه قُصبه در جزیرهٔ عبّادان، از راه پرورش درختان خرما، روزگار می‌گذراندند. از آنجا که بخش اعظم منطقهٔ قصبه بی‌حاصل بود، شیخ مزعل (شیخ محیسن) پیشنهادکرد به آنهایی که می‌خواهند روی زمین کار کنند و خرما بکارند، زمینهایی بدهد که تا ۱۵ سال از اجاره معاف باشد. این شیوهٔ آباد سازی موجب شد که بسیاری از اتباع عثمانی از فاو به قصبه مهاجرت کنند. به تازه واردها زمین داده شد، و آنها بتدریج وارد تیره‌های نصّار شدند. در ژوئیه ۱۸۹۱ (یعنی در اوج برداشت محصول خرما)، شیخ مزعل به افراد تازه وارد در تیرهٔ نصّارِ قصبه دستور داد از افراد خود دسته‌هایی فراهم کنند و برای انجام عملیات نظامی به منطقهٔ حویزه بروند. امّا تازه واردان حاضر نشدند اسلحه به‌دست گیرند، در نتیجه افراد قدیمی نصار آنها را از زمینهایشان بیرون راندند. مدتی بعد، پس از پایان گرفتن عملیات نظامی و پیش از بازگشت دسته‌های اعزامی، شیخِ تیرهٔ نصار پیشنهاد کرد که تازه واردها می‌توانند

47. *ibid.*

به زمینهای خود برگردند، مشروط بر اینکه در آینده موافقت کنند در دسته‌های عشیره‌ای، هرجا که شیخ مزعل دستور دهد، خدمت کنند. بهرحال، از آنجا که این مهاجران نسبتاً تازه وارد قصبه شده بودند، صریحاً از شرکت در منازعات خصوصی نصّار برکنار ماندند.

نمودار ۲ – تقسیمات فرعی اتحاد بنی طُرُف



اتحاد قبیله‌ای، در بالاترین سطح تقسیم‌بندی، یکپارچگی خود را مدیون منافع مشترک طوایف عضو اتحاد بود. این فکرِ منافع مشترک از طریق مساعی بالاترین رئیس قبیله یا شیخ اتحاد بیان می‌شد. شیخ قدرت قابل ملاحظه‌ای داشت و مرجع عالی حل اختلاف، رهبر نظامی، نمایندهٔ اتحاد خود در برابر «بیگانگان» و نیز سازمان‌دهندهٔ فعالیتهای جمعیِ اتحاد بود. با گسترش یافتن اتحاد و افزایش بعدی در امور اداری، تمایلی به تفویض پاره‌ای از این وظایف به اشخاص دیگری که معمولاً از بستگان نزدیک شیخ بودند به‌وجود آمد. این امر در سالهای ۱۸۷۸ - ۱۸۹۰، در مورد اتحاد محیسن به آسانی قابل تشخیص بود، به این معنی که شیخ سلمان، برادر شیخ مزعل سمتهای گوناگونی داشت - از نایب‌الحکومه شهر محمّره گرفته تا فرماندهی نظامی اتحاد.[۴۸]

با آنکه تمام وظایف توسط شیخ انجام می‌شد، قدرتهای اجرایی وی از طریق شورای ریش سفیدان طایفه محدود می‌گردید. وظایف دقیق شورا و قدرت و ترکیب آن مشخص نبود، اما در منابع موجود اهمیت آن کاملاً تصریح شده بود. در مورد خاصِ اتحاد محیسن، شورای قبیله‌ای می‌بایست ماهی یک‌بار برای بررسی امور مهم، تشکیل جلسه دهد. علاوه بر این جلسات مرتب، شورای مذکور در هنگام مرگ یا عزل شیخ به منظور انتخاب جانشین وی نیز تشکیل جلسه می‌داد. رابطهٔ موجود میان شیخ و شورای ریش سفیدان طایفه را لویی ماسینیون، مستشرق برجستهٔ فرانسوی خلاصه کرده و شیخِ محیسن را «نمایندهٔ امت (اجتماع) قبیله»[۴۹] توصیف کرده است.[۵۰] یا به اصطلاح فرهنگ سیاسی دیگری، شیخ Primus Inter Pares است.[۵۱]

۴۸. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۹۱.

49. le mandataire de la "oummah" (communaute) de la tribe.

50. Louis Massignon, " Muhammarah," *Revue du Monde Musulman*, 6 (1908):390.

۵۱. جمله‌ای لاتینی، به معنی اینکه او «در میان همگنان خود شخص اول است». - م.

درواقع، شیخ ناگزیر بود نه تنها تعادل پیچیده‌ای را میان منافع ستیزه‌جویانهٔ طوایف عضو اتحاد حفظ کند، بلکه اعتماد ریش سفیدان قبایل را نیز جلب نماید. در واقع شیخ متکی به ریش سفیدان طوایف بود و بدون تأیید آنها نمی‌توانست اقداماتش را مشروعیت بخشد. قدرت بزرگان طوایف را نجم‌الملک، صاحب‌منصب ایرانی در بازدیدش از منطقه در سال ۸۲/۱۸۸۱ به صورت زنده زیر روایت کرده است:

جسارت اهل فلاحیه به قسمی است که هر وقت «شیخ المشایخ» را نخواهند کفش او را جفت نموده گویند: «بسم الله برو». و او دیگر جرأت ماندن ندارد و الّا کشته خواهد شد.[۵۲]

شورای قبیله‌ای قدرتهای قضایی نیز داشت. اداره امور قضایی در میان اتحاد طوایف تا حد زیادی به صورتی غیر رسمی اعمال می‌شد و بیشتر بر سنت و رضایت مبتنی بود تا بر مصوبات رسمی و رویه‌های سخت. معمولاً اختلافات جزئی توسط بزرگ خانوار یا تیره حل و فصل می‌شد. در منازعات مهم‌تر، به ویژه اگر پای افراد سایر تیره‌های قبیله به دعوا کشیده شده باشد، بزرگان طایفه پا درمیانی می‌کردند. در نزاعهای مهم، همانند اختلافات ارضی که کل اتحاد را در برمی‌گرفت، موضوع به شورای بزرگان طوایف ارجاع می‌شد. منازعات شخصی و ناموسی، به خصوص اگر یکی از طرفین منازعه درخواست می‌کرد، نیز به همان شورا جهت رسیدگی ارجاع می‌شد. شورا در این موارد جلسهٔ عمومی منعقد می‌کرد، یا موضوع را به قاضیِ شرع (حکم دینی) احاله می‌داد. اما در صورتی که اختلاف توسط شورای ریش سفیدان (بزرگان) طایفه حل و فصل شود، حق نیست در دادگاههای شرعی (مذهبی) مطرح گردد.[۵۳] مراحل قضایی، در یک مورد خاص، که به وسیله سر آرنولد ویلسون هنگام اقامتش به عنوان مأمور سیاسی انگلیس در خوزستان مشاهده و با تفصیل بیان شده، از قرار زیر بوده است:

۵۲.نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۱۰۷.

53. Lorimer, *Gazetteer, 2A : Geographical and Statistical*, p. 126.

دادگاههای قبیله‌ای، که توسط مردان مُسن برپا می‌شوند، به قدمت مؤسسات مشابه موجود در افغانستان یا مرز شمال غربی هستند. اما گاهی موارد سخت نزد گروهی از ریش سفیدان که به فراست و تعقل شهرت دارند مطرح می‌شود. درباره مرد مسن عربی برای من نقل شده که خودِ شیخ خزعل موارد مشکوک را جهت رسیدگی به او ارجاع می‌کرد. مثلاً، چندی پیش، مرد عربی بود که دو همسر داشت، و تنها از همسر جوان دارای یک بچه بود. زن مسن، که نازا بود، بیشتر مورد علاقه مرد بود. زن جوان به وی حسادت می‌کرد. روزی زن جوان از زن مسن خواست که از بچه‌اش که خوابیده و برای جلوگیری از نیش پشه صورتش را با پارچه‌ای پوشانده مراقبت کند، و خود برای دیدن خانواده‌اش بیرون رفت. مدت کوتاهی بعد مادر طفل برای شیر دادن به او بازگشت. همین که طفل را از زمین برداشت جیغ کشید، زیرا بچه را مرده یافت. به سر او سوزنی فرو کرده بودند. مادر طفل فوراً هووی خود ـ زن مسن ـ را متهم به قتل طفل کرد و علت را حسادت زن نازا دانست. زن مسن منکر شد. شوهر باور نداشت و نزدیک بود زن جوان را به قتل برساند. زن جوان درخواست کرد موضوع به عنوان یک حق، نزد شورای ریش سفیدان مطرح شود. آنها نیز به نوبه خود از «سید محمد عالِم» خواستند که در جلسه رسیدگی حضور یابد. اعضای شورا دور تا دور کلبه‌ای حصیری، به طول ۱۵ متر نشستند که سقفی قوسی شکل داشت و از دو طرف باز بود. سید محمد از هر دو زن هر کدام جداگانه در حضور ریش سفیدان سؤالاتی کرد، سپس به هر یک از آن دو زن در حضور یکدیگر گفت که می‌باید بی‌گناهی خود را ثابت کنند و در معرض آزمایشی سخت قرار گیرند، و آن اینکه هر یک باید به نوبت در برابر مردان حاضر برهنه شوند. زن مسن بی‌درنگ خود را برای این کار آماده کرد. اما زن جوان نپذیرفت، سید به او گفت: «اگر برهنه نشوی گناهت ثابت خواهد شد.» زن پاسخ داد: «بگذار چنین شود، من بی‌گناهم اما این رسوایی را قبول نمی‌کنم.» سید باز هم به او اصرار کرد و حتی کاردی را که می‌توانست مثل یک گاو نر یا گوسفند به زندگی او خاتمه دهد به او نشان داد، اما زن باز هم نپذیرفت. سید سپس رو به مردان عضو شورا کرد و گفت: «زنی که بی‌شرم و حیا بود مقصر است.» آنها هم زن مسن را که داشت به زن جوان نگاه می‌کرد به اتهام جنایت، به تحمل کیفر محکوم کردند.[۵۴]

54. Wilson, *SW Persia : A Political Officer's Diary, 1907 -1914* (London, 1941), pp. 122 - 23.

الگوی شهریِ سازمانِ اجتماعی-اقتصادی

در سراسر این مدت، مراکز شهریِ ایالت بسیاری از ویژگیهای سنتی یک شهر اسلامی را نشان می‌دادند. از این ویژگیهاست تقسیم شهر به مناطق جدا از همی به نام «محله»، که هر یک نیز از بخشهای کوچک‌تری به نام «ناحیه» تشکیل می‌شد. ناحیه، منطقه حکومتی بود با قصر و «قلعهٔ» خویش. قلعه محل داد و ستد بود و بازار، حمام و کاروانسرا را در بر می‌گرفت. جز اینها مراکز مذهبی چون «مدارس» و «مسجد جامع» نیز وجود داشتند.[۵۵]

در ایالت خوزستان، شهری که بیشتر این ویژگیها را در خود جا داده بود، شوشتر بود. جمعیت این شهر در این دوره از حدود ۶,۰۰۰ نفر تا ۲۲,۰۰۰ نفر برآورد شده، که رقم اخیر صحیح‌تر به نظر می‌رسد.[۵۶] در شمالی‌ترین نقطهٔ این شهر قلعهٔ «سلاسل» - منطقه دولتی‌نشین - قرار داشت. این ارکِ محصور شامل قصر حاکم، زرادخانه، پادگان و میدان سان بود. قلعه در حکم یک شهر خودکفا در درون شهر بود و با منابع آب خود می‌توانست در مقابل قیام اهالی مقاومت کند. ارک بر یک بلندی مشرف بر شهر بنا شده بود. با دیدن آن بیننده حقاً تصدیق خواهد کرد که «بیشتر تهدیدکنندهٔ شهر است تا محافظ آن.»[۵۷] در جنوبی‌ترین منطقه شهر، نزدیک پلی که شوشتر را به حومه وصل می‌کرد، مسجد جامع قرار داشت که با ساختمانهای پیرامون خود مساحتی حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر مربع را

← نیز ر. ک: ترجمه فارسی تحت عنوان: سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران، ترجمه و تلخیص حسین سعادت نوری (تهران، انتشارات وحید، ۱۳۴۷) صص ۱۵۰ - ۱۵۱.

۵۵. برای بحث مفصلتری در مورد طرح یک شهر اسلامی سنتی، ر. ک:

Xavier de Planhol, *Le Monde Islamigue essai de geographie réligieuse* (Paris, 1957), pp. 12- 26.

۵۶. ر. ک: صفحات قبل این رساله.

57. Lorimer, *Gàzeteer,* 2B, p. 1822.

برای اطلاع از قلعه سلاسل به تفصیل ر. ک: عبدالله، کتابچه، صص ۹۰ - ۱۰۱.

اشغال می‌کرد.[۵۸] علاوه بر مسجد جامع، حدود ۶۵ مکان مذهبی دیگر مثل امامزاده و قدمگاه در سراسر شهر پراکنده بود.[۵۹] منطقه بازار در نزدیک دو میدان بزرگ مجاور هم قرار داشت که هر کدام حدود ۷۰۰ متر مربع وسعت داشتند. همهٔ مغازه‌ها در منطقه بازار قرار گرفته بودند.[۶۰] روی هم رفته حدود ۲۰۰ باب مغازه و ۲ باب کاروانسرا در این ناحیه وجود داشت که یکی از آنها در حال ویران شدن بود.[۶۱]

منطقهٔ مسکونی به دو محله به نام «دستوا» و «گرگر[۶۲]» تقسیم می‌شد. این محله‌ها شامل ۱۶ «ناحیه» بودند.[۶۳] هر محله توسط یک نفر به نام «رئیس» اداره می‌شد که وی نیز به نوبه خود برای هر یک از نواحی تحت نظارت خود رئیسی تعیین می‌کرد. تصدی شغل رئیسی محله و ناحیه به صورت موروثی و در خانواده‌های مشخصی انجام می‌گرفت. رئیس محله و ناحیه در مناطق زیر فرمان خود از اقتدار فراوانی برخوردار بودند. این اقتدار بر چند اصل استوار بود، اول آنکه رؤسا در حکومت ایالتی ذینفوذ بودند و غالباً سمتِ نایب‌الحکومه شهر یا مسئولیت جمع‌آوری مالیات از کشاورزان را هم بر عهده داشتند. ثانیاً اینکه از طریق اتفاق با علما، منصب قضاوت را هم اداره می‌کردند. بسیاری از منازعات

۵۸. برای مسجد، ر.ک: نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۲۷. و نیز:

Air Headquarter's Iraq, *Military Report on Arabistan* (Simla, 1923), confidential, p. 303.

از این پس به صورت: *Military Report on Arabistan* می‌آید.

۵۹. عبدالله، کتابچه، ص ۹۶. نیز ر.ک:

Lorimer, *Gazetteer, Geographical*, p. 1820, and *Military Report on Arabistan*, p. 45.

۶۰. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۳۰.

۶۱. عبدالله، کتابچه، ص ۹۷.

۶۲. این محله را با گُرگُر، یکی از ایستگاههای راه آهن اهواز ـ بندر امام، که نام دهی در ۲ کیلومتری ایستگاه مذکور نیز هست و اکنون از توابع جرّاحی شادگان است، نباید اشتباه کرد. ـ م.

۶۳. عبدالله، کتابچه، صص ۹۱ ـ ۹۲.

محله‌ها رأساً در محل حل و فصل می‌گردید و به حکومت ایالتی ارجاع نمی‌شد.[۶۴] حکمران ایالت فقط به نزاعهای سکنه محله‌ها و حالات مرگ ناشی از درگیری دسته‌ها رسیدگی می‌کرد.[۶۵] گاهی یک «عالِم» رئیس ناحیه می‌شد، همان طور که در مورد آقا شیخ محمد طاهر اتفاق افتاد. وی رئیس ناحیه «قلعه» دزفول[۶۶] و در همان حال مجتهد شهر نیز بود.[۶۷]

در شوشتر، دستگاه مذهبی بیش از اینکه حالتی ممتاز و جدا از مردم داشته باشد، ریشه‌های عمیقی در میان مردم داشت. یکی از صاحب‌منصبان ایرانی که در سال ۹۱/۱۸۹۰ در ایالت اقامت داشت، تعداد «سادات» را نصف سکنه شهر دانسته است.[۶۸] سادات به چهار خانواده بزرگ تقسیم می‌شدند، وکسانی از آنان که جزو طبقه علما نبودند عموماً" شغلی نداشتند.[۶۹]

وجود این تعداد بزرگ سادات موجبی برای تعصب می‌شد. در سال ۱۸۸۹/۱۳۰۶ق هنگامی که برادران لینچ یک نمایندهٔ دائمی برای اقامت در شوشتر فرستادند، سادات با وی به عنوان نجس (ناپاک) رفتارکردند وگفته می‌شد که حتی از لحاظ تهیه آبِ خوردن هم در مضیقه بود.[۷۰] در سالهای بعد که تعداد بیشتری از اروپاییان از شوشتر دیدن کردند، نمونه‌های ناپسندی از تعصب بروز کرد.

همچنین بخش بزرگی از سادات به دسته‌بندیهای عوام شوشتر و دزفول تعلق داشتند. این دسته‌ها همان «حیدری‌ها» و «نعمتی‌ها» هستند که اختلافات مذهبی

۶۴. همان، صص ۷۷ و ۹۴. ۶۵. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۲۳.

۶۶. همان، ص ۱۳۲. ۶۷. عبدالله، کتابچه، ص ۷۸.

۶۸. همان، ص ۹۴. کرزن در دیدارش در سال ۹۰/۱۸۸۹ ازشوشتر، بخش بزرگ مردم را از سادات می‌نویسد، ر. ک:

"Leaves," pt. 2. p.704.

۶۹. عبدالله، کتابچه، صص ۹۵ - ۹۴.

70. Curzon, "Leaves," pt. 2, p.704.

دورهٔ صفوی آنها را پدید آورده بود.[۷۱] از پایان قرن ۱۹ با اینکه اختلافات اصلی تا حد زیادی فراموش شده بود، اما «دسته گرایی» به عنوان یک شیوه زندگی همچنان باقی مانده و از طریق نسلهای متخاصم به حیات خود ادامه می‌داد. (این دسته‌ها یادآور دسته‌بندی «قیس» و «یمانی» و دسته‌های دیگر خاورمیانه‌اند.) در شوشتر، هواخواهان دسته حیدری با خانواده «کلانتر» مربوط بودند، و نعمتیها از خانواده «مرعشی» طرفداری می‌کردند.[۷۲] خانواده کلانتر از خانواده‌های سرشناس شوشتر بودند و نوچه‌هایشان «گرگر» را در اختیار داشتند.[۷۳] مرعشیها نیز یکی از چهار خانواده سادات شوشتر شمرده می‌شدند.[۷۴] از سوی دیگر، در دزفول، دسته‌بندیها براساس تقسیمات جغرافیایی میان مناطق شمالی و جنوبی شهر استوار بود که به ترتیب، حیدری و نعمتی بودند.[۷۵]

در محمره، دسته‌بندیها ریشه در فرقه‌های مذهبی داشت و با خصومتهای نژادی پیوسته تندتر می‌شد. دسته‌های این شهر «اِخباری» و «اصولی» خوانده می‌شدند، و پیروان آنها به ترتیب اجتماعات ایرانی و عربِ شهر بودند.[۷۶] مبداء این فرقه‌ها را می‌توان در صدر اسلام یافت که در آن هنگام بر سر اعتبار سننِ منقول از پیامبر (به اصطلاح حدیث) و عقاید علما (اصطلاحاً اجماع)، اختلافاتی

۷۱. برای اطلاع از ریشه این دسته‌بندیها ر. ک: حسن نراقی، تاریخ اجتماعی کاشان، (تهران، دانشگاه‌تهران، ۱۳۴۵)، صص ۱۰۵ - ۱۰۳.

۷۲. کسروی، تاریخ پانصدساله، ص ۲۶۴.

۷۳. عبدالله، کتابچه، ص ۹۲.

۷۴. همان، ص ۹۴.

75. *Military Report on Arabistan*, p. 45.

۷۶. برای منشاء اختلافات اصولی / اخباری، ر. ک:

Lorimer, *Gazetteer* (Volume 7. historical part 2) pp. 2355-56; Hamid Algar, *Religion and State in Iran 1785-1905, The Role of Ulama in the Qajar Period* (Berkeley & Los Angeles, 1969), p. 35.

نیز ر. ک ترجمه فارسی کتاب: حامد الگار، دین و دولت در ایران عصر قاجار، ۱۷۸۵-۱۹۰۵. تهران، توس، ۱۳۵۷. ص

میان مسلمانان بوجود آمد و بعداً" گسترش یافت و جنبهٔ زیرزمینی پیدا کرد.[۷۷] با وجود این، پیدایش دسته‌بندیهای مربوط به «اخباری و اصولی» در محمّره مولود مسائل عاطفی بوده است. عربهای اصولی تأکید فارسها (عجم) بر شهادت امام حسین را امری زائد و برپایی عزاداری و بروز احساسات مذهبی در روز عاشورا را بدعت می‌دانستند. ملاهای اصولی تلاش می‌کردند که از برپایی مراسم عزاداری جلوگیری کنند، که مورد اعتراض اخباریها قرار می‌گرفت. نتیجه این می‌شد که رهبر هر فرقه طرف دیگر را به کفر و الحاد متهم کند.[۷۸] اختلافات عقیدتی که از این رهگذر میان ملاهای رقیب پدید آمد به سرعت جوامع عرب و فارس را فرا گرفت. در نتیجه، ستیزه‌جویی ایام عاشورا ویژگی مشترک زندگی شهری در محمره شد، و تا اواخر سال ۱۹۲۰/۱۳۳۸ق ادامه یافت.

شرحی که گذشت، ساختارها و سازمانهای درونی مراکز شهری خوزستان را نشان می‌دهد. اینجا بررسی نقش شهرها در حیات اقتصادی ایالت نیز مفید به‌نظر می‌آید. این شهرها، مراکز روستایی قبیله‌ای را به «جهان خارج» وصل می‌کردند. شهرها نه تنها مقر نهادهای دولتی و مراکز اتخاذ تصمیمات مؤثر در زندگی طوایف بودند، بلکه مهمتر از آن، کانون فعالیتهای تجاری و صنعتی نیز به‌شمار می‌رفتند. به واسطهٔ بازرگانان شهری بود که قبایل مازاد محصولات خود را به بازار می‌رساندند و در مقابل، براجناس مورد نیاز خود که اقتصاد قبیله‌ای توان تولید آنها را نداشت، دست می‌یافتند.

هر یک از شهرهای خوزستان شبکه تجارت و توزیع مخصوص خود را داشت. دزفول که در گوشه شمالی ایالت قرار داشت، چون مرکز توزیعی برای مناطق خود و مناطق وسیعی از لرستان عمل می‌کرد. قبایل لُر که زمستان را در منطقه دزفول می‌گذراندند عادت داشتند که مازاد پشم خود را به بازرگانان دزفولی بفروشند. پشم مذکور از آنجا به وسیله کاروانها به «کوت‌العماره» در عراق عثمانی و سپس از طریق دجله به بصره انتقال می‌یافت و راهی هند می‌شد. صنعت نیل

۷۷. نجم‌الملک، سفرنامه، صص ۹۱ - ۱۱۳.
۷۸. همان، صص ۹۱ - ۱۳۳.

خوزستان هم در دزفول متمرکز بود. تعداد کارگاههای صنعت نیل دزفول در سال ۱۲۹۸/۱۸۸۱ق به ۲۰۰ واحد می‌رسید و محصول سالیانه آنها ۷۰۰ تا ۸۰۰ خروار برآورد می‌شد.[۷۹] رنگ به‌دست آمده اکثراً به شمال ایران صادر می‌گردید.

شوشتر، مرکز ایالت که در ۴۸ کیلومتری جنوب‌غربی دزفول قرار داشت، به مثابهٔ بازار نواحی جنوبی منطقهٔ بختیاری عمل می‌کرد. تجار بزرگ این شهر با سرمایه بختیاریها که ۸۰،۰۰۰ تومان تخمین می‌شد تجارت می‌کردند.[۸۰] بازرگانی و صنعت این شهر کم دامنه بود و تمام سیّاحانی که از شهر گذشته‌اند خرابی و فرسودگی آن را به چشم دیده‌اند. والتر بارینگ، صاحب منصب انگلیسی که در سال ۱۲۹۸/۱۸۸۱ق از این شهر دیدن کرده، آن را «شهر مردگان» خوانده است. لرد کرزن که در سال ۱۳۰۷/۱۸۹۰ق از شوشتر می‌گذشت، آن را «شاید خراب‌ترین شهر در ایران» توصیف کرده است.[۸۱] در دورهٔ مورد بحث، ضنعت آن مشتمل بر ۴ کارگاه قالی بافی و ۳۰ کارگاه عبا بافی بود.[۸۲] مهمترین صادرات آن تریاک بود که در حومه شهر کاشته می‌شد. محصول سالانه تریاک در حدود ۱۰۰ کیسه تخمین می‌شد که ۲۰ الی ۳۰ کیسه آن از طریق محمّره به مسقط و زنگبار صادر می‌گردید.[۸۳]

محمّره (خرمشهر) واقع در ملتقای کارون و شط‌العرب، و در رأس خلیج فارس، بندر بزرگ کشتیرانی برای تجارت خارجی ایالت بود. همچنین مرکز بزرگ توزیع در خوزستان جنوبی به شمار می‌رفت. مهم‌ترین صادرات آن خرما بود که به

۷۹.نجم‌الملک که همان سال ازدزفول دیدن کرده بود، مقدار تولید سالانه نیل را حدود ۱۲۰۰۰ خروار برآورد کرده است، ر.ک: سفرنامه، ص ۲۱.

۸۰.نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۳۰.

81. Curzon, "Leaves," pt. 2, p. 701.

82. *ibid.*,.pt. 2, p.703 and :

نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۳۰.

83. *ibid.*, p. 703.

مقدار فراوان صادر می‌شد.[۸۴] از آن اسب و قاطر نیز صادر می‌گردید. مهم‌ترین صنعت محمّره لَنْج سازی بود. دَر محمّره لنجهایی به ارزش ۳۰۰ تا ۲۰۰۰ تومان ساخته می‌شد که می‌توانست در دریاهای آزاد حرکت کند. همچنین بلمهای کوچکی نیز ساخته می‌شد که مخصوص کارون بود و هر یک ۴۰ تا ۱۰۰ تومان قیمت داشت.[۸۵]

همان طور که پیشتر گفته شد، پیش از آزادی کشتیرانی بین‌المللی در رود کارون در سال ۱۸۸۸/۱۳۰۵ق، تجارت خارجی خوزستان محدود بود و عموماً از راه عراقِ عثمانی انجام می‌گرفت. پس از گشایش راه کشتیرانی رود کارون، تغییر قابل توجهی در راههای بازرگانی به وجود آمد که در نتیجهٔ آن، خوزستان در رابطه مستقیمِ تجاری با هند (مستعمره انگلیس) و اروپا قرار گرفت. نتیجه این تغییر مهم در مسیرهای بازرگانی، افزایش سرعت عملیات تجاری بود، که در مدت نسبتاً کوتاهِ دو دهه، زندگی اقتصادی ایالت را به کلی دگرگون کرد.

۸۴. از صادرات خرما تا پیش از سال ۱۸۹۰ آماری در دست است. در این سال ۵۳۴۷ تن خرما، به ارزش ۲۷۵۷۵ لیره استرلینگ صادر گردید.

۸۵. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۹۷.

فصل ۲

سیاست خوزستان، ۱۸۷۸ - ۱۸۹۰

عصر سنتی

... نمایش زندگی باشتاب به پایان یک فصل می‌رسد، فصلی که برگهایش بزودی تا خواهد خورد و برای همیشه بسته خواهد شد. جمعیتی ساحل‌نشین از عشایر عرب تحت سلطهٔ شیوخی بومی، که استقلال لرزان و رو به فنای خود را در برابر تجاوز روزافزون حکمرانان ایران و مالیات‌بگیران ادامه می‌دهند؛ گروهی از طوایف چادرنشین داخلی با تباری دورگه و وفاداری اکراه‌آمیز، که سازمان کلان کهن و زندگی آزاد خود را هنوز میان تپه‌های خودی حفظ کرده‌اند؛ سکنه‌ای شهری، نیمی عرب و نیمی فارس، با ترکیبی همچون پیشینیان خود - مجموعه این اجزا تنها تابلویی از تناقضات شدید موجود را نشان می‌دهد. هنگامی که یک رقیب خارجی در هیئت بریتانیای کبیر وارد صحنه شود، این تناقضات چقدر پیچیده و جذاب خواهد شد؟

جورج ن. کرزن

مقدمه

خوزستان، همچون سایر ایالتهای ایرانِ زمان قاجار، به وسیله یک حکمران ایرانی اداره می‌شد. وظایف حکومت ایالتی و میزان اِعمال سلطهٔ عمومی به جمع‌آوری مالیات و حفظ امنیت عمومی محدود بود. وظایف اجتماعیِ سازمان یافته، نظیر آموزش و پرورش، بهداشت عمومی، دادگستری یا وجود نداشت یا خارج از دستگاه اداری انجام می‌گرفت.

مالیات خوزستان را حکومت مرکزی به بالاترین برندهٔ مزایده، که در این

زمان به عنوان حکمران ایالت تعیین می‌شد، به صورت «اجاره» واگذار می‌کرد. اولین کار حکمران خوزستان این بود که سود این واگذاری را در پایان سال مالی معلوم کند. روش معمول حکمران برای تأمین چنین سودی این بود که مالیات شش منطقهٔ اداری ایالت را به یکی از اعیان شهری یا شیوخ قبایل اجاره دهد.

نظراً حاکم خوزستان می‌توانست جمع‌آوری مالیات هر منطقه را به هر کسی که بیشتر بدهد واگذار کند. این مبلغ بسیار بیشتر از آن چیزی بود که حاکم می‌بایست به دولت مرکزی پرداخت کند. در عمل، اختیار حکمران در خصوص انتخاب فرد برای جمع‌آوری مالیات محدود به پیداکردن شخصی می‌شد که مورد قبول اهالی آن منطقه باشد. به این ترتیب، انتخاب فرد مسئول گردآوری مالیات الزاماً براساس شهرت وی در جامعه تعیین می‌شد. در دو شهر عمده خوزستان، دزفول و شوشتر نامزد تصدی این شغل معمولاً نماینده یکی از دو دسته سیاسی - مذهبیِ معروف این شهرها بود.

در سه منطقه از چهار منطقهٔ روستایی - قبیله‌ای خوزستان، یعنی محمّره (به انضمام اهواز)، فلاحیه و حویزه، انتخاب فرد مسئول جمع‌آوری مالیات منحصر به عضو قابل قبولی از خانواده طایفه حاکم می‌شد. فقط در رامهرمز، ناحیه اداری ششم ایالت بود که حکمرانان خوزستان می‌توانستند به دلخواه خود فردی را برای اجاره‌داری مالیات انتخاب کنند. با وجود این حتی در این شهر هم تمایل بر این بود که تصدی این کار منحصر به یک یا دو خانواده (معروف) باشد.

تا اینجا می‌توان دو مجموعه روابط سیاسی «عمودی» را تشخیص داد. مجموعه «عمودیِ» نخست را می‌توان به عنوان روابطِ میان حکمران یک ایالت معین و حکومت مرکزی توصیف کرد. در واقع مالیات در این سطح حول محور منافع متقابل می‌چرخید: یکی میل حاکم برای نگهداری مقامِ پرمنفعت خود به عنوان مالیات گیرنده، دیگری تمایل دولت مرکزیِ گرفتارِ رکود مالی برای افزایش بار مالیات ایالت.

مرحله سیاست «عمودی» را می‌توان در مجموعه روابط میان حاکم ایالت و مسئولان اخذ مالیات در هر یک از مناطق ایالت تشخیص داد. در پاسخ به فشاری

که غالباً از سوی دولت مرکزی وارد می‌شد، حکمران ایالت می‌بایست برای افزایش مالیاتهای منطقه‌ای بخصوص اقدام کند. اما میزان افزایش تابع عوامل مهم بازدارنده بود، زیرا احتمال می‌رفت فرد سرشناس شهری یا رئیس طایفه شورش را بر پرداخت مالیاتِ خواسته شده ترجیح دهد. در صورت رسیدن به چنین سرانجامی، فرو نشاندن شورش طایفه‌ای، به احتمال بسیار قوی، برای حاکم از منفعتی که از افزایش بی‌رویه مالیات حاصل می‌شد بسیار گران‌تر تمام می‌شد.

سیاستِ «عمودی» نوع سومی هم وجود داشت که می‌توان آن را به عنوان روابط میان مالیات گیرنده و سکنهٔ محلی (افراد شهری و قبیله‌ای یک منطقهٔ معین) تعبیر کرد. باتوجه به فقدان منابع قابل اعتماد، این سطح سیاست، قابل تجزیه و تحلیل نیست و در نتیجه این زمینه غالباً از سوی تاریخ‌نویسان نادیده انگاشته شده است. مع‌الوصف این زمینه سیاسی نوع سوم هم شایان توجه است، زیرا عملکردِ یک فرد از افراد طایفه یا یک شهرنشین در این زمینه می‌توانست نوعی از فشار یا پیچیدگی در مجموعه روابط موجود میان مسئول جمع‌آوری مالیات و حکومت خوزستان بیافریند.

گذشته از سیاستهای سه گانهٔ «عمودی»، حداقل دو نوع روابط سیاسی «افقی» مختلف هم قابل تشخیص بود. این دو نوع روابط سیاسیِ «افقی» شامل دادوستد درون‌قبیله‌ایِ یک اتحاد قبیله‌ای یک منطقهٔ خاص، و خصومتِ درون قبیله‌ای و جنگ در میان اتحادهای قبیله‌ای خوزستان می‌شد.

سیاست درون‌قبیله‌ای عبارت بود از خصومت پنهان میان شیوخ قبایل، به عنوان حافظ منافع مشترک قبیله، و بزرگان (ریش سفیدان) قبایل که خودشان را متولی میراث قبیله‌ای می‌دانند.

این ستیزهٔ پنهانی، هنگامی که نمی‌توانست به طرق مسالمت‌آمیز حل شود، غالباً به قتل یا عزل شیخ قبیله توسط خویشاوند رقیب او منجر می‌گردید. اما عزل یا قتل او همواره موجب افزایش بحران سیاسی می‌شد. این امر حتی در حالتهای نادری که یک شیخ در اثر موارد طبیعی وفات می‌یافت نیز صدق می‌کرد. این ناآرامی سیاسی تا زمانی که جانشین شیخ تعیین می‌شد به طول می‌انجامید. گاهی

قضیه تعیین جانشین از راه جنگ فیصله می‌یافت و در مواردی هم نوعی جدایی رخ می‌نمود، زیرا مدعی رقیب نمی‌توانست طرفِ مخالف خود را از میدان بدر کند و در نتیجه تیرهٔ جدیدی از قبیله منشعب می‌شد و اعلام موجودیت می‌کرد.

هرگاه در امور یکی از اتحادهای قبیله‌ای خوزستان بحرانی روی می‌داد، حکمران ایرانی خوزستان تلاش می‌کرد که با مداخله، راه حل لازم را تحمیل کند. آنچه توانایی او را برای دخالت تعیین می‌کرد، قدرت نظامی او یا ضعف او در برابر یک اتحاد طایفه‌ای خاص بود. در موارد دیگر، حکمران ممکن بود اجازه دهد جنگ ادامه یابد، به این امید که در اثر آن اتحاد قبیله‌ای یاد شده ناتوان شود، و به این ترتیب دیگر نتواند عاملی برای تهدید امنیت عمومی خوزستان در آینده باشد.

نوع دوم روابطِ «افقی» را می‌توان به عنوان مبارزه برای کسب سرکردگی، به وسیلهٔ یکی از اتحادهای قبیله‌ای خوزستان بر ضد سایر اتحادهای طایفه‌ای خلاصه کرد. تحلیل ماهیت این نوع رابطه سیاسی به علتِ کمی و نیز ماهیت تناقض‌آمیز مدارک دشوار است. آنچه این مبارزه برای کسب تفوق را کنار هم می‌گذاشت این حقیقت است که حکمرانان ایرانیِ خوزستان عموماً سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را دنبال می‌کردند. تمام حکمرانان خوزستان همواره با کابوسی سیاسی روبرو بودند، یعنی از اتحاد یا ائتلاف میان اتحادهای قبیله‌ای عرب علیه حکومت ایالتی می‌ترسیدند. در نتیجه، سعی داشتند منازعات میان قبایل را تشدید کنند.

بررسی دقیق مجموعه‌ای از وقایع، که به قتل شیخ لفته از اتحاد بنی کعب در سال ۱۸۹۸ منجر شد، به تفصیل سطوح گوناگون سیاست بالا را نشان می‌دهد.

قتل شیخ لفته و امور اتحاد کعب

تا دههٔ هفتم قرن نوزدهم، طایفه بنی کعب بزرگترین و با نفوذترین اتحاد طایفه‌ای خوزستان جنوبی به‌شمار می‌رفت. اعتبار این طایفه در عنوان منیع «شیخ‌المشایخِ

آن تجلی می‌یافت که شماری از داستانهای عامه هم بدان گواهی داده‌اند.[1] شیخِ بنی کعب، علاوه بر منصب رئیس اتحاد، تصدی ادارهٔ امور وصول مالیات منطقهٔ خود را نیز به عهده داشت. مشارکت شیخ در مسائل خارج از مرزهای سیاسی قلمروش برای وی مخاطره‌آمیز بود، زیرا منافع حکومت استان و منافع اتحاد قبیله‌ای همیشه با هم نمی‌خواندند و گاهی متنافر بودند. به این ترتیب شیخ ناگزیر بود روابطِ کاریِ شکننده‌ای با حکومت استان، و نیز بزرگان طایفه خود برقرار کند.[2] این روابط سست هر آن در معرض بحران بود. اگر بزرگان طایفه پی می‌بردند که شیخ تابع و مطیعِ دستور دارالحکومهٔ خوزستان است، او را به‌خاطر تخلف در حفظ منافع مشترک خلع می‌کردند. از سوی دیگر، چنانچه حکومت استان از شیخ در انجام وظایف خود سستی می‌دید، به فکر خلع وی از سمت مربوط می‌افتاد. ناتوانی شیخِ در خدمت صادقانه به این دو نهادِ سیاسی، عامل اساسی در بی‌ثباتی سیاسی جامعه کعب به‌شمار می‌رفت، و نقشی بسیار مهم در از هم پاشیدگی نهایی اتحاد داشت. این بی‌ثباتی درونی بعداً در اثر ستیزه‌جوییهای قدرت‌طلبانه و نزاع مستمر بر سر تصاحب مقام جانشینیِ شیخ دچار پیچیدگی بیشتری گردید. طرفهای درگیر در این ستیزه‌ها، شاخه‌های مختلف «البوناصر» یا خاندانِ حاکم کعب بودند. این منازعاتِ زمانی بهتر درک خواهد شد که نخست شیوه‌هایِ پیچیدهٔ انتخاب جانشین یک شیخ بررسی شوند.

با مرگ شیخ یا عزل او، شورای بزرگان قبیله می‌بایست برای انتخاب

۱. کارگزار خوزستان (نماینده وزارت خارجه ایران) داستانی را نقل می‌کرد که همهٔ قبایل عرب از آن اطلاع داشتند. داستان از این قرار بود که شیخ علی مرداو، شیخِ عشیرهٔ محیسن و پدر شیخ جابر (شیخ محمره) در حدود سال ۱۸۱۰ موظف بود مایحتاج همسر شیخ کعب و خانواده او را شخصاً ازمحمره به‌فلاحیه حمل کند، تا به این وسیله تابعیت خود را ثابت نماید. ر. ک:

Iran, Ministry of Foreign Affairs Archives. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs. "Files of the English Dept." 1320 [1902/1903] Vol. 177, 29 Rajab 1320 [Oct. 23 1902]. (از این پس به صورت I.M.F.A.A. یاد می‌آید.)

۲. برای اطلاع از موقعیت بزرگان قبایل، ر. ک: صفحات قبل همین رساله.

داوطلبِ مناسبِ جانشینی تشکیل جلسه دهد. در این مرحله، همه اعضای ذکور بزرگسال عشیره از لحاظ نظری می‌توانستند خود را برای جانشینی نامزد کنند. اگر وارث این سمت قبلاً تعیین شده باشد، نیازی به تأیید وی از سوی شورای مذکور نبود. مرحله بعدی در این روند، تأیید داوطلب تعیین شدهٔ شورای بزرگان (ریش سفیدان) توسط حکمران استان بود. شاید نیاز به گفتن نباشد که به علت بالا بودن میزان منافع عاید از تصدی این سمت، احتمال بروز منازعات بر سر جانشینی زیاد بود، و بعید نبود که داوطلبِ مردود با توسل به زور درصدد برآید در کارِ انتخابِ شورای بزرگان طایفه یا حکومت استان اخلال ایجادکند.

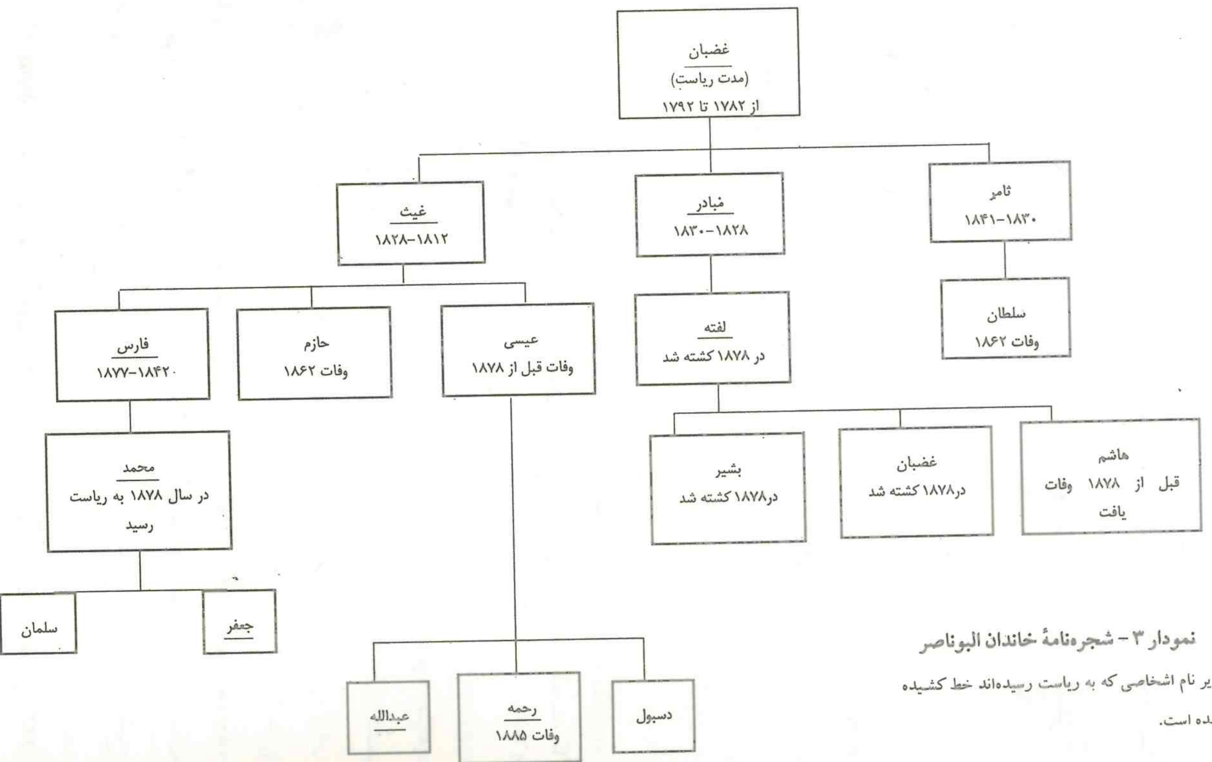
با مرگ شیخ فارِس، صاحب عنوانِ «شیخ المشایخ» در سال ۱۲۹۴/۱۸۷۷ق، بر سر جانشینی وی بین سه شعبه رقیب از خانواده حاکم نزاع درگرفت.[۳] برخورد جاه‌طلبیها و ادعاهای مدعیان گوناگون، با بررسی شجره‌نامهٔ خانوادهٔ البوناصر در صفحه بعد، به خوبی نشان داده شده است. سه مدعی رقیب برای جانشینی شیخ فارِس، عبارت بودند از فارِس‌ها (اخلاف شیخ فارِس)، عیسی‌ها (اخلاف عیسی برادر فارِس) و لفته (برادرزادهٔ فارِس)، وابستگان عیسی ابتدا بی‌طرف بودند و احتمالا" امید آن را داشتند که قضیه به بن‌بست یا جنگ طرفداران لفته و فارِس بینجامد.

لفته، که شاهدی درباره‌اش گفته بود، «آدم مطلقا"هرزه‌ای است که گاه وبیگاه دچار حمله‌های هذیانی می‌شود، و به جرم و جنایت معتاد است»، عاقبت از سوی «شورای بزرگان» انتخاب شد:

۳. تاریخ‌کعب. از این کتابِ تاریخی مجهول‌المؤلف.ترجمه‌ای در دست است که توسط‌مک‌دوال صورت گرفته و در منبع زیر آمده است: F. O. 460/4, File 20.تمام نقل قولها از این ترجمه است.آرنولدویلسون که بر تاریخ کعب دست یافته است، تاریخ مرگ‌شیخ‌فارِس ۱۸۶۸ می‌نویسد، که احتمالاً آن را با ۱۸۷۸ اشتباه کرده است:

Arnold Wilson, *A Precis of the Relations of the British Government with the Shaikhs and Tribes of Arabistan* (Calcutta, 1912), p. 11.

از این پس به صورت : Wilson, *Precis* یاد می‌شود.



نمودار ۳ – شجره‌نامهٔ خاندان البوناصر

زیر نام اشخاصی که به ریاست رسیده‌اند خط کشیده شده است.

نمودار ۳ - شجره‌نامهٔ خاندان البوناصر

این شجره‌نامه با استفاده از منابع زیر، که غالباً ناقص و نقیض یکدیگرند، بازسازی شده است:

۱. تاریخ کعب (بخش شجره‌شناسی)؛

۲. «دودمان خاندان حاکم قدیم شیوخ کعب، معروف به البوناصر، و اکنون مستقل از محیسن» در کتاب:

Wilson. *Precis*, p. 15.

۳. ضمیمه A تا قسمت ۱ منبع زیر:

" Administration Report of Persian Gulf Political Agency 1889/90 " in *Selections from the Records of Government of India*, No. 274 (Calcutta, 1890), p. 12.

۴. جورج ن. کرزن. ایران و قضیه ایران (ترجمهٔ فارسی)، ج ۲ ص ۳۹۴.

یادداشت: در این نسب‌نامه نگارنده هر جا میان منابع تناقضی دیده، گفته‌های تاریخ کعب را ترجیح نهاده است.

از آنجا که او رئیس خانواده البوناصر و شیخ موروثی چعب عرب بود، تکیه زدن او به منصب شیخیت فلاحیه که مدتی بلامتصدی مانده بود، اعتراض کسی را برنینگیخت، اما چندان عاقلانه هم نبود...

لفته، به‌رغم کمبودهای آشکارش، در مقایسه با سایر رقبای بالقوه، برای احراز مقام ریاست اتحاد شایستگی بیشتری داشت. در سال ۱۸۶۰/۱۲۷۶ق، هنگامی که شیخ فارِس در تهران زندانی بود، لفته فرماندهیِ سپاه اتحاد کعب را در جنگ با شیخ جابر، شیخ محمّره برعهده داشته و شیخ جابر را که درسال ۱۸۵۸/۱۲۷۴ق به وسیله حکومت ایالتی به عنوان حاکم فلاحیه منصوب شده بود، در حوالی «منیخ»[۴] شکست داده بود. این بود تا اینکه چندی بعد فارِس از زندان حکومت مرکزی آزاد شد و به خانه برگشت تا مدعی سمتهای خود یعنی «شیخ

۴. Monix، به نوشته فرهنگ جغرافیایی ایران (تهران، ستاد بزرگ ارتشتاران ایران، ۱۳۳۰) دهی است تابع بهمنشیر، بخش مرکزی شهرستان خرمشهر. - م

کعب» و «مسئول مالیات فلاحیه» شود.[۵] بنا براین، بعد از سال ۱۸۶۰، عموزاده‌ها، فارِس و لفته پیوسته یکدیگر را به کین‌خواهی می‌خواندند. این کین‌خواهی با توجه به اینکه حکمرانان خوزستان گاهی فارِس وگاهی لفته را تقویت می‌کردند، هر دم شدیدتر می‌شد. به این ترتیب، عموزاده‌ها در حالی که یکدیگر را به رعایت حق جمع‌آوری مالیات منطقهٔ فلاحیه می‌خواندند، رودررو باقی ماندند.[۶] گزارش مختصر این وضع در تاریخ کعب، که یک وقایع‌نگاری طایفه‌ای بدون مؤلف و یکی از چند منبع قابل اعتماد این دوره است، چنین آمده است:

> بعد از این منازعات که میان شیخ فارِس و لفته برسر حکومت فلاحیه روی داد، سرانجام شیخ محمد بن فارِس واردِ میدان شد و با کور شدن شیخ فارِس، در سال ۱۲۹۴ قمری [۱۸۷۷ میلادی] حکومت به شیخ محمد رسید.[۷]

از متن بالا چنین پیداست که پس از مرگ فارِس، پسرش محمد عهده‌دار مقامِ شیخی شد. بهایی که او در برابر این کار پرداخت، کاهش از وسعت قلمرو اتحاد بود. در این هنگام حشمت‌الدوله، حکمران خوزستان، میرعبدالله (خراجگزار سابق شیوخ کعب) را به عنوان مأمور خود و جمع‌کنندهٔ مالیات نواحی هندیان، ده‌ملا، بندر معشور و جراحی منصوب کرد.[۸] در طول زمستان ۱۸۷۷ـ۷۸ محمد در پست خود ماند.

چون جمع‌آوری مالیات به صورت سالیانه انجام می‌شد، چنین به نظر می‌رسد که شیخ لفته، باید کمی پیش از نوروز ۱۲۹۵ق (۲۱ مارس ۱۸۷۸) حکمران خوزستان را متقاعد ساخته باشد که وی را مجدداً به عنوان شیخ و مسئول جمع‌آوری مالیات کل مناطق «کعب» تعیین کند. چون در پی آن شیخ محمد معزول می‌شود و میرعبدالله در شوشتر، مرکز خوزستان به زندان می‌افتد.[۹]

۵. تاریخ کعب.
۶. کسروی، تاریخ پانصدساله، ص ۲۲۲.
۷. تاریخ کعب.
۸. همان.
۹. همان.

لفته احتمالاً ناگزیر بود «پیشکش» بیشتری بدهد تا نظارت بر مناطق متحد کعب را بار دیگر از آن خود سازد: او امیدوار بود که این مبلغ را از طریق افزایش دادن مالیات بدست آورد. اما چرخش اوضاع به این شکل، طرفداران فارِس (شیخ محمد و فرزندانش سلیمان و جعفر) را که از شغل خود معزول شده بودند ناراضی کرد. سلمان و جعفر برای قتل لفته شروع به توطئه‌چینی کردند. در مه ۱۸۷۸/تیر ۱۲۹۵، لفته در حالی که مشغول جمع‌آوری مالیات از طایفه خود بود، به همراه دو فرزندش، بشیر و غضبان به قتل رسید. علل قتل لفته در گزارش رابرتسون، دستیار نماینده سیاسی انگلیس در بصره چنین نقل شده است:

خبر مرگ شیخ لفته و فرزندان وی احتمالاً چعب را علی‌العموم بسیار خوشنود خواهد ساخت. او از مدتها پیش دست‌اندازی به مزارع طایفه را شروع کرده بود تا از این طریق بتواند بدهی گزاف خود را به حکمران خوزستان پرداخت کند.

با قتل لفته و فرزندانش، تیرهٔ «لفته‌ای‌ها» رو به افول نهاد و به جایش می‌بایستی تیره جدیدی از فارِس‌ها یا عیسیٰ‌ها، از خانواده البوناصر روی کار بیاید. در نتیجه، شیخ محمد بار دیگر به عنوان شیخ طایفه کعب تعیین شد. اما انتصاب وی مورد تأیید حکومت ایالتی قرار نگرفت. در تاریخ کعب آمده است که حشمت‌الدوله حکمران خوزستان به ریش سفیدان کعب چنین نوشته بود:

اگر شما در قتل لفته همدست نبوده‌اید، شیخ محمد را برکنار کنید. و آنها محمد را برکنار کردند و در اواخر ماه رمضان ۱۲۹۵ (سپتامبر ۱۸۷۸) شیخ رحمه، مدتی حاکم فلاحیه شد.[۱۰]

به این ترتیب، برای مدتی کوتاه، البوعیسی از ستیزه‌جوییهای داخلی خاندان البوناصر پیروز بیرون آمد. یکی از نتایج این منازعاتِ طولانی این بود که

۱۰. همان.

میرعبدالله بار دیگر به عنوان حاکم جراحی و نواحی مجاور آن منصوب شد.[۱۱] میرعبدالله با پرداخت ۹۰۰۰ تومان از بدهی مالیاتیِ پس‌افتادهٔ خود و افزایش ارزیابی مالیاتی قلمرو خود تا میزان ۱۲۰۰۰ تومان در سال، به صورت مالیات و پیشکش موافقت کرد. پیدایش این منطقهٔ جدیدِ اداری به‌طور جدّی، اعتبار و توان اقتصادی و نظامی اتحاد کعب را به مبارزه می‌خواند. کاهش قلمرو املاک شیوخ کعب، موجب تنزل میزان مالیات وصولی آنان شد، و شیوخ دیگر کمتر قادر بودند علاوه بر آنچه سالانه به خزانهٔ ایالت می‌پرداختند مازادی برای خود نگه دارند.

بحران بعدی در امور اتحاد کعب، نتیجه مستقیم این کاهش در مبنای مالیات بود. در سال ۱۸۷۹، شیخ رحمه، شیخ جدید کعب از تیرهٔ البوعیسی تنها توانست ۴۰۰۰ تومان مالیات گرد آورد. در این مدت کل ارزیابی کعب ۱۴۰۰۰ تومان بود.[۱۲] ناتوانی رحمه درایفای تعهدات سال مالی علتش رکود شرایط کشت و زرع بود که آن هم ناشی از ناکافی بودن باران بود. از آنجاکه کشاورزی منطقهٔ فلاحیه به روش دیم آبیاری می‌گردید، طبیعی بود که در سالهای کم‌باران دشواریهای زیادی در رساندن مالیات به حد نصاب به وجود آید. در همین سال، میرعبدالله حاکم جدید فلاحیه تنها توانست ۹۰۰۰ تومان از کل ۱۲۰۰۰ تومان مالیات مقرر را جور کند.

اما در شرایط عادی، اغلب اجاره‌داران مالیات می‌توانستند بر چنین دشواریهایی فایق آیند. آنها یا از فروش محصول در سالهای خوب اندوخته‌ای

۱۱. همان.

۱۲. ارزش دفتریِ (Book Value) مالیاتِ کعب از حدود سال ۱۸۵۰ تا ۱۹۲۵ بدون تغییر و برابر ۱۴۰۰۰ تومان مانده بود، ر.ک:

I. M. F. A. A. Iranian Border Commisioner to the Ministry of Foreign Affairs. File for 1331 (1912/13), Vol. 35, File 65, No. 69 of 11 Rabi' II, 1331 [February 20, 1913].

رابرتسون مالیات سال ۷۹ / ۱۸۷۸ را ۱۶۰۰۰ تومان ذکر می‌کند.

کافی در اختیار داشتند یا می‌توانستند ضامن مناسبی برای تضمین جبران کسری خود پیدا کنند. باوجود این، شیخ رحمه کمتر از یک سال در مقام خود ماند و به این ترتیب فرصت نیافت اندوخته پولی لازم را گرد آورد. همچنین از آنجا که جانشینی وی هم محل نزاع بود، ممکن نبود روی ضامنهای بالقوه او حساب کنند.

شیخ رحمه با وضع دشواری روبرو شد - که در سالهای بعد دامنگیر همه شیوخ کعب شد: او باید یا می‌توانست با زور مالیات مقرر را جمع کند، و به این شکل خطر شورش بالقوه‌ای را به جان بخرد؛ یا از پرداخت مالیات به حکومت ایالتی امتناع کند، که در این صورت نتیجه‌اش خطر عزل بود. رحمه شیوهٔ جمع‌آوری مالیات با اِعمال فشار را انتخاب کرد، که به علت خشکسالی و کمبود محصول، به ایجاد شورش در میان کعب شتاب بیشتری بخشید. پیدا بود که فارِس‌های برکنار شده از ریاست طایفه، در تحریک و هدایت متمردین دست داشتند.[۱۳] رحمه که توان رویارویی با شورش را نداشت، به حکومت استان متوسل شد. در پی آن، حشمت‌الدوله، حکمران استان دسته‌ای پیاده‌نظام به فلاحیه گسیل کرد و شورش پایان یافت.[۱۴]

پس از رویدادهای سال ۱۸۷۸-۷۹، حشمت‌الدوله کوشید که امور وصول مالیات کعب را از دست شیوخ آن طایفه به‌در آورد. وی در این مورد با شیخ جابر، شیخ محمره موافقت‌نامه‌ای منعقد ساخت که به موجب آن، شیخ جابر و اسدالله‌خان دستیار حشمت‌الدوله و نیز یکی از سرشناسان شوشتر متفقاً کار وصول مالیات شیخ‌نشین کعب (از جمله منطقهٔ جراحی) و نیز منطقهٔ رامهرمز را انجام دهند.

این موافقت‌نامه که عقب‌نشینی ریشه‌ای از ترتیبات پیشین بود زیاد دوام نیافت. در مارس ۱۸۸۰ /اردیبهشت ۱۲۹۵ق ظل‌السلطان، پسر ارشدِ در قید حیات ناصرالدین شاه به سمت حکمران کل خوزستان منصوب شد. چون وی سرپرستی کارهای چند استان دیگر را نیز به‌عهده داشت، جعفرقلی‌خان را به عنوان نماینده

۱۳. تاریخ کعب. ۱۴. همان.

خود به خوزستان فرستاد.[۱۵] حکومت جدید ترتیباتی را که حکومت قبلی ریخته بود منسوخ کرد. در همین حال، تغییر و تحول در حکومت استان، فرصت مطلوب را دراختیار اولاد شیخ فارِس قرار داد تا مقام از دست رفته خود را باز یابند. جعفرقلی خان سمت ریاست قبیلهٔ کعب و جمع‌آوری مالیات آن منطقه را به جعفر (از هواخواهان فارِس) واگذار کرد. طرفداران عیسی به این انتصاب اعتراض کردند و امور کعب در طول دههٔ ۱۸۸۰ دچار آشوب بود. جعفرقلی‌خان در پایان سال ۱۸۸۰/۱۲۹۷ق از سوی ظل‌السلطان احضار و به جای وی احتشام‌السلطنه به حکومت خوزستان منصوب شد. حاکم جدید، انتصاب شیخ جعفر را لغو و بار دیگر شیخ رحمه از تیره عیسی‌ها را به عنوان شیخ کعب منصوب کرد.

در سالهای ۱۸۸۱-۱۸۸۴، شیخ رحمه سعی داشت منصب خود را حفظ کند. این دورهٔ تصدیِ نسبتاً طولانی تا حدودی ریشه در عدم تحول امور در حکومت استان داشت و تا حدی معلول شرایط مناسب کشت و زرع بود که شیخ را قادر به ایفای تعهدات مالی خود می‌کرد. اما منازعات دامنه‌دار خاندان حاکم کعب، قدرت شیخ را به صورت چشمگیری کاهش داد. از ۱۸۸۳/۱۳۰۰ق وجههٔ درونی‌شیخ رحمه رو به‌انحطاط گذاشت، طوری که رابرتسون دربارهٔ موقعیت او می‌گوید: «سلطه‌ای ناچیز دارد، و شیوخ قبیله عملاً مستقل هستند.»

رحمه برآن شد تا از این کاهش قدرت جلوگیرد و با استرداد قلمرو سابق کعب، وحدت اتحاد را حفظ کند. ولی چون فاقد نیروی نظامی لازم جهت رسیدن به این مهم بود، کوشید میرعبدالله، خراجگزار سابق و حاکم نواحیِ جرّاحی را با

۱۵. آرنولدویلسون معتقد است که‌جعفرقلی‌خان بایدبختیاری باشد، و در *Precis* (ص ۱۱) می‌نویسد: «روشن نیست این مرد که بود - پدر حسین قلی خان ایلخانی است یا احتمالاً پسر محمدتقی خان چهارلنگ؟» ولی از طریق مدرکی خارجی کاملاً آشکار است که هر دو شخص که‌ویلسون از آنها نام می‌برد، مدتها پیش از ۱۸۸۰ مرده بودند. جعفرقلی خان در حقیقت ملازم شخصی‌ظل‌السلطان بود. ظل‌السلطان در خاطرات خود آشکارا از چنین شخصی یاد می‌کند، ر. ک ظل‌السلطان، تاریخِ سرگذشت مسعودی (بی‌جا، در حدود ۱۳۲۴ق [۱۹۰۶])، ص ۲۸۶.

حکومت ایالتی درگیر کند.[۱۶] در سال ۱۸۸۳ افرادی از تیرهٔ نصّار، (از تیره‌های اولیه کعب) که تابعیت خود را از طایفه محیسن گسسته بودند، بر ضد سلطه شیخ مزعل در محمّره دست به شورش زدند. رحمه شروع این شورش را فرصت مناسبی برای حمله به محمّره یافت تا از این طریق حکومت خود را استحکام بخشد. برای این منظور با شیخ مبارک، حاکم کویت که دشمن دیرینهٔ شیخ مزعل بود، جهت حمله مشترک وارد گفتگو شد. اتحاد کعب به سوی محمّره یورش برد اما از جانب کویت کمکی به آن نرسید. پس از درگیریهای جزئی، و به خاطر اختلافاتِ درونی کعب، حمله ناگزیر خاتمه یافت.

این تلاشِ ناموفق برای دست‌اندازی، نقطه عطفی در تاریخ اتحاد بود؛ به‌خاطر اینکه نه فقط ضعف درونی آن را برملا کرد، بلکه مقدمات تجاوز روزافزون و دخالت جدی شیوخ محمّره در امور کعب را نیز فراهم ساخت. سیاست شیوخ محمّره در قبال شیخ‌نشین کعب را می‌توان چنین خلاصه کرد که آنها از یک‌سو سعی داشتند آن را چنان تضعیف کنند تا دیگر نتواند محمره را تهدید کند؛ و از سوی دیگر نگذارند به مرز فروپاشی کامل برسد، زیرا وجودش را چونان سدی در برابر تجاوز بختیاریها لازم می‌دیدند. ابزار انجام چنین سیاستی توان مالی شیوخ محمّره و دادن تعهد لازم مبنی بر پرداخت مالیات کعب به حکومت استان بود. تا زمانی که مالیات به موقع پرداخت می‌شد، حاکمان استان، کعب را به حال خود می‌گذاشتند. در مواقع خطیر، شیوخ محمّره از قدرت خود برای دادن تضمین به‌جای شیوخ کعب استفاده می‌کردند، تا نفوذ خود را در اتحاد ادامه داده و با پس گرفتن تضمین داده شده، شیوخ کعب را با حاکمان استان درگیر سازند. بین سالهای ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۸/۱۳۰۵ق سمتِ «شیخ‌المشایخ» چند بار دست به دست گشت. مدعیان آن عبارت بودند از شیخ جعفر، از فارِس‌ها و برادرزاده‌های او از تیره عیسی‌ها، یعنی شیخ رحمه و شیخ عبدالله.[۱۷]

۱۶. نجم‌الملک، سفرنامه، صص ۱۰۶ - ۱۱۶.

۱۷. این تغییرات در منبع زیر ثبت شده‌اند:

←

در سال ۱۸۸۸/۱۳۰۵ق، نظام‌السلطنه به سمت حکمران ایالت منصوب شد. در دوران حکمرانی وی، که تا سال ۱۸۹۱ ادامه داشت، ثبات نسبی در شئون کعب حاصل شد. اساس این ثبات آن بود که نظام‌السلطنه از قبول ضمانت مالی شیخ مزعل، شیخ محمره برای اتحاد کعب خودداری کرد. همچنین حاضر نشد به پیشنهاد شیخ عبدالله (از تیره عیسی‌ها)، که از سال ۱۸۸۸ از مقام خود عزل شده بود، دایر بر پرداخت ۵۰۰۰ تومان پیشکش برای انتصاب مجددش به عنوان قائم مقام حاکم فلاحیه و کعب، عمل کند.[18]

این ۱۳ سال مبارزه میان تیره‌های مختلف البوناصر پایان بازیِ خاندان مغروری بود که در یک دوره تمام خوزستان جنوبی را زیر سلطه خود داشت.[19] از ۱۸۹۱ به بعد شیخ‌نشینِ کعب دیگر نقش مهمی در تاریخ ایالت نداشت. با فرو ریختن اتحاد کعب، رقیب بزرگ شیخ‌نشین محمّره از صحنه بیرون رفت و میدان برای خودنمایی شیوخِ محمّره خالی شد.

شیخ‌نشین محمّره، بختیاریها و دولت مرکزی

اختلافات و نزاعهای همراه با تلفات که مشخصه امور اتحاد کعب بود، تضاد چشمگیری با آرامش نسبی و یکپارچگی داخلی اتحاد محیسنِ محمّره داشت. در خلال سالهای ۱۸۷۸-۱۸۸۱، شیخ جابر، شیخِ اتحاد محیسن و نایب‌الحکومهٔ محمّره از بیماری لاعلاجی در ناحیهٔ مثانه رنج می‌برد و مرگ وی حتمی می‌نمود.

شیخ جابر چهار پسر داشت: محمد، مزعل، سلمان و خزعل. در مورد سلمان گفته می‌شد که فردی کندذهن است و نمی‌تواند رقیبی جدی باشد. خزعل نیز

← Lorimer, *Gazetteer* 1 : *Historical.* Part II, p. 1687.

۱۸. عبدالله، کتابچه، ص ۲۷۳.

۱۹. برای آگاهی از تاریخ نخستِ کعب، ر.ک:

John R. Perry : " The Banu Ka'b : An Amphibious Brigand State in Khuzistan, " *Le Monde Iranien et l'Islam,* 1 (1971) : 131-52.

کوچک بود و به عنوان جانشین پدر در نظر گرفته نمی‌شد. اما برادران بزرگ، با علم به مرگ قریب‌الوقوع پدر، آمادهٔ آن بودند که جانشین او شوند. در گزارش رابرتسون به رؤسای خود دربارهٔ دو برادر بزرگ چنین آمده است:

شیخ محمد کم استعداد و دارای شخصیتی نامطلوب است، اما چون پسر ارشد است پدرش با او به عنوان جانشین خود رفتار می‌کند و در اجرای بسیاری از کارهایش به او اعتماد دارد، اگرچه می‌داند که خیلی هم ضرر خواهد کرد. اما او مورد احترام و محبوب طوایف نیست، و رفتارش نسبت به برادرش مزعل چنان خشن است که اخیراً درصدد کشتنش برآمده اما چون آلت قتل نامناسب بوده نتوانسته نیّت خود‌را عملی سازد.
شیخ مزعل به پدرش شباهت دارد و به نظر می‌رسد که در هر زمینه با او برابری کند. او جنگاور دودمان است. بی‌باکی، سخاوت و صداقت او سبب شهرت وی گشته است. پدرش از استعداد و فداکاری او نسبت به خودش آگاه است، اما چنین می‌نماید که با نوعی حسادتِ سنین پیری به وی می‌نگرد.
اگر به این دو برادر مهلت داده می‌شد که با هم درافتند، شیخ مزعل شاید بزودی قضیه جانشینی را حل کند. اما باید مداخله ایران را هم به حساب آورد. عبدالله‌خان دستیار شاهزاده حاکم اخیراً در بصره در حین مستی گفته که در صورت مرگ حاجی جابر، پسرانش به جان هم انداخته خواهند شد تا همدیگر را تباه و عربها راتضعیف کنند، آنگاه یک عجم به حکومت محمّره منصوب شود.

اما شیخ مزعل از چند لحاظ بر برادر خود برتری داشت. یکی اینکه با پدرش در فیلیه[۲۰] (مرکز شیخ نشینِ محیسن) زندگی می‌کرد و به نیابت پدرش بر امور اتحاد نظارت داشت. در سال ۱۸۷۷/۱۲۹۴ق، که شیخ عیسیٰ، پسر ارشد آن زمانِ شیخ جابر، درگذشت، مزعل با بیوه او ازدواج کرد و به این ترتیب ثروت گزافی را صاحب شد و از آن برای جلب حمایت قبایل و پیش بردن خواسته‌های خود استفاده کرد.

سرانجام شیخ جابر در نوامبر ۱۸۸۱/۱۲۹۸ق، درسنی متجاوز از ۹۰ سال،

۲۰. دهی در پنج کیلومتری محمره. - م.

درگذشت. پس از مرگ شیخ جابر، بیدرنگ شیخ محمد زمام امور را به دست گرفت.[۲۱] اما بزرگان قبایل محیسن مزعل را به عنوان شیخ خود برگزیدند.[۲۲] حکومت استان در این مرحله با پیروی از شیوه خود، «تفرقه بینداز و حکومت کن»، خلعتِ سنتیِ مربوط به این شغل را به هر دو برادر اعطا کرد. شیخ مزعل به عنوان مسئول جمع‌آوری مالیات و ادارهٔ منطقه، و محمد به عنوان شیخ محمّره، «بدون تفویض هرگونه اختیار»، از سوی حکومت استان منصوب شدند. این تقسیم بی‌ثبات وظایف ماندگار نبود، و مزعل «بی‌شک عاقبت می‌توانست با برخی ترتیبات میمون، حکومت ایران را وادار کند که او را به‌عنوان شیخ محمره به رسمیت بشناسد.»

محمد که از پیشنهاد خود برای احراز عنوان شیخی، طرفی نبسته بود، ناگزیر به رقیبِ محمّره یعنی اتحاد کعب پناه برد.[۲۳] او عاقبت رهسپار اصفهان شد تا در آنجا به عنوان مهمان تحت نظر ظل‌السلطان، حاکم کل خوزستان اقامت کند. غیبت محمد از صحنهٔ سیاست خوزستان، فرصت لازم را به شیخ مزعل داد تا با توسل به شیوه‌هایی (چون ازدواج ائتلافی، تقسیم مجدد اراضی میان قبایل، اصلاحِ مبنای مالیاتی به نفع بعضی طوایف، و غیره)، گروههایی را به طرفداری خود برانگیزد. این گروهها در تحکیم سلطهٔ وی در میان قبایل و جلب پشتیبانی آنها و توفیق نهایی حکومت او تأثیر زیادی داشتند. با وجود این اقامت محمد در دربار ظل‌السلطان بر روابط شیخ مزعل و صاحب اختیار اسمیِ او، حکمران کل خوزستان، سایهٔ سنگینی انداخته بود.

در دهه ۱۸۸۰ موضوع مسلط در صحنهٔ سیاسی شیخ‌نشین محمّره، «میزان

۲۱. رابرتسون می‌نویسد که «ملازمان محمد و برادرش مزعل با وی چون یک شیخ رفتار می‌کردند و در حضورش تا اجازه نمی‌داد نمی‌نشستند.»

۲۲. تاریخ کعب، و نیز:

Wilson, *Precis,* pp. 11-12.

۲۳. تاریخ کعب.

استقلال داخلی آن در برابر حکومت استان» بود. حکومت مرکزی با آگاهی از سستی سلطه خود در استان، مصمم بود که اداره آن را خود به‌عهده گیرد. تمایل دولت مرکزی به تغییر تعادل قوا و تحمیل سلطه‌اش در خوزستان، تا حد زیادی، از طریق واقعیتهای عملی منابع پولی محدود می‌شد. اولین گام در راه اِعمال مستقیم فرمانروایی، احضار حشمت‌الدوله، حاکم خوزستان، به‌علت ناتوانی آشکارش در نظارت بر طوایف عرب بود.[۲۴] در قدم بعدی، ناصرالدین شاه فرزند ارشد خود ظل‌السلطان را که به داشتن توانایی شهرت داشت، به سمت حکمران کل منصوب کرد. چون حکومت ایالتی نمی‌توانست خواسته‌اش را به صورت دخالتِ مستقیم نظامی تأمین کند، مجبور بود به شیوه‌های سنتی اما کم‌تأثیری، چون ایجاد تفرقه و منازعات قبیله‌ای متوسل شود تا سلطه زعمای عرب، مثل شیخ مزعل را متزلزل سازد. در نتیجه شیخ مزعل ناگزیر بود موضع سختی در قبال خواسته حکومت استان مبنی بر قبضه کردن امور اتخاذ کند. زیرا در تجزیه و تحلیل نهایی، تمرکز امور در دست حکمرانان ایرانی ایالت موقعیت او را خدشه‌دار می‌کرد. علاوه بر آن، او حقاً موظف به ادامه استقلال موروثی اتحاد خود بود. اگر وی اندک نشانه‌ای دال بر سازش نشان می‌داد یا فشاری را قبول و آزادی عمل خود را محدود می‌کرد، این سازش از نظر زعمای طوایف نوعی خیانت به اعتماد عمومی تلقی می‌شد و مجازات چنین خیانتی مرگ یا برکناری بود. با چنین سرانجامی، بزرگان طایفه ناگزیر به محمد یا خزعل، برادران شیخ مزعل رو می‌آوردند. به این ترتیب مزعل ناچار بود مراقب جاه‌طلبی برادرانش باشد.

اگر محمد به همکاری با ایرانیان آلوده بود، ولی خزعل داوطلبِ ماندگاری برای احراز سمت شیخی به‌شمار می‌رفت. روابط میان خزعل و مزعل، به علل گوناگونی تیره بود. خزعل از نحوهٔ تقسیم املاک پدر متوفایش ناخشنود بود،[۲۵] و حداقل یک‌بار درصدد شورش علیه مزعل برآمده بود. همچنین عوامل شخصی دیگری نیز در کار بود: شیخ مزعل عقیم بود ـ که در شئون جامعه قبیله‌ای عرب

۲۴. ظل‌السلطان، تاریخ مسعودی، ص ۲۶۶.

۲۵. عبدالله، کتابچه، ص ۱۳۹.

بیشتر نقصی شخصیتی شمرده می‌شد تا نقص جسمی؛ حال آنکه خزعل به خاطر باروریِ شگفت‌انگیزش مشهور بود. به‌این ترتیب حالت صلح شکننده‌ای بین دو برادر حاکم بود و روابط پر تکلف موجود در مناسبتهایی چند منجر به نزاع شدیدی گردید که با وساطت افرادی بی‌طرف، مثل نقیب بصره، فیصله یافت.

مزعل به سیاستهای حکومت ایالتی به صورت محترمانه و از راه کم زحمتی پاسخ می‌داد. اما «ارتشا» راه حل مؤثری نبود، چون همه چیز را به تعویق می‌انداخت و و مشکلی را هم حل نمی‌کرد. بعضی وقتها مزعل چنان افسرده می‌شد که به فکر می‌افتاد صحنه کشاکش را ترک کند و در املاکش در بصره منزوی شود. از پایان دهه ۱۸۸۰، مزعل واقعاً گوشه‌نشین بود، و در حالی که دائماً می‌ترسید کشته شود، در قصرش در فیلیه زندگی می‌کرد.[۲۶]

میلِ حکومت مرکزی برای تبدیل حاکمیت اسمی خود به یک حکومت کارساز، و پاسخ سازش‌ناپذیر شیخ مزعل، دوره‌ای از سوءظن، نیرنگ و دشمنی را پدید آورد که ویژگی سیاست خوزستانی در دهه ۱۸۸۰ بود. دورهٔ سوءظن با آغاز کشتیرانی بین‌المللی در رود کارون در اکتبر ۱۸۸۸/صفر ۱۳۰۶ق به مرحله سخت‌تری رسید. شیخ مزعل باز شدن رود کارون بر روی کشتیرانی بین‌المللی، همراه با رویدادهای دیگر، از جمله برنامه وسیع انجام امور عمومی به‌وسیله حکومت ایالتی را نشانه پایان یافتن روزگار خود می‌پنداشت. بدگمانی وی با تصمیم حکومت ایالت مبنی بر تغیبر مرکز ایالت از شوشتر به اهواز تشدید شد.[۲۷] در نتیجه او بر آن شد تا آنجا که در توان دارد مانع گسترش راه بازرگانی کارون شود، به‌ویژه که انگلیسیها، ذینفع عمدهٔ این راه آبی، درخواستهای او را برای

۲۶. همان، ص ۱۳۸.

۲۷. در سال ۱۸۸۸ نظام‌السلطنه، حکمران جدید خوزستان مأمور شد حداقل شش ماه از سال را درمحمره بگذراند. در این مورد یک نامه بدون تاریخ، از ناصرالدین شاه به امین‌السلطان هست که درکتاب زیر آمده است: ابراهیم صفایی، اسناد سیاسی دوران‌قاجاریه، (تهران، چاپ شرق، ۱۳۴۶) صص ۱۴۰-۴۱.

«حمایت و امنیت» رد کرده بودند.

حکومتِ امور ایالتیِ در دوره قاجار ضرورتاً محدود به جمع‌آوری مالیات ونیز حفظ امنیت عمومی بود. همان طور که قبلاً گفته شد، در خوزستان جمع‌آوری مالیات مستند بر شیوه «اجاره» (مزایدهٔ مالیاتی) بود. حفظ امنیت عمومی - با توجه به هزینه محدود توسعه دستگاه نظامی ایالتی که در طول دهه ۱۸۸۰ به سختی بالغ بر ۱۰ درصد کل بودجه ایالتی می‌شد - نیاز به آن داشت که برای افزایش شماره گروههای نظامیِ تحتِ اختیارِ حکمرانِ ایالت، از قبایل سربازگیری شود.[۲۸] اما حکومت ایالتی، از به کارگیری جمع‌آورندگان مالیات به عنوان محافظ امنیت عمومی دل خوشی نداشت، زیرا از این بیمناک بود که متمرکز شدن کارهای مالی و نظامی در دست یک شخص، خواه از افراد قبایل خواه از افراد سرشناس شهری، باعث نیرومند شدن بیش از اندازه او گردد. این وضع بغرنجِ چگونگی حفظ امنیت عمومی با منابع محدود تاحدی با تقسیم وظایف محول برطرف شد. برای محافظت از مرزها و دفاع خارج، افرادی به نام «سرحددار» به کار گرفته شدند. سرحدداران خوزستان عبارت بودند از شیوخ محمّره که به صورت موروثی مسئولیت حراست از مرز شط‌العرب را به عهده داشتند، و سایر رؤسای طوایف مثل سید علی طالقانی و کریم‌خان از طایفه یاراحمدی.که متصدی محافظت از مرز ایران و عثمانی در ناحیه کرخه و دزفول بودند.[۲۹] دلیل منطقی در پس این انتصابات، تشویق زعمای این طوایف به شرکت در دفاع خارج از مرزها در مقابل آرامش درون مرزها بود. در قبال انجام این وظایف، سرحددارها مجاز بودند مخارج خود را از مالیات سالانه قابلِ پرداخت کسر نمایند. این ترتیبات هر دو طرفِ قضیه، یعنی حکومت ایالتی و سرحددارها را راضی می‌کرد، زیرا برای هر دو سودمند بود. حکومت ایالت مجبور به نگهداری سپاه منظمی نبود و سرحددارها هم از نبودن چنین سپاهی در نواحی زیر سلطه خود خشنود بودند.

۲۸. برای اطلاع از جزئیات دستگاه نظامی ایالتی، ر. ک: عبدالله، کتابچه، صص ۳۷ - ۴۸.

۲۹. نجم‌الملک، سفرنامه، صص ۵۹ و ۱۲۷.

برای نمونه، شیخ محمّره می‌بایست نیرویی برابر ۵۰۰ تفنگچیِ قوی بلوچی و عرب برای دفاع از محمره داشته باشد. در واقع نیروی سرحدداران کمتر از نیروی معمول بود و عمدتاً از افراد مسن بهبهانی یا بلوچهای عازم زیارت عراق تشکیل می‌شد که می‌بایست حدود یک سال در محمّره اقامت می‌کردند و به عنوان سرباز حقوق می‌گرفتند. اینان مدتی بعد سفر خود را شروع می‌کردند و افراد جدیدی جایشان را می‌گرفتند.[۳۰]

به منظور تأمین امنیت داخل، جلوگیری از فعالیتهای کوچک راهزنی و نیز ایجاد نوعی تعادل در مقابل سرحدداران عرب، حکومتِ ایالتی از قبایل لر و بختیاری نیز کمک می‌گرفت. مثلاً دسته‌ای در حدود ۱۶۰ سوار لُر مسئولیت حفظ نظم در ناحیه دزفول را به‌عهده داشتند.[۳۱] خوانین بختیاری در قبال این همکاری با حکومتِ ایالتی برای حفظ امنیت عمومی خوزستان، مقرری می‌گرفتند. تیره هفت لنگ از اتحاد بختیاری نیز، از کوهستانهای مناطق شمالی و شمال شرقی خوزستان به عنوان پایگاه زمستانی استفاده می‌کردند. در بازی برد و باختی که بُرد یک طرف به زیان طرف دیگر می‌انجامید، تجاوز تدریجی بختیاریها به سرزمینهای موروثی عربها موجب آن شد که ستیزه‌جویی و برخورد میان دو قومِ عرب و بختیاری شدت یابد. به این ترتیب در پوشش حفظ امنیت عمومی، خوانین بختیاری بر آن شدند که اقتصاد حریف را تباه کنند و منافع خویش را پیش ببرند.[۳۲] به یک اعتبار، غارتگری، که نتیجه طبیعی زندگی شبانی صحرایی است، این‌گونه باب شد که دسته‌ای غارتگر می‌بایست جلوی غارتگری قبایل دیگر را می‌گرفت.[۳۳] خوانین بختیاری استفاده‌های دیگری نیز می‌بردند. وظیفه حفظ

۳۰. همان، صص ۹۵-۹۶. منبع دیگری قدرت هنگ تفنگچیهای عرب و بلوچ را «۱۵۰۰ نفر (تعداد روی کاغذ) و ۵۰۰ نفر (در خدمت، یعنی آمادهٔ کارزار)» دانسته است.

۳۱. عبدالله، کتابچه، ص ۴۷.

۳۲. از سال ۸۲/۱۸۸۱ تعداد قبایل بختیاری در جنوب اهواز افزایش یافته بود، و می‌دانیم که جنوب اهواز از لحاظ سنتی جایگاه قبایل عرب است، ر. ک: نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۷۶.

۳۳. نجم‌الملک برآورد می‌کند که ایلخانی از بابتِ کارهایش در استقرار صلح سالی حداقل

←

امنیت عمومی برای خوانین کوچکترِ خارج از چهارچوب ساختار قبیله‌ای خودشان ایجاد اشتغال می‌کرد. اما این نوع همکاری خالی از برخورد نبود و گاه میان خوانین و حکومت ایالتی، بر سر تقسیم غنایم جنگی و غنایم به دست آمده از غارت عشایر متمرد، برخوردهایی روی می‌داد.

اوج درگیری بختیاریها در کار استقرار آرامش در خوزستان در خلال ایلخانی حسینقلی‌خان بختیاری رخ داد. ایلخان بختیاری در مه ۱۸۸۲/جمادی الاخر ۱۲۹۹ق، هنگامی که مهمان ظل‌السلطان در اصفهان بود کشته شد. در همان حال، اسفندیارخان، فرزند ارشد ایلخان و فرمانده قشون رسمی خوزستان نیز به زندان افتاد.[۳۴] فروپاشی مقام ایلخانی را می‌توان به مسائل پیچیده‌ای نسبت داد، که بیشتر آنها ربطی به سیاست خوزستانی نداشتند.[۳۵] علیرغم کشته شدن ایلخان، باز تعدادی از افراد برجسته تیرهٔ ایل‌بیگی از طایفه هفت لنگ به خدمت در دستگاه نظامی ایالت ادامه دادند.[۳۶] اما پس از کشته شدن ایلخان حسینقلی‌خان، یکپارچگی درونی طایفه هفت لنگ از هم گسست: ستیزه‌های بعدی بر سر تصاحب مقام ایلخانی، و اختلافات بر سر تقسیم منابع قبیله‌ای، مانع پرداختن مؤثر بختیاریها به استقرار امنیت در خوزستان شد.

با کنار رفتن جدی بختیاریها از صحنهٔ نظامی خوزستان، وظیفهٔ حفظ امنیت عمومی دشوارتر شد و انقلابی که در دههٔ ۱۸۸۰ در ساخت جنگ‌افزارها پدید

← ۲۰۰۰۰ تومانی عایدی دارد، ر.ک: سفرنامه، ص ۵۳.

۳۴. برای اطلاع از گزارش یک شاهد عینی، ر.ک: عبدالحسین لسان‌الملک، تاریخ بختیاری (بی‌جا، ۱۳۲۷ق)، صص ۱۶۸ - ۷۱.

۳۵. برای پیشینه این رویداد، ر.ک:

Gene R. Garth Waite , " The Bakhtiyari Khans, the Government of India, and the British 1846-1915," *IJMES* 3(1972) : 27.

مهراب امیری، زندگی و سیاست اتابک اعظم (تهران، چاپ شرق، ۱۳۴۶ [۱۹۶۷]) صص ۳۴-۴۲.

۳۶. مثلاً حاجی ابراهیم‌خان یکی از امرای ارشد نظامی خوزستان در سال ۱۸۸۴ بود.

آمد، آن را باز هم پیچیده‌تر کرد. این انقلاب در اسلحه‌سازی -(جایگزین شدن تفنگهای سرپُر با تفنگهای ته‌پُرِ آتش تند)- برتری جنگ‌افزار کهنهٔ حکومت ایالتی بر اتحاد طوایف را بکلی از بین برد. علیرغم ممنوعیت رسمی ورود سلاح گرم به ایران، طوایف عرب قادر بودند تفنگهای جدید ته‌پُر به دست آورند. (سقوط ایلخانی شاید تا حدی معلول این بود که او سعی کرده بود با کمک شیخ محمره حدود ۲۴۰ قبضه تفنگ قاچاق کند.)[۳۷] از پایان دهه، رفته رفته بسیاری از طوایف عرب به این سلاح جدید مسلح شدند. بهترین نمونه، طایفه باوی است. در سال ۱۳۰۷/۱۸۹۰ق، یک کارشناس و ناظر کارآزمودهٔ نظامی تخمین زده بود که این طایفه حدود ۶۰۰۰ قبضه تفنگ مارتینی و رمینگتون در اختیار دارد.

در سراسر دهه ۱۸۸۰، مسألهٔ امنیت عمومی حکومت ایالتی را به ستوه آورده بود. این مساله پس از گشوده شدن رود کارون بر روی کشتیرانی بین‌المللی در سال ۱۸۸۸، بسیار سخت‌تر شد. با گشایش این مسیر بازرگانیِ جدید، شمار تجار اروپایی که به ایالت می‌آمدند رو به فزونی نهاد و چون کالاهایشان دزدیده و کاروانهایشان مورد حمله قرار می‌گرفت، زبان به شکایت گشودند. از آنجا که کنسولهای خارجی دنباله شکایت بازرگانان خود را می‌گرفتند، حکومت ایالتی در دههٔ ۱۸۹۰ مجبور شد نسبت به حفظ امنیت عمومی توجه بیشتری نشان دهد.

۳۷. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۱۳۸. پس از سال ۱۸۸۲ نیز بختیاریها به وارد کردن اسلحه قاچاق از طریق شیخ مزعل ادامه دادند، ر.ک: نامهٔ مورخ ۱۳۰۴ (۱۸۸۶/۸۷) ظل‌السلطان به ناصرالدین شاه در کتابِ: ابراهیم صفایی، اسناد برگزیده (تهران، انجمن تاریخ، ۱۳۵۰) ص ۵۷.

فصل ۳

سازمان مالی خوزستان، ۱۸۷۸ - ۱۸۹۰

مقدمه

مطالعهٔ سازمان مالی خوزستان، به علت کمیِ منابع قابل اعتماد و ناکافی بودن منابع موجود، تا حد زیادی دشوار است. در زمینه امور مالی، تعداد ناچیزی سند رسمی به‌جا مانده‌اند. مدارک غیررسمی مثل وقایع‌نگاریها (یا کتابهای تاریخی)، که منبعی ضروری برای تاریخ سیاسی هستند، اطلاعاتی در زمینه اداره امور مالی دربرندارند. این کمبود نباید شگفت‌آور باشد، چراکه وقایع‌نگار برای خواننده‌ای می‌نویسد که با چم وخم امور مالی آشناست. نتیجتاً وظیفه اساسی او بیشتر شرح و ضبط وقایع فوق‌العاده و جاری است نه ارائهٔ گزارشی از موضوعاتی مثل مالیات. در عوض، امور مالی برای بسیاری از ناظران غربی که یا به ایالت سفر کرده و یا در آن مأموریت داشته‌اند، به عنوان چیزی جذّاب و غریب تلقی شده است. در نتیجه این منابع باید با احتیاط مورد استفاده قرار گیرند. خطر حقیقی در این نهفته است که نویسنده، بی‌آنکه فهم خاصی در مورد موضوع داشته باشد، تلاش کند در موضوع مبالغه نماید یا گزارش خود را با تکیه بر نوادر رنگ‌آمیزی کند. به این ترتیب، مدارک موجود، تکه‌تکه هستند و غالباً وضعی تناقض‌آمیز دارند. مع‌الوصف، با مقایسه دقیق میان منابع این امکان هست که در مورد چگونگی کار نظام مالی به تخمین درستی رسید.

شاید بهترین وسیله برای بازسازی نظام مالی خوزستان این باشد که از بالای

آن آغاز کنیم. حکمرانان کل ایالات سالانه منصوب می‌شدند، و منصب آنان معمولاً از طریق «فروش مقام» پُر می‌شد.[۱] مکانیسم واقعی این کار تا حدی بغرنج است، اما رئوس عمدهٔ آن از این قرار است: در هر عید نوروز، یا درست پیش از آن، آنهایی که در پی انتصاب به عنوان حاکم کل ایالت بودند، می‌بایست هدیه‌ای نقدی، معروف به «پیشکش»، به شاه تقدیم کنند. هر ایالت یک پیشکشِ حداقل داشت، که با آن هدیه نقدی همراه بود: منصب به کسی داده می‌شد که حداکثر پیشکش را پیشنهاد کرده باشد. این روند را می‌توان با «مزایده» و قرارداد از طریق مزایده مقایسه کرد: هدف قرارداد گرفتن حق جمع‌آوری درآمد یک ایالت بخصوص بود. گروههای مختلف علاقه‌مند پیشنهادهای خود را تقدیم می‌کردند، و بالاترین پیشنهاد را شاه به عنوان برنده می‌پذیرفت. قرارداد با فرمانی از طرف شاه به صحه می‌رسید و خلعتی به پیشنهاد دهنده - نامزد حکمرانی کل - داده می‌شد. سپس جزئیاتِ دقیق قرارداد در «کتابچهٔ دستورالعمل» یا کتاب تعلیمات تنظیم می‌گردید و به حکمرانان داده می‌شد.[۲]

این کتابچه شامل ارزیابی یکجای یک ایالت معین بود. جزئیات ارزیابی ایالت در دفتر مالی دیگری، موسوم به «دفتر جزو جمع» درج می‌شد.[۳] این دفتر همه ساله توسط «مستوفیان» تنظیم می‌گردید، و اینها گروه موروثی حسابداران بودند که مسئولیت نگهداریِ دفاتر کل مالیات، نظارت و تخصیص هزینه‌ها را

۱. در این مورد تحلیل محققانه‌ای هست، با این مشخصات:

A. R. Sheikholeslami, "The Sale of Offices in Qajar Iran, 1858-1890," *Iranian Studies* 4 (1971): 104 - 18.

2. G. Demorgny, *Les Institutions Financiers en Perse* (Paris, 1915), pp. 57-58.

۳. برای توصیف این کتابچه، ر.ک: همان، صص ۵۸-۶۰؛ عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداریِ دورهٔ قاجاریه، ۳ جلد، (تهران، علمی، ۱۳۳۱)، ج ۱ ۵۶۵ - ۵۶۶، و نیز:

H. Moschar - Ghadimy, *Les Finances Publique de la Perse* (Paris, 1922), pp. 24 - 25.

به‌عهده داشتند. هر ایالت دو نفر مستوفی داشت که یکی در پایتخت و دیگری در ایالت اقامت می‌کرد. مستوفیان قدرت قابل توجهی داشتند که از صلاحیت ایشان در خصوص بررسی و تصویب تمام هزینه‌های ایالت سرچشمه می‌گرفت.[۴] چون مقام مستوفی موروثی بود، مستوفیان ایالتی، به مرور زمان، نفوذ قابل ملاحظه‌ای به دست می‌آوردند.[۵] چنانکه قبلاً گفته شد، مجموع بدهی مالی ایالت به حکومت مرکزی در «کتابچه»، و برآورد ایالت در «دفتر جزو جمع» می‌آمد. این دفتر نظراً می‌بایست توان تولیدی ایالت و مبلغ مالیات هر منطقهٔ آن را نشان دهد. در عمل، دفتر یاد شده معمولاً روز آمد نبود، و در مواردی ارزیابیهای آن به دورهٔ محمدشاه (درگذشتهٔ ۱۸۴۸/۱۳۰۱ق) برمی‌گشت.[۶] برای جبران ارزیابیهای نادرست، حاکمان ایالت مُجاز بودند که میزان مالیات آن دسته از روستاها یا قبایلی را که توان تولیدی آنها در طول سالیان بالا رفته بود، بالا ببرند. این شیوه به «تفاوتِ عمل» معروف بود (یعنی تفاوت میان مبلغ مالیات پرداخت شدهٔ یک منطقه و مالیات تخمینی آن).[۷] باید یادآور شد که این شیوه راه را برای سوءاستفاده حاکمان ایالتی و کسب درآمد کلان باز می‌گذاشت. از آنجا که «تفاوت عمل»، نظراً به هزینه‌های روزمرّه حکومت ایالتی تخصیص می‌یافت، دولت مرکزی از این مالیات افزایش یافته هیچ سودی نمی‌برد.

«تفاوت عمل» حاکمان ایالت از ابزار دیگری نیز برخوردار می‌ساخت که با آن می‌توانستند پیشکش خود را جبران کنند. این شیوه را یکی از صاحب منصبان

۴. برای اطلاعِ از وظایف مستوفیانِ مالیات، ر.ک: مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ۵۶۴ - ۵۷۰.

۵. مثلاً خاندان میرزا بزرگ، مستوفی خوزستان را عموما" حاکم خوزستان فرض می‌کردند.

۶. مستوفی، شرح زندگانی من، جلد ۲ : ۶۵۷، و نیز:

Edward Stack, *Six Months in Persia*, 2 vols. (London, 1882), 2: 256.

7. Demorgny, *Institutions Financiers,* pp. 59-60;

محمدعلی جمال‌زاده، گنج شایگان، (برلین، کاویانی‌پرس، ۱۳۳۵)، صص ۱۲۲-۱۲۴؛ عنایت‌الله شاپوریان، بیست و پنج سده مالیات (تهران، ۱۳۵۰)، صص ۱۳۱-۳۳.

نمایندگی بریتانیا در تهران خلاصه‌وار چنین نقل می‌کند:

> حاکمی در ازای خدمتش، از شاه مستمری دریافت می‌کند، اما برای تهیه مخارج هدیهٔ سال جدید به اعلاحضرت، ناگزیر است بیشتر از حد قانونی مالیات بگیرد. به این ترتیب، محمد-الدوله، یکی از بهترین حاکمان ایالت فارس، به جای مالیات قانونیِ ۲۵۰,۰۰۰ لیره استرلینگ، تا ۴۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ مالیات می‌گرفت.

نظام مالی خوزستان و نحوه وصول مالیات

در دهه ۱۸۸۰، سهمیهٔ مالی ایالت، یعنی مبلغ برآورده شدهٔ مالیات، حدود ۱۵۰,۰۰۰ تومان بود.[۸] مسئولیت مستقیم پرداخت این مبلغ به‌عهدهٔ حکمران کل (والی ایالت) بود. از آنجا که حکمران کل مقام خود را خریده بود، مهمترین هدفش این بود که از پول خود سود ببرد. این پول باید از طریق اجاره دادن مالیات مناطق مختلف ایالت - که هفت منطقه بود - به اعیان آن منطقه فراهم می‌شد.[۹] به این ترتیب، مالیات به وسیله نهادی جمع‌آوری می‌شد که در منابع اروپایی غالباً به عنوان «اجاره‌داری مالیات» از آن یاد شده است. کار اجاره‌داری مالیات را می‌توان با یک هرم مقایسه کرد: قاعده هرم را مؤدیان مالیات تشکیل می‌دادند. این قاعده با لایه‌هایِ متعددی از واسطه‌ها، از شاه - که در رأس هرم بود - جدا می‌شد.

کارهای اجاره‌داری مالیات به بهترین شکل با بررسی پرداختهای مالیاتی مناطق مختلف ایالت در جدول شمارهٔ ۴ نشان داده شده است.

۸. رقم حدودِ ۱۵۰,۰۰۰ تومان را سه منبع مختلف که همه به منابع رسمی مالیاتی دسترسی داشته‌اند ذکرکرده‌اند. در سال ۱۸۸۵/۸۶ مالیات از این قرار بود: ۲۸۶، ۱۴۲ تومان نقدی، ۲۴۰۰ خروار جنسی (گندم ۱۶۰۰ خروار و کاه ۸۰۰ خروار)، که با احتساب قیمت مالیات جنسی، رقم ۱۴۷۴۰۶ تومان به‌دست می‌آید.

این ارقام مالیاتی در منبع زیر نیز آمده‌اند: جمال‌زاده، گنج شایگان، ص ۱۲۳.

۹. قرارداد: محدوده‌های مالیاتی هفتگانه را «منطقه» (District)، و تقسیمات فرعی آنها را «ناحیه» (Area) نامیده‌ایم. - م.

اگر رقم ۱۵۰.۰۰۰ تومان را به عنوان کل بدهی حکمران به حکومت مرکزی بپذیریم، پس معلوم است که وی از عملیات مالی خود حداقل ۲۲.۰۰۰ تومان سود می‌برد. علاوه بر این مبلغ، او از اجاره‌داران مالیات مناطق تابعه نیز پیشکشهایی می‌گیرد تا پیشکش خود را به شاه ترمیم کند. مبلغ پیشکش پرداخت شده به حکمران با شاخصی در جریان معامله تعیین می‌شد و در تحلیل نهایی به قدرت نسبی حاکم و اجاره‌دار مالیات بستگی داشت.[۱۰]

جدول ۴ - مالیات پرداختی مناطق مختلف در سال ۸۴/۱۸۸۳

منطقه	اجاره دار	مبلغ به تومان
محمره	شیخ مزعل	۴۵۰۰۰
ده ملا	میر عبدالله	۱۲۰۰۰
فلاحیه	شیخ رحمه	۱۵۰۰۰
حویزه	مولا مطلب	۲۳۰۰۰
رامهرمز	شیخ جابر بن سلطان	۱۴۰۰۰
دزفول	اسد خان	۴۰۰۰۰
شوشتر	میرزا اسدالله خان	۲۳۰۰۰
جمع		۱۷۲۰۰۰

در هر عید نوروز، اجاره‌داران بعدی یا نمایندگان آنها می‌بایست در مرکز ایالت جمع شوند و برای تضمین پرداخت مالیات منطقه خود تعهد مالی بدهند. همین‌که این مرحله انجام می‌یافت، اجاره‌داران مالیات خلعت می‌گرفتند. اجاره‌داران مالیات تا آخر پائیز مهلت داشتند که مالیات منطقه خود را جمع‌آوری کنند و به خزانه ایالتی بفرستند.[۱۱] تا وقتی که مالیات متعلقه تماماً پرداخت گردد،

۱۰. «پیشکش» مناطق مختلف خوزستان در سال ۷۹/۱۸۷۸ از این قرار بوده است: محمره ۱۰۰۰۰ تومان، حویزه ۷۰۰۰ تومان، فلاحیه ۶۰۰۰ تومان، دزفول ۶۰۰۰ تومان وشوشتر ۴۰۰۰ تومان.

۱۱. عبدالله، کتابچه، صص ۳۵-۳۶.

حکومت ایالتی نه در عملیات مالی اجاره‌داران مالیات دخالت می‌کرد و نه به این کار داشت که این مالیات چگونه جَمع می‌شود.[۱۲]

حکمرانان ایالت در انتخاب اجاره‌داران مالیات زیاد آزادی عمل نداشتند، زیرا اجاره‌داران مالیات برای اینکه بتوانند مالیاتها را جمع کنند ناگزیر می‌بایست در منطقه خود از نوعی سلطه سیاسی برخوردار باشند. به این ترتیب، معمولاً رئیس هر طایفه به عنوان اجاره‌دار مالیات برگزیده می‌شد. تنها منطقهٔ شهری ـ روستایی که حاکم در آن فرصت انتخاب واقعی داشت، منطقه رامهرمز بود این منطقه غنیِ کشاورزی در جنوب شرقی ایالت، میان منطقه قبیله‌نشین عرب و بختیاری گرفته‌بود. در این منطقه، ساخت سیاسیِ قدرت حالتی چندپاره داشت. تا قبل از سال ۱۸۸۰ اجاره‌دار مالیاتِ رامهرمز یا از نمایندگان حکومت ایالت و یا بنا به اقتضا از کارگزاران خوانینِ بختیاری یا شیخ محمره انتخاب می‌شد.[۱۳] اما از سال ۱۸۸۲/۱۲۹۹ق، یکی از رهبران قبایل محلی، شیخ جبار بن سلطان بر آن شد که رقبای سیاسی خود را از صحنه بیرون کند و سلطه خویش را در تمام منطقه بگستراند. نتیجتاً شیخ جبار اجاره‌دار عمدهٔ مالیات منطقه خود گردید.[۱۴]

در شوشتر و دزفول، مراکز شهری بزرگ خوزستان، اجاره‌داران مالیات از اعیان محل تعیین می‌شدند. در این دو شهر، قدرت سیاسی بر توانایی فرد سرشناس در اعمال سلطه بر دسته‌ها و محله‌های گوناگون شهری استوار بود. به این ترتیب، اجاره‌دار مالیات ناگزیر می‌بایست فرد محلی معروفی می‌بود که هم مورد پذیرش حکومت ایالتی باشد و هم مورد قبول دسته‌های سیاسی شهر.

اجاره‌داران مالیات هر منطقه می‌توانستند درآمدهای منطقه خود را رَأساً جمع کنند، یا جُمع‌آوری مالیات هر ناحیه از منطقه خودشان را به سایر اجاره‌داران مالیات اجاره دهند.[۱۵] این اجاره‌داران خُرد، به نوبه خود برای وصول مالیات نواحی خویش، در برابر اجاره‌دار عمده، مسئولیت داشتند. مثلاً در سال

۱۲. همان، ص ۳۴.
۱۳. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۱۴۵.
۱۴. همان. ص ۱۴۵.
۱۵. عبدالله، کتابچه، ص ۳۴.

۹۱/۱۸۹۰ در منطقه مالی رامهرمز، ۱۵ «ناحیه» وجود داشت، و برطبق آنها مالیات واگذار می‌شد.[۱۶] مبلغ مالیات مترتب برهر یک از اجاره‌داران خُرد متغیر بود و به حاصلخیزی «ناحیه» و قدرت اجاره‌دار عمده در کل «منطقه» خود بستگی داشت. حداقل مالیاتی (اصطلاحاً کف[۱۷])، که مالیات از آن پایین‌تر نمی‌توانست بیاید، مبلغی بود که اجاره‌دار مالیات موظف به پرداخت آن به مافوق خود در سلسله مراتب بلافصل اجاره‌داریِ مالیات بود. سقفی[۱۸] هم برای مالیات وجود نداشت، و تنها «دوراندیشی» بود که مانع از آن می‌شد اجاره‌دار مالیات بیشتری مطالبه کند؛ به این معنی که اگر مطالبهٔ وی بسیار گزاف باشد، بسیار امکان داشت که عملش شورشی را در منطقه‌اش به وجود آورد.

به محض اینکه مالیات مناطق مختلف جمع‌آوری و به خزانهٔ ایالتی تحویل می‌شد، حکومت ایالتی مکلف بود حسابهای ایالت را تسویه کند. این روند را می‌توان با تجزیه وتحلیل بودجه ایالتیِ مربوط به سال ۱۳۰۶ق (۸۶/۱۸۸۵) نشان داد:

جدول ۵ - بودجه خوزستان در سال ۸۶/۱۸۸۵ (۱۳۰۶ق)

		دریافتی	پرداختی (هزینه‌ها)
مالیات نقدی (به تومان و دینار)		۱۴۲,۲۸۵.۹۹۳۰	۲۸,۰۱۸.۷۵۰۵
تراز پرداخت		+ ۱۱۴,۲۶۷.۲۴۲۵	
مالیات جنسی (به خروار و من)	گندم	۱۶۰۰	۵۴۷۵.۷۳
	کاه	۸۰۰	۶۲۵.۷۳
تراز پرداخت		+ ۱۷۴.۱۶ (کاه)	- ۳۸۷۵.۷۳ (گندم)

۱۶. همان، صص ۱۵۵ - ۵۷.

17. Floor 18. Ceiling

توجه: ۱۰۰۰ دینار معادل یک قران؛ ۱۰ قران معادل یک تومان.
۱۰۰ من معادل ۱ خروار؛ ۳/۵ خروار معادل ۱ تن (انگلیسی). رقم مربوط به هزینه‌ها قابلیت تقسیم به اجزاء کوچکتر را دارد.

جدول ۶ - صورت ریز هزینه‌ها در سال ۸۶/۱۸۸۵

		هزینه‌های نظامی	حقوق و مقرریها	جمع
نقدی(به‌تومان و دینار)		۱۴,۳۵۱.۶۹۰۰	۱۳,۶۶۷.۶۰۵۰	۲۸,۰۱۹۲.۹۵۰
جنسی(به خروار و من)	گندم	۵۴۰۰.۳۷	۶۹.۳۵	۵۴۶۹.۷۲
	کاه	۶۰۶.۴۸	۲۹.۳۶	۶۳۵.۸۴

اشتباهات در محاسبه مربوط به نسخه اصل است.

هزینه‌های نظامی بزرگترین ارقام بودجهٔ ایالتی را به‌خود اختصاص می‌دادند. یک صاحب منصب، به نام «لشکرنویس» مسئول نظارت بر هزینه‌های نظامی بود. چون در گندم مصرفی کسری وجود داشت، این کسری طبق روش خاصی به معادل پولی برگردانده و از درآمدها کاسته می‌شد. این روندِ برگرداندن «تسعیر» نام داشت و بزرگترین منبع سوءاستفاده در نظام مالی به‌شمار می‌رفت: برای مقاصد پرداختی نرخ تسعیر نازل بود، اما برای مقاصد حسابداری نرخ آن به‌گونه‌ای غیرعادی بالا بود. یکی دیگر از اقلام هزینه، حقوق و مستمریها بود که قرار بود بخشی از آن به علما و اعیانِ ایالت پرداخت شود.[۱۹] بسیار اتفاق می‌افتاد که مبلغ حقوق و مستمریهای افراد مختلف از حساب درآمد کسر می‌گردید، ولی هیچگاه به دست آنها نمی‌رسید.[۲۰] گذشته از این مخارج، کسور مختلف دیگری برای نگهداری تأسیسات دولتی، تعمیرات و هزینه کارهای عمومی صرف می‌گردید. اینجا هم سوءاستفاده‌های قابل توجه و اختلاس در اموال روی می‌داد.[۲۱]

۱۹. برای فهرست مختصری دراین‌باره، ر.ک:نجم‌الملک، سفرنامه، صص ۸۹-۹۰

۲۰. همان.

۲۱. همان، صص ۲۶ و ۳۰.

هنگامی که لیست نهایی هزینه‌ها و کسور تکمیل می‌شد، مستوفی ایالتی موظف بود حسابهای ایالتی را برای رسیدگی به تهران بفرستد. وقتی پرداختهای ایالتی توسط مستوفی تهران، مسئول حسابرسی خوزستان، تأیید می‌شد، حکمران کل خود را برای انتقال سود درآمدها آماده می‌کرد.

در مورد انتقال پول مشکلات زیادی وجود داشت. حتی، تا اواخر سال ۱۹۰۰ هم انتقال مبلغ ۵۰۰ تومان از محمّره یک سال طول می‌کشید. نظر به مشکلات موجود در این زمینه، عملیات دفترداری پیچیده‌ای برای انجام این انتقال به کار می‌رفت. این امر مستلزم آن بود که مستوفی خوزستان همتای خود را در تهران از میزان مبلغ موجود در اعتبار حکومت ایالت آگاه سازد. در این مرحله، مستوفی تهران محل اعتباری را برای اعتباردهنده حکومتی تخصیص می‌داد و برای پرداخت بدهی دولت اقدام به صدور برات به همان محل می‌کرد. پس از آن، برات گیرنده ملزم بود که برای تبدیل برات به پول نقد تلاش کند. خلاصه اینکه برات‌گیرنده با کسر کردن مبلغی از برات آن را به صراف یا تاجری که در سطح ایالت به معاملات بازرگانی اشتغال داشت می‌فروخت. تحت این شرایط دشوار، عجیب نبود که مقرری یکی از صیغه‌های شاه از محل درآمد خوزستان پرداخت شود؛[۲۲] و برعکس، یکی از صاحب‌منصبان مقیم ایالت، حقوق خود را از مالیات قزوین، شهری در شمال ایران، دریافت کند.

طرز کار نظام مالی در سطح یک منطقه

از لحاظ نظری، هر منطقه در ایالت برآورد مالیاتی ثابتی داشت، و مالیات آن براساس همین برآورد می‌بایست جمع‌آوری شود. در عمل، این برآورد مبلغی بود که می‌بایست به حکومت مرکزی پرداخت می‌شد؛ و حکمران می‌توانست

۲۲. برای آگاهی از متن فرمانِ ۱۳ جمادی‌الثانی ۱۳۰۷ (۴ فوریهٔ ۱۸۹۰) در مورد اعطای سالانه ۶۰۰ تومان مستمری به «اعتمادالحرم»، ر. ک: نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی (تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۳۹)، جلد ۱، ص ۲۵۲.

درآمدهای آن منطقه را در مقابل مبلغی بیشتر از مبلغ برآورد اولیه اجاره دهد. اجاره‌داران هم، به نوبه خود، تا آنجا که منطقه قادر به پرداخت باشد، مالیات بیشتری وضع می‌کردند.

اجاره‌دار یک منطقهٔ بخصوص، ارزش پولی کلِ مورد اجاره را میان نواحی گوناگون در منطقه خود تقسیم می‌کرد. مبلغ یکجایی که هر منطقه می‌بایست می‌پرداخت، «بنیچه» نام داشت. قدرت محلی در هر منطقه، مثل رئیس یک ده («کدخدا») و رئیس یک بخش از یک طایفه («عِجید»)، ملزم بودند ارزش بنیچه را (به اضافه حق‌السهم خود) میان سکنه منطقه سرشکن کنند. روشهای صحیح واندیشیدهٔ تقسیم بنیچه ازناحیه‌ای به ناحیه‌ای فرق می‌کرد، و تابع عواملی مثل مدت تملک زمین، نوع کشاورزی، استفادهٔ سنتی، دسترسی به آب و غیره بود. نتیجه آنکه در خوزستان، میزان مالیاتِ ثابتی وجود نداشت، و آنچه بود از ۱۲ قران تا ۵۰ قران برای هر خیش (که واحد اندازه گیری زمین محسوب می‌شد) در نوسان بود.[۲۳]

عملیات نظام مالی، در سطح منطقه را با بررسی نمونهٔ خاصی از منطقهٔ دورق می‌توان نشان داد. دورق، چنانکه گفته شد، پیش از سال ۱۸۷۸ بخشی تابع شیخ‌نشین کعب بود، و مالیات آن توسط شیوخ کعب وصول می‌شد. ولی میان سالهای ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۰ میرعبدالله نامی، از شیوخ طوایف محلی، استقلال آن منطقه را از شیخ‌نشین کعب اعلام داشت، و از آن پس حکومت ایالتی او را به عنوان اجاره‌دار مالیات و نایب‌الحکومه به رسمیت شناخت.[۲۴] مالیات تخمینی دورق سالانه ۸۰۰۰ تومان، و پیشکش آن ۴۰۰۰ تومان بود.[۲۵] منطقهٔ دورق خود از چهار ناحیه کُوچکتر به نام: دورق، بندر معشور، جراحی وهندیان تشکیل می‌شد.

دورق مقر حکومت میرعبدالله بود، و وی رأساً مالیات آن را جمع‌آوری می‌کرد.[۲۶] در دورق، اگرچه کشت و زرع گندم و جو به وفور انجام می‌شد، اما زمین

۲۳. عبدالله، کتابچه، ص ۳۵. ۲۴. برای جزئیات، ر.ک: فصل ۲ همین رساله.
۲۵. ر.ک: فصل ۲. ۲۶. عبدالله، کتابچه، ص ۱۶۲.

مشمول اخذ مالیات نبود.[۲۷] مالیات عموماً بابت چهارپایان گرفته می‌شد.[۲۸] شیوه جمع‌آوری مالیات چنین تشریح شده است: «ده‌ملا مرکزی پشم‌خیز است و می‌گویند که سالانه ۱۰۰,۰۰۰ فقره پشم، هر فقره با ارزش یک قران در آن چیده می‌شود.»[۲۹]

مالیات ناحیهٔ «جراحی» نیز مستقیماً توسط میرعبدالله جمع‌آوری می‌شد. نفوس این ناحیه مخلوطی بود از سکنه محلی و شماری از قبیله «شریفات» از طایفه کعب که مرتباً جهت کشت گندم و جو از فلاحیه به آنجا کوچ می‌کردند.[۳۰] مالیات متعلقه به قرار هر خیش زمین ۱۲ قران نقدی و $\frac{1}{5}$ محصول به صورت جنسی بود.[۳۱]

مالیات ناحیهٔ «هندیان» را میرعبدالله به خاندانی از قبایل محلی به نام غیاض[۳۲](؟) به مبلغ سالی ۱۲۰۰۰ تومان واگذار کرده بود.[۳۳] در هندیان، به شیوهٔ ده‌ملا، بابت چهارپایان مالیات گرفته می‌شد، و مقدار آن برای هر رأس گوسفند سالانه ۱۵ قران بود.[۳۴]

مالیات ناحیهٔ «بندر معشور» را، میرعبدالله به یکی از بزرگان محل سالی ۳۰۰۰ تومان اجاره داده بود.[۳۵] اجاره‌داران مالیات این ناحیه، مبلغ ۳۰۰۰ تومان را به شیوه‌های گوناگون میان سکنه محل سرشکن کرده بودند: کشتکاران غله مالیات خود را به‌صورت ثابت به قرار هر خیش ۱۱۰ قران می‌پرداختند.[۳۶] مالکان اسب می‌بایست سالانه ۲۰۰ تومان بپردازند. گوسفندداران نیز به همان

۲۷. همان. ۲۸. همان.

29. Lorimer, *Gazetteer*, 2B : *Geographical and Statistical*, p. 1253.

۳۰. عبدالله، کتابچه، ص ۱۶۰. ۳۱. همان.

32. Qayads

۳۳. عبدالله، کتابچه، ص ۱۶۳. ۳۴. همان، ص ۱۶۲.

۳۵. همان، ص ۱۶۴.

۳۶. همان، ص ۱۶۳، و نیز:

Lorimer, *Gazetteer*, 2B : *Geographical* p. 1175

میزان سکنهٔ هندیان مالیات می‌دادند.[۳۷] به این ترتیب میرعبدالله توانست مالیاتِ برآوردی را با اجاره دادن دو ناحیه از قلمرو خود پرداخت کند. چنین تخمین می‌شد که او از این طریق سالی ۱۵۰۰۰ تومان سود خالص می‌بَرَد.[۳۸]

شیوه‌های جمع‌آوری مالیات، مبنا و میزان آن در مناطق دیگر خوزستان به یک درجه تنوع داشت. در اهواز و ویس ـ نواحی تابع شیخ محمره، که درآمد آنها به شیوخ قبیله باوی اجاره می‌شد ـ شیوهٔ مسلط کشاورزی به صورت دیم بود. در این نواحی، آنهایی که زمین داشتند، بابت هر خیش ۴۴ قران مالیات می‌پرداختند. در نواحی مشابه، خوش‌نشینها (کارگران بدون زمین) تنها ملزم به پرداخت نصف این مبلغ بودند.[۳۹] در رامهرمز، مقدار مالیات برای هر خیش زمینِ دیم ۲۰ قران بود، درحالی که زمینهایِ مزروعی فاریاب (آبیاری مصنوعی)، مالیات ثابتی نداشتند و مستوفیان مالیاتی می‌توانستند تا آنجا که شرایط اجازه می‌داد، از صاحبان آنها مالیات بگیرند.[۴۰] علاوه بر مالیات، برآورد مالیاتی دیگری وجود داشت که به آن «سرریشی» یا «سرخانگی» می‌گفتند و مقدار آن سالی ۱۰۰۰ تومان بود. این برآورد میان مالکان خانه‌های مختلف در شهر رامهرمز سرشکن می‌شد و بسته به تمکن هر خانوار، از ۵ تا ۵۰ قران در سال بود.[۴۱]

شیوه‌های برآورد و جمع‌آوری مالیات، در منطقه حویزه به گونهٔ خاصی پیچیده بود. ارزیابیهای منطقهٔ حویزه، به انضمام قسمتهای قبیلهٔ بنی‌طرف، اندکی بیشتر از ۲۰,۰۰۰ تومان بود.[۴۲] مالیات این منطقه، توسط حکومت ایالت، در قبال سالانه ۲۳,۰۰۰ تومان اجاره داده شده بود.[۴۳] اجاره‌داران مالیات این منطقه از دودمان معروف مشعشع بودند، که مدتی در قرن ۱۵ میلادی/۹ هجری بر خوزستان حکومت داشتند، ولی سلطه ایشان در قرن ۱۹م/۱۲ هجری به طرز قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت، و قلمرو آنها به منطقه اطراف حویزه محدود گردید.

۳۷. عبدالله، کتابچه، ۱۶۳.   ۳۸. همان، ص ۱۶۴ - ۱۶۵.
۳۹.نجم‌الملک سفرنامه، ص ۷۶.   ۴۰. همان، ص ۱۴۲.
۴۱. همان، ص ۱۴۴.   ۴۲. همان، ص ۶۷.   ۴۳. عبدالله، کتابچه، ص ۵۷.

اگرچه مولاها (لقب خانواده حاکم در حویزه) مالیات قبیلهٔ بنی‌طرف را نیز اجاره داده بودند، اما در جمع‌آوری این مالیاتها دشواریهای زیادی داشتند، و بار مالیات در ناحیهٔ قلمرو ایشان سنگینی می‌کرد.

میزان مالیات در نواحی مجاور شهر حویزه برای هر خیش زمین ۱۲ قران وجه نقد بود. قبل از درو سالانه، زمینهای زیرکشت به وسیله ایادی مولا ممیزی می‌شد. پس از درو و جمع‌آوری محصول، کشاورزان می‌بایست $\frac{۱}{۳}$ تا $\frac{۱}{۴}$ محصول خود را به‌صورت جنس بپردازند.[۴۴] پاره‌ای از محصولات، مثل عدس و چند نوع از حبوبات و نیز چهارپایان کلاً از شمول مالیات معاف بودند.[۴۵]

محصولاتِ مشمولِ مالیات جنسی عبارت بودند از برنج، گندم و جو. حبوبات در زمینهایِ با آبیاری فاریاب کاشته می‌شدند و مالیات آنها $\frac{۱}{۳}$ محصول بود. از این مبلغ، $\frac{۱}{۳}$ سهم مولاها و $\frac{۲}{۳}$ سهم حکومت ایالتی بود. غلات، که در زمینهای با آبیاری دیم کشت می‌شدند، بسته به محل کشت، ۲۰ تا ۲۵ درصد آنها اختصاص به مالیات داشت. $\frac{۱}{۴}$ تا $\frac{۱}{۵}$ کل محصول توسط مولا ضبط می‌شد و باقیمانده به حکومت ایالت فرستاده می‌شد.[۴۶] مالیات برنج ۳۳٪ کل محصول بود، که $\frac{۲}{۳}$ آن به عنوان «مالیات دیوان» و $\frac{۱}{۳}$ به عنوان سهم مولا گرفته می‌شد.[۴۷] تعداد قابل ملاحظه‌ای از سادات صاحب زمین کشتزار برنج بودند که مالیات ایشان با نرخ ۳۳ درصد محاسبه و به تساوی میان آنها و حکومت ایالت تقسیم می‌شد.[۴۸]

چنین برآورد می‌شد که مولاهای حویزه با شیوه پیچیده‌ای که در بالا تشریح شد، سالانه بیش از ۱۰,۰۰۰ تومان سود داشتند.[۴۹]

در سال ۱۸۸۹/۹۰ اجاره مالی منطقه حویزه به دو بخش مجزا تقسیم شده بود: شهر حویزه و زمینهای مجاور آن به مولاها در قبال ۶۰۰۰ تومان داده شده بود و شیوخ بنی‌طرف نیز مالیات خود را به صورت سالانه ۱۸۰۰۰ تومان اجاره کرده

۴۴. نجم‌الملک، سفرنامه، صص ۶۴ و ۶۷. ۴۵. همان. ۴۶. همان.
۴۷. همان؛ و عبدالله، کتابچه، ص ۵۷. ۴۸. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۶۷.
۴۹. عبدالله، کتابچه، ص ۶۸.

بودند.[۵۰] شیوخ بنی‌طرف مالیات اتحاد خود را تنها به صورت جنسی جمع می‌کردند. نرخ مالیات از ¼ تا نصف کل محصول متغیر بود، و گفته می‌شد که شیوخ سالانه ۶۰,۰۰۰ تومان سود می‌برند.[۵۱]

در مناطق شهری خوزستان، مالیات از منابع گوناگونی جمع‌آوری می‌شد. در محمّره عوارضی بر نانوائیها و قصابیها وضع شده بود.[۵۲] هر حیوان که ذبح می‌شد، یک قران مالیات داشت. بازرگانان یهودی که جزو اصناف بودند، نیز ملزم به پرداخت مالیات ویژه‌ای بودند. در دزفول، مالیات توسط اعیان شهری اجاره می‌شد.[۵۳] هر محله شهر یک واحد مالیاتی به‌شمار می‌رفت و «آقا»ی هر محله مسئول پرداخت مالیات محله خود بود.[۵۴]

در شوشتر، کل مالیات را اصناف می‌پرداختند. مستوفی می‌بایست رئیس هر صنف (اوستاباشی) را از مقدار مالیاتی که آن صنف در کل مالیات شهر داشت آگاه می‌کرد. اوستاباشی این مبلغ را بین اعضای صنف تقسیم می‌کرد و مالیات هر یک را از او می‌گرفت. در پایان قرن، تنها دوره‌ای که اطلاعاتی دربارهٔ آن هست، مبلغ پرداخت شده توسط هر صنف از این قرار بود: بقالها سالانه ۳۰۰ تومان (به این ترتیب که اگر اعضای صنف بقال ۵۰ نفر بودند، سهم سالانه هر عضو ۶ تومان می‌شد)؛ بزّازها سالانه ۲۰۰ تومان، حرم‌بافان (قالی‌بافان) ۱۵۰ تومان، عطاران سالانه ۱۲۰ تومان. صنف مسگرها نیز می‌بایست ۱۴ تومان می‌پرداخت.[۵۵]

مضافاً به آن، آسیابهای شهر نیز برای پرداخت مالیات تابع شیوه پیچیده‌ای

۵۰. همان، ص ۵۶.

51. I.M.F.A.A. " Files of the English Department," Vol. 177, *Kargu̇zar* to the Minister of Foreign Affairs, No. 398/72, 5 Zu - l- Qa'dah 1320, (23 Jan.1903).

52. I.M.F.A.A. "Files...", Vol. 179, *Karguzar* to M.F.A, No. 1884/585, 2, Ramazan 1322 (Nov. 10, 1906).

۵۳. عبدالله، کتابچه، ص ۸۷.

54. William F. Ainsworth, *The River Karun : An Opening to British Commerce* (London, 1890), p.15.

55. Lorimer, *Gazetteer,* 2B : *Geographical*, p. 1823.

بودند که ناظری آن را چنین شرح می‌دهد:

> آسیابهای گرگر سالانه پولی به دولت می‌دهند که میان ۶۰۰ تا ۸۰۰ تومان در نوسان است. این مبلغ به شیوه مضاعف دقیقی جمع آوری می‌شود: هر یک من که آرد می‌شود، آسیابان $\frac{۱}{۴}$ آن را می‌گیرد. در همان حال نیز فراش حکومتی بابت آن ۲ پول سیاه از صاحب آرد مطالبه می‌کند. پولی هم بابت مشتریان دائمی هر آسیاب بخصوص در پایان هفته مطالبه می‌شود. مالک آسیاب ملزم است بابت هر قران پول که از مشتریان می‌گیرد یک من آرد به حکومت بدهد.[۵۶]

آسیابهای دزفول هم مشمول مالیات بودند.[۵۷] شیوه جمع درآمد احتمالاً چیزی شبیه شیوهٔ فوق بود.

آنچه گفتیم، رئوس سازمان مالی خوزستان در پایان قرن ۱۲/۱۹ هجری بود. مادام که حکومت ایالت این توان را داشت که آن دسته از اجاره‌داران مالیات را که در دادن بدهیهای خود کوتاهی می‌کردند تنبیه کند، نظام مالیاتی نسبتاً آرام و عادی پیش می‌رفت. انحطاط دراز آهنگ اقتدار حکومت ایالتی، که در دهه ۱۸۹۰ آغاز شد و در سال ۱۹۱۴/۱۳۳۲ق به اوج خود رسید، تغییرات گوناگونی را پدید آورد و در نهایت منجر به فروپاشی نظام مالی شد.

56. *ibid.*

۵۷. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۲۱.

فصل ۴

سیاست خوزستان، ۱۸۹۰ـ۱۹۱۴

ایرانیها به ما نصف نانی داده‌اند که از هیچ بهتر است، ولی حالا نمی‌گذارند آن را بخوریم. ـ ت. ک. لینچ، رئیس شرکت کشتیرانی فرات و دجله (برادران لینچ).

گشایش رودخانه کارون بر کشتیرانی بین‌المللی

سیاستمداران و گروه بازرگانی انگلیس، حدود نیم قرن پیش از باز شدن رودخانهٔ کارون، از باز شدن آن طرفداری می‌کردند، زیرا آن را وسیله‌ای برای تقویت موقعیت تجاری خود در منطقه و سلطه بر بازارهای ثروتمندِ ایالتهای مرکزی و جنوبی ایران می‌دانستند.[۱] پس از مذاکرات سیاسی طولانی که در سال ۱۲۹۱/۱۸۷۴ق آغاز شد و چند بار در آن وقفه افتاد، سرانجام دولت ایران در

۱. برای اطلاع از تاریخچه طرحهای گوناگون در مورد باز شدن راه تجاریِ کارون، ر. ک: جرج ن. کرزن، ایران و قضیهٔ ایران، ترجمهٔ غ. وحید مازندرانی، ج ۲، صص ۴۰۲ـ۴۰۵؛ فیروز کاظم‌زاده، روابط روس و انگلیس در ایران، ۱۸۶۴-۱۹۱۴، ترجمهٔ منوچهر امیری (تهران، جیبی، ۱۳۵۴)، فصل ۳ به بعد، و نیز:

Rose L. Greeves, *Persia and the Defence of India, 1884 - 1892* (London, 1959), pp. 161-69; Lorimer, *Gazetteer 1. Historical,* Part II, pp. 1711-21.

برای مکاتباتِ دیپلماتیک دربارهٔ این موضوع، ر. ک: ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران (تهران، اقبال، ۱۳۳۲)، صص ۱۵۱ - ۱۵۷.

۲۵ اکتبر ۱۸۸۸/۷ صفر ۱۳۰۵ق گشایش رودخانه کارون را از محمره تا اهواز بر کشتیرانی بین‌المللی اعلام کرد. کشتیرانی در کارون علیا، از اهواز تا شوشتر انحصار به کشتیرانی ایران داشت. اندکی پیش از گشایش رودخانه، به جماعت تجار ایرانی، به ریاست حاجی محمد مهدی ملک‌التجار معتمدالسلطان و حاجی آقا محمد معین‌التجار، امتیازی داده شد که به موجب آن می‌توانستند برای سهولت حمل و نقل کالا در اهواز، خط آهنی در طول رودخانه کارون، بسازند. علاوه بر این، در ژانویه ۱۸۹۰/۱۳۰۷ق امتیاز دیگری از سوی دولت مرکزی به بانک شاهی داده شد که به موجب آن می‌بایست جاده شوسه‌ای از تهران به شوشتر احداث کند. با تکمیل این جاده برآورد می‌شد که زمان سفر از شوشتر به پایتخت به ۱۰ روز کاهش یابد، و این نسبت به راه سنتی و کاروان‌رو بوشهر - اصفهان - تهران که سفر با آن معمولاً از ۴۰ تا ۱۰۰ روز طول می‌کشید، امتیاز بزرگی بود.[۲] تا سال ۱۸۹۲/۱۳۰۹ق، بخشی از این جاده به طول ۱۶۰ کیلو متر، از تهران تا قم، ساخته شد، ولی بعداً "کار روی آن رها گردید، زیرا ساختن آن غیراقتصادی تشخیص داده شد.[۳]

گشایش رودخانه کارون بلافاصله مورد بهره‌برداری «شرکت کشتیرانی فرات و دجله» (برادران لینچ)، که به طور یکشبه سرویسهایی میان محمره و اهواز دایر کرده بود، قرار گرفت. در همان حال، شرکتهای مختلف دیگر - نظیر گری، مک کنزی و شرکاء؛ گری، پل و شرکاء، و شرکت دریانوردی بمبئی و ایران - سرویسهای آزمایشی در رودخانه به کار انداختند. پس از مدتی کوتاه، تجارت حمل و نقل در رودخانه، محدود گردید. تمام این شرکتها خدمات خود را متوقف کردند و شرکت برادران لینچ تنها شرکت خارجی‌ای گردید که سرویس مرتبی در

2. Persicus, "The Regeneration of Persia II," *The Imperial and Asiatic Quarterly Review,* n.s.1 (July 1891): 5.

3. Francis E. Crow, "English Enterprise in Persia," *The Nineteenth Century,* 19 (1897): 130.

کارون داشت.[۴] چنانکه قبلاً گفته شد، کشتیرانی در رودخانه کارون برای شرکتهای خارجی فقط تا اهواز مجاز بود. کشتیرانی در کارون عُلیا، میان اهواز و شوشتر، انحصار به شرکتِ ایرانی «ناصری» داشت.[۵] این کمپانی نیز سرویس مرتبی میان محمره و اهواز دایر کرده بود.

یکی از نتایج گشوده شدن رودخانه این بود که میزان دخالت دولت مرکزی در امور محلی افزایش یافت. باز شدن رودخانه ضرورت انجام برنامه وسیعی از امور عمومی را در محمره پیش کشید؛ و چرخ‌چاهها، بارانداز‌ها و اسکله‌ها برای تأمین توسعه تجاری ساخته شد.[۶] «کارگزاران» (نمایندگان وزارت خارجه ایران)، در محمره و اهواز مستقر شدند تا به مثابه واسطه‌ای میان دولت مرکزی و بازرگانان خارجی عمل کنند. مأموران گمرک نیز در محمره و اهواز منصوب شدند.[۷] یک ایستگاه قرنطینه در محمره ساخته شد و زیر نظر دکتری ایرانی قرار گرفت. این رویدادها را شیخ مزعل با سوءظن بسیار می‌نگریست، زیرا باز شدن رودخانه را پیش درآمد نظارت مستقیم حکومت مرکزی بر منطقه می‌دانست. ترسهای او را سرکنسول انگلیس در محمره در خلاصه گزارشی که به رؤسای خود فرستاد، چنین توصیف کرد که شیخ خطر حقیقی را در این می‌بیند که «ایرانیان حکومت مستقیم را به‌دست بگیرند، و شیوخ عرب اقتدار خود را از دست بدهند.»

بازتاب مزعل، در وهله اول، این بود که سعی کرد انگلیسیها را ترغیب کند دوام حکومت او را تضمین کنند. در فقدان چنین تضمینی، او سیاستی در پیش گرفت که هدفش مانع تراشی در راه توسعه راه تجاری کارون بود. ابزار اجرای چنین سیاستی، آمیزهٔ هوشمندانه‌ای بود از روشهای آبرومندانه وقت (چون رشوهٔ

4. Lorimer, *Gazetteer* 1. *Historical*, Part II, p. 1720.

۵. سهامداران عمدهٔ شرکت معین‌التجار و ملک‌التجار بودند که امتیاز خط آهن اهواز را داشتند. شیخ مزعل (حکمران ایالت)، نظام‌السلطنه، و امین‌السلطان (نخست‌وزیر) نیز در شرکت سهم داشتند. ر. ک:

Lorimer, *Gazetteer* 1. *Historical*, Part II, p.1720.

۶. عبدالله، کتابچه، صص ۱۴۰ - ۱۴۳.

۷. کرزن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص

کلان همراه با تهدید)، و رقابت تجاری آشکار با برادران لینچ. مزعل احتمالاً امیدوار بود که اگر کار این راه آبی پرسود نباشد، شاید برادران لینچ کشتیها را از کارون خارج سازند و اوضاع به حالت اول برگردد.

شیخ مزعل، کشتی خود «کارون» را در اختیار شرکت ناصری گذاشته بود. «کارون» در رقابت با کشتی بخار «بلوس لینچ» - متعلق به برادران لینچ - از اهواز به محمره رفت و آمد می‌کرد. از آنجا که شیخ مزعل ادارهٔ گمرکاتِ کارون را از حکومت ایالتی اجاره کرده بود، می‌توانست با دست بردن هوشمندانه در هزینه‌های گمرکی، هزینه حمل کالا توسط «بلوس لینچ» را بسیار گران‌تر جلوه دهد.[8] در عین‌حال، یک رشته موانع دیگر، در پیش پای برادران لینچ وجود داشت. در مکاتبات کنسولی انگلیس در این دوره، نامه‌های متعددی از نمایندگان برادران لینچ به مقامات انگلیسی هست که از شیخ مزعل به آنها شکایت شده بود. یک نمونه از این شکایتها، نامه زیر از ال. ام. دیسی[9]، مدیر شرکت برادران لینچ در بصره است که به کلنل ا. سی. تالبوت[10]، مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس نوشته است:

> شیخ مزعل که مخالفتش با همه گروههای متمایل به توسعه کارون، معلوم و مسلم است، از هنگام باز شدن رود کارون در سال ۱۸۸۸ با ما نیز از در مخالفت در آمده است. جریان کار او، به محض اینکه بدان مصمم شده، از ایجاد هیچ مانعی بر سر راه ما، به منظور جلوگیری از حمل بار به وسیلهٔ کشتیهای بخار، خودداری نکرده است. ممنوعیت فروش محصول به ما، بازداشتن باربران از کار کردن برای ما، اقدام به هر عمل ممکن جهت غیرقابل دفاع وانهادن موضع ما، از جمله این موانع می‌باشد. او می‌پندارد که توسعه منطقه در عین‌حال که عظمت بیشتری بدان می‌دهد باعث باز شدن پای ایرانیان به آن می‌شود و او را از اقتدار می‌اندازد. وی امیدوار است که با بی‌فایده جلوه دادن کار ما، ما را وادار به

۸. برادران لینچ از این شکایت می‌کردند که مزعل با نقض آشکار حقوق معاهدات، عوارض گمرکی کالاهای حمل شده به وسیله کشتیهای آنان را افزایش داده است. در حقیقت مزعل عوارض گمرکی اجناس حمل شده به وسیلهٔ کشتی کارون را کاهش داده بود.

9. L. M. Dacey　　10. A. C. Talbot

عقب‌نشینی از رودخانه کند و منطقه را بار دیگر به شرایط قبل از ۱۸۸۸ برگرداند.

اما نمایندگان برادران لینچ از درکِ عناصر ابعاد نفع شخصی و حفظ خود که دو عنصر بزرگ سیاست مخالفت‌آمیز مزعل بود، ناتوان بودند؛ از این رو، اغلب اشکالتراشی او را به جای مخالفت با اصلاحات می‌گرفتند و از شیخ شکایت می‌کردند.

مخالفت مزعل چندان مؤثر بود که در مارس ۱۸۹۱/رمضان ۱۳۰۹ق، نمایندهٔ برادران لینچ شکایت کرد که شرکت «هیچ محموله‌ای ندارد.» از ژوئن ۱۸۹۱، برادران لینچ مجبور شدند آمد و رفت منظم کشتی بخار «بلوس لینچ» میان محمره و اهواز را متوقف کنند، و به جای آن، یک کشتی کوچک به راه اندازند. کشتی بخار «بلوس لینچ» ناچار گاهی حرکت می‌کرد تا «به افراد محلی نشان دهد که در صورت لزوم می‌تواند حرکت کند.» در پایان سال، برآورد می‌شد که شرکت ناصری در حدود $\frac{۴}{۵}$ کل محموله میان این شهرها را بار زده، در صورتی که شرکت لینچ و برادران بیشتر مسافر داشته است.[۱۱] از این رو برادران لینچ از حکومت هند درخواست کمکی پستی معادل ۳۰۰۰ لیره استرلینگ در سال، برای مدت پنج سال کردند. آنها اظهار می‌داشتند که در هر سفر ۳۰۰ تا ۴۰۰ نامه بدون هزینه حمل کرده‌اند و شرکت آنها در سال ۱۸۸۸ حدود ۳,۶۷۴ لیره استرلینگ، در عملیات کارون، از دست داده است.[۱۲] پس از مذاکرات طولانی، که میان دولت هند و حکومت انگلستان انجام گرفت، مقرر گردید که کمک در زمینه‌های تجاری منتفی گردد. یکی از مأموران بخش خزانه‌داری کل، در نامه‌ای به وزارت خارجه می‌نویسد:

11. Lorimer, *Gazetteer* 1. *Historical*, Part II, p. 1727.

12. I. O. R. L / P + S / 20. c. 242; J. A. Saldanha, *Persian Gulf Gazetteer,* Part I: *Historical and Political Materials, Precis on Persian Arbistan Affairs.* p. 65.

رؤسای من از رئیس پستخانه فهمیده‌اند که پستخانهٔ امپراتوری به هیچ‌وجه از کشتیرانی مورد بحث نفعی نمی‌برد و بنابراین هیچ محملی نیست که براساس آن مجلس بتواند خواستار دادن کمکی پستی به شرکت مذکور گردد. به علاوه، وزارت خارجه آگاه است که کمک به یک شرکت برای پیش بردن رشتهٔ بخصوصی از تجارت، هنگامی که قادر به حمایت از خود نیست، با سیاست تجاری‌ای که سالها راهنمای این کشور بوده تناقض دارد.

علی‌رغم اعتراضهای خزانه‌داری، تصمیم گرفته شد که به دلایل سیاسی به شرکت برادران لینچ کمک شود. وزارت خارجه کمکی به مبلغ سالانه ۳۰۰۰ لیره استرلینگ، برای دو سال تصویب کرد، که می‌بایست از آن پس به ۲۰۰۰ لیره استرلینگ، برای مدت سه سال تقلیل یابد. حتی با این کمک، که در سال ۱۸۹۵ برای پنج سال دیگر تمدید شد، برادران لینچ ادعا کردند که در عمّلیات کشتیرانی خود در رود کارون، برای دورهٔ ۱۰ سالهٔ ۱۸۸۹-۱۸۹۹ مبلغ ۳۱,۴۴۷ لیره استرلینگ زیان کرده‌اند.

در این میان، در حالی که موضوع کمک در سیملا و لندن موضوع بحث بود، شیخ مزعل همچنان به مخالفت خود ادامه می‌داد. در ژوئیه ۱۸۹۲/ذیحجه ۱۳۰۹ق، شیخ در گفتگو با سرکنسول انگلیس در محمره، رئوس استراتژی خود را به دست داد، که هدف از آن منحصر کردن تجارت راه‌آبی کارون به شرکت ناصری بود. وقتی این انحصار به دست آید، و شرکت برادران لینچ از رودخانه بیرون برود، شیخ قصد دارد عملیات تجاری را متوقف کند. او امیدوار بود وقتی رودخانه به روی رفت و آمد کشتیها بسته شود، مأموران ایرانی منطقه را ترک می‌کنند و خودش می‌تواند بار دیگر آزادی عمل خود را بازیابد. با وجود این، شیخ میل داشت دست از مخالفت بردارد و با انگلیسیها همکاری کند، به شرطی که آنها «دوام وطن او را» تضمین کنند.

مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس، در گزارشی از این گفتگو به کاردار انگلیس در تهران، می‌نویسد:

انگیزه‌هایی که موجب تحریک شیخ مزعل‌خان شده است، با توجه به رفتار حکومت ایران با شیوخ عرب در سالهای اخیر، به آسانی قابل درک است. این انگیزه‌ها آن‌قدر به کار خود ادامه خواهند داد تا اعتراضات ارائه شده دو دولت را مقهور سازند، مگر آنکه بتوان وسایلی پیدا کرد که یا کمک او جلب شود یا مخالفت او بی‌اثر گردد. آقای رابرتسون فقید که هیچکس بهتر از او شیخ مزعل‌خان را نمی‌شناخت، همیشه او را چنین توصیف می‌کرد که حداقل تا وقتی که ترسش از دولت ایران اجازهٔ چنین کاری را به او می‌دهد با ما دوست است. این نتیجه‌گیری معقول است که اگر وی در اثر حسن تدبیر حکومت انگلیس خود را از صدمه و آزار مصون ببیند، رویهٔ فعلی او جایش را به همکاری صمیمانه بدهد.

من مشکل این موضوع را دست کم نمی‌گیرم، زیرا احتمالاً متقاعد ساختن شیخ در مورد ارزش وعده‌های دولت ایران دشوار است، مگر آنکه با این تضمین همراه باشد که خود دولت انگلیس هم از اجرای آن نفع می‌برد. شاید هنوز بتوان چنین شرایطی را پیشنهاد کرد. این شرایط برای دولت ایران سهم زیادی در رونق مناطق تحت اختیار شیخ تأمین می‌کند، آن‌چنان زیاد که به نظر مفیدتر می‌آید شیخ را به‌طور دائم در قدرت خویش نگه دارد تا تغییری در حکومت این مناطق بدهد. چنین چیزی شاید برای شیخ هم به اندازه کافی خرسندکننده باشد. راه حل ظاهراً باید یکی از این دو باشد: ادامهٔ سیاست اعمال فشار برای گسترش تجارت در کارون، در زمان حیات شیخ، با این نتایج نامرضیه‌اش؛ یا برکناری او از قدرت، که شاید به‌طور کامل مؤثر باشد، شاید هم نه ـ و در هر حال مطمئناً به نفوذ انگلیسیها نسبت داده خواهد شد.

از این نامه چنین پیداست که انگلیسیها نمی‌توانستند سیاست روشن و قاطعی در قبال شیخ مزعل اتخاذ کنند، در عوض در بقیه سالهای فرمانروایی‌اش این طور تصمیم گرفتند که فشارهای دیپلماتیک خود را از تهران اِعمال کنند، و بدین ترتیب از عواقبِ مخالفت او بر توسعه راه تجاری کارون بکاهند.

شیخ مزعل همچنین تصمیم داشت که از میزان دخالت دولت مرکزی در امور روزمره محمره بکاهد. از آنجا که وی نمی‌توانست این هدف را از طریق زور تحصیل کند، سعی می‌کرد که با آمیزه‌ای از رشوه گزاف و اجبار به این هدف برسد. در حدود شش ماه پس از انتصاب سرکنسول انگلیس در محمره، مزعل کوشید از

طریق دادنِ رشوه به مأموران دولت مرکزی، اسبابِ بستنِ کنسولگریِ انگلیس را فراهم سازد. شیخ احتمالاً امیدوار بود که با بسته شدن کنسولگری انگلیس، دولت مرکزی ایران دلیلی برای نگه داشتن «کارگزار» خود در محمره نخواهد داشت. در سال ۱۸۹۱، شیخ رشوه قابل توجهی (۲۰ هزار تومان) به حاکم بوشهر داد تا از پهلو گرفتن کشتی نیروی دریایی ایران - «پرسپولیس» - در محمره جلوگیری کند. گفته می‌شد که «حضور این کشتی برای او ناراحت‌کننده است.» او در مواقع دیگر، به جای رشوه، سیاست «افترا» را به‌کار می‌برد.

در مه ۱۸۹۲، کارگزار محمره، میرزا جواد خان در گذشت، و پسرش، رحمت‌الله به جایش نشست. شیخ مزعل از این انتصاب خیلی خرسند بود. همچنانکه دربارهٔ پدر گفته می‌شد که وی مردی «باهوش و اهل قلم» است، فرزند را سرکنسول انگلیس «نسبتاً جوان برای این پست و تاحدود زیادی تحت تأثیر معزالسلطنه [شیخ مزعل]» توصیف می‌کرد. با این همه، در طول سال آینده، کارگزار ظاهراً با شیخ مزعل درمی‌افتد، زیرا در تابستان ۱۸۹۳ به نخست وزیر در تهران شکایت شده بود که کارگزار در خلال حمله وبای همه گیر پست خود را ترک کرده؛ گذشته از آن «وی خود را با دلقکان و فواحش سرگرم می‌دارد، و این برای همه، ایرانیان و خارجیان، هر دو ناراحت‌کننده است.» در نتیجه نخست وزیر کارگزار را برای ادای توضیح خواست. به این ترتیب، کارگزار با وضعیت دشوارِ طلب شهادت از سرکنسول انگلیس رو به رو گردید. بدین ترتیب، ویلیام مک‌دوال چنین گزارش می‌دهد:

> کارگزار مدتی در خضر حضور داشت، و خضر محلی است در این حوالی که در مدت دو ساعت می‌توان به آن رسید. دفتردارش اینجا بود و او خودش حداقل هفته‌ای یک‌بار به محل کارش می‌آمد.
>
> در مورد این اظهارات [اشخاص ناباب...] من معتقدم که آنها بکلی دروغ می‌گویند، و نه تنها من چنین چیزی نشنیده‌ام، بلکه علاوه بر آن، چنین اشخاصی در محمره هم اقامت ندارند.

ولی این اتهامات دروغ علیه میرزا رحمت‌الله خان ظاهراً اثر خود را بخشیده بود، چه از این پس، کارگزار زیردستِ شیخ مزعل قرار گرفت، طوری که در مناسبت دیگری، مک‌دوال می‌گوید:

> کاملاً روشن است که کارگزار وقتی معزالسلطنه [شیخ مزعل] با کارهای او مخالف است، قادر به کار نیست. در مورد قضیه‌ای که به تهران ارجاع شد، دولت صاف و ساده آن را به معزالسلطنه ارجاع کرد و گزارش او را بدون تحقیق بیشتر پذیرفت.
> آنچه من از مذاکره با کارگزار فهمیده‌ام، این است که وی می‌داند که اگر گزارشی به تهران بدهد که مورد قبول معزالسلطنه نباشد، به نفع او نخواهد بود.

شیخ مزعل با تهمت زدن به یک مأمور گاهی می‌توانست اسباب عزل او را فراهم سازد. این چیزی است که در مورد میرزا قاسم‌خانِ تفنگدار باشی رخ داد. این مأمور در ژانویهٔ ۱۸۸۹/جمادی الاول ۱۳۰۶ق به عنوان نخستین کارگزار دولت ایران در محمره منصوب گردید. چندی بعد، حکومت ایالتی نیز او را به سمت مستوفی مالیات منطقه فلاحیه گماشت. به علاوه او به عنوان مأمور گمرکات نیز دستور داشت تمام کشتیهای وارد شده به محمره را برای کشف قاچاق بازرسی کند. مزعل از این شغل اخیر او بسیار ناخشنود بود، زیرا آن را ضربه‌ای به حیثیت خود و پیامی به افراد طوایف می‌دانست که به آنها اعلام می‌کرد «قدرتی بالاتر از مزعل وجود دارد.» در نتیجه شیخ تصمیم گرفت که انتصاب میرزا قاسم‌خان را ملغی کند. برای این‌کار مزعل بازرگانان و تجار محمره را به امضای دادخواستی علیه میرزا قاسم‌خان مجبور کرد که در آن وی متهم به اخاذی شده بود. علاوه بر این، شیخ مزعل بهٔ حکومت ایالتی شکایت کرد که بازرسی سختگیرانه کشتیها به وسیله میرزا قاسم‌خان برای خارجیان محل ایراد است و ممکن است در آینده مشکلاتی برانگیزد. در نتیجهٔ این عرض حال، میرزا قاسم‌خان در ۱۲ سپتامبر ۱۸۹۳/۲ ربیع الاول ۱۳۱۱ق معزول شد. این برکناری پیروزی آشکاری برای شیخ مزعل بود، زیرا موجب شد که «مردم محمره و اعراب به قدرت شیخ مزعل، که حضور مأمور مستقلی آن را در خطر انداخته بود، بیشتر پی ببرند.»

ناآرامیهای شوشتر در سال ۱۸۹۶/ ۹۷

با گشایش رودخانه کارون، و با تسریع ضرباهنگ تجارت در منطقه، تحولات مهمی در اقتصاد سنتی خوزستان پدید آمد. در عرض شش سال، از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶/ ۱۳۰۷-۱۳۱۳ق، صادرات گندم از ۳۱۱ تن به ۵،۴۹۵ تن رسید. بهای صادرات، در نتیجه افزایش تقاضا، از تنی ۲.۰ - ۴ لیره استرلینگ در سال ۱۸۹۰/۱۳۰۷ق به تنی ۶ - ۷.۰ لیره استرلینگ در سال ۱۸۹۶/۱۳۱۳ق افزایش یافت. بهای خرده‌فروشی گندم در ایالت نیز به طرز شگفتی بالا رفت، چنانکه تنها در سال ۱۸۹۶ بیش از دو برابر شد. کوشش حکومت ایالتی برای قدغن کردن صادرات گندم، و بنابراین کاهش افزایش قیمتها، با اعتراض شدید شرکتهای خارجی خوزستان روبه‌رو گردید، زیرا شرکتهای یاد شده از این شکایت داشتند که حقوق معاهده‌ای آنان زیر پا نهاده شده است.[۱۳] میان سالهای ۱۸۹۰ و ۱۸۹۶ صادرات گندم در چندین مورد متوقف بود، ولی در همین مدت، ثابت شد که ممنوعیتها بی‌اثر بوده است.[۱۴]

در واقع، مفهوم توقیف گندم، و آئین‌نامه تجاری دولت، برای مأموران کنسولگری انگلیس در خوزستان، که با اصول لسه‌فر بارآمده بودند، لعنتی به‌شمار می‌رفت. به این ترتیب، کاپیتان پرسی سایکس،[۱۵] که در سال ۱۸۹۶ همراه هیأت ویژه‌ای به خوزستان فرستاده شد، معتقد بود:

> این توقیف از لحاظ نظری زمانی اعمال می‌شود که گندم کمیاب باشد. قیمت گندم در منطقه می‌بایست معیاری کافی باشد، همچنان که بدون شک در بیشتر نواحی ایران چنین است. با وجود این، در حقیقت، بازار لندن است که اکنون قیمتها را در درهٔ کارون تنظیم می‌کند؛ در حالی که مقدار گندم رشد یافته همیشه بسیار بیش از مصرف محلی است، مگر در سالهای کمیابی، که آنها هم عملاً نامشخص هستند.

۱۳. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: فصل پنجم همین رساله.

14. Lorimer, *Gazetteer 1 : Historical,* Part II, pp. 1728-29.

15. Percy Sykes

این گسترش تجارت، گروهی از تاجران اروپایی را با خود آورد، که در ایالت خوزستان اقامت گزیدند. حضور آنها رهبران مذهبی را عمیقاً ناراحت می‌کرد، چون آنها به اروپائیان به چشم «بیدین ملعون» می‌نگریستند. حتی پرداختن تاجران اروپایی به تجارت گندم نیز نمی‌توانست آنها را از ناخشنودی مردم محلی مصون دارد. در نتیجه، از سال ۱۸۹۳ تا ۱۸۹۵/۱۳۱۰-۱۳۱۲ق شماری شورش ضداروپایی در شوشتر و اهواز رخ داد.[۱۶]

مشهورترین مورد خشونت ضداروپایی همان بود که به‌نام «واقعه تان‌فیلد[۱۷]» مشهور شد. تان‌فیلد، نمایندهٔ برادران لینچ در شوشتر، در شب ۲۰ ژوئن ۱۸۹۶/۹ محرم ۱۳۱۳ق به وسیلهٔ مستخدم ایرانی خود به شدت مورد حمله قرار گرفت و در جریان آن، دست راست خود را از دست داد. بدتر از آن، هنگامی که از شهر بیرون می‌رفت، توسط عده‌ای از عوام شوشتر سنگ‌باران شد. دلایل این حمله هنوز خیلی روشن نیست، ولی اظهار نظر نامستندی که می‌گوید تان‌فیلد را در آستانهٔ عاشورا با زنی ایرانی دیده‌اند، با هیچ مدرک معتبری ثابت نشده است.[۱۸]

مقامات انگلیسی مسئولیت این تجاوز را به گردن نظام‌السلطنه، حاکم کل انداختند و تقاضای اقدامات تلافی‌جویانه شدیدی کردند که مجازات شوشتریهای پرتاب‌کننده سنگ به تان‌فیلد هنگام خروج از شوشتر نیز یکی از آنها بود. اما نظام‌السلطنه میل نداشت به تنبیهات محلی دست بزند؛ به جای آن، مرتکب حادثه را دستگیر کرد.[۱۹] انگلیسیها از این رفتار نظام‌السلطنه ناخشنود بودند و او را متهم کردند که در مورد قضیه مرتکب «سهل‌انگاری شرم‌آور - اگر نگوییم تعمد» شده

۱۶. برای آگاهی از جزئیات، ر.ک:

Lorimer, *Gazetteer 1: Historical,* Part II, p. 1726; Saldanha, *Persian Gulf Gazeteer* (n.5 , III above), pp. 63-64. 17. Tanfield

۱۸. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، ۲ جلد (تهران، جاویدان، ۱۳۴۶) ج ۲، ص ۳۳.

19. Lorimer, *Gazetteer 1 : Historical,* Part II, p. 1763.

است. انگلیسیها با اعمال فشارِ دیپلماتیکِ قابل ملاحظه‌ای عزل او را از مقام حکمرانی خوزستان درخواست کردند.

با این همه، در دفاع از نظام‌السلطنه، باید خاطر نشان کرد که در سراسر ماه مه ۱۸۹۶/ذیقعده ۱۳۱۳ق، شوشتر در حالت تمام عیاری از شورش قرار داشت. جنگ بی‌ترتیبی میان طرفداران اسدالله خان، یکی از اعیان شهر، و نیروهای حکمرانی ایالتی درگرفته بود. در یک مرحله لازم شده بود که ۵۰۰ سوار بختیاری و ۱۰۰۰ پیاده‌نظام به عنوان نیروی کمکیِ پادگان شوشتر، وارد کارزار شوند. شورش سرانجام در پایان ماه مه به پایان رسید. چون قبول مطالبات انگلیسیها دایر بر عقوبات محلی، ممکن بود شورش دیگری را به‌راه اندازد، نظام‌السلطنه، حاضر به قبول فشار انگلیسیها نشد، و خود را نسبت به واقعه «کاملاً خونسرد» نشان داد.

با وجود این نظام‌السلطنه بزودی از منصب خود معزول شد و با عزل او، اقتدار حکومت ایالتی در دوره‌ای حساس از تاریخ ایالت تضعیف گردید. در این برهه، تا تعیین حکمران بعدی، دولت مرکزی از شهاب‌السلطنه، حاجی ایلخان ایل بختیاری خواست تا حکومت ایالت را به‌عهده گیرد. حاجی ایلخان حاضر به قبول نشد، و به جای آن، فرزند بزرگش، سلطان محمد خان را به عنوان حاکم ایالت پیشنهاد کرد. اما در خلال حکمرانی سلطان محمدخان، که نسبتاً جوان و بی‌تجربه بود، شورش ضداروپایی دیگری در سال ۱۸۹۷/۱۳۱۴ق در شوشتر سربرداشت.

در آغاز ژانویه ۱۸۹۷/شعبان ۱۳۱۴ق، سلطان محمدخان، در انتظار رسیدن علاءالدوله، حاکم کل ایالت، شوشتر را به‌سوی دزفول ترک کرد. در غیاب او، در ۱۶ ژانویه ۱۸۹۷/۲۲ شعبان ۱۳۱۴ق عده‌ای از مردم شوشتر به کاروانی متعلق به شرکت برادران لینچ حمله بردند. آنگاه خانه‌های شرکت هلندی هوتز و شرکا[20] را که عهده‌دار تجارت غلات بود غارت کردند.

دلایل این شورش کاملاً روشن بود. در سراسر زمستان ۹۷-۱۸۹۶/۱۴-۱۳۱۳، به علت کمبود باران، بهای مواد غذایی بسیار افزایش یافته بود. در

20. Hotz and Company.

این دورهٔ سخت، شرکت لینچ و شرکت هوتز هر دو همچنان به کار خود، یعنی صدور مواد غذایی مشغول بودند. مقامات مذهبی، در غیاب حکمران شوشتر، تصمیم گرفتند که جلوی صدور مواد غذایی را بگیرند و کار ته کشیدن بیشتر آن را متوقف سازند. بنابراین، شوشتریها به کاروانی که ۴۴ کیسه بذر داشت حمله کردند، سپس به خانه‌های شرکت هوتز و شرکا ریختند و تمام مواد غذایی موجود را به غارت بردند. در این مرحله، مجتهد اصلی شوشتر، شیخ محمدعلی، به نمایندگان شرکتهای خارجی نصیحت کرد که بهتر است شهر را ترک کنند، و آنها این کار را در ۱۷ ژانویه ۱۸۹۷ انجام دادند.

اگر دخالت ناهنجار سرکنسول انگلیسی نبود، این حادثه، ممکن بود مثل بسیاری از حوادث قبل از خود به طریقهٔ مألوف حل می‌شد - یعنی مثل برادران لینچ از حکومت مرکزی ادعای غرامت می‌کردند، و بعد از چند سال چانه‌زنی، غرامت مذکور یا پرداخت می‌شد یا شرکت آن را حذف می‌کرد.[۲۱]

اما، ساموئل بوچر،[۲۲] کفیل سرکنسول که جوانی خشک و خودسر بود، تصمیم گرفت با این حادثه مقابله به مثل کند. در نخستین گزارش، در مورد اتفاقات شوشتر، بوچر دلیل می‌آورد که این حادثه:

... وقتی در ارتباط با بسیاری از حملاتی که به اعضای شرکت لینچ در شوشتر دیده شود، مورد تان‌فیلد به جای خود، فرد را به این اعتقاد سوق می‌دهد که لازم است تصمیمات اندیشیده‌ای برای حفظ جانِ کارکنان و منافع شرکتهای انگلیسی در شوشتر اتخاذ شود. به عنوان یک هشدار کلی برای ساکنان شوشتر، و نیز برای پرهیز از پاره‌ای تراژدیهای آتی در ارتباط با شهر مذکور، من محترمانه پیشنهاد می‌کنم که باید تاوانی معادل ۵ یا ۶ هزار

۲۱. این روش که توسط افراد شرکت «هوتز و شرکا» به کار می‌رفت، تا اوایل ۱۹۰۰ هنوز مورد بحث بود، ر. ک:

I. M. F. A. A. " Files for 1318 " (1900/1901), Vol. 175. Undated letter from *Karguzar* to M. F. A. and Nasr Allah Mushir al-Dawlah [Minister of Foreign Affairs] to the *Karguzar* No. 1642, 7 Rabi' I 1318 [Aug. 4, 1900] ; same to same. No. 5391, 8 Sha'ban 1318 [Dec. 2, 1900].

22. Samuel Butcher

لیره استرلینگ از طرف حکومت ایران برای این آخرین بوالهوسی شوشتریها پرداخت گردد، و اینکه پول باید در شوشتر به نمایندهٔ حکومت انگلیس تسلیم شود.

بوچر بدون اینکه منتظر دستورات بیشتری بماند، کاری غیرعادی کرد و به بهانهٔ خراب بودن سیم تلگراف، به شوشتر رفت. حکمران شوشتر، که بتازگی و در ۲۳ ژانویه به پست خود منصوب شده بود، بهانه آورد که اختیار ندارد دربارهٔ این حادثه اقدامی انجام دهد. بنابراین، بوچر تصمیم گرفت برای دیدن علاءالدوله، حکمران کل به دزفول برود، تا «در مورد انجام امر عاجل و مهمی بر او فشار بیاورد.»

بوچر در ۳ فوریه ۱۸۹۷ به دزفول رسید و تا ۹ فوریه ۱۸۹۷ در آن شهر ماند. او در این مدت کوشید علاءالدوله را به انجام عملی تنبیهی علیه شوشتریان متقاعد کند. حاکم هنوز برکناری نظام‌السلطنه را به خاطر داشت، ولی از یک‌سو احساس می‌کرد که باید دست به اقدامی بزند. میل او این بود که امور سیر طبیعی خود را طی کنند، و شوشتریها بیش از این تحریک نشوند.

حکمران تازه، همراه با بوچر، در ۱۱ فوریه ۱۸۹۷ به شوشتر رسید، و اعادهٔ کالاهای دزدیده شده را پیشنهاد کرد، ولی بوچر حاضر به پذیرفتن این پیشنهاد نشد، و به افراد شرکت لینچ و هوتز اجازه نداد که اجناس را پس بگیرند.

به این ترتیب علاءالدوله بر اثر فشار شدید، ناگزیر شد دست به عمل مهمی بزند. او در ۱۳ فوریه ۱۸۹۷ یکی از راهزنان را اعدام کرد و ۲۰ مرد را به زندان انداخت. بوچر در ۱۶ فوریه ۱۸۹۷ باز با حاکم کل ملاقات کرد و خواستار اقدامات بیشتری شد. علاءالدوله در شب همان روز، به شیخ محمد علي مجتهد، که گمان می‌رفت محرک آشوبهای ژانویه باشد، نوشت که شوشتر را ترک کند. و چون حاکم در ۱۷ فوریه ۱۸۹۷ دستور خود را پی گرفت، کارش شورش تمام عیاری به‌وجود آورد.

نتیجه شورش این شد که بوچر، به زبان مؤدبانه یک گزارش رسمی، «مجبور شد تا اهواز عقب بنشیند.»

از آنجا که نیروهای مخالف نسبتاً مساوی یکدیگر بودند ـ گفته می‌شد که شهریان ۲،۵۰۰ تفنگچی و نیروهای حاکم در حدود ۳۰۰۰ نفر در اختیار داشتند ـ شورش در سراسر مارس ۱۸۹۷ ادامه یافت. علاءالدوله برای اینکه شورش را متوقف کند مجبور شد شهر را به گلوله ببندد. اینجا مقامات مذهبی شوشتر با مخابره تلگرافی به همتایان خود در اصفهان و تهران، مدعی شدند که شیخ محمدعلیِ مجتهد در جنگ کشته شده است. خبر هیجان مذهبی گسترده‌ای پدید آورد، و حکومت مرکزی از ترس عواقب کار، دستور داد که علاءالدوله با مردم شوشتر به تفاهم برسد. علاءالدوله که چرخش وضع را تاب نمی‌آورد، از سمت خود استعفا کرد، و پیش از پذیرفته شدن استعفایش، در نهم آوریل ۱۸۹۷ به طرف تهران حرکت کرد. یک تفسیر رسمی انگلیس در مورد حوادث شوشتر، وضع را بدین‌گونه خلاصه کرده است:

علاءالدوله در حالی که به شدت از ضعف مقامات مرکزی شکوه می‌کرد و برای اعاده نظم به شهر درخواست پشتیبانی داشت، از سمت خود به عنوان حکمران کل خوزستان استعفا داد. ملاها استعفای او را فتحی برای خود می‌شمارند و بر اثر این ماجرا بسیار تقویت شده‌اند. همین بیشتر باعث می‌شود که همهٔ ایالت موقتاً به حیطهٔ اقتدار آنها درآید.

اگرچه مدرک معتبری در دست نیست، ولی این نشان می‌دهد که شیخِ محمره (مزعل)، مخفیانه به نیت تضعیف قدرت دولت مرکزی در ایالت، از شورشهای محمره پشتیبانی می‌کرد. این اتهام را نخستین‌بار ا. ب. تایلور، نمایندهٔ شرکت لینچ در محمره، به‌طور تلویحی، به او وارد آورد. تایلور در هفتم آوریل ۱۸۹۷ به مک‌دوال نوشت: «برخی از گروههای ذینفع، که یکی از آنها رقابت تجاری تحریکش کرده»، شوشتریها را به چنین کاری واداشته‌اند. به علاوهٔ این مدرک غیرقاطع، حدود پنج سال بعد از واقعه، کارگزار وزارت خارجه ایران در اهواز، در گزارشی طولانی و تاحدی نامرتب به وزیر خارجه ادعا کرد که مزعل حمایت

فعالی از شورشیان کرده، و آنها را با اسلحه و مهمات مدد رسانده است.[۲۳]

قطع نظر از اعتبار اتهامات فوق، شیخ مزعل قاعدتاً از فروپاشی اقتدار حکومت مرکزی در ایالت بهره می‌برد. ولی بازی سُخره‌آمیز حوادث سبب شد که وی پیش از اینکه بتواند از این حادثه طرفی ببندد، در دوم ژوئن ۱۸۹۷ به قتل برسد.

حادثه قتل شیخ مزعل

حادثهٔ ترور مزعل را می‌توان به عوامل گونا گونی نسبت داد، که مهمترین آنها آزمندی او و خشونت سنتهای قبیله‌ای محیسن است. همچنانکه پس از مرگ شیخ جابر در سال ۱۸۸۱ به خاطر داریم، شیخ مزعل جلوس خود را با استفاده ماهرانه‌ای از اقبال شخصی قابل ملاحظه خود تأمین کرده بود. او پس از تحکیم فرمانروایی خود، به انباشت ثروت رو آورد؛ میزان مالیات را بالا برد و تمام املاک اتحاد محیسن را ملک شخصی خود اعلام کرد. علاوه براین، نخلستانهای محمره را به بالاترین میزان اجاره داد و مطالبات متصرفان موروثی آنها را نادیده گرفت.

از ۱۸۹۱، گفته می‌شد که مزعل «بجز برای قبیله و وابستگان خود، برای دیگران نامحبوب است.» به علت این عدم محبوبیت، او در ترسی دائمی بود و به شیوه‌های نامعهودی برای حفظ خود در برابر ترور دست می‌زد.[۲۴] از آنجا که شیخ مزعل فرزندانی نداشت، رقیب اصلی و وارث او برادر کوچکترش خزعل بود که در این زمان تنها برادر باقیمانده‌اش بشمار می‌رفت. خزعل نیز به نوبهٔ خود از برادر بزرگترش می‌ترسید، و هر روز منتظر توقیف بود.[۲۵]

در اوت ۱۸۹۶، خزعل با منشی کنسولگری انگلیس وارد گفتگو شد و در

23. I. M. F. A. A. " Files of the English Dept. for 1320," Vol. 177 (1902-1903) Mirza Ali Akbarkhan to the M. F. A., Muharram 16, 1320 [April 25, 1902].

۲۴. عبدالله، کتابچه، ص ۱۳۸.

۲۵. کسروی، تاریخ پانصدساله، ص ۲۵۷.

صدد برآمد که از کمک انگلیسها برای به دست آوردن حکومت محمره، در صورت عزل مزعل، برخوردار شود. در عوض، خزعل قول داد که برخلاف برادرش، در راه تجارت انگلیسیها در خوزستان مانع ایجاد نکند، و اظهار داشت که درهر حال، انبوه قبایل از او حمایت می‌کنند:

> مزعل که اعراب بیش از این نمی‌خواهند جباریت او را تاب بیاورند، سال به سال بر مالیات و اجاره‌هایی که از آنان می‌گیرد می‌افزاید. همهٔ شیوخ منطقه، به جز یکی، کاغذی را مهر کرده‌اند و به خزعل قول داده‌اند که در صورت شورش علیه برادرش، از او حمایت کنند... او دیر یا زود، و به هر صورت، باید ظرف دو سال، دست به کار شود؛ زیرا مزعل مطمئن است دیر یا زود چیزی به دست می آورد. ولی اگر او [خزعل] بیست و چهار ساعت فرصت داشته باشد، می‌تواند همه منطقه را علیه مزعل بشوراند.

انگلیسیها روی هم رفته دربارهٔ خواسته‌های خزعل حرفی نزدند؛ نه او را دلسرد کردند، نه تشویقش نمودند، در عوض به مک‌دوال چنین دستور داده شد:

> شما باید مواظب باشید که این بهانه را به دست خزعل ندهید که او فرض کند می‌تواند در هر یک از این حیله‌ها یا تمنیاتی که در نامه‌تان به آنها اشاره شده، مورد تأیید انگلیسهاست. در واقع خیلی مطلوب است که شما نباید به او اجازه دهید حتی فرض کند که شما او را به رسمیت می‌شناسید یا چنین اهدافی دارید، آن‌سان که او ظاهراً اعتراف به آنها کرده.

این دستورها دستهای مک‌دوال را بست زیرا نتوانست با خزعل وارد گفتگو شود و به او بگوید که انگلیسیها طرحهای او را نپذیرفته‌اند. بدین‌سان، در موقعیتی که سکوت می‌توانست به مثابهٔ رضایت ضمنی تلقی شود، خزعل به اقدامات خود ادامه داد. این طرحها زمانی حاد شد که در سال ۱۸۹۷، مزعل، در تعارض با حقوق اسلامی، پسر برادرش شیخ عبود را به عنوان جانشین خود انتخاب کرد. نتیجتاً خزعل دست به کار از میان برداشتن برادر خود شد، و انجام آن را برعهدهٔ بردگان سیاه عمویش، شیخ سلمان گذاشت.

آرنولد ویلسون، وقایع‌نگار رسمی روابط انگلیس و شیوخ خوزستان، ضمن خلاصه کردن دوران زمامداری مزعل می‌گوید:

او [مزعل] از انگلیسیها، ترکها و ایرانیها نیز دوری می‌کند، و می‌کوشد که تنها روی پای خود بایستد، حتی بدون اینکه خودش محبوب قبایلش باشد، قبایلی که اقتدارش مدیون آنهاست. بنابراین سقوط او امری گریزناپذیر بود و شگفت اینکه چرا این‌قدر طول کشید.[۲۶]

برعکس، شیخ خزعل کوشید که انگلیسیها، دولت مرکزی، و نیز قبایل زیر فرمان خود را راضی نگه دارد. نخستین کار او تحکیم موقعیت خود در اتحاد قبیله‌ای خویش بود، بعد کسب شناسایی رسمی حکومتش از دولت مرکزی. نتیجتاً خزعل بر آن شد که موارد ناشایست حکومت شیخ مزعل را اصلاح کند. او در ۲ ژوئیه ۱۸۹۷ اعلام کرد که با پایان یافتن فصل خرما، تمام نخلستانهایی که قبلاً به وسیلهٔ شیخ مزعل گرفته شده بود، به صاحبان اصلی آنها برگردانده می‌شود.[۲۷] در پی این، در سوم ژوئیه ۱۸۹۷ بزرگان قبایل اتحاد محیسن به دیدارش شتافتند و از وی به عنوان فرمانروای خود سپاسگزاری کردند.

به رسمیت شناختن او، به عنوان شیخ محمره، از طرف دولت مرکزی به آسانی به دست نیامد. او مجبور بود با جناحهای گوناگون در ارتباط باشد: یکی از این جناحها سردار اکرم، حکمران جدید خوزستان و جناح دیگر دستگاه بوروکراسی در تهران بود. تماس عمدهٔ خزعل در تهران با نظام‌السلطنه بود، که چنانکه گفته شد، پیش از این حکمران خوزستان بود و به علت مخالفت انگلیسیها با وی در واقعه ثان‌فیلد، از مقامش عزل شده بود.

نظام‌السلطنه نفوذ قابل توجهی در سیاست ایالت داشت. وی در خلال دو دوره حکومتش به عنوان حکمران کل ایالت، از ۱۸۸۷ - ۱۸۹۱ و ۱۸۹۵ - ۱۸۹۷،

26. Wilson, *Precis,* p. 17.

۲۷. برای اطلاع از ماجرا ر. ک: صفحات آغازین فصل ۴.

قطعات بزرگی از زمین دولتی (موسوم به خالصه) را از دولت مرکزی خریده بود. از آنجا که این زمینها به وسیلهٔ قبایل عرب اشغال شده بود، و قبایل آنها راملک خود می‌دانستند و حاضر به قبول حق دولت مرکزی در فروش آنها نبودند،[۲۸] نظام‌السلطنه مجبور شده بود این اراضی را طی قراردادهای طولانی مدت به شیوخ قبایل اجاره دهد. یکی از بزرگترین اجاره‌داران شیخ محمره بود. پس از ترور مزعل، شیخ خزعل مشتاق این بود که اجاره زمینها در عمل ادامه یابد. برای موارد پیچیده‌تر، نظام‌السلطنه بخشی از املاک خود را به نصرالله مشیرالدوله، که در آن زمان وزیر خارجه بود، فروخته بود.[۲۹] به این ترتیب مجتمعی از منافع میان شیخ خزعل و بعضی اعیان ذینفوذ تهرانی وجود داشت. به رغم این روابط، خزعل نگران آن بود که نکند حکومت مرکزی او را به رسمیت نشناسد و به جای آن، رقیبش شیخ عبود را به سمت حاکم محمره منصوب کند. (چنانکه به یاد داریم، مزعل پیش از کشته شدنش، عبود را جانشین خود تعیین کرده بود.) از این رو خزعل با نظام‌السلطنه شروع به مذاکره کرد تا جزئیات عملی به رسمیت شناخته شدن خود را به وسیلهٔ دولت مرکزی پی بریزد. در عین حال او مبلغ قابل توجهی (۱۵۰۰۰ تومان) به سردار اکرم بابت این کار داد.[۳۰]

در این میان، نظام‌السلطنه بر آن شد که فرصت را غنیمت شمرده و تا حد امکان روابط خود را با انگلیسیها، که در سال ۱۸۹۶ ترتیب اخراج او را از خوزستان فراهم کرده بودند، بهبود بخشد. نایب وزیر مختار انگلیس در تهران درخواست کرد که نظام السلطنه باید با شیخ خزعل تماس بگیرد و از او بخواهد که مانند برادرش شیخ مزعل در راه تجارت انگلیسیها در ایالت مانع ایجاد نکند. احتمالاً توافقی ضمنی به عمل آمده بود که خزعل با تجارت انگلیسیها مخالفت نکند و انگلیسیها نیز نهایت کوشش خود را برای تثبیت او به عنوان حاکم محمره به کاربرند. احتمال می‌رود که انگلیسیها، به ملاحظهٔ نقش بینابینی نظام‌السلطنه، بیشتر

۲۸. مثلاً شیخ مزعل در یک قرارداد ۱۰ ساله نواحی وسیعی از منطقه‌اهواز را اجاره داده بود.

29. Wilson, *Precis*, p. 19.

30. Wilson, *Precis*, p. 18.

می‌خواستند تحریمی را که بر کار نظام‌السلطنه در حکومت ایالت قائل شده بودند برطرف سازند. برای اثبات حدسهایی که برشمردیم، از این تلگراف که نظام‌السلطنه به شیخ خزعل مخابره کرده و او را به همکاری با انگلیسیها فرا خوانده است، مدرک بهتری نمی‌توان یافت. او در این تلگراف می‌گوید:

شما می‌دانید که وظیفه اصلی و موجودیت شما بستگی دارد به حسن خدمتی که نسبت به تجارت انگلیسها مبذول می‌دارید. من با تمام اعتمادی که به شما و شیوخ زیردستتان دارم، به نمایندگی انگلیس[۳۱] در تهران اطمینان داده‌ام که شما صلح و امنیت محل را حفظ خواهید کرد. اگر شما و شیوخ عرب تابع شما آرزوی خرسندی مرا دارید و مساعدت من و سعدالملک را می‌خواهید، برای حفظ صلح و امنیت بازرگانان انگلیسی عمل کنید، طوری که آنها و بخصوص آقایان لینچ، که دوستان من هستند، به سفیر انگلیس تلگراف بزنند و رضایت خاطر خود را از شما ابراز دارند.

علی‌رغم این مانورها، دولت مرکزی تمایلی برای به رسمیت شناختن فوری خزعل نشان نمی‌داد. این تعلل بدون اخطار در محمره نگذشت، چه تلاشی برای ترور خزعل صورت گرفت. تنها در ۲۸ اوت ۱۸۹۷ (تقریباً سه ماه پس از ترور مزعل) بود که خلعتی، که نشانه شناسایی رسمی بود، به خزعل داده شد. باوجود این، شیخ خزعل، چنانکه مرسوم بود، عنوان برادر فقیدش «معزالسلطنه» را تا آوریل سال ۱۸۹۸ نگرفت.[۳۲] در جامعه‌ای که نمودهای بیرونی این‌قدر اهمیت دارند و انحراف از هنجارهای پذیرفته شده، موضوع بحث قابل توجهی به شمار می‌رفت، این فروگذاری صریح نمی‌توانست حیثیت شیخ خزعل را - اگر نگوییم

۳۱. از آغاز برقراری روابط ایران و انگلیس در سال ۱۸۰۹ تا سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳ شمسی)، کار نظارت بر روابط انگلیس و ایران به عهده «نمایندگی انگلیس» British Legation درتهران بود که در سطح «وزیر مختار» Minister اداره می‌شد. از سال ۱۳۲۳ به بعد، نمایندگی انگلیس درتهران (و نمایندگی ایران در لندن) تبدیل به «سفارت» شد و میان طرفین سفیر رد و بدل گردید. -م.

32. Wilson, *Precis*, p.18.

قدرت بالفعل او را ـ تا حدود زیادی کاهش ندهد.

ضعیف شدن اقتدار حکومت مرکزی؛ اختلاف سردار اکرم و شیخ خزعل

چنانکه گفته شد، پس از عزل علاءالدوله در آوریل ۱۸۹۷، حکومت مرکزی سردار اکرم را به عنوان حکمران جدید خوزستان منصوب کرد. حکمران جدید، قبلاً در دورهٔ حکمرانی نظام‌السلطنه در خوزستان، از سال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ افسری نظامی بود. او به این ترتیب، اطلاعات دست اولی از ایالت داشت، و مؤلف یک گزارش هوشمندانه دربارهٔ سیاست خوزستانی بود.[۳۳] دوستی‌اش با نظام‌السلطنه به او در به دست آوردن منصبش به عنوان حکمران جدید کمک کرده بود. با وجود این، رابطه‌اش با حاکم قبلی از روابط دوستانه فراتر می‌رفت. بر اساس یک منبع، او «نمایندهٔ نظام‌السلطنه حکمران قبلی بود، که املاک با ارزشی در ایالت داشت و محتاج نماینده‌ای برای گرفتن اجاره‌هایش بود.»[۳۴]

سردار اکرم احتمالاً انتصاب خود را فرصتی برای کنار گذاشتن برخی شکهای قابل تأمل دربارهٔ وفاداریش به دولت مرکزی می‌شمرد؛ برای اینکه در سال ۹۳/۱۸۹۲ پایش در شورشی در همدان، ایالت بومی او، به میان کشیده شده بود و مدت کوتاهی در تهران زندانی بود.[۳۵] وی ظاهراً میان سالهای ۱۸۹۳ و ۱۸۹۷ هیچ منصبی نداشت. ضعف عمدهٔ سردار اکرم در واقع این بود که از تجربه قبلی در حکومت بهره‌ای نداشت. سرباز تعلیم دیده‌ای بود که فکر می‌کرد روشهای نظامی در کسب اهداف سیاسی کارآیی دارند.[۳۶] تجربهٔ قبلی او در ایالت ضرورت توازن قوای شیخ محمره را، از طریق نگه داشتن اتحاد کعب در حالتی از اختلاف،

۳۳. رک: کتابچه (صفحات پیش).

34. Lorimer, *Gazetteer* 1 : *Historical* Part II, p. 1739 and F. O. 248/672.

۳۵. بامداد، رجال ایران، جلد ۲، صص ۲۹۶ - ۲۹۷.

۳۶. ر. ک: کتابچه، به‌ویژه توصیه‌های آن برای تقویت دستگاه نظامی خوزستان، صص ۴۵-۴۸.

به او آموخته بود.[۳۷] سابقه موردِ بحث سردار اکرم ایجاب می‌کرد که میان او و شیخ خزعل اصطکاک منافع وجود داشته باشد؛ بویژه وقتی مشروعیت این فرد اخیر - شیخ خزعل - هنوز مسلم نشده باشد. خزعل از آن می‌ترسید که سردار اکرم مبادا رقیبش شیخ عبود را به رسمیت بشناسد. خود حکمران خوزستان ظاهراً نیات خود را دایر بر استفاده از عبود برای بازداشتن شیخ خزعل از تحکیم قدرت خود، پنهان نمی‌کرد.[۳۸] پاسخ شیخ این بود که پیکی به تهران فرستاد تا مستقیماً با نخست وزیر مذاکره کند.

اختلاف میان خزعل و حکمران خوزستان از حق شیخ محمره در مورد انتخاب اجاره‌داران مالیات نواحی فلاحیه و جراحی ناشی می‌شد. چنانکه به یاد داریم، سنتی وجود داشت که به موجب آن می‌بایست اجاره‌داران مالیاتِ این نواحی پس از مشورت با شیخِ محمره انتخاب شوند.[۳۹] دقیق‌تر آنکه این سنت تنها به فلاحیه اختصاص داشت، ولی از آنجا که نظام‌السلطنه ناحیه جراحی را از حکومت مرکزی خریده بود و زمین را به کشتکاران عرب اجاره داده بود، شیخ محمره در انتخاب اجاره‌داران مالیات برای خود حق مشورتی قایل بود. پس از کشته شدن مزعل، متصدیان جمع‌آوری مالیات فلاحیه و جراحی - به ترتیب شیخ جعفر و میرفاضل - از شیخ خزعل درخواست کردند که در مورد پرداخت مالیات به حکومت ایالتی ضامن آنان باشد.

در مارس ۱۸۹۸، وقتی تدارکات مالی سال بعد ریخته می‌شد، سردار اکرم از قبول نامزدهای شیخ خزعل، برای اجاره‌داری مالیات نواحی فلاحیه و جراحی سرپیچید؛ و در عوض بر انتخاب اجاره‌داران خویش اصرار ورزید. حاکم خوزستان آشکار ساخت که در صورت لزوم، نامزدهای خود - شیخ عبدالله و میرمیرای را با زور منصوب خواهد کرد. این شرط سختگیرانهٔ سردار اکرم، جز

۳۷. همان، صص ۱۷۲ - ۱۷۵.

38. Wilson, *Precis,* p. 18.

۳۹. تاریخ کعب.

مقاومت راه دیگری در برابر خزعل باقی نگذاشت؛ برای اینکه وی مجبور بود به بزرگان قبایل نشان دهد که در موقعیتی بحرانی، قادر است در برابر فشار مقاومت کند. به یک معنا، یک کیفیت آیینی برای مبارزه‌طلبی خزعل وجود داشت، برای اینکه وی مجبور بود حیثیت خود را حفظ کند و رهبری خود را نشان دهد. از سوی دیگر، سردار اکرم نمی‌توانست یک شکست سیاسی را در اوائل سال مالی تحمل کند؛ چون چنین شکستی تمام حکمفرمایی او را فلج می‌کرد، و سبب برکناری او می‌شد. به این ترتیب صحنه برای برخورد منافع آماده بود.

در این نقطه گاهشماریِ وقایع تاحدی آشفته است، برای اینکه کانون اختلاف هربار که یک طرف در پی یافتن متحدان نظامی و سیاسی برمی‌آمد، موقتاً به خارج از ایالت تغییر مکان می‌داد. حکمران خوزستان برای حمایت خود ظاهراً بر قبایل بختیاری تکیه داشت؛ درحالی که شیخ خزعل سعی می‌کرد همکاری قبایل لُر را جلب کند.[۴۰] خزعل همچنین به نظام‌السلطنه و مشیرالدوله - مالکان مشترک ناحیه جراحی - خبر داد که تا وقتی سردار اکرم نامزدهای او را قبول نکند او هم بابت اداره اراضی آنها در خوزستان مسئول نیست.[۴۱]

مالکان غایب که می‌ترسیدند مبادا اجاره‌های آنها از کف برود، به حکمران خوزستان دستور دادند که در امور خوزستان جنوبی دخالت نکند. در عین حال آنها نخست وزیر را قانع کردند که به سردار اکرم تلگراف بزند و به او دستور دهد که اجاره‌داران مالیات این نواحی راعوض نکند.[۴۲]

اما حکمران از اطاعت سرپیچید و شیخ عبدالله و میرمیرای را به سمت اجاره‌داران مالیات نواحی فلاحیه و جراحی انتخاب کرد.[۴۳] سردار اکرم با فرستادن تلگراف زیر به فرادستانش در تهران، عمل خود را چنین توجیه کرد:

اگر ماندن من به خوشامد خزعل بستگی دارد، تأخیر جایز نیست و من درخواست می‌کنم

40. Wilson, *Precis*, p. 19. 41. *ibid.*, p. 18. 42. *ibid.* p. 19.

43. *ibid.*

> که دستور برای تعویض حکومت صادر شود. خیر دولت و مقبولیت خزعل به این بستگی دارد که خزعل معدل مالیات فلاحیه را پرداخت کند و حکومت را به عبدالله بسپارد. او به حکومت جعفر اصرار دارد. اگر خواستهٔ او عملی شود، عربستان ممکن است دوباره از دست برود، و ظرف دو سال شما ایالت را مثل بحرین خواهید دید ـ جدا از ایران و با حکومتی جداگانه. من اشتباه نکرده‌ام، و بدون فکر عمل نمی‌کنم. من شرفم را برای پول حکومت عربستان نخواهم فروخت. اگر فکر می‌کنید خواهید توانست املاک خود را در اینجا با اتکا به خزعل حفظ کنید، آب در هاون می‌کوبید. هرکاری دوست دارید بکنید.[۴۴]

حکمران خوزستان، با گرفتن این تصمیم، خود را برای تعیین اجاره‌داران مالیاتی از طریق زور آماده کرد. ولی درست در این مقطع حساس، خوانین بختیاری برای همکاری خود با سردار اکرم شرایطی قائل شدند: آنها درخواست کردند که ناحیهٔ جراحی به آنها واگذار شود.[۴۵] حاکم اختیار قبول این درخواست را نداشت، ولی آخرین تلاش خود را به کاربرد تا پشتیبانی دولت مرکزی را جلب کند. او در تلگرافی به تهران، چنین استدلال کرد:

> اگر شیخ بر همین منوال پیش برود، تا چند سال دیگر عربستان به دست انگلیسیها خواهد افتاد. می‌گوید ترکها با چند نفر کشته، عماره و کویت را تصرف کردند چرا حکومت ایران نتواند همچو کاری بکند؟[۴۶]

اما دولت مرکزی حاضر به حمایت از سردار اکرم حمایت نشد. علی‌رغم این امتناع، حکمران خوزستان اصرار ورزید و در نتیجه نیروهای او که بختیاریها جدا شده بودند، در نیمه آوریل ۱۸۹۸ از طرف حامیان شیخ خزعل شکست خوردند.[۴۷] این شکست بساط حکومت او را درهم کوبید، طوری که در پایان سال آن را «به کلی بی‌اعتبار و بی‌قدرت» توصیف کردند.

44. Cited in *ibid.* 45. *ibid.* 46. *ibid.* 47. *ibid.*

اختلاف بر سر گمرکات، ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳

رقابت میان سردار اکرم و شیخ خزعل به یک اعتبار تمرینی برای ستیزه‌ای نفاق‌افکنانه‌تر بر سر ادارهٔ گمرکات محمره بود. این ستیزه نقاط برجسته اختلاف میان شیخ خزعل و حکومت مرکزی را زیر ذره‌بین گذاشت. با نگاهی به گذشته، رویدادهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳ را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ ایالت دانست.

پیش از سال ۱۹۰۰، خاندان شیخ خزعل، گمرکات محمره را برای دوره‌ای ۶۰ ساله اداره کرده بودند، و از بابت آن سالانه ۸۰۰۰ لیره استرلینگ به دولت مرکزی می‌پرداختند. برآورد می‌شد که شیخ هر سال برابر همین مبلغ سود می‌برد. گذشته از عواید مالی، خزعل منافع دیگری داشت. او و شیوخ قبایل تحت فرمان او، می‌توانستند یک رشته کالای آزاد از عوارض گمرکی وارد کنند.[۴۸] خزعل همچنین گمرکخانه اهواز را به شیخ باویها اجاره داده بود. این‌کار، یک کمک پنهان برای آن قبیله فراهم کرده بود، زیرا می‌توانستند گندم خود را بدون پرداخت عوارض، صادر نمایند. از آنجا که ورود اسلحه، به ایران، قانوناً ممنوع بود، شیخ می‌توانست تمام اسلحه قاچاقی را که رقبای سیاسی او بار زده بودند، به‌طور مشروع مصادر کند. این اسلحه مصادره شده در آن زمان میان حامیان شیخ توزیع می‌شد.[۴۹] به علت این منافع، شیخ خزعل با هر تلاشی که قصدش بهبود وضع اداره گمرک بود، مخالفت می‌کرد. از سوی دیگر، از آنجا که شیخ همه این منافع را به خود منحصرکرده بود، کارگزار خوزستان، بنا به ملاحظات سیاسی، معتقد بود که ادارهٔ گمرکات باید از دست شیخ خزعل خارج شود.[۵۰]

جز ملاحظات سیاسی، دولت مرکزی دلایل دیگری داشت که از بهبود وضع

۴۸. عبدالله، کتابچه، ص ۱۳۷.

49. I. M. F. A. A. " Files of the English Dept.," Vol. 174, 1316 (1898/99) *Karguzar* to the M.F.A. No. 8, 11 Zu,l Hijjah 1316 and Idem. Vol. 180, 1323 (1905-06) same to same, No. 2401/650, 3 Jumadi I (July 6, 1905).

50. Idem. "Files of the English Dept.," Vol. 174, 1316 (1898/99). *Karguzar* to the M.F.A., 19 Ramazan 1316 (Jan. 31 , 1899).

گمرک طرفداری کند. پیش از ۱۸۹۷، عوارض گمرک از سراسر کشور به شیوه‌ای شبیه مالیات زمین جمع‌آوری می‌شد. هر ایالت می‌بایست مبلغی یکجا به صورت عوارض گمرکی پرداخت می‌کرد. این مبلغ به ارزیابی مالیات زمین ایالت افزوده می‌شد. حکمران کل، که مسئول جمع‌آوری عوارض گمرکی بود، می‌بایست حق جمع‌آوری این عوارض را به اجاره‌داران مالیات مناطق گوناگون ایالت اجاره دهد. این اجاره‌داران به نوبهٔ خود باز اجارهٔ خود را میان نواحی گوناگون در منطقهٔ خود تقسیم می‌کردند. تحت چنین نظام غیرمتمرکزی، سودهای هنگفتی عاید اجاره‌داران عوارض گمرکی می‌شد؛ درحالی که مالیات محدودی نصیب دولت مرکزی می‌گردید.[۵۱]

در سال ۱۸۹۷، حکومت مرکزی تصمیم گرفت که جمع‌آوری مالیات گمرکی را از مالیات زمین جدا، و شماری ازجمع‌کنندگان مالیات را بیرون کند. از آنجا که این اقدام در عمل موفقیت‌آمیز بود، حکومت مرکزی بر آن شد که اجاره‌داری عوارض گمرکی را ملغی کند، و نظام جمع‌آوری مستقیم مالیات را پایه بگذارد. به این منظور، تعدادی مشاور بلژیکی به کار گمارده شدند. نظامِ مالیات مستقیم نخستین بار در سال ۱۸۹۸ / ۹۹ در آذربایجان اعمال شد، و قرار شد از سال مالی ۱۹۰۰ / ۱۹۰۱ در سراسر کشور به کار رود.[۵۲]

در پی این سیاست، گمرکات محمره می‌بایست از دست شیخ خزعل خارج می‌شد و تحت نظارت یک بلژیکی قرار می‌گرفت. خزعل با چنین تغییری بسیار مخالف بود؛ و به مقیم انگلیس در خلیج فارس اطلاع داد که «اگر با تأسیس گمرکخانه‌ای ایرانی موافقت کند، یا برای تأسیس آن همکاری نماید، نفود و زندگی خود را به مخاطره خواهد انداخت.» به اعتقاد خزعل، چارهٔ کار یا مقاومت

۵۱. برای اطلاع از دریافتیهای دولت مرکزی از بابت عوارض گمرگی، ر. ک: جمال‌زاده، گنج شایگان، ص ۱۳۱.

۵۲. برای آگاهی از اصلاحات گمرکی، به‌ویژه در منطقهٔ خلیج فارس، ر. ک:
Lorimer, *Gazetteer 1 : Historical*, Part II, pp. 2594-2625.

از طریق زور است، یا کناره گیری و رفتن به املاک خود در ترکیه. علاوه بر آن، شیخ می‌ترسید که مبادا دولت مرکزی انصراف از تأسیس گمرکخانه را به عنوان فرصتی برای برکناری او به کار برد. در نتیجه، با مقیم انگلیس در خلیج فارس وارد مذاکره شد و درخواست کرد که هیئت انگلیسی در تهران باید به حکومت مرکزی فشار بیاورد تا از پیشنهادهای اصلاحی‌اش در مورد گمرک خوزستان بگذرد.

تقاضای خزعل وضع دشواری برای انگلیسیها به وجود آورد. این وضع که در دو دهه بعد باز چند بار رخ داد، این بود که آنها چگونه منافع محلی خود را در ایالت با منافع بزرگ خود در کشور به‌طور کلی، وفق دهند. با در نظر گرفتن این اختلاف، وزیر مختار انگلیس در تهران، سر مارتیمر دیوراند[۵۳] معتقد بود که قضیه باید به شیوهٔ کلاسیکِ «سازش» حل شود:

> ما نه می‌توانیم شیخ را به شورش بخوانیم، و نه به حکومت ایران بگوییم که از فکرش دایر بر حفظ گمرکات محمره دست بردارد ـ چون گمرکات محمره بخش لازمی است از طرح سازمان گمرکات که ثبات مالی ایران بدان وابسته است. اما می‌توانیم دو طرف را نصیحت کنیم که با هم سازش کنند، به این معنی که اصلاحات گمرکی پیشنهاد شده به گونه‌ای اجرا شود که اقتدار بیرونی شیخ حفظ گردد.

با وجود این دیوراند در مورد چگونگی اجرای این سازش پیشنهادی نداشت. با رفتن او از تهران در هفتم مارس ۱۹۰۰، قضیه به سسیل اسپرینگ رایس،[۵۴] نایب وزیر مختار انگلیس در تهران واگذار شد. اسپرینگ رایس احساس می‌کرد که «نمایندگی انگلیس» نباید در این اختلاف دخالت کند، زیرا کوچکترین همکاری با شیخ «کمترین جلوه‌اش، تشویق او به شورش است.» علی‌رغم این بی‌میلی برای وساطت کردن به نفع شیخ، اسپرینگ رایس از طرف وزارت خارجه مأمور شد که با دولت مرکزی تماس بگیرد، زیرا انگلیسیها از این می‌ترسیدند که اصلاحات گمرکی ممکن است به آشوبهای عشایری در ایالت

53. Mortaimer Durand 54. Cecil Spring - Rice

منجر شوند، و به‌این ترتیب منافع تجاری آنها در خطر بیفتد. در نتیجه سفیر انگلیس یادداشتی مالامال از عبارات نغز دیپلماتیک که به منافع تجاری انگلیس در منطقه اشاره داشت و «حق مشورت» را مطالبه می‌کرد، به وزیر خارجهٔ ایران تسلیم نمود:

... و از این دیدگاه است که من مجبورم به عنوان پیامی از لرد سالیسبوری، به عرض دولت ایران برسانم که از لحاظ منافع ما در بازرگانی محمره و در کشتیرانی کارون، دولت اعلا حضرت پادشاه انگلیس باید بر این نکته پافشاری کند که پیش از اعمال هرگونه تغییر در اداره گمرکات، یا در موقعیت شیخ، باید با انگلیسیها مشورت شود.

مشی انگلیسی که درست زمانی صورت گرفت که مظفرالدین شاه در تعطیلات اروپا به سر می‌برد، موقتاً پروژه را به تعویق انداخت. با نزدیک شدن سال مالی ۱۹۰۱ - ۱۹۰۲ [۲۱ مارس ۱۹۰۱ تا ۲۰ مارس ۱۹۰۲]، موضوع اصلاحات گمرکی یک‌بار دیگر در دستور کار قرار گرفت.[55] ادامه این اختلاف اگرچه منجر به تضعیف قدرت شیخ خزعل شد، اما از عزم او برای مخالفت با اصلاحات گمرکی کم نکرد. دلیل اساسی برای این مخالفت - بجز از دست رفتن درآمد - در نامهٔ بالا بلندی که مک‌دوال، به کنسول کل انگلیس نوشت، چنین تشریح شده‌است:

موضوعی که شیخ در مورد آن همیشه به ما فشار آورده، این است که عشایر با هر نوع گمرکخانه ایرانی مخالف هستند. این یک واقعیت است که بسیاری از اعراب خودشان را اتباع شاه، به معنی واقعی کلمه، نمی‌دانند؛ آنها اتباع شیخ هستند و به شیخ وقتی که فرمانهای شاه را برای آنها اعلام می‌کند می‌گویند: شاه شما به ما مربوط نیست.
شیخ یک قبیله محدود است به حامی حقوق قبایلش، و اگر در انجام آن با عرف قبایل شکست بخورد، یا باید کناره بگیرد یا مهیای مرگ شود. بنابراین، شیخ می‌گوید جرئت ندارد یک گمرکخانه ایرانی را با زور پیش ببرد.

55. I. M. F. A. A. "Files of the English Dept.," Vol. 175, 1318 [1900/1901], M.F.A. to the *Karguzar* of Khuzistan, No. 7495, 1 Zu'l Qa'dah 1318.

مدت کوتاهی پس از نوشته شدن این هشدار، تلاشی برای ترور شیخ خزعل صورت گرفت، که برادر زادگانش، عبود و غضبان و نیز چند تن از شیوخ قبایل دریس و نصار در آن دست داشتند. زمان‌بندی این ترورِ برنامه‌ریزی شده شایان اهمیت بود، زیرا درست در ایام نوروز، که در آنها معمولاً ترتیبات مالی جدید اتخاد می‌شود، صورت گرفت.

علی‌رغم این نشانه آشکار از نارضایی قبیله‌ای نسبت به تغییر ادارهٔ گمرکات، خزعل تدریجاً این نظر را پذیرفت که مجبور است به نوعی سازش با حکومت مرکزی برسد. این نرمتر شدن شیخ خزعل را باید ناشی از فشار انگلیسیها دانست، که به وی فهمانده بودند: «... برای ما مقدور نیست که از او (خزعل) در مقاومت سازش‌ناپذیرش با پیشنهادهای معتدل دولت مرکزی ایران حمایت کنیم.» ولی شیخ، به تاوان سازش، از انگلیسیها درخواست تعهداتی کرد. خزعل وقتی در مورد چگونگی این تعهدات تحت فشار قرار گرفت، از پاسخ صریح خودداری کرد:

> می‌گفت که او نباید در این باره چیزی بگوید. حکومت انگلیس بهتر از او می‌داند آنها چه اطمینانهایی می‌توانند به او بدهند. بگذار آنها اطمینانهایی به او بدهند که وی را تشویق کند سیاست فعلی خود را دنبال کند. این منطقه، اگر زیر نظر اعرابی باشد که به خاندانی سرسپردهٔ منافع انگلیس وابسته باشند، ممکن است روزگاری برای ما بسیار باارزش باشد.

اما انگلیسیها مایل نبودند تا وقتی مذاکرات گمرکات هنوز حل نشده، هیچ نوع تعهدی به شیخ بدهند. برعکس، آنها درصدد بودند به شیخ فشار بیاورند که اختلافات خود را با حکومت مرکزی حل کند؛ سپس «با این وعده به خودشان مربوطش کنند که آنها نخواهند گذاشت اقتدار سیاسی او بر افراد عشیره‌اش به وسیلهٔ دولت ایران خراب شود.»

در حالی که این معامله سیاسی میان شیخ خزعل و انگلیسیها جریان داشت، دولت مرکزی سرگرم بررسی وسایلی بود که با آن بتواند شیخ را به قبول اصلاحات گمرکی وادار سازد. مشکل کار این بود که دولت مرکزی از قدرت نظامی لازم

برای حمایت تصمیمات خود بی‌بهره بود. بعد از وارسی دقیق همه جوانب ممکنِ کار، حکومت تهران به این نتیجه رسید که یا باید از طریق آب محمره را محاصره کند (با استفاده از ناو «پرسپولیس»)، یا باید بختیاریها را متقاعد کند که به محمره حمله کنند.

هیچیک از این دو راه خیلی عملی نبودند، چون هر یک از آنها ممکن بود مخالفت شدید ـ اگر نگوییم دخالت نظامی ـ انگلیسیها را برانگیزد. در اوت ۱۹۰۱، شیخ خزعل از طرف سالارالدوله، حکمران کل خوزستان، مأمور شد تا مقدمات لازم را برای تأسیس گمرکخانه‌ای در محمره فراهم کند. خزعل درخواست زمان بیشتری کرد و با اشاره به قحطی تقاضا نمود مسأله عقب بیفتد. زیرا جمع‌آوری عوارض گمرکی مواد غذایی در این زمان می‌توانست به شورش منجر شود. اینجا حکمران خوزستان با تعویقی پنج ماهه موافقت کرد.[۵۶]

هنگامی که این تعویق پنج ماهه بدون هیچ عملی از جانب شیخ خزعل، به سر رسید، سالارالدوله خواستار بازدید از محمره شد. شیخ نمی‌توانست مستقیماً از چنین دیداری جلوگیری کند، به این دلیل که حکمران پسر مظفرالدین شاه بود، و کوچکترین نشانه بیرونی بی‌احترامی نسبت به او می‌توانست به یک عمل تلافی‌جویانه منجر شود. شیخ خزعل از آن بیم داشت که حکمران این دیدار را بهانه‌ای برای تحریک رقبای سیاسی‌اش قرار دهد، و بعضی از مناطق تحت حاکمیت او را از قلمروش جدا کند. در همان حال شیخ می‌دانست که محتشم الوزاره، کارگزار سابق محمره، برای تأسیس یک پست گمرکی در محمره، با ناو جنگی پرسپولیس به این شهر اعزام شده است. در نتیجه شیخ خزعل افراد قبایل را مسلح کرد تا از پیاده شدن محتشم‌الوزاره به خشکی جلوگیری کنند.[۵۷]

به این ترتیب، موقعیتی بحرانی شکل گرفت. راه حل این بحران تقریباً

56. Lorimer, *Gazetteer 1: Historical,* Part II, p. 1750.

57. I. M. F. A. A. "Files of the English Dept.," Vol. 176, 1319 [1901/1902]. *Karguzar* to M.F.A. Telegram 9 Shavval [January 18, 1902], same to same.

غیراقلیمی بود: دولت مرکزی، درحالی که از واکنش شیخ خزعل دچار تعجب شده بود، به حکمران و محتشم‌الوزاره دستور داد به محمره نروند.[۵۸] به یک اعتبار دولت مرکزی راه دیگری نداشت، چون نمی‌توانست با خزعل وارد مسابقه نمایش قدرت شود، چرا که احتمال زیاد داشت منجر به دخالت فعال انگلیسها گردد.[۵۹] ولی به تلافی این کار، خزعل قول داد که نماینده‌ای به تهران بفرستد و از این طریق جزئیات اداره گمرکات را بررسی کند.

پیش‌نویس این مذاکره برای فهم موضوعهای مهمترِ بحث چندان مهم نیست. در مه ۱۹۰۲ نمایندهٔ شیخ، حاج محمدعلی رئیس‌التجار طراحی مصالحه‌ای را با دولت مرکزی به نتیجه رسانده بود. شرایط این مصالحه در توافقی منظور گردید، و با صدور چند «فرمان» قانونی شد.[۶۰] توافق یاد شده لغو اجاره‌داری عوارض، و اِعمال شیوهٔ جمع‌آوری مستقیم مالیات را مقرر می‌داشت. توافق شد که شیخ خزعل رئیس افتخاری ادارهٔ گمرکات، که به تازگی اصلاح شده بود باشد، ولی کارمندان بلژیکی بر آن نظارت داشته باشند. خسارات شیخ از بابت درآمدهایش نیز می‌بایست جبران گردد. به‌علاوه، نظر به موافقت خزعل با اصلاح اداره گمرکات، شیخ «و عشایر تحت فرمانش» در مورد کل املاک سلطنتی باقیمانده در ایالت، که عشایر عرب از آنها استفاده می‌کردند، صاحب اختیار شدند.[۶۱] همچنین تضمینی در مورد عدم افزایش مالیات گرفت. در یک مورد خاص، مالیات (دهِ

58. I. M. F. A. A. " Files of the English Dept.," Vol. 176, 1319 [1901/1902]. Telegram from M.F.A. to *Karguzar* No. 484, 28 Shavval 1319 [February 7, 1902].

۵۹. در ژوئیه ۱۹۰۱ هاردینگ پیشنهاد کرد که باید «یک ناوچه به‌محمره فرستاد و به ایرانیان اجازه داد بفهمند که ما راضی نیستیم شیخ را بدون دلیل عزل کنیم یا از طریق حکمران کل خوزستان در امور داخلی قبیله او دخالت نماییم.»

۶۰. برای متن فارسی و ترجمهٔ انگلیسی فرمانها، ر. ک:

Treaties and Undertakings in force between the British Government and the Shaikh of Muhammarah (Calcutta, 1919). Serial 21-26, pp. 32-34.

61. *ibid.*, *Farman* for Fallahiyah and Muhammarah (Serial 22 and 24).

معشور) که ۳۰۰۰ تومان در سال بود، به ۱۰۰۰ تومان در سال تقلیل یافت.[۶۲] در هماهنگی با این ترتیبات در ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲، مدیران بلژیکی ادارهٔ گمرکات محمره را به دست گرفتند.

راه حل نهایی این ستیزه پایان یک دوره را مشخص می‌سازد. از این پس شیخ فهمید که می‌تواند در برابر مطالبات دولت مرکزی ایستادگی کند؛ و با کمک انگلیسها از عواقب کار مصون باشد. این ستیزه همچنین این تقدم را برای انگلیسها تثبیت کرد که ادعا کنند در امور محمره حق مشورتی دارند. این تضعیف قدرت دولت مرکزی به‌طور مختصر توسط کارگزار چنین بیان شد که در دسامبر ۱۹۰۲ در نامه‌ای به وزیر خارجه، خوزستان را «تقریباً بخشی از امپراتوری انگلیس» خواند.

شیخ و انگلیسیها ـ ایجاد «یک رابطه ویژه»

منافع سیاسی انگلیس در خوزستان در شکل کوچک آن بازتاب منافع بزرگ این کشور در ایران بود، و تا حدی بنا به ملاحظات محلی ساخته می‌شد. در سراسر قرن نوزدهم سیاست انگلیسها راجع به ایران مقهور فعل و انفعال نیروهای استراتژیک و اقتصادی بود. در زمینهٔ استراتژیک، اولین دل نگرانی انگلیسها از حفظ جاده‌های منتهی به هند ـ گوهر امپراتوری بریتانیا- ناشی می‌شد. این امر چنین معنی می‌داد که ایران باید یک دولت حائل قوی باشد تا بتواند جلوی توسعه‌طلبی روسیه را بگیرد.[۶۳] سیاست دولت حائل تنها تا زمانی می‌توانست دوام بیاورد که دولت مرکزی می‌توانست وظایف کوچک حکومتی، چون حفظ امنیت عمومی را انجام دهد. ولی از آنجا که ظرفیت نظامی دولت ایران در نوسان بود، انگلیسها برای موقعی نقشه می‌کشیدند که دولت مرکزی ممکن بود یا در نتیجه فشار روسها، یا در اثر مشکلات داخلی، فرو بپاشد. به عنوان یک تضمین در قبال چنین

62. *ibid.*, *Farman* for Ma'shur (Serial 26).

۶۳. برای آگاهی از ملاحظات حکومت‌هند در مورد سیاست انگلیس در قبال ایران، ر. ک:
Rose L. Greaves, *Persia and the Defence of India* (London, 1959).

سرانجامی، انگلیسیها خواستار سیاستی بودند که از قِبَل آن بتوانند متحدانی محلی - معمولاً از بین اعیان شهری با شیوخ قبایل - برای حفظ منافع خود در منطقه خوزستان پیدا کنند. طرفدار اصلی سیاست اتحاد محلی، لرد کرزن، نایب‌السلطنه هند بود، که ضرورت مصرانهٔ «...تقویت نفوذ ما [انگلیسیها] در میان قبایل عرب، بختیاری و لر» را به عنوان یک عمل سیاسی مطمئن در هنگام فروپاشی سیاست قاجار، تأکید می‌کرد.[۶۴] تلاش برای حفظ منافع انگلیس از طریق داخل شدن در شماری از پیمانهای منطقه‌ای منجر به تضعیف بیشتر اقتدار دولت مرکزی می‌شد و راه را برای رشد دولتهای کوچک محلی هموار می‌کرد.[۶۵] اما این متحدانِ منطقه‌ای غالباً از داشتن منابعی برای حفظ امنیت در مناطق تحت حاکمیت خود بی‌بهره بودند، و همین امر مانعی جدی در راه سیر طبیعی تجارت انگلیس در منطقه بود.

تأثیری که ملاحظات تجاری و اقتصادی بر سیاست انگلیس می‌گذاشت، هنوز موضوع یک بحث حاد تاریخی - جغرافیایی است. مورخان مکتب «امپریالیسم اقتصادی» می‌گویند که سیاست انگلیسی در این دوره را می‌توان تلاشی تهاجمی دانست که هدف آن تسخیر بازارهای جهانی برای کالاهای انگلیسی بود.[۶۶] از سوی دیگر، گفته شده که سیاست تجاری انگلیس، در نیمه اول قرن و پیش از ۱۹۱۴ را الزاماً باید به عنوان سیاستی دفاعی، و طراحی شده برای

64. J. C. Hurewitz (ed.), "Curzon's Analysis of British Policy and Interests in Persia and Persian Gulf, 21 Sept. 1899," in : *Diplomacy in the Near and Middle East*, 2 Vols. (Princeton, 1958), I : 224-25.

۶۵. برای تفصیل بیشتر، ر.ک:

Pierre Oberling, " British Tribal Policy in Southern Persia," *Journal of Asian History* 4(1970): 50-79.

۶۶. برای مثال، ر.ک:

Lucien Rey, " Persia in Perspective," *New Left Review*, 19 (March - April 1963): 32- 40.

حفظ اصلِ «کمک برابر و رقابت آزاد»[۶۷] تلقی کرد. با این همه، سیاست تجاری انگلیس، تا آنجا که به ایران جنوبی مربوط می‌شود، شکننده‌تر از آن بود که طرفداران مکتب امپریالیسم یا تاریخنگاران سنتی عنوان می‌کردند. در واقع، این مشی در پی آن بود که سروریِ تجاری انگلیس در منطقه را تداوم بخشد و تا حد امکان از رقابت تجاری روس و آلمان جلوگیری کند. تهدید روسها تا حد زیادی به وسیلهٔ قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس خنثی شده بود، زیرا قرارداد مذکور ایران را در حوزه منافع هر دو طرف در آورد. مسألهٔ رقابت آلمان باقی می‌ماند، زیرا انگلیسها می‌ترسیدند که آلمانها تدریجاً منافع تجاری خود را به منافع سیاسی تبدیل کنند و سیادت سیاسی انگلیس در منطقه را به مبارزه بخوانند. این ترس مبالغه‌آمیز را کنسول آلمان در بوشهر در گزارش خود به برلین چنین خلاصه کرد که سرپرسی کاکس، مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس، فکر می‌کند: «آرزوی او که در آوردن خلیج به صورت یک دریای کاملاً انحصاری انگلیسی است با هر کشتی جو و با هر تن اکسید که به آلمان صادر می‌شود در معرض خطر قرار می‌گیرد.»

در برابر چنین پیشینه‌ای است که پیدایش «رابطهٔ خاص» میان خزعل و انگلیسیها را باید نگاه کرد. چنانکه به یاد داریم، مأموران انگلیسی در حل اختلاف شیخ و دولت مرکزی نقش مهمی داشتند. زمانی که قضیه حل شد، خزعل با مهارت دیپلماتیک فوق‌العاده‌ای کوشش کرد که روابط ضمنی خود را با مأموران انگلیسی به یک التزام رسمی میان دولت انگلیس و شیخ‌نشین محمره تبدیل کند.

اولین گام شیخ خزعل برای رسیدن به یک «رابطهٔ خاص» این بود که در دسامبر ۱۹۰۲ قولی از انگلیسیها گرفت که در صورت حمله دریاییِ هر قدرتی، آنها از محمره محافظت می‌کنند. این وعده بالنسبه آسان به دست آمد؛ برای اینکه خزعل می‌گفت که دولت مرکزی ممکن است برای فراهم کردن اسباب سقوط شیخ نشین محمره، روسها را متقاعد کند که آن را از دریا بمباران کنند. علاوه بر این

67. D. C. M. Platt, *Finance, Trade and Politics in British Foreign Policy 1815 - 1914* (Cambridge, 1968), p. 353.

می‌گفت که وی می‌تواند از محمره در برابر خطر حمله زمینی محافظت کند. و در هر حال قول انگلیسیها دایر بر حمایت از او، در صورت حمله روسها، هدفش ایستادن در برابر دولت مرکزی نیست؛ بلکه بیشتر حفظ منافع متقابل ـ او و انگلیسیها ـ است. براساس قول هفتم دسامبر ۱۹۰۲، انگلیسیها به خزعل چنین اطمینان دادند:

> ما محمره را در برابر حمله دریایی هر قدرت خارجی ـ به هر بهانه که باشد ـ حفظ خواهیم کرد؛ و تا وقتی نیز که شما [خزعل] به شاه و قانون وفادارید، به مساعی حسنهٔ خود نسبت به شما و حمایت شما ادامه خواهیم داد.

در واقع درست یک سال پس از دادن اولین قول، شیخ با انگلیسیها وارد مذاکره شد ودرخواست کرد که رابطهٔ رسمی آنها بیشتر گسترش یابد. در گفتگویی در ۸ دسامبر ۱۹۰۳، با وزیر مختار انگلیس که از سفر به خلیج فارس، از طریق محمره به تهران بازمی‌گشت، خزعل شدیداً به سیاستهای دولت مرکزی در قبال خویش حمله برد و این دولت را متهم کرد که سعی دارد مواد توافق گمرک را که در سپتامبر ۱۹۰۲ منعقد شده، نادیده بگیرد. او سپس می‌پرسد، که با توجه «به تمام خدماتی که [به انگلیسها] ارائه کرده، چرا آنها نمی‌خواهند همان حمایتی را که نسبت به سایر حکامِ عرب خلیج ـ مثل حکام کویت و بحرین ـ مبذول می‌دارند نسبت به او انجام دهند؟»

هاردینگ وزیر مختار انگلیس، در اظهار نظری پیرامون این گفتگو برای وزارت خارجه، نوشت که روسها «از او [خزعل] دعوتهایی می‌کنند و نشان عالی روس برایش می‌فرستند.» و می‌افزاید که دولت انگلیس باید مواد تعهدات خود را در قبال شیخ گسترش دهد. توصیه‌های هاردینگ را وزارت خارجه انگلیس سریعاً پذیرفت. تعهدات جدید، اگرچه در حدی نبود که خزعل می‌خواست، ولی در آنها قول حمایت مشروط انگلستان گنجانیده شده بود و شیخ را مُجاز می‌کرد که در برابر هر اقدام از جانب دولت مرکزی برای انکار توافق گمرکات، ایستادگی

کند.

اینجا مناسب است که به منافع انگلیسیها در ایالت بپردازیم. این منافع برای انگلیسیها آن چنان اهمیت داشت که به خاطرش مجبور بودند این تضمینات را به شیخ خزعل بدهند. نخستین نفع تجارت بود. ارزش استرلینگ تجارت ایالت (مرکب از واردات و صادرات)، در دههٔ ۱۸۸۹ / ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۹ / ۱۹۰۰ از ۲۱۰,۴۸۲ لیرهٔ استرلینگ به ۴۵۲,۶۸۸ لیرهٔ استرلینگ افزایش یافته بود. ۲۹۵,۰۰۸ لیرهٔ استرلینگ از ارقام سال ۱۸۹۹/۱۹۰۰ فقط سهم تجارت امپراتوری انگلیس با خوزستان می‌شد.

نفع دوم انگلیسیها، که از نفع نخستین سرچشمه می‌گرفت، حفظ امنیت عمومی در ایالت بود. انگلیسیها، عموماً" از میزان امنیت عمومی در منطقهٔ تحت حاکمیت مستقیم شیخ خزعل راضی بودند. با وجود این، منطقه ممتد میان بند قیر و شوشتر، که اسماً زیر نظر حکمران خوزستان ولی محلِ سکنای طایفهٔ عرب خزرج (خسرج) بود، به‌طور دائم در حالتی از شورش به سر می‌برد؛ طوری که نا آرامی آن سبب قطع تجارت انگلیس می‌شد. اهمیت این منطقه در این بود که تغذیه کنندهٔ عمدهٔ جادهٔ تجاری و بسیار با اهمیت اهواز - اصفهان (معروف به جادهٔ بختیاری / لینچ) بود. از سال ۱۹۰۴، مقامات کنسولی انگلیس این امید را که حکومت ایالتی بتواند در منطقه خسرج امنیت عمومی را حفظ کند، به کلی از دست داده بودند. در واقع سرکنسول انگیس در اهواز دلیل می‌آورد که «کاملاً بی‌حاصل است که از حکومت ایران انتظارِ راه حل بنیادین داشت.» و به‌جای آن، پیشنهاد می‌کرد که شیخ محمره باید متقاعد شود که حفاظت جادهٔ بندقیر - شوشتر را به عهده گیرد. در عوض هزینه‌های مورد بحث و از آنجا که شیخ روزانه مبلغ ۱۰۰ تومان برای امنیت عمومی در مناطق خویش خرج می‌کرد، قادر بود با اتخاذ تدابیر سیاسی این مبلغ را جبران کند.

نفع سوم انگلیسیها در ایالت خوزستان از لحاظ ماهوی استراتژیک بود. این نفع را می توان به دو قسمت تقسیم کرد: هجومی و دفاعی. نفع هجومی در اهمیت ژئوپولتیکی منطقه، به عنوان صحنه‌ای برای پیاده شدن محتمل نیروهای انگلیسی

مجسم می‌شد. نفع دفاعی عبارت از این بود که از طریق قراردادهای سیاسی مناسب با شیخ، روسها را از رسیدن به منطقه بازدارند. مهمترین گفته‌ای که نشان‌دهندهٔ نقش استراتژیک خوزستان بود توسط هاردینگ، وزیر مختار انگلیسی در تهران، به زبان آمده است. او در سال ۱۹۰۳ گفت که روسها باید شمال ایران را فتح کنند:

> عقیدهٔ من همیشه این بوده که یک نیروی انگلیسی، نه لزوماً بزرگ، می‌تواند در محمره یا اهواز به مثابهٔ پایگاه، در هماهنگی با قبایل عرب زیر نظر شیخ محمره و خوانین بختیاری، گوشه جنوب غربی ایران و حتی اصفهان را حفظ کند.

نفع استراتژیک دفاعی بر این ملاحظه استوار بود که اگر ضمانتهای سیاسی انگلیس در قبال شیخ زیاد قوی نباشد، او متوجه روسها خواهد شد. به این ترتیب انگلیسها مجبور بودند که پیوسته ماهیت و محتوای تعهدات خود را در قبال شیخ، بررسی و تقویت کنند. از این‌رو مأموران انگلیس در ایالت معتقد بودند که وعده‌های انگلیس برای حمایت از شیخ باید آن‌قدر جالب باشند که شیخ خود را «در دامن تازه‌واردی که به او پیشنهادهای بهتری می‌کند نیندازد.»

در همین‌حال مأموران ایرانی در ایالت از این طرفداری می‌کردند که اگر رقابت انگلیس و روسیه بتواند درخوزستان افزایش یابد، در این‌صورت دولت مرکزی شانس بهتری برای حفظ حاکمیت خود در منطقه خواهد داشت.[68]

اکتشاف نفت درکمیتهای تجاری در مسجد سلیمان (میدان نفتون) در ۲۶ مه ۱۹۰۸ توسط انگلیسهایِ صاحب شرکت «سندیکای امتیازات[69]»، چهرهٔ منافع انگلیس در خوزستان را بکلی دگرگون ساخت. البته پیش از کشف نفت هم

68. I. M. F. A. A. " Files of the English Dept.," Vol. 179, 1322 (1904/1905), *Karguzar* to the M. F. A. , 4 Rajab 1322 [Sept. 14, 1904], No. 1715/527.

69. The Concessions Syndicate Limited.

انگلیسها به‌طور فعال از طرف ویلیام دارسی،[۷۰] دارندهٔ امتیاز اصلی، در کار دخالت داشتند. در سال ۱۹۰۳، هنگامی که دارسی در فکر فروش پاره‌ای از داراییهای خود به یک گروه خارجی افتاد، اداره امور نیروی دریایی، انگلیسیِ صاحب «شرکت نفت برمه» را متقاعد ساخت که به دارسی بپیوندد و با کار در کاوشگریهای نفتی ایران، بر سرمایه خود بیفزاید.[۷۱] در همین حال، دولت هند گروهی سواره‌نظام، از هنگ «هیجدهم لانسر بنگال» را برای حفاظت فعالیتهای اکتشافیِ شرکت «سندیکای امتیازات» در کوههای بختیاری، واقع در شمال شرقی ایالت فرستاد.[۷۲]

کشف نفت به‌وسیله یک شرکت انگلیسی، به تقاضاهای شیخ خزعل برای گرفتن ضمانتهای سیاسی بیشتر فوریت تازه‌ای بخشید. در اکتبر ۱۹۰۷، و بار دیگر در ژانویه ۱۹۰۸، در گفتگوهایی با افسران رسمی انگلیسی، خزعل اشاره کرد که از این می‌ترسد دولتِ قانونیِ تازه تهران، در جستجوی راههای سقوط او برآید. به عنوان مدرک، او حملاتی را در مطبوعاتِ تهران علیه آن تدارک دید. در نتیجه شیخ از انگلیسها درخواست تضمینهایی کرد که نگذارد حکومت جدید «او را تاحد هیچ تقلیل دهد.» او همچنین درخواست کرد که تضمین انگلیسها باید فرزندان او را نیز در برگیرد.

اما «نمایندگی انگلیس» در تهران، از درخواست خزعل برای ضمانتهای سیاسی جدید زیاد متأثر نشده بود. مارلینگ، وزیر مختار انگلیس، معتقد بود که واهمه‌های خزعل بی‌پایه است، و در هر حال شک داشت که حکومت جدید اساساً بتواند به استقلال نسبی شیخ خزعل پایان دهد. مارلینگ در نامه بلندبالایی به وزارت خارجه، می‌نویسد:

... ظاهراً امید چندانی نیست که در چند سال آینده در ایران حکومت مقتدری روی کار

70. William D, Arcy 71. Platt, *Finance, Trade and Politics,* p. ll

72. Wilson, *SW Persia*, pp. 17-18.

بیاید که بتواند به وضعیت کنونی نیمه مستقل عشایر خراجگزار حمله برد. برعکس، چنین به‌نظرم می‌رسد که بسیار احتمال دارد وظیفه اداره کردن آن بخشهایی از ایران، که اسماً به‌طور مستقیم از تهران اداره می‌شوند، چنان توانی از وزرای مختار را ببرد که آنها حاضر باشند در کار هیچ قدرت محلی که دارای میزان معقولی از نظم باشد مداخله نکنند. در این اوضاع من مایلم فکر کنم که شیخ محمره امکان دارد موقعیتش را تا چند سال آینده آن‌قدر محکم دیده باشد که می‌تواند مدتی را بدون هیچ تضمین خاصی از طرف ما سر کند. و بختیاریها باید خودشان را چنان حفظ کنند که نظم منطقه‌شان حفظ شود و بهانه‌ای به دست کسی ندهند که از تهران در کارشان دخالت ورزد.

به رغم این پیش بینی از اوضاع، بختیاریها و شیخ محمره آن‌قدر از طرف دولت جدید احساس تهدید می‌کردند که صفوف خود را به هم نزدیک کنند و برای انعقاد یک «پیمان» حمایت متقابل مذاکره نمایند. مهمترین فقره این پیمان توافق بر سر کمک به یکدیگر درصورت مداخله حکومت مرکزی در امور داخلی آنها یا افزایش مالیاتشان بود.

در این میان، وزارت خارجه انگلیس احساس کرد که «موقعیت جغرافیایی متصرفات و نفوذ محلی قابل ملاحظه‌اش» با این حقیقت همراه است که شیخ خزعل «در موقعیتی است که می‌تواند از هر فعالیت خارجی درمنطقهٔ مشروب با آب کارون [نفت؟] جلوگیری کند یا آن را به تعویق اندازد، و همین‌ها کافی است که انگلیس تضمینات خود را در قبال شیخ خزعل تکرار کند و آنها را به اعقاب او تسری دهد.

درنتیجه کاکس، مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس، مأمور شد که در تاریخ مناسبی این تضمینات را به شیخ خزعل بدهد. تنها فرق مهم میان این تضمین و ضمانتهای داده شده در دسامبر ۱۹۰۲، این بود که دولت انگلیس در این ضمانت اخیر محافظت از خزعل و اعقاب او را در برابر تهاجم بیرونی به عهده گرفته بود. این به یک تضمین دودمانی که محافظت از شیخ‌نشین محمره را - هم در برابر حمله بیرونی و هم برای حفظ کردن «حالت استقلال» آن - به‌عهده گرفته بود نزدیک بود.

از سال ۱۹۰۸ به بعد به تدریج، رئوس سیاست مذاکره شیخ خزعل، برای کسب شرایط مناسبات سیاسی بهتر از انگلیسیها معلوم شد. این سیاست را از لحاظ تحلیلی می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد. اولاً، او هرگز حداکثر مطالبات سیاسی خود را برای نوعی «پیمان» که میل داشت با انگلیسها ببندد، اظهار نکرد. به جای آن، بیشتر راضی بود که از شرایط سریعاً متغیر سیاسی نفع تاکتیکی ببرد، تا اینکه انگلیسیها را در مورد اعمال تغییراتی جزیی در تعهداتشان متقاعد کند. ثانیاً، شیخ سعی می‌کرد مجتمعی قوی از منافع شخصی میان خودش و انگلیسیها که برای حمایت سیاسی باید از آنها استفاده کرد، به وجود بیاورد. این مجتمع منافع می‌بایست از طریق درخواست وام از انگلیسها صورت می‌گرفت. ثالثاً، شیخ خزعل مخالف این نبود که درمذاکره با انگلیسیها، در مواقع خطیر آنها را از نظر سیاسی تهدید کند. او با چابکی قابل توجهی، ترتیبی داد که در صورتی که انگلیسیها نخواستند مطالبات او را برآورده کنند، همیشه بتواند با رقبای سیاسی آنها به توافق برسد. از آنجا که تهدید روسها تا حد زیادی با قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس خنثی شده بود (این البته شامل تلاش روسها برای کسب امتیازات اقتصادی در منطقه نمی‌شد، چون محمره در منطقه «بی طرف» قرار داشت)، شیخ خزعل مجبور بود که برای رسیدن به اهداف خویش از آلمانیها استفاده کند. بنابراین در مه ۱۹۰۹، هنگامی که انگلیسها حاضر نشدند قرضی به مبلغ ۵۰۰۰ - ۶۰۰۰ لیره استرلینگ به او بدهند، او برای گرفتن وامی معادل ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ از یک شرکت آلمانی، به نام ونک هاوس و شرکا،[۷۳] با آن وارد مذاکره شد و به هدف خود رسید.[۷۴]

۷۳. Wanckhous and Company. شرکت یاد شده در سال ۱۸۹۸ مسئولیت صید صدف و مروارید را در آبهای جنوبی ایران به عهده داشت و در سال ۱۹۰۱ مرکز خود را در بحرین قرار داد. ـ م.

۷۴. این شرکت موضوع بررسی محققانهٔ زیر است:

Eugene Staley, " Business and Politics in the Persian Gulf: The Story of the Wankhaus Firm," *Political Science Quarterly,* 98 (1933): 367-85.

شیخ خزعل با روشهای یاد شده بالا، در دورهٔ پنج ساله ۱۹۰۹ - ۱۹۱۴، کاری کرد که انگلیسیها در چهار مورد جداگانه، مجبور شدند ضمانتهای خود را تعدیل کنند. در مارس ۱۹۰۹، او با انگلیسیها وارد گفتگو شد و خاطرنشان کرد که ضمانتهای آنها تنها تا وقتی او را حفظ می‌کنند که ایران یک دولت سلطنتی باشد. از این گذشته، او استدلال کرد که در صورت جنگ داخلی میان طرفداران مشروطیت و حامیان محمدعلی شاه، با توجه به این حقیقت که هر دو طرف او را متقاعد کرده‌اند که به آنها بپیوندد، و با توجه به عدم قطعیت آینده و نیز ضرورت ظهور در کنار طرفِ برنده، انگلیسیها باید بتوانند او را در برابر حکومت مرکزی، قطع نظر از ترکیب سیاسی آن، حفظ کنند.

در وهلهٔ اول، وزارت خارجه انگلیس مایل نبود تعهدات در قبال شیخ خزعل را توسعه بخشد. به جای آن، سرادوارد گِری،[75] وزیر خارجه به کاکس، مقیم سیاسی دستور داد که سعی کند «بدگمانیهای شیخ را برطرف کند و حالت خوشی در ذهنش بگذارد.» در عین‌حال گری پذیرفت که «این وظیفه شاید به نظر دشوار بیاید.» بسیار احتمال داشت که دولت هند به جبران بی‌میلی انگلیسیها نسبت به اصلاح ضمانتهای خود، توصیه کرده باشد که سلام توپ شیخ خزعل از ۵ به ۱۲ شلیک افزایش یابد. (این پیشنهاد که یک سال در دست بررسی بود، دیر یا زود به مورد اجرا گذاشته می‌شد. احتمالاً" دولت هند منتظر موقعیت مناسبی بود که از آن حداکثر بهره‌برداری سیاسی را بکند.)

از آنجا که شیخ آدم سرسختی بود، و با توجه به این امر که در این زمان شرکت نفت ایران و انگلیس برای اجاره کردن جزیرهٔ آبادان و تأسیس یک پالایشگاه در آن سرگرم گفتگو بود، کاکس مأمور شد که ضمانت نامه‌ای کتبی به شیخ خزعل تسلیم کند. کاکس پس از مشورتهای غیرمستقیم با شیخ، در ۱۶ مه ۱۹۰۹ به شیخ چنین اطلاع داد:

75. Edward Grey

من اجازه بیشتری یافتم که به شما اطلاع دهم که هر تغییری در حکومت ایران رخ دهد، دولت انگلیس آماده است تا از شما در برابر هرگونه تخطی نسبت به حقوق‌تان - آن‌طور که در سال ۱۹۰۲ به شما وعده داده شده - حمایت کند، و من مجازم بیفزایم که آنها اکنون آماده‌اند که اجرای آن تضمینات را به «وارثان و اعقاب شما» تسری دهند.

از اواسط ۱۹۰۹ به بعد، ملاحظات نفتی اهمیت روزافزونی در تنظیم خط‌مشی انگلیس نسبت به خزعل پیدا کردند. نیروی دریایی انگلیس به نفت ایران علاقه‌مند گردید، و بر اساس برنامه «نوسازی نیروی دریایی» که لرد فیشر مبتکرش بود، کشتیهای جنگی انگلیس سوخت خود را از ذغال سنگ به نفت تغییر دادند. در آن زمان، در امپراتوری بریتانیا، منبع نفتی مطمئنی وجود نداشت که صد درصد متعلق به انگلیسیها باشد و در اثر مخاصمات زمان جنگ زیان نبیند. به این ترتیب، منافع انگلیسی در خوزستان از مه ۱۹۰۸، زمان اکتشاف نفت، به‌طرز قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. از ژوئیهٔ ۱۹۰۹، زمانی که شرکت نفت ایران و انگلیس در مورد قراردادی برای ساختن یک پالایشگاه در زمینهای خزعل - یعنی آبادان - و کشیدن یک خط لوله از مناطق متعلق به او در حوزه‌های نفتیِ واقع در کوههای بختیاری، به پالایشگاه مذاکره می‌کردند، انگلیسیها منافع بزرگی درمنطقه به هم زده بودند که می‌بایست به هر قیمتی حفظ شوند. به این ترتیب، مجتمع منافعی که خزعل از ۱۹۰۴ در پی آن بود، و با مذاکرات عقیم دربارهٔ وام یا طرحهای توسعه کشاورزی در آن ناکام شده بود، سرانجام جامهٔ عمل پوشیده بود.[۷۶]

علی‌رغم ضمانتهایی که در مه ۱۹۰۹ به شیخ خزعل داده شد، او هنور راضی نبود. شیخ خزعل اشاره می‌کرد که عشایر زیر فرمان او از چرخش روابط میان او و انگلیسیها خرسند نیستند. نخستین علامت از امکان ناخرسندی عشایر از جانب شیخ مبارک، شیخِ کویت - دوست نزدیک و پدر زنِ شیخ خزعل - صورت گرفت،

۷۶. برای خلاصه‌ای از این طرحها، ر.ک:

Wilson, *Precis*, pp. 63-73.

که در گفتگویی که افسر سیاسی انگلیس به او نسبت داد، خاطر نشان کرد که عشایر از آیندهٔ خود بیمناک‌اند:

... آنها گرچه ممکن است پیمانی ببندند و به این شکل از مداخله ایرانیها و ترکها برکنار بمانند، ولی در معرض مداخلات بی‌پایان انگلیسیها قرار خواهند گرفت، که بتدریج آنان و شیخ آنان را تا حد وضع بحرین تنزل خواهند داد، آن هم اکنون که هیچ چیز بدون «دستور» نمایندهٔ سیاسی ممکن نیست. آنها نمی‌توانند هیچ فایدهٔ جبران‌کننده‌ای از این پیمان ببرند، به ویژه اینکه در حال حاضر می‌فهمند که تشکل کلیهٔ عشایر عرب اطراف می‌تواند وضع را چنان برای ایرانیها یا ترکها ناگوار سازد، که محمره کاملاً موفق گردد به‌طور رضایت‌بخشی راه خود را برود.

به علاوه، شیخ خزعل در خواست داشت که باید در مورد حفظ حقوق مالکانه‌اش ضمانتی به او بدهند، و بریتانیای کبیر متعهد گردد که اگر در آینده آنها محمره را به خود منضم کنند، حقوق او شناخته شده و او غرامت دریافت کند.

کاکس فکر می‌کرد که بهترین راه بر طرف کردن واهمه‌های عشایر تحت فرمان خزعل این است که در هر یک از تعهدات آینده نسبت به شیخ خزعل این تصریح گنجانده شود که این تعهدات تا وقتی معتبرند که «شیخ مورد قبول عشایر خود باشد». آنگاه چنین سندی را می‌توان به رؤیت عشایر رساند، ولی در تعهدات بالفعل، که به شیخ داده می‌شود، این تصریح حذف شود. در عین حال، پیشنهاد شد که به خزعل مدال K.C.I.E[۷۷] به عنوان نمودار مسلم تقدیر انگلیس، اعطا گردد.

این توصیه‌ها در پایان ژانویه ۱۹۱۰ مورد تصویب قرارگرفتند. ولی، پیش از اینکه اجرا شوند، ظاهراً خزعل گرفتار نزاع خطرناکی با وزیر داخله جدید شد. حقیقت وضع چیز آسانی بود: در سیر جنگ داخلی ۱۹۰۹ (انقلاب مشروطیت)، خوانین بختیاری کنار مشروطه‌خواهان بودند، و وقتی این جناح پیروز گردید،

77. Knight Commandor of the (Most Eminent Order of the) Indian Empire.
شهسوار فرمانروای (عالیترین نشان) امپراتوری هند.

سردار اسعد، خانِ برجسته بختیاری، به سمتِ وزیر داخله منصوب شد. علاوه بر این، خوانین بختیاری دیگر نیز به حکومت ایالتهای کلیدی جنوب ایران (یزد - اصفهان - بهبهان) منصوب شدند. استیلای بختیاریها را دیگر گروههای عشایری جنوب ایران با بیم و تردید فراوان می‌نگریستند، زیرا از آن می‌ترسیدند که بختیاریها برای پیشبرد مقاصد خود از ماشین دولت مرکزی استفاده کنند. این سوءظن را خزعل، در درخواستی که به انگلیسیها درمورد حمایت از خویش در برابر بختیاریها نوشت، چنین بیان کرد:

عواطف شخصی همچنان [قبایل] بختیاری را تحریک می‌کنند. نظم کامل اینجا حاکم است؛ مالیات تا به امروز پرداخته شده و من روابط خوبی با حکمران دارم. من تلگرافهایی دریافت داشته‌ام که لحن مهاجمی دارند و تا به حال هیچ وزیری برایم نفرستاده است. تلگرافهایی از سرداراسعد، وزیر خارجه، به‌ویژه در مورد قضایای شرکت نفت.
وقتی من بختیاریها را کمک می‌کردم تا از دست شاه خلاص شوند و قانون اساسی را بنیاد بگذارند، حضرت سردار اسعد اعتراضی نمی‌کردند. من باید در کنار جانب پیروز باشم، منافع حکومت من و عشایر من چنین اقتضا می‌کند. من باید سرم را بِبُرم اگر دوباره بخواهم به جلوس بختیاریها در پایتخت کمک کنم.
با وجود این اگر دولت پادشاهی انگلیس موافقت کند که از من در برابر هرگونه هجوم داخلی بختیاری، یا حکومت تهران، محافظت کند، من از دست زدن به هر اقدامی خودداری خواهم کرد؛ در غیر این صورت باید بر پایهٔ راهنمایی منافع خودم و عشایر خودم عمل کنم.

شیخ خزعل پیش از اینکه منتظر پاسخ رسمی انگلیسیها بماند، برای عقد یک پیمانِ دفاعیِ متقابل علیه بختیاریها، با یکی از سران برجستهٔ قبایل جنوب ایران (والی پشتکوه و صولت‌الدوله قشقایی) وارد مذاکره شد.[۷۸] البته انگلیسیها میل نداشتند خزعل را در برابر قبیله دیگر تضمین کنند، چون از این می‌ترسیدند که در

۷۸. برای متن کامل این توافق‌نامه، ر.ک:

ibid., pp. 112 - 13.

نزاعهای روزمرهٔ قبیله‌ای گرفتار شوند. از سوی دیگر، انگلیسیها از منافع نفتی خود بیمناک بودند، برای اینکه سردار اسعد به هیأت انگلیسی فهماند که خزعل هیچ حقی برای اجاره دادن اراضی ندارد؛ و این زمینها ملک شرکت نفت ایران و انگلیس هستند، و نسبتاً آسان است که خزعل را خلع کرد و به تهران احضار نمود. (برای نخستین‌بار، و بعد از چندین سال، دولت مرکزی تازه قدرت این‌کار را پیدا می‌کرد. سردار اسعد می‌توانست به نام دولت مرکزی، به بختیاریها دستور حمله به محمره را بدهد.)

انگلیسیها در پاسخ هشدار شدیدی به سردار اسعد فرستادند، به این مضمون که بهتراست آینده سیاسی خود را به خطر نیندازد. هم‌زمان با این هشدار، خزعل به‌طور شفاهی این تضمین رااز انگلیسیها گرفت که آنها از وی در برابر سردار اسعد محافظت می‌کنند. خطر یک نزاع بالفعل زمانی برطرف شد که در کابینهٔ بازسازی شده‌ای در مه ۱۹۱۰، که در اثر فشار انگلیسیها به وجود آمده بود، سرداراسعد به پست وزارت جنگ منصوب شد.

اندکی بعد، خزعل گرفتار نزاع دیگری گردید. در همان ماه مه، والی بصره دهی به نام «زین» راکه در منطقه عثمانی قرار داشت و به شیخ خزعل متعلق بود، به توپ بست. تا فیصله یافتن حادثه «زین»، انگلیسیها از تجدید تعهدات خود در مورد حمله بیرونی اکراه داشتند. سرانجام، از ماه اوت، مقامات انگلیسی به این نتیجه رسیدند که تقصیر با خزعل نیست و والی بدون دلیل کافی مرتکب این عمل شده است. همین اعتقاد، آخرین مانع برای دادن ضمانتهای مورد نظر شیخ خزعل را از سر راه برداشت: در پی آن در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ مراسم باشکوهی برگزار شد و شیخ خزعل نشانِ «ک. سی. آی. ای» را دریافت کرد. در همین روز، کاکس، با نوشتن دو نامه به شیخ، قدری باکلمات بازی کرد. در نامهٔ نخست، که منظور از آن بزرگان قبایل بود، انگلیسیها متعهد شدند که از خزعل، تا وقتی که مورد قبول افراد عشایرش باشد، محافظت کنند. در نامهٔ دوم، این مسئولیت سنگین برداشته شده بود، و بقیه با نامه اول فرقی نداشت.

اینجا لازم است اشاره کنیم که خزعل در سال ۱۸۹۹ برای گرفتن نشان

سلطنتی ویکتوریا درپی اجازهٔ رسمی از دولت مرکزی ایران برآمده بود، ولی این بار برای گرفتن نشانِ «ک. سی. آی. ای» از دولت اجازه نگرفت.[۷۹] این امر بیش از هرچیز، عدم اقتدار حکومت تهران را در خوزستان نشان می‌داد. همچنانکه کارگزار محمره اشاره کرده بود، نفوذ دولت مرکزی در ایالت، متناسب با افزایش منافع انگلیسیها در آن، کاهش می‌یافت.[۸۰]

از میان عوامل فراوانی که انگلیسیها را به دادن این ضمانتها به خزعل وسوسه کردند، یکی این رویکرد بود که آن را می‌توان «فکر امپراتوری» خواند. دشوار است که برای این رویکرد، که ایرانیان را برای حکومت بر خود لایق نمی‌دانست، مدرک مکتوبی ارائه دهیم. «فکر امپراتوری» را اغلب مقامات سیاسی انگلیس، که در هند خدمت می‌کردند در سر داشتند و پس از سال ۱۹۰۹ صورت حادی یافت، و این زمانی بود که ویلیام مک‌دوال، کنسول انگلیس در محمره، که از سال ۱۸۹۱ در این منصب بود، جایش را با آرنولد ویلسون عوض کرد.

در گذشته مک‌دوال به عنوان منشی در «بخش تلگراف هند و اروپایی» کار می‌کرد، و به این ترتیب، انتقال او به بخش کنسولی انگلیس تغییر بزرگی در وضع او به شمار می‌رفت. او که مردی عادی و تا حدی بی‌کفایت بود، با دختری ایرانی ازدواج کرده بود و سمپاتی فراوانی نسبت به ایرانیان داشت.[۸۱] (تصورش دشوار است که اعقاب او با ازدواج بادختران ایرانی، چه احساساتی در همقطاران و

79. I. M. F. A. A. " Files of the English Dept.," 1317 (1899/1900), Vol. 175. *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 15 Sha'ban 1317 (December 19 , 1899).

80. *Idem.* " Files for 1328 " (1910-1911), Vol. 59, File 1. No. 123/61, *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 4 Sha'ban 1328 (August 11 , 1910).

۸۱. برای جزئیات بیشتر در مورد نقش مک‌دوال، ر. ک:

Wilson, *SW Persia*, pp. 21.

و نیز قطعه‌ای که ویلسون در رثای او نوشته، در:

Journal of the Royal Asian Society, 12 (January 1925): 189-90.

رؤسای خود بر می‌انگیختند.)

به یک تعبیر، مک دوال عصاره‌ای بود از سرویس کنسولی انگلیس در قرن نوزدهم، سرویسی که کارکنانش را افرادی تشکیل می‌دادند که پیشینه‌ای نسبتاً متواضع دارند و مدت زیادی در پستهایشان می‌ماندند. از ۱۹۰۹ به بعد، مردانی چون مک‌دوال دیگر به آثاری از دورانی سپری شده شبیه بودند. از این پس، پستهای کنسولی مهم در ایران، توسط مردان مستعد و نسبتاً جوانی اشغال می‌شد که اغلب از سرویس سیاسی هند آمده بودند.

به این ترتیب، در ۱۹۰۹، وزارت خارجه انگلیس تصمیم گرفت مک‌دوال را از پست خود برکنار کند و یک افسر سیاسی هند را که «برای راهنمایی شیخ بهتر از متصدی فعلی است» به جای او بگمارد. به جبران کار، مک‌دوال به پستِ نسبتاً بی‌اهمیت «کنسول انگلیس در کرمانشاه» منصوب شد. آرنولد ویلسون، خلفِ مک‌دوال، مردی بود با خصلتی متفاوت و پیشینه‌ای دیگر؛ یک ویکتوریایی عبوس (زندگینامه او بدرستی آخرین ویکتوریایی نام گرفته است)، که از ایرانیان و رسوم آنان درک خود را داشت، ولی به مشکلاتشان بی‌علاقه بود.[۸۲]

خَلَف ویلسون، به عنوان کنسول انگلیس در محمره، ماژور هاوُرث[۸۳]، از بسیاری جهات آدمی کاملاً برخلاف مک‌دوال یا ویلسون بود. او خود را چنین توصیف می‌کند: «راحت‌طلب، زنده، مهربان، بسیار خوان، رادیکال در سیاست، که برای تبلیغ عقایدش رسالت ستیزه‌گرانه ذاتی دارد.»[۸۴]

هاوُرث، برخلاف مک دوال یا ویلسون، سالهای تکوینی‌اش را در محدودیتهای بخش سیاسی هند گذراند، به همین دلیل بسیاری از غرور و تعصبات آن بخش را با خود آورد. «فکر امپراتوری» را به بهترین شکل می‌توان در هاوُرث دید. نامه‌های رسمی او آکنده از «خدمات، هدایا و منافعی» است که دولت امپراتوری انگلیس «برای ایرانیان سرکش به ارمغان آورده است.» او به طرز

82. See: John Marlowe, *Late Victorian, the Life of Sir Arnold Talbot Wilson* (London, 1967).
83. Major Haworth
84. Wilson, *SW Persia*, p. 135.

شگفت‌آوری معتقد بود که ایرانیان قادر به اداره کردن خود نیستند؛ و شدیداً به ضرورت بسط فرمانروایی اروپایی در منطقه باور داشت. به این ترتیب، در سال ۱۹۱۳، می‌نویسد:

با وجود این، نظام هرچه می‌تواند باشد نتیجه‌اش صرفاً افزایش شمارهٔ اروپائیان و نظارت کلی اروپائیان است. بیرون آوردن ایرانیان از آشوب مالی فعلی خود یک کار شرافتمندانه مطلوب است، و در ایران آن قدر مرد امانت‌دار نیست که بتواند این مهم را در مورد یک منطقه انجام دهد. طبقاتی که مأموران و حاکمان کشور از آن برگزیده می‌شوند، به طور مأیوس کننده‌ای فاسدند، و ادارهٔ گمرکات، که سالها زیر نظر بلژکیها بوده، خود مثال زنده‌ای است برای این حکم که هیچ اداره‌ای را نمی‌توان به ایرانیها واگذاشت. گفتن ندارد که با رفتن بلژیکیها، آن اداره در عرض شش ماه چند تکه خواهد شد.

هاوُرث در همین نامه می‌افزاید:

من فکر می‌کنم با حکومت مرکزی در تهران گفتگو دربارهٔ یک تحت‌الحمایه نـاممکن است؛ ولی به‌نظر می‌رسد که هیچ مانعی ندارد ما به موقعیت خاص ومنافع خود در عربستان اشاره کنیم، و به اطلاع دولت ایران برسانیم که در نتیجه، ما روابط خیلی خاصی با شیخ نیز داریم، و این روابط باعث می‌شود که ما هیچ تجاوزی به حقوق و امتیازات شیخ را نتوانیم تحمل کنیم. چنین موقعیتی باید تدریجاً به صورت یک حمایت بالفعل، بدون مداخله در سلطهٔ ایران در بیاید. در چنین وضعی برای ما دشوار است که به شیخ همان حمایتی را که انتظار دارد بدهیم، و در عین حال نظارت بر نفت و سایر صنایعی را که می‌خواهیم در عربستان توسعه دهیم به دست آوریم.

نظارت بر نفت، که هاوُرث و بسیاری دیگر تمنایش را داشتند، در اوائل سال ۱۹۱۴، وقتی حکومت انگلیس، در معامله‌ای به ارزش معادل ۲۰۰۰،۰۰۰ لیره استرلینگ ۵۱٪ سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری کرد، تحقق پذیرفت. خرید سود نظارت در شرکت نفت ایران و انگلیس نتیجه مستقیم نیازهای

کشتیرانی انگلیس به سوخت نفت بود. (در آن زمان، پنج دستگاه از جدیدترین کشتیهای جنگی در دست ساخت انگلیس نفت‌سوز بودند.) اکتشاف نفت در خوزستان منبع نفتی مطمئنی برای کشتیرانی انگلیس فراهم کرده بود. از ۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ آنچه مانده بود، فقط بهای نفتی بود که کشتیرانی انگلیس از ایران می‌خواست. از آنجا که در آن زمان شرکت نفت ایران و انگلیس در جستجوی سرمایه بیشتر بود، نسبتاً آسان بود که در قالب یک قرارداد طولانی مدتِ تهیه و قراردادِ خرید سهم مساوی، این سرمایه را جمع کنند. تقاضای نیروی دریایی برای نفتِ مطمئن و آسان با نیاز شرکت نفت ایران وانگلیس برای سرمایه در گردش، بیشتر همخوانی داشت.[۸۵]

پس از بستن این قرارداد، انگلیسیها ملاحظات بیشتری برای تقویت روابط سیاسی خود با خزعل قایل شدند. شروع جنگ جهانی اول و گسترش مخاصمات تا منطقهٔ شط‌العرب، ضرورت فوری اعطای ضمانتهای بیشتر به شیخ را پیش کشید. به این ترتیب، در ۲۲ نوامبر ۱۹۱۴، این تضمین به خزعل داده شد که انگلیسیها «برای حفاظت وضع فعلی خودگردانی محلی او» هرچه در توان دارند انجام می‌دهند. این بزرگترین سندی بود که می‌بایست برای دستکم یک دهه بعد، بر روابط انگلیسیها و خزعل حکمفرما شود.

خوزستان در آستانهٔ جنگ جهانی نخست؛ فروپاشی اقتدار دولت مرکزی

از سال ۱۹۱۴ اقتدار دولت مرکزی در خوزستان، سخت محدود گردید. در نیمه

۸۵. برای جزئیاتِ بیشتر، ر.ک:

Marian Jack, "The Purchase of the British Government's Share in the British Petroleum Company," *Past and Present*, 14 (Oct. 1968). 231-46 and Great Britain Parliament : Sessional Papers. Agreement with the Anglo Persian Oil Company Ltd., Vol. 54 (London, 1914).

برای آگاهی از نظر نویسندگان ایرانی در بارهٔ این قضیه، ر.ک: مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران (تهران، بدون تاریخ)، صص ۲۵۰ - ۲۶۵.

جنوبی ایالت، شیخ خزعل از آزادیِ عملِ کامل بهره می‌برد - آزادی عملی که یکی از مأموران ایرانی آن را قریب به رابطهٔ شیوخ کویت با سلاطین عثمانی توصیف کرده بود.[۸۶] نیمهٔ شمال ایالت به‌طور سنتی میدان نبردی میان قبایل لر، بختیاری و عرب بود، که هر کدام سعی می‌کردند منابع اقتصادی کمیاب آن را به‌خود اختصاص دهند. شکاف عمیقی که میان این گروههای کوچرو و همیشه درگیر جنگی علنی وجود داشت، به دولت مرکزی اجازه می‌داد که شبه حضوری در این منطقه داشته باشد. در حقیقت، کارگزار خوزستان، در مارس ۱۹۱۳ به وزیر خارجه ایران گزارش داد که دولت مرکزی توانسته است میزانی از نظارت را در شمال خوزستان برقرار سازد؛ دلیلش هم صرفاً وجود سوءظن و دشمنی آشکار بختیاریها نسبت به شیخ محمره است.[۸۷] از این زمان، اقتدار دولت مرکزی - که بیشتر ذهنی بود تا واقعی - تنها به شهرهای دزفول و شوشتر محدود گردید. حتی در این شهرها هم، فرمانروایان ایالت، در انجام وظایف دولتی - چون استیفای مالیات - دشواری قابل توجهی داشتند. وقتی در این شهرها اختلافات گروهی به‌وجود می‌آمد، چنانکه در سال ۱۹۱۰ در شوشتر رخ داد، حکام ایالت مجبور بودند برای خواباندن شورش بر شیخ محمره تکیه کنند.

توانایی دولت مرکزی برای حفظ اقتدار خود در ایالت، تا حد زیادی در وجود حکمران کل ایالت تجسم می‌یافت. اعیان تهران، که مدیران ایالتی از صفوف آنها بیرون می‌آمدند، از اینکه در خوزستان منصوب شوند فوق‌العاده اکراه داشتند. بخشی از این اکراه به خاطر شهرت ایالت به سرزمینی بغایت صحرایی است؛ سرزمینی با آب و هوایی خشن، مردمی بَدَوی، و عشایری سوخته و

86. I. M. F. A. A. " Files for 1331 " (1912-13), Vol. 31, File 5, *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 6 Rabi' II 1331 (March 15, 1913), No. 17392/2905.

87. *Idem.*, " Files for 1331 (1912-13), Vol. 31, File 5, No. 72 *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 6 Rabi' II 1331 (April 20, 1913).

یاغی.[۸۸] این بی‌میلی با دشواری عایدی نداشتنِ حکومت خوزستان آمیخته می‌شد. به این ترتیب، افراد معدودی خواستار آن بودند که به ایالت «تبعید» شوند. با توجه به کمبودهای ایالت می‌توان گفت که حکام خوزستان، در دههٔ پیش از آغاز جنگ جهانی نخست، دو دسته بودند. یک دسته حکامی بودند که یا منافعی در ایالت داشتند یا با رابطه ازدواج با شیخ خزعل مربوط بودند. حکمرانان دستهٔ دوم معمولاً از پیرمردان و از کارافتادگان تشکیل می‌شدند. اینها کسانی بودند که می‌خواستند سختی را تحمل کنند و در عوض از افتخار حاکم بودن برخوردار گردند.

در دسته نخست، برجسته‌ترین نمونه سالار معظم بود، که در ژوئن ۱۹۰۵ به سمت حاکم خوزستان منصوب شد.[۸۹] این نجیب‌زاده، پسر عمو و وارث نظام‌السلطنه بود، و اراضی وسیعی در ایالت داشت. سالار معظم همچنین نخستین عموی بتول، زن شیخ خزعل به شمار می‌رفت. در آوریل ۱۹۰۷، سالار معظم حاکم لرستان نیز شد.[۹۰] از مه ۱۹۰۷ تا نوامبر ۱۹۰۸، سالار معظم حکومت خوزستان را در دستهای شیخ خزعل نهاد. در نوامبر ۱۹۰۸، دولت مرکزی سیف‌الدوله را به عنوان حاکم خوزستان منصوب کرد. سیف‌الدوله، که پدر بزرگ جمیل‌السلطنه، زن دیگر شیخ خزعل بود، تا مه ۱۹۰۹ در خوزستان ماند. او در طی حکومتش، حتی یک بار هم به شوشتر یا دزفول پا نگذاشت، و زندگی خود را به‌صورت مهمانِ خزعل و نوه‌اش در محمره گذراند.[۹۱]

بهترین مثال حاکمان دسته دوم، فخرالملک بود که در اکتبر ۱۹۰۹ به عنوان

۸۸. وضع ایالت را از نظر خشونت و سختی می‌توان از دو نامه زیر دریافت:

Idem., " Files of the English Dept., for 1318, " (1900/1901), Vol. 175. *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 18 Muharram 1318 (May 18 , 1900) and *Idem.*, Files of the English Dept. for 1322" (1904/1905), Vol. 179, same to same, 9 Shavval 1322 (Dec. 17, 1906), No. 1909/597.

۸۹. برای شرح حال سالار معظم، ر. ک: صفایی، رهبران مشروطه، ج ۲، صص ۱۵۱ - ۲۲۴.

90. Wilson, *Precis*, p. 22.

91. *ibid.*, pp. 22-23.

حاکم ایالت پس از سیف‌الدوله آمد و تا سال ۱۹۱۱ در این پست ماند. کنسول انگلیس او را «مردی بی‌کفایت»[۹۲] توصیف می‌کند «که سلطه‌اش، حتی در شهرهای شوشتر و دزفول بیشتر اسمی است». چنانکه گفته شد، در دورهٔ حکومت او بود که وی مجبور شد از شیخ خزعل بخواهد که با شورشی در شوشتر، مقر حکومت ایالتی، مقابله کند. پس از فخرالملک، شاهزاده عمادالدوله (۱۹۱۱ - ۱۲)، و اجلال‌السلطنه (۱۹۱۲ - ۱۳) بر سر کار آمدند. دورهٔ آنها چندان برجسته نبود، و اثر مثبتی بر حکومت ایالت نگذاشت.

تا اینجا فروپاشیِ اقتدارِ دولت مرکزی در ایالت را به پیدایش نفوذ خارجی، بی‌عرضگی و رشوه‌خواریِ حکمرانان ایرانیِ ایالت نسبت دادیم. ولی عاملِ مهم دیگری نیز در کار بود: دولت مرکزی، که در پی منافع کوتاه‌مدت بود، تصمیماتی می‌گرفت که در آرایش قوا در ایالت عواقب درازمدت ناگواری برجا می‌گذاشت. مهمترین امتیازی که به خزعل داده شد، استقلال اداره ایالتی بود.[۹۳] این امتیاز در زمان اختلاف گمرکات داده شد، و مقصود از آن اساساً این بود که سوءظن شیخ خزعل از بابت دولت مرکزی برطرف شود. اما اثر درازآهنگ این امتیاز این بود که سلطه حکومت ایالتی را نیز کاهش داد. به گفتهٔ ویلیام مک‌دوال، حکمران کل ایالت نمی‌توانست شیخ را به حضور بخواند: «برای احضار او باید خون شاهی داشت، والّا هیچ‌کس مقام برتری ندارد.»

به همین‌سان، علی‌رغم نصیحت کارگزار[۹۴] ولی تحت فشار شدید دولت مرکزی مبنی بر تسریع در جمع‌آوری مالیات، حکومت ایالتی حقِ جمع‌آوری

92. I. M. F. A. A. " Files for 1329 " (1911) Vol. 30, File 7, Ministry of Interior to the Ministry of Foreign Affairs, 29 Jumadi II (July 8, 1911).No. 2796, and *Idem.*, Files for 1320 (1911/12), Vol. 31, File 4 same to same, Hamal 1330 (Feb. 11, 1912).21

۹۳. کسروی، تاریخ پانصدساله، ص ۲۶۷.

94. I. M. F. A. A. " Files of the English Dept. for 1316, " (1898/99) Vol. 175, *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 19 Ramazan 1316 (January 31, 1898).

مالیاتِ بخش جنوبی خوزستان را به شیخ خزعل واگذار کرد. این اتفاق در سال ۱۸۹۸ / ۹۹، هنگامی که شیخ خزعل به شکل صوری اجاره‌دار مالیات اتحاد کعب شد، رخ داد. در همین خصوص در سال ۱۹۰۲ / ۱۹۰۳ چنین حقی به اتحاد بنی‌طُرُف نیز داده شد.[۹۵] خزعل پس از مدت کوتاهی توانست نظارت خود را تحکیم کند، و با گرفتن گروگانهایی از این اتحادها، حکومت مؤثر خود را بر سراسر خوزستان جنوبی گسترش دهد.[۹۶] در نتیجه، حکومت ایالتی از کارآمدترین سلاح خود ـ قابلیت استفاده از یک اتحاد برای ممانعت از جاه‌طلبی سیاسی رقبای خود ـ بی‌بهره شد و نتوانست دیگر از شیوهٔ کلاسیکِ «تفرقه‌بینداز و حکومت کن» استفاده کند.

فروپاشی اقتدار دولت مرکزی در خوزستان، از شرایط مسلط در بقیه کشور نیز ناشی می‌شد. پس از انقلاب مشروطیت و جنگ داخلی، ماشین حکومت درحالی که در بهترین روزها به فرسودگی افتاده بود، به سهولت متوقف شد. آشفتگی آن سالها را شاید می‌توان بهترین شکل در این واقعه مجسم کرد: در ژوئیه ۱۹۱۱، کارگزار محمره از این شکایت کرد که هیچ تلگرافی از تهران دریافت نمی‌کند، و ظاهراً تلگرافهای او نیز به پایتخت نمی‌رسد؛ و اظهار داشت که اپراتورِ محمره همتای خود را در اهواز سرزنش می‌کند؛ و این یک اپراتورِ شیراز را مقصر می‌داند.[۹۷] در عرض دو سال بعد یکی از بیشترین شکایات، که مکاتبات زیادی را برانگیخت، راجع به دشواریهای داشتنِ ارتباطات تلگرافی میان پایتخت و

95. Idem., " Files of the English Dept. for 1320 " (1902/1903) Vol. 177 *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 2 Zu'l Hijjah 1320 (March 2, 1903). No. 1219/381.

۹۶. روش گروگانگیری خزعل در سند زیر توصیف شده است:

I. M. F. A. A. " Files of the English Dept. for 1318, " (1900/1901) Vol. 175, *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 18 Muharram 1318 (May 18, 1900).

97. *Idem.*, "Files for 1329" (1911), Vol. 30, File 1, *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 30 Rajab 1329 (July 27, 1911) No. 632/155.

خوزستان بود. در سال ۱۹۱۳، از وزارت پست و تلگراف خواسته شد که پیامی را درعرض ۷۲ ساعت (۳روز) به محمره مخابره کند.[۹۸] پاسخ آن وزارتخانه این بود که سیمهای تلگراف میان تهران و محمره شرایط خوبی ندارند و سرانجام پیام مذکور از طریق دریای سیاه به استانبول و از آنجا به بغداد مخابره شد تا به محمره رسید.[۹۹]

در برابر حالت هرج و مرجی که بر کشور حکمفرما بود، خوزستان جنوبی چون واحه‌ای از ثبات و کارآیی جلوه می‌کرد.[۱۰۰] درواقع، در نامه نسبتاً مهرآمیزی، وزیر مختار انگلیس در تهران چنین خاطر نشان می‌کند: «حکومت شیخ طبعیتاً به پای معیارهای اروپائی نمی‌رسد، ولی می‌تواند برای بقیه ایران الگوی خوبی باشد.»

98. *Idem.*, "Files for 1331" (1912/13), Vol. 31, Files 2. Ministry of Foreign Affairs to the Ministry of Posts and Telegraphs, 9 Rabi' II 1331 (March 16, 1913), No. 2912.

99. *Idem.*, "Files for 1330" (1911/12), Vol. 31, File 1. Russian Dept. (Foreign Minstry) to the Russian Embassy, Tehran, 25 Muharram 1330 (January 15, 1912), No. 240.

100. *Idem.*, " Files for 1330 " (1911/12), Vol. 31, File 3, *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 28 Rajab 1330 (July 13, 1912), No. 13.

فصل ۵

سازمان اجتماعی ـ اقتصادیِ خوزستان

۱۸۹۰ـ۱۹۲۵

در فصل پیش از تغییر در آرایش قوا و اثر آن بر ساختار حکومت ایالتی سخن گفته شد. سازمان اجتماعی و اقتصادی ایالت نیز طی سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۵ دستخوش تحول سریعی گردید، که از نظر مفهومی می‌توان آن را به‌عنوانِ گذار از اقتصاد معیشتی به‌سوی اقتصادِ حساس به اثر بازارهای بین‌المللی توصیف کرد. این گذار عمدتاً از طریق گسترشِ تجارت خارجیِ کلان صورت گرفت. همین گذار بود که تحولاتی را در نحوهٔ اجاره‌داری زمین، رشد جمعیت و الگوهای اسکانی، و شبکه‌های ارتباطی ایالت پدید آورد.

رشد تجارت خارجی

دربارهٔ تجارت ایالت از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ اطلاعات قابل توجهی در دست است. براساس گزارشهای تجاری رسمی انگلیس می‌توان روایت معقول و مفصلی از حجم و ترکیب تجارتِ ایالت در این دوره به‌دست آورد. اما گزارشهای مذکور چند نقص عمده دارند. نخست اینکه تنها دربارهٔ اجناسی هستند که از محمره و از طریق رودخانه کارون ترخیص شده‌اند. اگرچه رودخانه کارون شریان عمدهٔ تجارت ایالت محسوب می‌شد، ولی در همین زمان چند گذرگاه تجاری دیگر نیز در مرز زمینی میان امپراتوری عثمانی و خوزستان وجود داشت. همچنین، مبادلات تجاریِ بندرگاهها و اسکله‌های ایالت، که از طریق قایقهای محلی انجام

مبادلات تجاریِ بندرگاهها و اسکله‌های ایالت، که از طریق قایقهای محلی انجام می‌شد، عموماً در این گزارشها نیامده‌اند. ثانیاً از این گزارشها نمی‌توان تصویر جامعی از حجم تجارت ایالت به‌دست آورد، زیرا کمیّت کالای صادر شده گاهی برحسب وزن (عموماً تن یا هندردویت[۱]) و گاهی نیز برحسب تعداد «بسته»، «عدل» و «گونی» عرضه گردیده است. سوم اینکه ارزش تجارت تنها به پول بریتانیا (لیرهٔ استرینگ) داده شده است. میان سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۱۳ نرخ برابری استرلینگ و تومان از پوندی ۳/۳ تومان، به پوندی ۵/۵ تومان تغییر کرد. به دلیل کاهش سریع ارزش تومان، نمی‌توان افزایش واقعی حجم تجارت را برحسب پول بریتانیایی مشخص کرد. به این ترتیب تجارت ایالت، میان سالهای ۱۸۹۰ و ۱۹۱۴، برحسب پولِ استرلینگ به مقدار ۵/۶۵ درصد رشد داشت. نرخ رشد برای همان دوره برحسب تومان از قرار ۹/۴۱ درصد بود.[۲] چهارم اینکه، گزارشهای تجاری مذکور از ۱۹۱۴ به بعد قطع می‌شوند. انتشار این گزارشها بعد از جنگ متوقف گردید، و تا ۱۹۱۸ از سر گرفته نشد. برای دورهٔ ۱۹۱۴ - ۱۹۲۵، اگرچه کنسولهای محلی انگلیس گزارشهایی فراهم می‌کردند، اما این گزارشها در هیچ یک از وزارتهای خارجهٔ [ایران و انگلیس]، یا آرشیوهای هند حفظ نشدند.

متأسفانه ممکن نیست گزارشهای تجاری انگلیسی را با گزارشهای تجاری ملل دیگر مقایسه کنیم. انگلیسیها گزارشهای سالانه‌ای فراهم می‌کردند که دو شکل داشت: یکی از مناطق تجاری محل اقامت کنسولهای خودشان، و دیگری گزارشهایی کلی از کل تجارت آن کشور. درحالی که مثلاً گزارشهای فرانسوی یا آمریکایی، کمتر به‌طور مرتب منتشر می‌شدند و تنها دربارهٔ تجارت ایران بودند.[۳]

۱. Hundredweight (یا اختصاراً cwt). واحد وزنی که در انگلیس برابر ۱۱۰ پوند یا ۵۰/۸۰ کیلوگرم و در آمریکا برابر ۱۰۰ پوند یا ۴۵/۳۶ کیلوگرم است. - م.

۲. ر. ک: ارقام جدول ۷.

۳. برای مثال، ر. ک:

Rapports Commerciaux des Agents Diplomatiques et Consulaireds de France,

→

همین سخن را دربارهٔ آمارهای رسمی گمرک ایران که از سال ۱۹۰۰ به بعد منتشر می‌شدند نیز می‌توان گفت. اگرچه «احصائیه‌های تجاری ایران» اطلاعات مفصلی از حجم تجارت، رسیدهای گمرکی گمرکخانه‌های مختلف، گزارشهای بارگیری، در مورد کالاهای واردشده و خارج شده از بنادر مختلف دارند، ولی افت و خیز تجارت در ایالتهای مختلف را نشان نمی‌دهند.[۴]

با این همه با استفاده از گزارشهای تجاری انگلیسی، به‌رغم کمبودهایی که در بالا برای آنها برشمردیم، این امکان هست که گزارش مفصلی از حجم تجارت ایالت ارائه دهیم. رشد تجارت خوزستان میان سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۴ (سال به ۲۰ مارس ختم می‌شد)، در جدول ۷ منعکس شده است.

اینجا مناسب است که به بررسی دو وجه تجارت خارجیِ ایالت، یعنی صادرات واردات بپردازیم. محصولات کشاورزی چون گندم، جو، برنج، خرما و محصولی چون پشم اقلام اصلی صادرات بودند. با عواید صادرات، محصولاتِ گوناگونی وارد می‌شد که شامل پارچه، ادویه، قهوه، شکر، شیشه‌آلات و مصنوعات فلزی می‌گردید. به سخن دیگر، تجارت خارجی خوزستان با الگوی کلاسیک تجارت تمام جوامعِ توسعه‌نیافته همخوان بود: صدور مواد خام، برای کسب

→ *Commerce General de la Perse 1901/1902* (Paris, Direction de Commerce Exterieur, 1902), No. 251 and *Idem*, *Commerce de la Perse avec les Pays Etrangers* (Paris, Direction de Commerce Exterieur, 1904), No. 455 and John Tyler, "Trade and Commerce in Persia," *Monthly Consular Reports* (Washington), 74 (1904) : 785-94, and United States Manufactures Bureau. *Persia Trade for the Year 1907* (Washington, Government Printing Office, 1908) (Consular Reports. Annual Series), No. 26.

۴. برای مثال، ر.ک:

Administration des Douance, *Statistiques Commerciales de la Perse. Tableau General du Coommerce avec les Pays Etrangers Pendant 1'anne 1304* (1925/26) (Tehran: Imprimerie R. C. 1 U. R. S. S. en Perse, 1926).

این گزارشها از سال ۱۹۰۰ به بعد منتشر می‌شدند.

جدول ۷- بازرگانی خارجی خوزستان ۹۱/۱۸۹۰-۱۴/۱۹۱۳

سال	واردات (استرلینگ)	صادرات (استرلینگ)	بازرگانی کل (استرلینگ)	نرخ برابری ارز	بازرگانی خارجی (تومان)
۱۸۹۰/۹۱	۱۴۶۱۴۱	۵۳۰۹۶	۱۹۹۲۳۷	۳/۳	۵۶۷۴۸۲
۱۸۹۱/۹۲	۱۴۰۶۳۹	۴۵۳۳۶	۱۸۵۹۷۵	۳/۶	۶۶۹۵۱۰
۱۸۹۲/۹۳	۱۳۶۶۰۲	۶۷۵۳۹	۲۰۴۱۴۱	۴/۰	۸۱۶۵۶۴
۱۸۹۳/۹۴	۱۱۲۰۹۸	۸۹۰۳۹	۲۰۱۱۳۷	۴/۱	۸۲۴۶۶۲
۱۸۹۴/۹۵	۱۳۱۹۶۹	۸۸۲۹۳	۲۲۰۲۶۲	۵/۰	۱۱۰۱۳۱۰
۱۸۹۵/۹۶	۱۳۶۰۰۶	۹۸۱۹۳	۲۳۴۱۹۹	۵/۵	۱۲۸۸۰۹۵
۱۸۹۶/۹۷	۱۴۳۹۰۶	۱۲۹۱۱۶	۲۷۳۰۲۲	۵/۱	۱۳۹۲۴۱۲
۱۸۹۷/۹۸	۱۲۱۴۰۷	۸۷۴۷۸	۲۰۸۸۸۰	۵/۲	۱۰۸۶۱۷۶
۱۸۹۸/۹۹	۱۵۷۱۶۲	۸۸۹۲۷	۲۴۶۰۸۹	۵/۳	۱۲۷۹۶۶۳
۱۸۹۹/۱۹۰۰	۲۰۷۸۹۲	۱۳۱۷۰۶	۳۳۹۵۹۸	۵/۳	۱۷۹۹۸۶۹
۱۹۰۰/۱۹۰۱	۳۴۰۷۶۴	۱۶۴۰۷۸	۵۰۴۵۴۲	۵/۳	۲۶۷۵۶۶۳
۱۹۰۱/۱۹۰۲	۲۳۲۸۳۵	۲۱۵۵۵۶	۴۴۸۳۹۱	۵/۳	۲۳۷۶۴۷۲
۱۹۰۲/۱۹۰۳	۱۲۳۴۵۸	۱۷۹۶۱۲	۳۰۳۰۷۰	۵/۶	۱۷۹۷۱۹۲
۱۹۰۳/۱۹۰۴	۱۶۸۱۷۳	۱۱۸۸۷۸	۲۸۷۰۵۱	۵/۶	۱۶۰۷۴۸۶
۱۹۰۴/۱۹۰۵	۲۳۶۹۰۲	۱۲۲۳۸۹	۳۸۶۳۹۱	۵/۸	۲۲۴۰۴۸۸
۱۹۰۵/۱۹۰۶	۱۸۴۶۰۶	۱۱۷۱۴۸	۳۰۱۷۵۴	۶/۰	۱۸۱۰۵۲۴
۱۹۰۶/۱۹۰۷	۲۸۶۶۲۴	۱۱۴۹۲۵	۴۰۱۵۴۹	۵/۶	۲۲۴۸۶۷۴
۱۹۰۷/۱۹۰۸	۲۸۴۷۴۷	۲۰۶۸۲۹	۴۹۱۵۷۶	۵/۰	۲۴۵۷۸۸۰
۱۹۰۸/۱۹۰۹	۲۶۱۸۵۹	۱۳۰۴۸۰	۳۹۲۳۳۹	۵/۰	۱۹۶۱۱۹۵
۱۹۰۹/۱۹۱۰	۹۱۶۸۱۰	۲۱۷۹۷۶	۱۱۳۴۷۸۶	۵/۰	۵۶۷۳۹۳۰
۱۹۱۰/۱۹۱۱	۶۱۶۹۰۴	۳۴۱۰۴۶	۹۵۷۹۵۰	۵/۰	۴۷۸۷۷۵۰
۱۹۱۱/۱۹۱۲	۵۹۹۴۷۳	۴۲۲۲۴۹	۱۰۲۱۷۲۲	۵/۰	۵۱۰۸۶۱۰
۱۹۱۲/۱۹۱۳	۶۰۶۶۵۵	۳۳۰۵۵۵	۹۳۷۲۱۰	۵/۵	۵۱۵۴۶۵۵
۱۹۱۳/۱۹۱۴	۸۱۲۰۹۶	۳۱۳۰۳۱	۱۱۲۵۱۲۷	۵/۵	۶۱۸۸۱۹۹

مآخذ:

این جدول براساس گزارشهای تجاری سالانه دوره ۱۸۹۰ - ۱۹۱۲ تنظیم یافته است. گزارشهای یادشده به ترتیب زیر منتشر شده بودند:

A) 1890/91 --1899/1900 in the " Administration Report of the Persian Gulf Residency " which were contained in the *Selections from the Records of the Government of India* = *S.R.* Thus the 1890/91 report was published in *S. R.* No. 285 (Calcutta, Government of India Printing Office = GIPO, 1891), 1891/92 in *S. R.* No. 293 (Calcutta, GIPO, 1892), 1892/93 in *S. R.* No. 304 (Calcutta, GIPO, 1893), 1893/94 in *S. R.* No. 315 (Calcutta, GIPO, 1894), 1894/95 in *S. R.* No. 326 (Calcutta, GIPO, 1895), 1896/97 in *S. R.* No. 338 (Simla, Government Central Printing Office = GICPO, 1896), 1896/ 97 in *S. R.* No. 347 (Simla, GICPO, 1897), 1897/98 in *S. R.* No. 359 (Simla, GICPO, 1898), 1898/99 in *S. R.* No. 373 (Simla, GICPO, 1899), and 1899/1900 in *S. R.* No. 379 (Simla, GICPO, 1900).

B) The trade reports for 1900/1901 -- 1903/1904 were published by Great Britain, Foreign Office Diplomatic and Consular Reports. Annual Series, as follows: Report for 1900/1901 containd in *Report on the Trade and Commerce of the Persian Gulf* (London, HMSO, 1901) [Command 2803], 1901/1902 in *Report on the Trade and Commerce of the Persian Gulf* (London, HMSO, 1902) [Command 3036], 1902/1903 in *Report on the Trade and Commerce of the Persian Gulf* (London, HMSO, 1903) [Command 3182], 1903/1904 in *Report on the Trade and Commerce of the Persian Gulf* (London, HMSO, 1904) [Command 3408].

C) The Trade Reports for 1904/1905 -- 1913/1914 were published as follows: idem.,*Report on The Trade and Commerce of Arabistan* -

1904/05 (London, HMSO, 1905) [Command 3360].

1905/06 (London, HMSO, 1906) [Command 3579].

1906/07 (London, HMSO, 1907) [Command 3885].

1907/08 (London, HMSO, 1908) [Command 4134].

1908/09 (London, HMSO, 1909) [Command 4343].

1909/10 (London, HMSO, 1910) [Command 4594].

1910/11 (London, HMSO, 1912) [Command 4827].

1912/13 (London, HMSO, 1914) [Command 5264].

1913/14 (London, HMSO, 1916) [Command 5450].

سرمایه جهت ورود کالاهای مصرفی و غذایی. این گرایش بوضوح در جدول مربوط قابل تشخیص است. در عین حال، حجم واردات تا حد زیادی به وسیلهٔ حجم کالای صادراتی تعیین می‌شد. به این ترتیب، در سالهایی که ارزش اجناس صادراتی سقوط می‌کرد، ارزش کالاهای وارداتی نیز سقوط می‌کند.

عدم موازنه میان ارزش کلِ کالاهای وارداتی و صادراتی را می‌توان با حقایق زیر توضیح داد: ارقامی که در جدول ۷ برای واردات به‌دست داده شده‌اند، ارزش کالاهای وارد شده به ایالت، و نیز کالاهای حمل شده به مقصد داخل ایران و کشورهای دیگر را نشان می‌دهند. به این ترتیب، در سال ۱۸۹۱ برآورد می‌شد که از مقدار کل واردات، $\frac{1}{4}$ واردات به خوزستان جنوبی تعلق داشت، $\frac{1}{4}$ به کویت، $\frac{1}{4}$ سهم دزفول ولرستان، و $\frac{1}{4}$ دیگر سهم شوشتر بود. در سال ۱۳-۱۹۱۲ کنسول انگلیس گزارش داد که: «سهم عمدهٔ کالاهایی که در دفاتر گمرکی منعکس است در واقع ترانزیت کالا از طریق اهواز به اصفهان، یا به شوشتر برای پخش یا حمل دوباره به دزفول برای فروش به قبایل لُرستان می‌شود.» از سوی دیگر، ارقامی که برای صادرات عرضه شده، به‌طور کلی فقط شامل کالاهایی است که به‌وسیله ایالت صادر شده‌اند.[۵]

این عدم موازنه میان حجم کالاهای صادراتی و وارداتی را نیز می‌توان با اختلاف در کششِ قیمتِ آنها توضیح داد. به‌طور کلی، واردات - در نبود منابع داخلی عرضه و کمیابی کالاهای جانشین - دارای کشش قیمت بودند. یعنی واردات می‌توانستند هزینه بالای حمل و نقل و عوارض گمرکی را تاب بیاورند بدون این که از میزان تقاضای آنها کاسته شود. تنها مواردی که در آنها تقاضا برای واردات نسبت به تغییرات بها حساسیت داشت، زمانی رخ می‌داد که منابع دیگری برای عرضهٔ کالا موجود بود. به‌این ترتیب، بازارهای شمالی و جنوبی ایران، به ترتیب محل عرضهٔ اجناس روسی و انگلیسی بودند، و تنها در نقاط محدودی بود

۵. یعنی چیزی نیست که در خوزستان مصرف شود، تا به‌حساب آن گذاشته شود. - م.

که واردات انگلیسی و روسی با هم رقابت می‌کردند.[۶]

کشش زیاد قیمت واردات تاحدی در جدول ۸ بازتاب یافته است. در این جدول، بهای دو نوع پارچهٔ معمولی، یعنی طاقهٔ پارچه خاکستری پیراهنی ۸ و ۹ پوندی با ارزش کل پارچه‌های وارداتی همان سال مقایسه شده است. می‌توان دید که به‌رغم افزایش قابل ملاحظه در قیمتها، از نظر سقوط قیمت هیچ رابطه‌ای میان ارزش کلی و حجم قماش وارداتی دیده نمی‌شود. اما باید توجه کرد که ارقام برای قماش وارداتی شامل سایر اجناس نیز هست؛ هم اقلام گران (چون چیت منچستر و پارچه پیراهنی سفید)، و هم اقلام ارزانتر (چون چیت هندی). تنها قیمت نسبی پارچه پیراهنی ۸ یا ۹ پوندی است، که در طول چند سال به‌دست داده شده؛ و در سالهای مورد بحث، پارچه‌های دیگری نیز وارد می‌شده است.

برعکس، صادرات ـ که عبارت از محصولات خام کشاورزی است ـ از آنجا که منابع عرضه‌اش متعدد است، کشش بهای کمتری داشت. این نشان می‌داد که صادرات، در بازار جهانی، در قالب بها و کیفیت نیز می‌بایست رقابتی بوده باشد. در نتیجه، اکثر محصولات کشاورزی داخل ایران نمی‌توانست صادر شود، زیرا هزینه حمل و نقلش زیاد بود. به این‌ترتیب، ارقام داده شده در جدول بالا، تنها محصولات صادراتی خوزستان را نشان می‌دهد. در این میان تنها استثنا تریاک بود، جنسی که برای آن تقاضای جهانی گسترده‌ای وجود داشت (و بنابراین کشش قیمتش بسیار بالا بود)، جانشین نداشت، و جنس مشابهش محدود بود.

۶. به همین دلیل اجناس روسی نمی‌توانستند در خوزستان با اجناس انگلیسی رقابت کنند.

I. M. F. A. A " Files of the English Dept." for 1322 (1904/1905) Vol. 122 *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 4 Rajab 1322 (Sept. 14, 1904), No. 1715/527.

جالب است بدانیم که حتی پیش از باز شدن رودخانه کارون بر کشتیرانی بین‌المللی، کل حجم تجارت ایالت در دست انگلیسیها متمرکز بود.

جدول ۸

بهای تطبیقی پارچهٔ پیراهنی ۸ و ۹ پوندی و جمع کل پارچه وارداتی

شرح	۱۸۹۵ / ۱۸۹۴			۱۸۹۷ / ۱۸۹۶			۱۹۰۱ / ۱۹۰۰		
	قیمت	مقدار	ارزش	قیمت	مقدار	ارزش	قیمت	مقدار	ارزش
پارچه پیراهنی خاکستری ۸ پوندی	۱۰ - ۴	۲,۶۷۸ عدل		۴ - ۱۱ $\frac{۱}{۲}$			۶ - ۲ $\frac{۳}{۴}$		
		۱,۶۱۵ عدل	۶۱,۲۲۲		۳,۹۲۵	۷۷,۲۸۹			۱۹۲,۳۱۵
پارچه پیراهنی خاکستری ۹ پوندی	۷ - ۵	۳۷۹		۵ - ۱۰ $\frac{۱}{۲}$			۶ - ۹ $\frac{۱}{۲}$		

یادداشت: قیمت پارچه به شلینگ (لیرهٔ استرلینگ) و پنس داده شده است.

مآخذ:

Trade Report for 1894 / 1895, pp. 55 and 59; Trade Report for 1896 / 1897, pp. 22 and 24; Trade Report for 1900 / 1901, pp. 33.

با آغاز سال ۱۸۹۳، مقادیری تریاک از داخل ایران از طریق محمره صادر شد. ولی بعد از تکمیل جادۀ اهواز ـ اصفهان (جادۀ لینچ/بختیاری) در سال ۱۹۰۰، تریاک بیشتری از ایالت شروع به صدور کرد. تکمیل این جاده، و کاهش بعدی در هزینه‌های حمل و نقل منجر بدان شد که ارزش و حجم محصولات دیگر کشاورزیِ صادراتی بالا برود. باوجود این، به‌طورکلی تنها صدور اقلامی کم حجم و پرارزش، نظیر تریاک و صمغ کتیرا، سودآور بود.[۷]

۷. آمار صمغ و تریاک صادر شده از طریق جاده لینچ

جنس	۱۹۱۰/۱۱		۱۹۱۱/۱۲		۱۹۱۲/۱۳	
	ارزش (استرلینگ)	حجم (تن)	ارزش (استرلینگ)	حجم (تن)	ارزش (استرلینگ)	حجم (تن)
صمغ	۱۱۲۱۹	۴۹۳	۱۲۷۸۲	۴۶۵	۱۴۳۱۱	۵۷
تریاک	۸۲۴۸۱	۹۲	۱۱۲۱۵۶	۹۵	۱۵۶۱۵۹	۶۷

مأخذ: Trade Report for 1912 / 13, pp. 17-18.

در سال ۱۹۰۰، نخستین سال کار این جاده، ۱۸۳ بار محمولۀ تریاک جمعاً به ارزش ۱۰۹,۸۰ لیرۀ استرلینگ و ۲,۰۵۶ تن صمغ به ارزش ۴,۳۶۹ لیرۀ استرلینگ از محمره صادر شد.

علی‌رغم این عوامل، ارزش استرلینگ کالاهای صادراتی از خوزستان میان سالهای ۱۸۹۰/۹۱ و ۱۹۱۲/۱۳ شش برابر افزایش یافت. رشد صادرات متأثر از ملاحظات عرضه و تقاضا بود. در زمینه عرضه، بزرگترین عاملِ تعیین‌کننده مقدار محصول بود که به‌نوبۀ خود متأثر از مقدار و زمان باران، و دخالت دولت بود. از آنجا که عمدۀ کشاورزی ایالت به صورت دیم (متکی به آب باران) بود، در سالهایی که باران کم می‌بارید، حجم خرمن رو به کاهش می‌گذاشت. در این سالها دولت وارد عمل می‌شد و برای جلوگیری از قحطی و ناآرامی عمومی، صدور

۷.

موادغذایی را قدغن می‌کرد. به‌این ترتیب، عرضه موجود کم می‌شد، هرچند پاره‌ای موادغذایی، ولو به شیوه‌های پنهانی، همچنان صادر می‌شد.

در مورد تقاضا، قیمت عاملی بزرگ بود. قیمت ایالتی مواد غذایی ناگزیر باید به اندازه کافی از قیمت مسلط در بازارهای بین‌المللی کمتر می‌بود، آن‌قدر که صادرات بتواند هزینه گران حمل و نقل، عوارض گمرکی و سود را تاب بیاورد و هنوز رقابتی باشد. در سالهای متعدد، قیمت نقل شده برای فروش غلات بسیار بیش از قیمت لندن بوده است، با این نتیجه که هیچ صدوری در کار نبود.

نرخ رشد صادرات از ملاحظات دیگری نیز متأثر بود. چنانکه پیشتر گفته شد، شیخ مزعل می‌ترسید که توسعه راه تجاری کارون به تضعیف سلطهٔ سیاسی او بر منطقه منجر شود. در نتیجه کوشش می‌کرد که از رشد تجارت جلوگیری کند. یکی از روشهای او برای رسیدن به این هدف این بود که خود انحصار تجارت خارجی را به‌دست گرفت. او در سال ۱۸۹۱، از طریق سران قبایل، فروش موادغذایی به بازرگانان اروپایی را قدغن کرد. یکی از نتایج کار این بود که چون شیخ نسبت به تجّار اروپایی قیمت کمتری می‌پرداخت بسیاری از محصولات صادراتی فروش نرفت، یا به‌وسیله صاحبانشان به مناطق دیگر فرستاده شد. در موارد دیگر، همهٔ محصولات از سوی نمایندگان شیخ، معمولاً به‌قیمتی پایین‌تر از قیمت پیشنهادی تجار اروپایی به‌فروش رفت. در چنین وقتی، بخشی از محصول به بهایی ناچیز از طرف شیخ به تجار اروپایی فروخته می‌شد.

به علت این تاکتیکها، تجار اروپایی ناگزیر بودند سیاست پیش خرید محصولی را که عرضه آن از طرف کشتکاران تضمین شده بود، در پیش گیرند. عیب این شیوه این بود که در سالهایی که محصول تلف می‌شد، یا صدور گندم قدغن می‌گردید، تجار اروپایی از لحاظ دریافت پیش خریدهای خود دچار مشکلات فراوانی می‌شدند. باوجود این، نظام پیش‌خرید در عمل ثابت شد که مفید است، زیرا تلاش شیخ مزعل برای به‌وجود آوردن تجارت انحصاری را خنثی می‌کرد.

رقابت میان تجار اروپایی، برای تأمین ذخایر غلات، چنان شدید بود که در

سال ۱۸۹۶، به‌رغم بازده بی‌سابقهٔ محصول، قیمت گندم هر «هندردویت» از ۳/۶ به ۶/۴ لیره افزایش یافت. در نتیجه، شرکتهای اروپایی، که در خوزستان کار می‌کردند، میان خودشان توافق کردند که غلات را به نرخ ثابتی بخرند و بدین ترتیب از افزایش قیمتها جلوگیری کنند. اندکی پس از آن شیخ نیز این توافق را پذیرفت. از این گذشته، او موافقت کرد که من (واحد اصلی وزن، در تجارت غلات) باید همان مقدار وزن را که برای ایرانیان به کار می‌برد برای تجار اروپایی نیز به کار برد. سابقاً اروپائیان ۱۸ قران بابت یک من گندم می‌دادند، ولی در مورد آنها من برابر ۱۲۰ اوقیه (۱ اوقیه = ۲۴/۵ پوند) به کار می‌رفت، درحالی که تجار ایرانی همان قیمت را برای یک من به حَسَبِ ۱۳۵ اوقیه، پرداخت می‌کردند - یعنی اروپائیان برای همان مقدار گندم ۱۲/۵ درصد بیشتر می‌پرداختند. امضای این توافق حاکی از آن بود که تلاش برای ایجاد انحصار خاتمه یافته است.

چنانکه پیشتر گفته شد، عواید ناشی از صادرات عمدتاً در اجناس وارداتی مصرفی برباد می‌رفت. این وضع به‌روشنی از ارزش صادرات و واردات به حسب پول استرلینگ، برای دههٔ ۱۸۹۰ / ۹۱ تا ۱۹۰۰ / ۱۹۰۱ بر می‌آید، یعنی درحالی که در این دوره صادرات از ۵۳،۰۹۶ تا ۱۶۴،۰۷۸ لیره استرلینگ افزایش یافته بود (افزایش به میزان ۳۰۹ درصد)، ارزش واردات از ۱۲۶،۷۹۱ تا ۳۴۰،۷۶۴ لیره استرلینگ نیز رشد داشت (افزایش به میزان ۲۳۳ درصد).

این افزایش در واردات، تغییری در الگوی مصرفی ایالت پدید آورد. مثال برجسته تغییر در شیوهٔ پوشاک بود: از ۱۹۱۳ بافته‌های خشن، که محصول محلی بود و مواد پشمی در آن به کار می‌رفت، جای خود را به لباسهای پنبه‌ای هندی و پوشاک ارزان‌قیمت منچستر دادند.

به همین شکل اجناس فلزی لعابی - بشقاب و قوری، تدریجاً جای ظروف چوبی و سفالین آشپزی - یعنی ظروف قبایل را گرفتند. کبریتهای سوئدی نیز همه گیر شدند.

همچنین افزایش حادی در ورود شکر نیز دیده می‌شود. تغییر مهم دیگر افزایش وارداتی بود که از آنها در ساختن کالاهای صادراتی استفاده می‌شد. نخ و

الیافِ نخ به شوشتر وارد می‌شد و آنجا به‌صورت پارچه در می‌آمد، با رنگهای محلی رنگ می‌شد و بعد از درآمدن به‌صورت بالاپوشهای نقش‌دار، صادر می‌گردید. همچنین واردات تجاری وسیعی از گونی وجود داشت، زیرا برای حمل گندم و صدور آن به کار می‌رفت. به‌این ترتیب در سال ۹۷/۱۸۹۶، سال اوج صدور گندم، ۷۷ تن گونی به ارزش ۳,۰۱۰ لیرهٔ استرلینگ وارد ایالت شد. به همین‌سان، واردات قابل ملاحظه‌ای از صندوقهای چوبی پیش ساخته از نروژ و سوئد وجود داشت، که تنها در سال ۱۸۹۶ به ۶۰۰۰ تن بالغ می‌شد. این جعبه‌ها را برای بسته‌بندی خرما و صدور آن به کار می‌بردند.

اینجا مناسب است که چگونگی تحول در ترکیب واردات، از دوره ۹۳/۱۸۹۲ تا ۱۳/۱۹۱۲ را بررسی کنیم. به همین منظور، ارزش منسوجات، شکر و فلزات وارداتی، در مقادیر مطلق آن، و به عنوان درصدی از کل درآمد، در جدول ۹ مقایسه شده است. پارچه و شکر به عنوان شاخصهای مصرف همه‌گیر و واردات فلز به عنوان شاخص فعالیت ساختمانی به کار می‌روند. (البته، بخشی از واردات فلز، چون اجناس لعابی نیز اقلام مصرفی هستند.)

اگرچه آمار زیر وارداتی را در بردارد که مقصدش بخشهای بیرون استان است، و اگر فرض شده که سهم واردات نواحی دیگر میان ۱۸۹۲ - ۹۷، و ۱۹۰۷ - ۱۲ به‌طور نهادی عوض نشده است (با توجه به گشایش جادهٔ بختیاری در سال ۱۹۰۰، می‌توان تصوّر کرد که احتمالاً در سال ۱۹۰۲ بیشترین میزانِ حمل و نقل از این جاده صورت گرفته)، در این صورت می‌توان نتایج با معنایی دربارهٔ تجارت و اوضاع اقتصادی کلی خوزستان استخراج کرد.

افزایش تدریجی در مصرف منسوجات، به عنوان نسبتی از کل واردات، از ۶۷,۵۰ درصد (در سال ۹۳/۱۸۹۲)، تا ۳۵,۳۱ درصد (در سال ۱۳/۱۹۱۲)، که دورهٔ رشد سریع جمعیت بود، نشاندهندهٔ بالا رفتن میزان رونق در ایالت است.[۸]

۸. به موجب آمار، ایالت در سال ۱۹۰۸ / ۱۹۰۹ «در حدود ۵۰۰,۰۰۰ نفر» جمعیت داشت. جمعیت ایالت در سال ۱۸۹۰ در حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر بود.

این افزایش نشان می‌دهد که نسبت کمتری از کل واردات صرف یک جنس ضروری پایه می‌شده است. به همین‌سان، افزایش نسبی در نسبت شکر وارداتی، یعنی یک جنس «تجملی»، از ۴/۴۸ درصد (در سال ۱۸۹۲/۹۳) تا ۲۰/۷۴ درصد (در سال ۱۹۱۲/۱۳) این نظر را تأیید می‌کند. بالا رفتن میزان رونق در ایالت را از افزایش در سطح دستمزد کارگران عادی، از روزی یک قران در سال ۱۸۹۰/۹۱ تا روزی دو قران در سال ۱۹۰۷ / ۱۹۰۸ نیز می‌توان دریافت.

افزایش تدریجی ارزش نسبی فلزات وارداتی را می‌توان نشانه افزایش فعالیتهای ساختمانی و صنعتی در ایالت دانست. این افزایش سطح ساختمان در درجه اول مرهون اکتشاف نفت، در سال ۱۹۰۸، بخوبی با رشد کمّی واردات نشان داده می‌شود، که در جدول ۹ آمده است. افزایش مذکور با این حقیقت نیز قابل تبیین است که ارزش «فلزات» و «اقلام دیگر» واردات که در حدود ۳۴ درصد کل واردات در سال ۱۹۱۲/۱۳ برآورد شده، تقریباً یک برابر کل ارزش واردات در سال ۱۹۰۸/۱۹۰۷، و دوبرابر کل واردات در سال ۱۹۰۳/۱۹۰۲ است.

کشاورزی، و اجاره‌داری زمین

اینجا مناسب است به وجه دیگر تجارت خوزستان، یعنی صادرات برگردیم و رشد کشاورزی و تغییرات ناشی از آن را در ماهیت اجارهٔ زمین بررسی کنیم. باید در خاطر داشت که پیش از گشوده شدن روخانهٔ کارون، خرما تنها قلم صادراتی ایالت بود. ولی بعد گندم، جو و برنج نیز به آن پیوستند. این اقلام اخیر البته مقدارشان محدود بود و فقط برای مصرف محلی کفایت می‌کردند. با باز شدن رودخانه کارون و بهبود بعدی ارتباطات، افزایش قابل توجهی در کاشت و صدور غلات به‌وجود آمد. بازار جدید غلات موجب افزایش عرضهٔ آن، و در واقع مشوقی برای کاشت اقلام جدیدی چون باقلا گردید. اما رشد کاشت غلات مقهور چند عامل محدودکنندهٔ مهم بود: باران ناکافی، که اندازهٔ محصول را کاهش می‌داد؛ و دخالتِ دولتی، که از صدور محصول جلوگیری می‌کرد. آثار این عوامل روی صادرات غلات از خوزستان، در جدول ۱۰ نشان داده شده است.

جدول ۹ - ترکیب واردات، به ارزش لیرهٔ استرلینگ، ۹۳/۱۸۹۲ - ۱۳/۱۹۱۲

	۱۸۹۳ / ۱۸۹۲		۱۸۹۸ / ۱۸۹۷		۱۹۰۳ / ۱۹۰۲ (الف)		۱۹۰۸ / ۱۹۰۷		۱۳ / ۱۹۱۲ (ب)	
نوع جنس	ارزش	درصد	ارزش	درصد	ارزش	درصد	ارزش	درصد	ارزش	درصد
منسوجات	۹۲,۳۴۶	۶۷.۶۰	۷۵,۷۶۰	۵۱.۳۸	۶۰,۲۴۶	۴۸.۷۹	۱۵۳,۰۵۲	۵۳.۷۵	۲۱۴,۱۹۴	۳۵.۳۱
شکر	۶,۱۲۱	۴.۴۸	۱۷,۱۹۷	۱۱.۶۶	۲۲,۸۵۸	۱۸.۵۱	۴۴,۶۸۸	۱۵.۶۹	۱۲۵,۸۳۱	۲۰.۷۴
فلزات	۲,۶۶۱	۱.۹۵	۳,۸۳۴	۲.۶۰	۴,۵۹۳	۳.۷۲	۱۲,۱۴۳	۴.۲۶	۷۹,۸۹۲	۱۳.۱۷
اقلام دیگر	۳۵,۴۷۴	۲۵.۹۷	۵۰,۶۴۶	۳۴.۳۵	۳۵,۷۶۱	۲۸.۹۷	۷۴,۸۶۴	۲۶.۲۹	۱۸۶,۷۴۸	۳۰.۷۸
جمع واردات	۱۳۶,۶۰۲	۱۰۰	۱۴۷,۴۳۷	۹۹.۹۹	۱۲۳,۴۵۸	۹۹.۹۹	۲۸۴,۷۴۷	۹۹.۹۹	۶۰۶,۶۶۵	۱۰۰

۱. مآخذ این جدول نیز همان مآخذ جدول ۸ است.

الف) رکود اقتصادی، که در آن معمولاً واردات بسیار کم است.

ب) به انضمام واردات شرکت نفت ایران و انگلیس (APOC).

جدول ۱۰ - آمار صادرات غلات، ۱۸۹۱ - ۱۹۰۱

سال	مقدار محصول	اقدام حکومتی	قیمت هر cwt	مقدار صدور (تن)	ارزش (استرلینگ)
۹۲ / ۱۸۹۱	بسیارخوب	قدغن از ژوئیه ؛	-/۴	۱,۲۳۰	۱۴,۶۱۷
۹۳ / ۱۸۹۲	نه چندان خوب	قدغن از ژوئیه	-/۶	۱۹۰.۵	۱,۶۲۶
۹۴ / ۱۸۹۳	خوب، زیر متوسط	قدغن تا پایان اوت	۴/۶	۴۵۹.۷	۲,۰۶۴
۹۵ / ۱۸۹۴	خوب	-	-/۳	۳,۸۹۵.۴	۸,۵۴۸
۹۶ / ۱۸۹۵	عالی	قدغن فقط روی محصول جدید	۲/۱۰	۶,۴۵۷.۶	۱۵,۶۶۲
۹۷ / ۱۸۹۶	خیلی خوب	رفع قدغن ژانویه	۳/۶ تا ۶/۴	۵,۴۹۵.۴	۳۴,۹۵۲
۹۸ / ۱۸۹۷	خسارت کلی	قدغن از آوریل	-/۷ تا -/۹	۸۲۶.۶	۵,۵۶۴
۹۹/۱۸۹۸	خوب، ولی زمین کم شخم خورده	ممنوعیت کلی	-/۴	۵۸.۳	۲۹۹
۱۹۰۰/۱۸۹۹	متوسط	ممنوعیت کلی	۳/۳	۱۰۶.۵	۵۳۶
۱۹۰۱/۱۹۰۰	متوسط	ممنوعیت کلی	-/۴	۱۶۲.۹	۱,۶۱۲

مآخذ جدول گزارشهای تجاری ۱۸۹۱ - ۱۹۰۱ (ذیل جدول ۷) است.

چنانکه از این جدول برمی‌آید، به‌رغم دخالت دولت، همیشه مقادیری غله صادر می‌شد. دولت دخالت می‌کرد تا برای جلوگیری از کمیابی، صدور غله را قدغن کند. معیاری که کمیابی با آن تعریف می‌شد، براساس شرایط بالفعل محصول و نیز بهای غلات تعیین می‌گردید.[۹] در واقع، یکی از وظایف «کارگزار» این بود که مرتباً بهای غله را گزارش دهد.[۱۰] به این ترتیب، در سال ۱۸۹۶/۹۷ وقتی محصول استثنائاً خوب بود، قیمتها بالا ماند. برعکس، در سال ۱۸۹۵/۹۶ وقتی محصول خوب بود، به‌واسطه مشکلات جزیی، قیمتها پایین‌تر از قیمت میانگین بودند.

عامل تعیین‌کنندهٔ قیمت غلات، اساساً تقاضای خارجی، و قیمت مسلط بازار در بصره و لندن بود. عامل دیگر قراردادهای طولانی مدت عرضه بود که کشتکاران با تجار اروپایی داشتند. برای تأمین عرضه به‌موقع، تجار اروپایی می‌بایست قیمت پیش فروش محصول را در برابر حمل آیندهٔ آن بپردازند. این پول پیش فروش قیمتها را از سقوط به سطح حداقل حفظ می‌کرد. از سوی دیگر، اگر قیمت بالفعل محصول بسیار بیش از قیمت قرارداد می‌شد، کشاورزان مایل نبودند متعهد به شرایط قرارداد شوند. مثلاً در ژانویهٔ ۱۹۰۰، اعضای شرکت لینچ با ملاحسین و ملاعبدالفاتح، کلانترهای رامهرمز، برای خرید ۲۴۰ من و ۱۸۰ من تخم کتان از قرار هر من ۷/۵ قران قرارداد بستند. زمان حمل قرار بود در ژوئن / ژوئیه ۱۹۰۰ بعد از درو صورت گیرد، ولی به علت تقاضای خارجی برای بذر کتان، قیمتها هر من ۱۸ قران افزایش یافتند، و کلانترها تنها ۶من از کل ۴۲۰من را حمل کردند.

وقتی قدغن تجاری بر صادرات اعمال می‌شد، کشاورزان عرب ناچار بودند

9. I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1319" (1901/02), vol. 176. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 9 Zu,l hijjah 1319 [March, 1902] & Idem " Files of the English Dept. for 1320" (1902/1903), vol. 177 same to same 7 Muharram 1320 [April 16, 1902].

۱۰. در سال ۱۹۰۲ کارگزار نوشت که با وجود باران فراوان، بهای غلات در منطقه کارون پایین نیامده است. همان، ۲۰ محرم ۱۳۲۰ قمری (۱۶ آوریل ۱۹۰۲).

در جستجوی راههای پنهانی برای صدور محصولات خود برآیند. حکام ایالت، بنابه ملاحظاتی، جلوی صدور غلات را نمی‌گرفتند، زیرا بدون آن کشاورزان نمی‌توانستند مالیات خود را بپردازند. از آنجا که قدغن تجاری تنها بر کشتیهای از مبدأ محمره اعمال می‌شد، غلات غالباً از راه خشکی از کارون به حویزه و سپس به دجله و بصره صادر می‌شد. عیب این راه این بود که هزینهٔ گزاف حمل و نقل بر قیمت جنس صادراتی اثر می‌گذاشت. در واقع، به علت ممنوعیت، تجار در بصره قادر بودند بهایی کمتر از بهای تجار اروپایی در ایالت، بپردازند و همچنان ذخایر گندم خود را محفوظ بیابند. مثلاً در سال ۱۸۹۸، شرکت برادران لینچ می‌خواست برای هر من گندم اهواز (۳۷۸ پوند)، در صورتی که بتواند اجازهٔ صدور آن را کسب کند، ۳۰ قران بپردازد. از سوی دیگر، بازرگانان بصره، از آنجا که در فکر راههای فرار از ممنوعیت صدور بودند، به جای هر من ۱۲ قران، ۱۰ قران پرداختند و سود فراوانی بردند.

به‌رغم ممنوعیت تقریباً هر ساله، کشتکاران غله در واقع به میزان زیادی از افزایش تقاضای خارجی غله تحریک می‌شدند. ولی میزان مساحت زیر کشت با قیمت صادرات و چشم‌اندازهای آن عوض می‌شد. به این ترتیب، در سال ۱۸۹۷، سرکنسول انگلیسی گزارش داد که در شمال دزفول:

> در دو سال اخیر، مساحت زیر کشت بسیار افزایش یافته است. این افزایش کاملاً مدیون تقاضای صدور ناشی از توسعه تجارت در کارون است. بی‌شک با کمی تشویق، تولید غلات در این منطقه بسیار افزایش خواهد یافت.

ولی ممنوعیتِ صدور موجب می‌شد که ایالت از تشخیص امکانات کشاورزی خود باز مانَد. تخمین می‌شد که در شرایط بازار آزاد، وقتی با تقاضاهای محلی برای گندم همراه شوند، ایالت می‌تواند سالانه افزایش صادراتی به میزان ۱۵۰۰۰ تن داشته باشد. ممنوعیت صدور جلوی ابتکار را نیز می‌گرفت. مثلاً کشت وسیع باقلا در شمال خوزستان، در اثر تقاضای تازه و قراردادهای طولانی مدت

عرضه، افزایش یافته بود. در سال ۱۸۹۶/۹۷ چیزی در حدود ۱۱۲ تن باقلا، به ارزش ۱۱۲۰ لیرهٔ استرلینگ مستقیماً به لندن صادر شد. این سبب شد که مقدار زیادی از افراد عشایر به کشت باقلا روی بیاورند. ولی باقلا در سال ۱۸۹۷/۹۸ در عداد مواد غذایی درآمد و صدور مواد غذایی چنانکه گفته شد، قدغن بود. نتیجه این شد که کاهشی در کشت باقلا و صدور آن پیش آمد که تا سال ۱۹۰۵ به حال عادی برنگشت.

خرما، محصول عمدهٔ کشاورزی دیگر خوزستان، شامل محدودیت صدور نمی‌شد.[۱۱] به علت این امر و نیز به علت افزایش تقاضا، حجم خرمای صادراتی به‌طرز قابل ملاحظه‌ای افزایش داشت. این افزایش در جدول ۱۱ منعکس شده است.

ارقام جدول ۱۱ را باید حداقل مقدار خرمای صادر شده دانست، چون خرمای زیادی که از طریق زورقهای هندی صادر می‌شد در آمارهای رسمی نمی‌آمد. از سال ۱۹۱۳، علاوه بر خرما و غلات، کمیّت قابل ملاحظه‌ای از محصولات کشاورزی دیگر نیز صادر می‌شد. این محصولات عبارت بودند از: برنج (از ناحیه حویزه)، پنبه (از شوشتر)، تریاک (از شوشتر و دزفول)، و پشم (از رامهرمز). افزایش در کشت آن دسته از محصولات که برای صادرات پیش خرید می‌شدند در جدول ۱۲ نشان داده شده است.

چنانکه در جدول ۱۲ می‌توان دید، افزایش چشمگیری در صادرات کشاورزی وجود داشت: تنها در سال ۱۹۱۱/۱۲، که مسلماً سالی استثنایی بود، صدور غلات بیش از دو برابر صادرات آن در دههٔ ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۱ بوده است. این

۱۱. در سال ۱۹۰۲ کارگزار نوشت که از آنجا که خرما یکی از اقلام ثابت خوراک مردم خوزستان جنوبی است، لازم است در وقت کمیابی، برای جلوگیری از قحطی، از صدور آن جلوگیری شود:

I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1320" (1902/03), vol. 177. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 22 Rajab 1320 [Nov.1, 1902].

افزایش در صادرات محصولاتِ کشاورزی نشان می‌دهد که بیشتر مساحت استان به زیر کشت درآمده بود. اینجا مناسب است که رابطهٔ میان افزایش در کاشت و اجاره‌داری زمین را بررسی کنیم، ولی پیش از این کار، لازم است دربارهٔ وضع حقوقی مالکیت زمین سخن بگوئیم.

پیش از ۱۸۹۰، دولت مقدار زیادی از زمین ایالت را «خالصه» می‌دانست، و خالصه زمینی است که در وجودِ سلطان (دولت) تحقق می‌یابد.[۱۲] عشایری که این زمینها را می‌کاشتند حق تصرف داشتند، و به‌نوبه خود به دولت مالیات می‌پرداختند. از آنجا که دولت سعی نمی‌کرد مالکیت قانونی خودش را برای نقض حقوق عشایر اِعمال کند، ماهیت تصرف زمین موضوعی مسکوت مانده بود. به‌علاوه دولت همیشه مُلک را به‌رسمیت شناخته بود.[۱۳] ولی زمین مُلکی عموماً محدود به نواحی شهری می‌شد. زمین مُلکی را می‌توان آزادانه به اجاره گذاشت، فروخت یا به طرق دیگر، مثلاً مطابقِ شرع، واگذار کرد. دستهٔ سوم حقوق تصرف زمین نیز تحت عنوان «تصرف عرفی» شناخته می‌شد.[۱۴] وضعیت حقوقی واقعی این دسته از زمینها نامشخص است، و احتمالاً منظور از آن زمینی است که وضعیت حقوقی (شرعی) روشنی ندارد، ولی برای مدت درازی تحت اشغال مالک آن بوده است. حقوق گوناگون نسبت به زمین را با توجه به مورد خاص سید حاجی عبدالقادر بَحرانی بخوبی می‌توان دریافت:

قطعه‌ای زمین، حول و حوش محمره، به صورت «مُتَعَلِق» مالکیتش میان سید عبدالقادر و فرزندان شیخ حبیب مشترک بود. زمین مذکور برای کشت خرما مورد استفاده قرار می‌گرفت و اصولاً از طرف شیخ جابر به مالکان آن واگذار شده

۱۲. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۶۱.

۱۳. ملک عنوان رایج زمان برای مالکیت زمین، غیر از املاک خالصه بود. - م.

14. I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1322" (1904/05), vol. 179. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 5 Muharram 1322 [March, 22, 1904].No. 1395/426.

بود.[۱۵] در سال ۱۸۹۰، حکومت ایالتی بخشی از این زمین را - ۳۰۰ ذرع در ۸۰ ذرع - برای ساختن یک اسکله، یک گمرکخانه و یک ایستگاه قرنطینه مطالبه کرد.[۱۶] نظام‌السلطنه، حکمران ایالت بر آن شد که زمین مورد نیاز را از صاحبان آن بخرد.[۱۷] این نشان می‌داد که زمین «خالصه» شمرده نمی‌شد، و حقوق مالکان آن محترم بود. باری، مالکان حاضر به فروش زمین نشدند. بعد، حکمران، برای اغوای آنها پیشنهاد کرد که به آنها قبالهٔ شرعی می‌دهد. از این چنین پیداست که زمین را «ملک» نمی‌شمردند، زیرا مالکان برای زمینهای خود قباله شرعی نداشتند. احتمالاً زمین مورد بحث در مقوله‌ای می‌گنجید که در بالا به عنوان «تصرف عرفی» به آن اشاره کردیم. این‌بار هم مالکان از فروش زمینها خودداری‌کردند، و عاقبت حاضر شدند آن را در برابر ۴۰ تومان در سال اجاره دهند.[۱۸] ده‌سال بعد، یکی از مالکان، سید عبدالقادر شکایت کرد که مال‌الاجارهٔ او مدتی است پرداخت نشده.[۱۹] اینجا حکمران استان دستور داد مسأله را بررسی و حل کنند.[۲۰]

۱۵. عبدالله، کتابچه، ص ۱۴۰.

۱۶. همان ، ص ۱۴۱. («ذرع» واحد طول در خوزستان، برابر ۳۲ تا ۳۷ اینچ؛ ۸۰ تا ۹۲٫۵ سانتیمتر).

۱۷. همان.

۱۸. همان.

19. I. M. F. A. A." File of the English Dept. for 1318 " (1900/1901), vol. 175. *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 9 Safar 1318 [June 8, 1900].

در این زمان اجاره به ۱۰۰ تومان رسیده بود. اعتقاد ویلسون این بود که زمین مذکور وقف بود و بنابر این صاحبان آن اجاره می‌پرداختند و چنین موردی در منابع رسمی ایران صورت ملموسی پیدا نکرده بود. ر. ک:

Wilson, *Precis*, p. 75

20. I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1318" (1900/01), vol. 176. Ministry of Foreign Affairs to the Governer of the Province, 7 Rabi' 1, 1318 [July 5, 1900], No 1705.

جدول ۱۱ - آمار صادرات خرما، ۱۸۹۰ - ۱۹۱۲

سال	قیمت	مقدار: تن	ارزش: لیره
۹۱/۱۸۹۰	ناچیز	۵,۳۴۷	۲۷,۷۵۷
۹۲/۱۸۹۱	ناچیز	۱,۱۳۰	۴,۴۷۹
۹۳/۱۸۹۲	هر ۱۶۰ پوند ۵ لیره	۱,۲۱۷	۴,۹۷۳
۹۴/۱۸۹۳	هر ۱۶۰ پوند ۳/۶ تا ۵ لیره	۲,۶۴۲	۸,۱۲۰
۹۵/۱۸۹۴	هر ۱۶۰ پوند ۲ لیره	۲,۱۹۴.۵	۳,۰۸۵
۹۶/۱۸۹۵	هر ۱۶۰ پوند ۳/۹ لیره	۱,۴۹۲	۴,۲۶۵
۹۷/۱۸۹۶	هر ۱۶۰ پوند ۱۰/۵ تا ۱۰/۷ لیره	۲۵۳	۱,۹۶۸
۹۸/۱۸۹۷	هر هندردویت ۳/۴ روپیه	۱,۴۵۳	۶,۵۶۲
۹۹/۱۸۹۸	هر هندردویت ۵ تا ۳-۹ روپیه	۱,۰۲۹.۲	۷,۷۶۷
۱۹۰۰/۱۸۹۹	هر ۱۵۴ پوند ۷ تا ۱۲ قران	۲,۴۷۹	۳,۳۳۸
۱۹۰۱/۱۹۰۰	هر ۱۶۸ پوند ۸/۵ لیره	۲,۵۸۳.۸	۱۳,۱۵۷
۱۹۰۲/۱۹۰۱	هر ۱۶۸ پوند ۱۰/۳ تا ۳/۶ لیره	۳,۶۹۱	۱۸,۱۷۹
۱۹۰۳/۱۹۰۲	هر ۱۶۸ پوند ۴ تا ۴/۶ لیره	۴,۶۷۴.۵	۱۶,۴۴۱
۱۹۰۴/۱۹۰۳	ناچیز	۱,۹۵۲.۴	ناچیز
۱۹۰۵/۱۹۰۴	هر ۱۶۸ پوند -/۴ لیره	۲,۲۵۴.۲	ناچیز
۱۹۰۶/۱۹۰۵	هر ۱۶۸ پوند -/۴ لیره	۲,۳۶۳.۲	۱۲,۳۰۹
۱۹۰۷/۱۹۰۶	هر ۱۶۸ پوند ۴/۵ تا ۸/۱۰ لیره	۱,۶۳۲.۷	۷,۱۱۷
۱۹۰۸/۱۹۰۷	هر ۱۶۸ پوند ۲/۷ تا ۲/۱۰ لیره	۱,۸۰۱.۳	۸,۳۸۱
۱۹۰۹/۱۹۰۸	هر ۱۶۸ پوند ۸/۶ لیره	۴,۳۴۶.۲	۲۵,۰۲۴
۱۹۱۰/۱۹۰۹	ناچیز	۳,۹۱۹.۵	۲۱,۰۰۰
۱۹۱۱/۱۹۱۰	ناچیز	۳,۵۰۷.۸	۲۱,۴۲۱
۱۹۱۲/۱۹۱۱	ناچیز	۶,۳۰۳	۲۶,۰۹۷
۱۹۱۳/۱۹۱۲	ناچیز	۳,۱۷۷	۱۴,۹۶۸

مآخذ جدول گزارشهای تجاری سالانه ۱۸۹۰ -۱۹۱۳. (مستند در ذیل جدول ۷) است.

جدول ۱۲ - ارزش صادرات کشاورزی خوزستان، ۱۹۰۷ - ۱۹۱۲

	۱۹۰۸/۱۹۰۷		۱۹۰۹/۱۹۰۸		۱۹۱۰/۱۹۰۹		۱۹۱۱/۱۹۱۰		۱۹۱۲/۱۹۱۱		۱۹۱۳/۱۹۱۲	
جنس	ارزش	درصد	ارزش	درصد	ارزش	درصد	ارزش	درصد	ارزش	درصد	ارزش	درصد
غلات	۱۱۴,۳۰۱	۵۵.۲۶	۷,۳۳۶	۶.۰۱	۶,۰۸۴	۲.۷۹	۱۱۷,۰۹۱	۳۴.۳۳	۱۹۶,۵۴۲	۴۶.۵۵	۵۸,۰۸۳	۱۷.۵۷
خرما	۸,۳۸۱	۴.۰۵	۲۵,۰۲۴	۲۰.۴۵	۲۱,۰۰۰	۹.۶۳	۲۱,۴۲۱	۶.۲۸	۲۶,۰۹۷	۶.۱۸	۱۴,۹۶۸	۴.۵۳
برنج	۲,۸۵۸	۱.۳۸	۳,۸۳۳	۱۴.۳	۷۸۲	۰.۳۶	۱,۰۳۷	۰.۳۰	۱,۲۷۷	۰.۳۰	۱,۶۵۵	۰.۵۰
پنبه	۱,۷۶۶	۰.۸۵	۳,۹۲۶	۳.۲۲	۴,۸۲۸	۲.۲۱	۳,۰۳۷	۰.۸۹	۱,۹۰۶	۰.۴۵	۲,۸۷۰	۰.۸۷
پشم	۱۴,۲۰۶	۶.۸۷	۱۶,۲۲۲	۱۳.۲۹	۹,۳۹۰	۴.۳۱	۱۳,۷۰۵	۴.۰۲	۱۴,۱۴۴	۳.۳۵	۱۳,۴۷۳	۴.۰۸
سبزی، میوه و چربی	۱۶,۵۰۴	۷.۹۸	۱۱,۴۵۲	۴.۳۸	۹,۷۴۳	۴.۵۰	۱۰,۱۹۴	۲.۹۹	۸,۲۳۳	۱.۹۵	۹,۹۴۹	۳,۰۱
کل صادرات	۱۵۸,۰۱۶	۷۶.۴۰	۶۷,۷۹۳	۵۵.۵۰	۵۱,۸۲۹	۲۳.۸۰	۱۶۶,۴۸۵	۴۸.۸۱	۲۴۸,۱۹۹	۵۸.۷۵	۱۰۰,۹۹۸	۳۰.۵۵
اقلام دیگر	۴۸,۸۱۳	۲۳.۶۰	۵۴,۲۹۴	۴۴.۴۷	۱۶۶,۱۴۷	۷۶.۲۲	۱۷۴,۵۶۱	۵۱.۱۸	۱۷۴,۰۵۰	۴۱.۲۲	۲۲۹,۵۵۷	۶۹.۴۵
کل صادرات	۲۰۶,۸۲۹	۱۰۰	۱۲۲,۰۸۷	۹۹.۹۷	۲۱۷,۹۷۶	۱۰۰.۰۲	۳۴۱,۰۴۶	۹۹.۹۹	۴۲۲,۲۴۹	۱۰۰	۳۳۰,۵۵۵	۱۰۰

مآخذ جدول همان گزارشهای تجاری سالانه (مستند در ذیل جدول ۷) هستند.

مورد بالا پاره‌ای پیچیدگیهای مورد بحث و طبیعت حقوق قانونی زمین در مناطق شهری را نشان می‌دهد. در مناطق روستایی ایالت وضع زمین‌داری به کلی تفاوت می‌کرد. گذشته از حالتی که درخورِ «مالکیت جمعی» بود، زمین هیچ محدودیت رسمی نداشت.

چنانکه تا کنون گفته شد در خوزستان قبیله بیش از اینکه روستا باشد، واحد اجتماعی و اقتصادیِ عمده بود. به همین دلیل قبیله‌داری شیوهٔ مسلط اجاره‌داری زمین در ایالت به‌شمار می‌رفت. استفاده از زمین قبیله‌ای معنی‌اش این بود که قبایل گوناگون در ایالت زمین خالصه را همچون ملک قبیله‌ای خود می‌دانستند. هر طایفه، به موجب سنت، ناحیه مشخصی در استان را اشغال کرده بود، و آن ناحیه به‌نوبهٔ خود میان تیره‌های گوناگون قبیله که کشتکار بودند، قسمت می‌شد. چگونگی استفاده از زمین، در مالکیت قبیله‌ای، تحت تأثیر یک رشته عوامل - چون بزرگی و کوچکی قبیله، خاک، منبع تهیه آب و نوع محصول - قرار داشت. اما عموماً مهمترین عوامل، یکی شکل تهیه آب و دیگری نوع محصول کشت شده بود. به این ترتیب، در نواحی کشت غلات، که در آن زمین به صورت دیم آبیاری می‌شد، وضع استفاده از زمین با مناطقی که در آن خرما کاشته می‌شد و از آبِ آبیاری (موسوم به فاریاب) استفاده می‌گردید، فرق داشت.

در خوزستان، کشتِ نخل خرما ضرورتاً محدود به محمره و منطقه نزدیک آن می‌شد. کشتِ موفقیت‌آمیز خرما مستلزم چندین عامل بود، که مهمترینِ آنها میزان توجه به نخل در طول مراحل مختلف رشد آن، از کودکی تا بلوغ بود. کشت نخل خرما، برای اینکه مقرون به صرفه باشد، باید در مقیاسی وسیع، معمولاً از ۱۰۰ تا ۲۰۰ اصله، صورتِ گیرد. این سخن چنین معنی می‌دهد که می‌بایست مالکیتِ فردی زمین از تداومی برخوردار باشد. تداوم مذکور با واگذاری «حق تصرف» به یک فرد از مالک حقوق رَقَبه (مالک مطلق زمین) تأمین می‌شد. از لحاظ نظری، دولت مالک مطلق زمین بود. در عمل، شیخ محمره مدعی داشتن این حق بود، و حاضر به پذیرفتن مطالبات دولت در این مورد که «این زمینها در منطقه حفاظتی ایران قرار دارند، منطقه‌ای که آنها به‌خاطرش مالیات می‌پردازند و بخش

جدایی‌ناپذیری از ایران است» نمی‌شد.

براین اساس شیخ محمره، زمینهایی راکه در آن خرما کشت می‌شد، به برخی از کشاورزان اجاره داد.[۲۱] اجاره‌داران گاهی اشخاص خصوصی بودند. در موارد دیگر، زمین به شیخ یک شاخه از قبیله‌ای خاص اجاره داده می‌شد. اجاره معمولاً نصف محصول خرمایی بود که شیخ آن را برمی‌داشت، و باقی میان موجر و کشاورزان تقسیم می‌گردید. در دوران شیخ جابر (درگذشتهٔ ۱۸۸۱) به پاره‌ای از اجاره‌داران نیز حقوق مالکیت مطلق در چهار یک زمینی که اجاره می‌دادند داده شد. ظاهراً این سهم می‌توانست به فروش برسد یا از طریق ورّاث منتقل گردد. ولی اگر اجاره‌دار بدون گذاشتن وارث بمیرد، دراین صورت عنوان زمین به شیخ انتقال می‌یافت.[۲۲]

جانشین شیخ جابر، شیخ مزعل از پذیرفتن حقوق گوناگون اجاره‌داران سرباز زد، و به جای آن بر ادعای خود در مورد مالکیت جمعی زمین اصرار ورزید، و به این ترتیب از حقوق سنتی اجاره‌داران تخطّی کرد.[۲۳] روند سلب حقوق اجاره‌داران سنتی بر زمین را ویلیام مک‌دوال، نایب کنسول انگلیس در محمره، به‌طرز زیرتوصیف می‌کند:

> نخلستانها با پرداخت نصف محصول به صاحب زمین، تصرف می‌شوند. وقتی خرما تقریباً رسیده باشد، مستخدمان معزالسلطنه [شیخ مزعل] که ادعای مالکیت تمام منطقهٔ محمره را دارد، برآوردی از محصول انجام می‌دهند. رئیس هر روستا و هر نخلستان دعوت می‌شوند تا نیمی از این برآورد راکه همیشه بیش از اندازه است، تضمین کنند. چند تن از افراد غیرمحلی عموماً پیشنهادهایی می‌دهند که حاضرند نخلستانها را با این برآوردها بگیرند و بجز سرپرست، برای خودش و مالک دیگر خرما با این برآورد موافقت می‌کنند. همه آنها در خانه می‌مانند تا محصول جمع آوری شود، مردی که قبول کرده، با افرادش، در محل گذاشته می‌شود. برای جلوگیری از این کار، مالکان نخلستانها عموماً مازاد

۲۱. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ۱۱۵.

22. Wilson, *Precis*, p. 75. 23. *ibid.*, p. 17.

محصول خود را ضمانت می‌کنند و غالباً اتفاق می‌افتد که آنها بالفعل خرماها را می‌خرند برای اینکه نیمهٔ محصول برآوردِ شدهٔ ارباب را جور کنند.

اثر ارزیابیهای بیش از اندازه خرما بر اجاره‌داری زمین در مکاتبه کنسول وقت انگلیس بیش از این بررسی شده است. در سال ۱۸۹۴، محصول نخل‌های ناحیه قُصبه، منطقهٔ عمده کشت خرما در جزیرهٔ عبادان، توسط نمایندگان شیخ مزعل به میزان ۱۹۰۰ خرص[۲۴] (واحد اندازه گیری معادل یک و نیم تن) برآورد شد. این ارزیابی مقدار ۳۰۰ خرص افزایش نسبت به محصول ۱۸۹۳ را نشان می‌داد. در نتیجه، اجاره‌داران مربوطه که از رؤسای طایفه نصّار بودند از قبول آن سرباز زدند، زیرا مقدار آن را بسیار بالا می‌دانستند. شیخ مزعل پیشنهاد کاهش آن را تا میزان ۱۵۰۰ الی ۱۷۵۰ خرص (یا ۲۶۲۵ تن) داد. علیرغم این کاهش، ارزیابی مذکور باز بالا بود، زیرا مجموع حجم خرمای صادراتی آن سال ۲۱۹۵ تن بود. عده‌ای از اجاره‌داران به منظور محافظت از مورد اجاره خود مجبور شدند این ارزیابی را قبول کنند. در نتیجه، با جمع‌آوری محصول خرما در سپتامبر ناگزیر به ترک زمین خود شدند، زیرا محصول ارزیابی شده، یعنی آنچه می‌بایست پایه و اساس پرداخت مال‌الاجاره ایشان محسوب شود، دو برابر میزان محصول بود. در اثر این شیوه‌های مستبدانه در ارزیابی محصول خرما، بسیاری از اجاره‌داران زمینهای خود را رها کردند و کاهش چشمگیری در کشت خرما به‌وجود آمد. بدین ترتیب در سال ۱۸۹۷، آخرین سال حکومت شیخ مزعل، برداشتِ محصول خرما در ناحیه قصبه، که سالانه می‌توانست ۵۰۰۰ تن باشد تنها بالغ بر ۶۶۰ تن بود.

شیخ خزعل جانشین شیخ مزعل کوشید با احترام به حقوق موروثی اجاره‌داران از کاهش محصول خرما جلوگیری کند. وی به عنوان انگیزه‌ای برای افزایش محصول اجاره‌دارانی که زمین خود را از دست داده‌اند، از آنان دعوت کرد

۲۴. واژه‌ای است عربی، به معنی برآورد کلی محصول خرما، درحالی که هنوز بر شاخه باشد. کار «خَرص» را افراد خبره‌ای انجام می‌دهند که به آنها «خرّاص» می‌گویند. - م.

که اجاره‌داری خود را از سر گیرند. شرایطی که در آن اجاره‌داری زمین خود را اجاره داده است، یک نمونه مربوط به عبدالله الحاج صلبوخ که در سال ۱۹۰۱ طی پیمانی به عنوان تعبِ (اجاره‌دار) شیخ خزعل تعیین شد بازتاب یافته است. سند اصلیِ قرارداد شاملِ یک مقدمه که حدود هر قطعه زمین مورد بحث را تعیین می‌کرد، و شش ماده، به شرح زیر بود:

اول: مدت این قرارداد ۷ سال است که از تاریخ زیر آغاز می‌شود.

دوم: پیمانکار نامبردهٔ بالا مکلف است هر سال یک‌هفتم زمین را با نخل خرما و اشجار دیگر، به مقتضای عرف و اصول جاری، کشت کند، طوری که در پایان سال آن مقدار زمین کاملاً کشت شده باشد.

سوم: تمام هزینه‌های کاشت، عمران و غیره به عهده تعاب (اجاره‌دار) مذکور است و او ملزم به پرداخت تمام آن است، واز این بابت هیچ هزینه‌ای به ما تعلق نمی‌گیرد.

چهارم: در این مدت، اگر خدای نکرده، پیمانکار نتوانست قسمت مخصوص هر سالش را تکمیل کند، من [خزعل] حق دارم که این پیمان را فسخ و پیمانکار مذکور (عبدالله) را از زمین بیرون کنم. در این حالت او به هیچ وجه حق اعتراض ندارد، منتها این حق را دارد که یک نماینده یا سه کارشناس برای ارزیابی کار خود و هزینه‌های مربوط انتخاب کند. براساس رأی این عده من مکلفم که هزینه برآورد شده راب‌پردازم.

پنجم: تمام محصول زمین مذکور دو نصف خواهد شد، نصف خالص آن سهم من (مالک) خواهد بود که بیدرنگ باید به من پرداخت گردد و نصف دیگر سهم اجاره‌دار است. سهم کشاورزان از نیمه مربوط به او تأمین خواهد شد و از این بابت حقی بر عهده‌ام نیست.

ششم: در پایان مدت و پس از برآورده شدن تمام نیازهای زمین مذکور، از بابت کاشت و آبیاری و عمران، وضع زمین به صورت یادشدهٔ بالا خواهد ماند: یعنی نصف محصول مال من و نصف دیگر از آنِ «تعاب» مذکور است. این حالت

تا پایان میان من و تعاب مذکور باقی خواهد ماند. اگز خدای نکرده، ضرورت بیرون کردن او، به دلیل اهمال پیش آمد، در این صورت باید به اتفاق یک یا سه کارشناسِ منصف برای برآورد کارها و هزینه‌ها انتخاب کنیم و من مکلف به پرداختِ برآورد این عده به صورت نقدی هستم. در این حالت او حقی از بابت مالکیتِ زمین (رَقَبه) دارد.

نوشته شد در بیستم ماه محرم الحرام سال ۱۳۱۹ هجری قمری (مطابق ۹ مه ۱۹۰۱)، خزعل.

از قرارداد فوق کاملاً آشکار است که در زمینداری این دوره سه نظام اعمال می‌شد. در نخستین مرحله، شیخ خزعل که مدعی مالکیت خصوصی خود بر زمین (یا ملک) بود، حق مالکیت مطلق زمین (رَقَبه) را شایسته خود می‌دانست. در سطح دوم، عبدالله اجاره‌دار، حق تصرف در زمین را یافته است، مشروط بر آنکه مواد قرارداد را اجرا کند. تا زمانی که این مواد اجرا می‌شد، عبدالله تا حدی از امنیت تصرف برخوردار بود و هیچ‌کس نمی‌توانست بدون علت او را برکنار کند.[۲۵] در سطح سوم، عاملان اصلی کشت، یعنی کشاورزان (فلاحین) هیچ حقوق ویژه‌ای در قرارداد نداشتند. اما مدرک موجود دیگری نشان می‌دهد که کشاورزان از یک چهارم محصول زمین به جای مزد برخوردار بودند. بنابراین کشاورزان وضعِ کارگران بدون زمین را داشتند. سهم یک کشاورز به‌صورت جنسی پرداخت می‌شد و وی مجاز به فروش آزاد سهم خود نبود. اگر فلاح میل داشت بخشی از سهم خود را که مازاد بر احتیاج فوری خانوار خویش بود بفروشد، ناگزیر بود مقدار اضافی را به بهایی ثابت که معمولاً پائین‌تر از قیمت بازار بود به شخص اجاره‌دار

۲۵. جالب است بدانیم که در حدود ۲۰ سال بعد، اسم عبدالله حاج صلبوخ در لیست اسامی کسانی آمده بود که از شیخ خزعل زمین اجاره کرده بودند. ر. ک:

I. M. F. A. A." Files for 1339 " (1920/21) vol. 50, Files 8.

«لایحهٔ خادم وطن، محمدحسین بدیع»، ص ۱۱.

بفروشد.[۲۶] جالب است به این نکته توجه کنیم که حکومت مرکزی کلیه اراضی جزیره آبادان را (که بخشی از آنها در اجاره عبدالله سابق‌الذکر بود) به عنوان اراضی دولت می‌دانست. علیرغم اخطارهای مکرر کارگزاران، شیخ خزعل حقوق دولت را از طریق اجاره‌دادن این زمینها غصب کرده بود و حکومت مرکزی توان مداخله نداشت.[۲۷]

وضع زمین‌داری درنواحی غله‌خیز ایالت بکلی فرق داشت و در واقع کمتر رسمی بود. زمین‌داری در منطقه کشاورزی باران‌خیز بازتاب آن شیوه از بهره‌برداری بود که «کشاورزی نیمه‌شبانی» نام داشت. زمین دارایی مشاع محسوب می‌شد و «مالکیت» آن برای مقاصد عملی به شیخ قبیله در تمام دورهٔ ریاستش واگذار می‌گشت. بدین سان در صورت فوت شیخ یا عزل او، مالکیت زمین به قبیله می‌رسید و قبیله نیز به نوبه خود آن را به شیخ جدید واگذار می‌کرد.[۲۸] بر شیخ لازم بود که به عنوان حامیِ دارایی مشترک قبیله زمینهای قبیله‌ای را بین تیره‌های مختلفِ قبیله تقسیم و منازعات افراد آن را در مورد مالکیتِ زمین حل کند.

دومین مشخصهٔ زمین‌داری در منطقهٔ باران‌خیز آن بود که کشت زمین منحصر به قطعه زمین مخصوصی در طی سالها نبود. تیره‌های عشیره حق تملک قطعه زمین واگذاری را نداشتند و بجای آن از سهمی در زمینهای قبیله برخوردار بودند. بدین ترتیب مجموع زمینهای قبیله به گونه‌ای ثابت بین تیره‌های قبیله تقسیم می‌شد. وضع متغیر بهره‌برداری از زمین با کشت وسیع مغایرت داشت. در چنین نظامی محصول سالانه عموما" برای رفع نیاز کشاورزان کافی بود و مقدار ناچیزی برای

26. I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1320 " (1902/03), vol. 177. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 29 Rajab 1320 [Nov. 1, 1902].

27. *ibid.*, vol. 174. *Karguzar* to the M. F. A., 30 Muharram 1317 [June 10, 1899], No. 31 and *Idem.*, vol. 177 8 Rajab 1320 [Oct. 11, 1902], No. 229/52.

۲۸. نجم‌الملک، سفرنامه، ص ٦١.

صدور به بازار برجا می‌ماند.

با افزایش تقاضا برای محصولات کشاورزی و رشد سَلَف‌خری از سوی تجّار اروپایی، کم‌کم وضع زمین‌داری عشیره‌ای دگرگون شد. تأثیر ناشی از رشد سریع تجارت بر زمین‌داری در ۱۸۹۱ به شکلی محسوس ظاهر شد. در این سال ناظری انگلیسی می‌نویسد:

> گشایش کارون تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر آسایش اعراب داشته است. کارِ روزی یک قران (۸ پنی) بسیاری را در ظرف یک سال صاحب آن چنان سرمایهٔ کافی کرد که از پسِ خرید یک جفت الاغ و یک خیش برآیند (بسیاری ازکارهای مربوط به شخم زدن در عربستان با استفاده از الاغ انجام می‌شود)، و نیز بذری که با آن بتوانند زمینهای دولتی را به خرج خود بکارند. جز این هزینه‌ها، آن قدر برایشان می‌ماند که بتوانند با آن زندگی کنند، و مجبور نشوند برای محصول آتی با بهرهٔ ظالمانه وام بگیرند. شیوخ، که تاکنون در قبال پرداخت قوت لایموت فعال مایشاء بودند، اکنون این وضع را سریعا" رو به تغییر می‌بینند، طوری که بسیاری از تنگدستان که بدیشان اتکا داشتند، جای خود را بـه کشـاورزانـی خرده‌پا داده‌اند. منظره اعرابی که در سواحل رودخانه با استفاده از باران زیادی که تازه باریده بود سخت به کار مشغول بودند دیدنی بود. هر چهارپائی که برای کار مناسب بود به خیش بسته شده بود: اسب، قاطر، گاونر، الاغ. حتی مادیان و کره‌اسب آن در شیارها کار می‌کرد.

بنابراین تقسیم سالانهٔ زمین میان تیره‌های قبایل کم‌کم منسوخ شد. با اینکه مدرک معتبری در دست نیست، ظاهراً مساحت زمینهایی که به زیر کشت می‌رفت به صورت قابل ملاحظه‌ای فزونی یافته بـود. در نـتیجه ایـن افـزایش در کشت، تغییراتی نیز دُر مرز زمینهای طوایف رخ داده بود. برای افـزایش کشت، شـیوخ قبایل حتی فراتر رفته و زمین را به آنهایی که بنا به سنت «غیرمحلی» مـحسوب می‌شدند واگذار کردند. این امر فشار وارده بر زمینهای زیاد کشت شده را کاهش داد و کار کشت زمینهای غیرمزروع را تشویق کرد. بدین ترتیب در سال ۱۸۹۷ گزارش شد که شیخ خزعل در صدد دادن زمین مجانی درکرانه‌های کارون به قبیله بنی صالح (بنی ساله؟) است، و «شیخ آنها فیحارا ترک کرده تا حداکثر افراد آن

قبیله را کوچ دهد، و به این ترتیب باعث شد که مولای حویزه از وجود آنها خلاص شود.» یکی از نتایج افزایش کشت، بروز منازعات بر سر زمینهای حاشیه‌ای یعنی زمینهای واقع در مرزهای بین دو قبیله بود.

علیرغم این دگرگونیها، شیوه‌های کشاورزی و کوچ سالانهٔ قبایل نیمه بدوی به همان شکل سابق ماند. ابعاد این تغییر در بهره‌برداری از زمین و گسترش تجاری کردن کشاورزی را از توصیف زیر که در سال ۱۹۰۸ نگاشته شده می‌توان دریافت و دربارهٔ آن قضاوت کرد:

هر مساحتی از صحرا نام خود و مالک قبیله‌ای خود را دارد: جو یا گندم در قطعاتی هر کجا که رشدش میسر باشد، توسط افراد قبایل که پنجاه شصت میلی از رودخانه و نخلستانها فاصله گرفته‌اند کاشته شده است. اینها پنج ماه بعد باز می‌گردند و با داس به درو محصول مشغول می‌شوند. اینجا به جز آبهای سطحی آب برای خوردن وجود ندارد، بنابر این در فصل درو آنها باید آب خود را بیاورند. آنها کاه و دانه را با استفاده از حیوانات و ابزار چوبی دارای تیغه‌های فلزی از هم جدا می‌کنند، و با وزیدن باد شمال با پاروهای چوبی کاه و دانه را باد می‌دهند. سپس محصول را درون گونی می‌ریزند و با چهارپا حمل می‌کنند. و کاه را که اینک به صورت ریز خرده شده می‌سوزانند، یا در قبال قیمت مناسب برای علوفه چهارپایان یا استفاده در خشت زنی در شهرها به فروش می‌رسانند. این روشها تماماً ابتدایی اما ساده و معقول بوده و اگر امانت‌داری آنها نبود امکان انجام این مراحل میسر نبود. هر فرد مزرعه و زمین خود را می‌داند و لذا نزاع در میان آنها به‌ندرت صورت می‌گیرد. شئون ایشان با کمک دادگاهها حل و فصل نمی‌شود بلکه در محاکم قبیله‌ای که توسط رؤسای قبایل تکوین یافته سامان می‌گیرد.[۲۹]

همچنین در اثر عوامل مختلف، تغییر قابل ملاحظه‌ای در وضع حقوقی زمین صورت گرفت. در دههٔ ۱۸۹۰، حکومت مرکزی که در امور مالی با تضییقاتی روبرو شده بود شروع به فروش اراضی خالصهٔ خوزستان (متعلق به دولت) کرد. فروش زمینهای خالصه از مدتها پیش مورد حمایت کارگزاران محلی حکومت

29. Wilson, *SW Persia*, p. 57.

مرکزی بود. در دو پیشنهاد جداگانه که در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۹۰۴/۱۹۰۳ نوشته شده‌اند اظهار شده که حکومت مرکزی می‌تواند زمینهای خالصه را به کشاورزانی که بر روی آنها کار می‌کنند به اقساط بفروشد. احساس می‌شد که اگر کشاورزان خود بالفعل مالک زمین باشند، دلبستگی بیشتری برای آبادانی آن خواهند داشت، و درآمد حکومت مرکزی نیز بر اثر بازده مالیاتیِ بالا و فروش زمین افزایش خواهد یافت.[۳۰]

اما به جای آن، حکومت مرکزی در پی آن بود که زمین را در قطعات بزرگ بفروشد. بهای فروش می‌بایست نقداً و یکجا پرداخت می‌شد. این امر خود به خود کشاورزان را از شرکت در خرید زمین باز می‌داشت. در نتیجه آنهایی که درایت داشتند و صاحب سرمایه لازم بودند زمینهای خالصه را می‌خریدند. بدین ترتیب خریداران بیشتر «اهل محل» نبودند. اولین فردی که از این عمل سود برد، نظام‌السلطنه حاکم ایالت در سالهای ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ و ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷ بود. خوانین بختیاری هم در رامهرمز املاک وسیعی خریدند.[۳۱] به همین سان معین‌التجار که بازرگانی چیره‌دست در ایالت بود زمینهای وسیعی را خرید. در یک مورد بعد هم گفته شد که وی $\frac{1}{2}$ موجودی خود را صرف خرید زمین کرد. نظام‌السلطنه به مراتب بزرگترین خریدار زمین در سال ۱۸۹۶ بود و املاک وی شامل حسین‌آباد (نزدیک دزفول)، کوت نهرهاشم (در منطقه حویزه)، زمین غرب رود کارون و ناحیه جراحی، شوابه (زمین واقع در کنار رود دز) می‌شد. می‌گفتند که قیمت زمین مذکور چهار برابر درآمد سالانه دولت از این زمینها بود.

فروش زمینهای خالصه مسأله‌ای بالقوه انفجارآمیز بود، زیرا تصورات عمومی مختلف در باب زمین‌داری را مورد تأکید قرار داد و تضاد آشکاری میان

۳۰. نجم‌الملک، سفرنامه، صص ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱ و ۱۰۸ و نیز:
I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1321 " (1903/04), vol. 178. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 23 Jumadi II 1321 [Sept., 16, 1903]. No. 832/208.

۳۱. محمدعلی امام‌شوشتری، تاریخ جغرافیای خوزستان (بی‌جا، ۱۳۳۱ ش)، ص ۲۰۳.

رویه‌های عرفی و واقعیتهای حقوقی پدید آورد. از آنجا که نظام‌السلطنه نمی‌توانست بی‌آنکه شورشی در میان قبایل به‌وجود آورد - چنانکه در سال ۱۸۹۶ در مورد زمینی در نهرهاشم رخ داد - اختیارات حقوقی خود را در مورد زمینهای خریداری شده اعمال کند، ناگزیر شد آنها را به اجاره به شیخ محمره واگذار کند. این سازش تأثیری بر حقوق عرفی کشاورزان زمین نداشت، ولی واسطه میان آنها و مالکان زمین را تغییر داد. البته شیوخ قبایل که تاکنون نقش این واسطه را ایفا می‌کردند زیان‌کار اصلی بودند.[۳۲]

تضاد بالقوه میان حکومت مرکزی و عشایر بر سر اجاره‌داری زمین در سال ۱۹۰۳، زمانی که دولت عنوان خالصه را به زمینهای شیخ خزعل داد، به شکل گسترده‌ای کاهش یافت:

> از آنجا که عطوفت و مراحم شاهانه همواره تأمین رفاه شهرها و رعایا و ازدیاد و توسعه کشاورزی را مدنظر دارد، لذا نظر به خدمات جلیله عالیجناب شیخ خزعل خان معزالسلطنه، سردار ارفع و پدران و اجداد وی که همیشه مشمول عنایات شاهانه بوده‌اند و حقیقت آنکه وی همواره خاطر ملوکانه را با خدمات نیکو مشعوف داشته و به منظور آنکه از مراحم شاهانه برخوردار شود، ما در این سال خجسته پارس‌ئیل به عنوان یک ملک دائم، تمام مناطق هندیجان و ده ملا که بخشی از قلمرو وی بوده به انضمام زمینهای واقع در شرق کارون که محل کشت و زرع ایشان است به وی واگذار نمودیم تا با امید و دلگرمی بیشتر در ازدیاد آبادی آن دو محل بکوشد و فقط مالیات سالانه معمول را به حکومت تحویل دهد. حاکمان حال و آینده عربستان حق مطالبه یک قران اضافه بر مالیات سالانه را نخواهند داشت. سردار ارفع نیز حق فروش و انتقال زمینهای مذکور را به رعایای خارجه نخواهد داشت. وی باید با منتهای تلاش نسبت به توسعه و کشاورزی

۳۲. بعضی از شیوخ، نظیر شیوخ‌بنی‌طرف، از این موضوع که قدرت خود را از داده‌اند ناراحت بودند و در برابر کوششهای خزعل برای تسلط بر زمینهایشان مقاومت می‌کردند. بدین ترتیب، یک جنبه پایدار سیاست قبیله‌ای در این دوره، همانا خصومت میان شیخ‌محمره و قبیله بنی طرف بود. برای تفصیل امر، ر. ک:

Wilson, *Precis,* pp. 20 - 23.

اقدام و بیش از سابق به احوال رعایارسیدگی کند. وی مجاز به اعمال قدرت و برخورداری از حقوق مالکانه از هر نوع در این مناطق خواهد بود و حکومت حق تملک نخواهد داشت.[۳۳]

همان‌طور که در فرمان بالا مشاهده می‌شود، این زمینها «به‌عنوان ملک دائمی» به شیخ خزعل داده شده بود. تنها قید در تملک کلی و قانونی وی آن بود که وی مجاز به فروختن آنها به خارجیها نبود. با صدور این فرمان، همراه با فرمانهای دیگر برای فلاحیه، محمره، عبادان و معشور،[۳۴] از این مرحله به بعد کشمکش بر سر زمینداری به کشمکش میان شیخ و کشتکاران زمین محدود شد، زمینداری نقش تعیین‌کننده خود را در سیاست خوزستان از دست داد و این وضع تا سال ۱۹۲۳/۲۴ که دولت دوباره موضوع اراضی خالصه را مطرح کرد و موضوع بار دیگر صدر محافل را اشغال کرد ادامه داشت.

جمعیت

تعیین تعداد نفوس ایالت در دوره مورد بحث بسیار مشکل است. ماهیت ضد و نقیض مدارک و برخی مشکلات روش‌شناختی قبلاً بحث شده است. به رغم شکاف در اطلاعات موجود، سه گرایش گسترده به صورتی آشکار قابل تشخیص است. نخست جمعیت ایالت از حدود ۲۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۸۹۰ به ۴۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۶ افزایش یافت و تا سال ۱۹۲۵ ثابت ماند. این افزایش عمدتاً در نتیجه مهاجرت صورت گرفت، زیرا به یک اعتبار جمعیت تابعی از تجارت بود. دوم افزایش قابل ملاحظه‌ای در جمعیت شهرنشین ایالت نیز پدیدار شد. نتیجه این افزایش در شهرنشینی این بود که کوچ‌نشینی روستایی جای خود را به کشاورزی

۳۳. فرمان مذکور مورخ «شهر شوال پارس‌ئیل ۱۳۲۰» بود [ژانویه ۱۹۰۳]. متن فارسی این فرمان و ترجمه‌انگلیسی آن در منبع زیر آمده است:

Treaties and Undertakings in Force between the British Government and the Shaikh of Muhammarah 1899 - 1919 (Calautta, 1919), p. 30 (serial no. 25).

۳۴. برای متن این فرمانها، ر.ک: همان، صص ۲۶ - ۳۲ (سری ۲۲ - ۲۶).

اسکان‌یافته داد. بدین‌ترتیب مرز اسکان، به‌ویژه در شمال خوزستان در فاصله زمانی ۱۹۱۴-۱۹۲۵ به زیان قبایل تغییر یافت. سوم، علی‌رغم رشد یک بخش صنعتی در مقیاس وسیع - یعنی صنعت نفت - آن تعداد از جمعیت که مستقیماً از این صنعت ارتزاق می‌کرد چندان افزایش نیافت. این تناقض آشکار را می‌توان تا حدودی به این حقیقت منسوب کرد که هیچگونه رابطه پسین و پیشین میان بخش صنعتی و اقتصاد سنتی ایالت موجود نبود و اینکه کل نیروی کاری، مدیریتی و نیز کارگران ماهر از خارج از خوزستان وارد می‌شد.

رشد جمعیت بیشتر در شهرهایی جلب توجه می‌کرد که در مسیر تجارتی قرار داشتند. مثلاً جمعیت محمره «از حدود ۲۰۰۰ نفر (۳۰۰ خانوار) در سال ۱۸۸۴ به ۱۲۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۳/۱۴ افزایش یافت.» اما بیشترین رشد جمعیت در اهواز، مرکز سوق‌الجیشیِ خط تجارتی کارون صورت گرفت.

به‌واسطه یک رشته شیب موازی در طول رود، کشتیها ناگزیر بودند که بار خود را در کرانه سمت چپ رود در بندر ناصری تخلیه کنند. کالا سپس با تراموای اسبی به اهواز واقعی که ۳ کیلومتر بالاتر بود حمل می‌شد تا از آنجا به شوشتر بارگیری شود. رو به‌روی بندر ناصری در کرانه سمت راست رود، بندر امانیه قرار داشت که ابتدای جاده کاروان رو حویزه بود. با احداث جاده لینچ / بختیاری (اهواز - اصفهان) در سال ۱۹۰۰، این شهر مستقیماً به بازارهای ایالت مرکزی ایران متصل شد. به یک اعتبار اهواز جای خود را به بندری برای ایالتهای مرکزیِ دور از دریا داد. از این رو نفوس اهواز افزایش یافت، که در جدول ۱۳ نشان داده شده است.

جدول ۱۳ - جمعیت شهرستان اهواز، ۱۸۸۰ - ۱۹۲۳

سال	تخمین جمعیت	منابع
۱۸۷۶	۲۰۰	(a)
۸۱/۱۸۸۰	۶۰ خانوار [۳۰۰]	(b)
۱۸۸۴	۳۰۰-۴۰۰	(c)
۹۰/۱۸۸۹	۷۰۰	(d)
۹۱/۱۸۹۰	۲۰۰خانوار[۱۰۰]	(e)
۱۸۹۶	۷.۵۰۰	(f)
۹۸/۱۸۹۷	۳۰۰	(g)
۹۹/۱۸۹۸	۵۰۰	(h)
۱۹۰۸/۱۹۰۷	۳.۰۰۰	(i)
۱۳/۱۹۱۲	۴.۰۰۰	(j)
۱۹۲۳	۷.۰۰۰	(k)

منابع:

(a) I. O. R. L / P + S / 9/ 10 Robertson's Report on his Visit to the Karoon River (1876). p. 3.

(b) Najm al-Mulk, *Safarnamah*, p. 34 and H. L. Wells, "Surveying Tours in Southern Persia," *Proceedings of the Royal Geographical Society*, New Series 5 (1883): 156.

(c) W. O. 106/186, *Military Report on Southwest Persia*, p. 181.

(d) Curzon." Leaves," pt.1, p. 494.

(e) Abd Allah, *Kitabchah*, p. 122.

(f) F. O. 65/1547. "Report on Consul Sykes on the Karun Question" (1896), p. 9.

(g) "Trade Report for 1897/1898," p. 97.

(h) "Trade Report for 1898/1899," p. 118.

(i) "Trade Report for 1907/1908," p. 1.

(j) "Trade Report for 1912/1913," p. 4.

(k) I. O. R. L/ P+S/20. C. 205. "Military Report on Arabistan," p. 48.

در باب ارقامی که در این جدول آمده است باید چند نکته را تذکر داد. به‌طور کلی آمار انگلیسیها در مورد جمعیت بندر ناصری تنها شامل جمعیت بالفعل این بندر می‌شود و از اینکه جمعیت اهواز و بندر امانیه را بدان اضافه کند غفلت کرده است. استثنای مهم در این میان تنها برآوردی است که توسط کنسول سایکس به

عمل آمده است. او که فردی دقیق و ریزبین بود، نفوس شهر را چنین تقسیم کرده است: بندر ناصری ۱۵۰۰ نفر، اهواز ۴۰۰۰ نفر و بندر امانیه ۳۰۰۰ نفر، جمعاً ۷۵۰۰ نفر. بدین ترتیب کاهش جمعیت از سال ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۷ شاید گزافه آمیز به نظر آید. ارقام سال ۱۹۲۳ نیز به نظر کم می آید. با توجه به اینکه در آن سال حدود ۱۲۰۰ خانوار فقط در بندر ناصری سکونت داشتند، اگر افراد هر خانوار را ۸ نفر بدانیم، (مردِ خانوار ـ زوجه، یک نفر محارم یک نفر خویشاوند و چهار فرزند)، پس نفوس بندر ناصری (به غیر از اهواز و بندر امانیه) بایستی حدود ۹۶۰۰ نفر بوده باشد. علیرغم کمبودهای آمار، برآوردهای بالا نشان می‌دهند که تغییر در شمارهٔ نفوس با تحول در تجارت همراه بوده است.

در اوایل ۱۸۹۲، کنسول انگلیس در خوزستان متوجه تحول مهمی در اهواز شد:

> مطمئناً سرآغازی در اهواز روی داده است: یک کاروانسرای جادار از سوی معین‌التجار با ۲۴ دهنه مغازه احداث شده که تماماً اشغال گردیده و وی مصمم است که بر تعداد آنها بیفزاید. خط آهن تکمیل گردیده و من یک ماشین سواری در دست ساخت را دیدم.

توسعه اهواز همپای گسترش تجارت ادامه یافت. این شهر از سال ۱۸۹۶ به مرکزی جهت تجارت گندم ایالت تبدیل شد. اما با کاهشهای بعدی در محصول، از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۳، زمانی که هیچگونه غله‌ای صادر نگشت، جمعیت اهواز رو به نقصان نهاد. تنها پس از ساخته شدن جاده لینچ / بختیاری در سال ۱۹۰۰ و گسترش تجاری ناشی از آن بود که اهواز بار دیگر اهمیت خود را به عنوان بازار مهم ایالت به‌دست آورد. اهواز نیز در اثر مهاجرت، به ویژه مهاجرت از شوشتر و دزفول توسعه یافت و تجار بسیاری این دو شهر کهن را برای سکونت در شهر جدید ترک کردند.[۳۵]

۳۵. کسروی، تاریخ پانصد ساله، ص ۲۵۳.

به همین سان جمعیت سایر شهرهای ایالت نیز افزایش یافت، ولی نرخ رشد بسیار کمتر از رقم اعلان شده بود. از سال ۱۹۱۳/۱۴ حداقل تعداد ۵۲,۵۰۰ نفر از مجموع نفوس در شهرها می‌زیستند و از سال ۱۹۲۳ جمعیت شهریِ خوزستان حداقل ۱۱۷,۲۰۰ نفر بود. رشد شهرنشینی در جدول ۱۴ نشان داده شده است. همان طور که در این جدول دیده می‌شود، افزایش چشمگیری در نفوس دزفول، شوشتر و بوزی رخ داده است. در دو شهر نخست، رشد امنیت عمومی، در طول اشغال انگلیسیها بزرگترین عامل کمک به افزایش جمعیت بود. بوزی در فشار شرایط زمان جنگ به بندر مهمی در ناحیه فلاحیه تبدیل شد. بدین ترتیب صادرات کشاورزی این ناحیه دیگر از راه زمینی به اهواز فرستاده نمی‌شد، بلکه این امکان به وجود آمد که به‌طور مستقیم از راه دریا و با انواع وسایل حمل گردد.[۳۶]

جدول ۱۴- جمعیت شهری استان، ۱۹۱۳ - ۱۹۲۳ (به نفر)

مناطق	برآورد سال ۱۹۱۳	برآورد سال ۱۹۲۳
محمره	۱۲۰۰۰	۱۲۰۰
دزفول	۱۵۰۰۰	۵۵۰۰۰
شوشتر	۱۰۰۰۰	۲۰۰۰۰
بندر ناصری	۴۰۰۰	۸۰۰۰
حویزه	ناچیز	۷۰۰
رامهرمز	۸۰۰۰	۱۰۰۰۰
هندیان	ناچیز	۱۰۰۰
فلاحیه	۱۵۰۰	۲۰۰۰
بوزی	۱۰۰۰	۸۰۰۰
معشور	۱۰۰۰	۱۵۰۰
جمع	۵۲۰۰۰	۱۱۷۰۰۰

۳۶. همان، ص ۶۰.

سازمان مالی خوزستان

سازمان مالی ایالت هم در مدت زمان مورد مطالعه شاهد دگرگونی قابل ملاحظه‌ای بود. اما این دگرگونی محدود به ساختار سازمان مالی بود، در حالی که شیوه‌های ارزیابی و گردآوری مالیات کمافی‌السابق باقی ماند. نخست باید به یاد داشت که تا قبل از سال ۱۸۹۰ مالیات تخمینی ایالت در میان هفت منطقه مالی ایالت تقسیم می‌شد، و توسط اجاره‌داران هر منطقه جمع‌آوری می‌گردید. از سال ۱۹۱۳ تعداد مناطق مالی به چهار منطقه یعنی دزفول، شوشتر، رام‌هرمز و محمره کاهش یافت. ثانیاً از سال ۱۹۰۳ به بعد، عوارض گمرکی به صورت مستقیم گردآوری می‌شد. در نتیجه این تغییرات ساختاری، دو بخش مجزا در سازمان مالی ایالت به‌وجود آمد.

در بخش نخست، یعنی گمرکات، درآمد حکومت مرکزی از این بابت بر اثر گسترش تجارت فزونی یافت. بدین ترتیب از سال ۱۹۲۵ مجموع عوارض گمرکی حاصله از خوزستان به حدود ۱,۲۷۲,۶۰۱ تومان رسید در حالی که جمع درآمد حاصله از گمرکات کل کشور به ۹,۳۴۶,۹۴۶ تومان بود.[۳۷]

در بخش دوم، درآمد حاصله از مالیات (مالیات زمین) هنوز توسط اجاره‌داران جمع‌آوری می‌شد و میزان درآمد حکومت مرکزی از این بابت تغییری نداشت. مثلاً، مالیات منطقهٔ محمره (که شامل نواحی حویزه، فلاحیه و ده‌ملا بود) در حد ۷۱۰۰۰ تومان ثابت ماند.[۳۸]

سراسر دو دههٔ مالی نخستِ قرن بیستم، روابط میان شیخ محمره و حکومت مرکزی بی‌شباهت به روابط محمد علی پاشا و سلاطین عثمانی نبود (در واقع این تشبیهی بود که خود خزعل خیلی بدان مشتاق بود.) تا زمانی که شیخ خزعل

37. Administration des Douanes, *Statistique Commerciale de le Perse* (Tehran, 1926), Table 7(ii).

38. Administrator General of Persian Finances, *Fourth Quarterly Report* (Tehran Majlis, 1923), p. 63.

مالیات خود را که بیشتر اسمی بود می‌پرداخت، می‌توانست در قلمرو خود از استقلال مالی و اداری برخوردار گردد. ابعاد این استقلال به بهترین شکل در این حقیقت نهفته بود که قوانین مالی مصوبه مجلس ایران در خوزستان جنوبی اعمال نمی‌شد.[۳۹] استقلال مالی شیخ خزعل، که با گسترش پایهٔ اداری سلطهٔ وی همراه بود، او را قادر ساخت تعهداتی را که در سال ۱۸۹۸ به عهده گرفته بود تکمیل کند و نظام واگذاری مالیات را در دوران سلطه خود منسوخ نماید. از سال ۱۹۱۰، مالیات تمام مناطق خوزستان جنوبی به وسیلهٔ نمایندگان شیخ خزعل گردآوری می‌شد. فایده به کارگیری این نمایندگان این بود که سه الی چهار برابر بیشتر عوارض جمع‌آوری می‌شد بدون آنکه در نرخ مالیات تغییری حاصل شود. منسوخ شدن نظام واگذاری مالیات نیز چنین معنی می‌داد که دیگر اجاره‌داران قبلی (شیوخِ قبایلِ اتحادهای رقیب) به منابع مالیات دسترسی نداشتند و بنابراین نمی‌توانستند برای انجام جاه‌طلبیهای سیاسی خود سرمایه گذاری کنند.

مالیات به صورت سنتی ابزاری برای تأمین اعتبار هزینه‌ها به شمار می‌رفت و ابزار تشویق و تنبیه نبود. اصلاحات به عمل آمده برای تأمین کارآیی شیوه جمع‌آوری مالیات، همزمان با سودهای سرشاری که خزعل از قبل آنها می‌بُرد، او را قادر ساختند که مالیات را به ابزاری در جهت سیاست خود تبدیل کند. به‌خصوص دو اتحاد طایفه‌ای محیسن و باوی از لحاظ مالی ارجحیت خاصی داشتند. خزعل مایل به دادن این تضمین بود که دو اتحاد مذکور اگر به او وفادار بمانند از منافع مالی مشخصی بهره‌مند خواهند شد. بدین ترتیب زمینهایی که به صورت موروثی توسط محیسن کشت می‌شد کلاً از پرداخت مالیات معاف شدند، اما آن تیره‌های تابعِ محیسن که زمینهای خارج از مرزهای موروثی عشیرهٔ خود را کشت می‌کردند مکلف به پرداخت مالیات بر اساس نرخ ثابت ۳۳ قران برای هر

39. I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1339" (1920/21), vol. 28. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 3 Safar 1339 [Oct., 1920] no. 20401.

خیش بودند.[۴۰]

عشیرهٔ باوی، ساکن منطقه مهمی در ساحل شرقی کارون از اهواز تا بندِ قیر بود. اهمیت این طایفه برای شیخ خزعل از دو چیز آب می‌خورد. اول اینکه مجاورت محل استقرار آن با اهواز، یعنی مهمترین ترمینال راه تجاری پرسود کارون، به باوی این توان بالقوه را داده بود که هر وقت بخواهد، آرامش عملیات این راه تجاری را مختل کند. دوم روابط ویژه‌ای که میان محیسن و باوی وجود داشت، باعث شده بود که میان افراد آنها همکاری نزدیکتری به‌وجود آید، طوری که برخی افراد تیره‌های نیمه کوچرو محیسن زمینهای متعلق به طایفه باوی را کشت کنند. در زمستان و بهار هر سال که محیسن منطقه کارون را ترک می‌کرد و به محمره بازمی‌گشت، طایفه باوی کار نظارت بر گله‌ها و گندم‌زارهای آن را به‌عهده می‌گرفت. شیخ خزعل، به عنوان رئیس طایفه محیسن، ناگزیر بود که منافع مشترک اتحاد عشیره‌ای خود را حفظ کند و از آنجا که بهبود وضع معیشتی طایفه محیسن بستگی به این داشت که طایفه اخیر بتواند از زمینهای باوی استفاده کند، بنابراین لازم بود که باوی به پاداشی دست یابد و وفاداری آن حفظ شود. بدین‌ترتیب بعضی از تیره‌های طایفه باوی به کلی از پرداخت مالیات معاف شدند و سایر تیره‌ها هم مقرریهائی از شیخ خزعل می‌گرفتند.[۴۱]

با توسعه محمره و اهواز به عنوان مراکز شهری، کالاها و خدمات بسیاری مشمول مالیات شدند. این مالیات غیرمستقیم جنبه دل‌بخواهی داشت و به نظر نمی‌رسید منطقی عقلانی در این مورد وجود داشته باشد (بجز گرفتن درآمد) که هر جنسی چقدر باید مشمول مالیات گردد. در واقع نرخ و مقدار مالیات بر حسب تغییر شرایط دگرگون می‌گشت. مثلاً وقتی که چاسب پسر ارشد شیخ خزعل، قائم مقام حاکم اهواز بود، عادت داشت ماهانه حدود ۵۰۰ تومان به عنوان مالیات

40. *ibid.*, " Files of English Dept. for 1339 " (1920/21), vol. 50. File 8, H. M. Badi', Ministry of Foreign Affairs, 3 Safar 1339 [Oct. 1920] no. 20401.

41. Lorimer, *Gazetteer*, 2 A. *Geographical and Statistical*, p. 296.

غیرمستقیم بگیرد. بعد از سال ۱۹۱۴ و بروز مخاصمات در خوزستان، لازم بود که مناطق شهری مثل اهواز دور از ناآرامی باشند. در ژوئن ۱۹۱۵ برادرزاده چاسب (فرزند شیخ خزعل)، یعنی حنظل که به‌جای وی منصوب شده بود، مالیات غیرمستقیم اهواز را به حدود ۲۰۰ تومان در هر ماه کاهش داد و برابر جدول ۱۵، مالیات برخی از کالاها را مشمول تخفیف قرار داد و بعضی را به کلی منسوخ کرد.

جنگ نیز در سازمان مالی خوزستان تغییراتی داد. شروع مخاصمات فرصت خوبی برای شیخ خزعل بود تا آخرین وابستگی خود را به حکومت مرکزی قطع کند. وی از پرداخت مالیات سالانه به عنوان آنکه ناگزیر است هزینه‌های فوق برنامه عملیات نظامی را بپردازد خودداری کرد. ندادن مالیات به حکومت مرکزی تأثیر مهمی بر توان آن حکومت برای نظارت بر امور روزمرهٔ خوزستانِ شمالی داشت، به گونه‌ای که عمل به مسئولیتهایش در این منطقه را متوقف ساخت. با عقب نشستن حکومت مرکزی، این منطقه به میدانی برای ستیز قبایل بختیاری، لر و عرب تبدیل گردید.

انگلیسیها تصمیم داشتند که این منطقه را آرام نگه دارند، چون راههای منتهی به حوزهٔ نفتی ایران وانگلیس در میدان نفتون (مسجد سلیمان امروزی) را در میان گرفته بود، مضافاً بر آنکه محصولات کشاورزی این منطقه برای تأمین تغذیه قشون رو به افزایش انگلیس در بین‌النهرین موردنیاز بود. در سال ۱۹۱۶، انگلیسیها اداره امور این منطقه را رأساً به عهده گرفتند و برای اداره هر ناحیه یک نماینده سیاسی تعیین کردند. روایت مؤدبانه‌ای بر سر زبانها بود که حاکمیت منطقه به حکومت مرکزی داده شده بود، و حکومت مرکزی یک حاکم و یک فرماندار برای شوشتر و دزفول گسیل داشته بود.[۴۲] اینجا هم مقایسه بین خوزستان و مصر نمایان است. روابط بین حاکم و مأموران سیاسی انگلیس در خوزستان بی‌شباهت

42. I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1336 " (1917/18), vol. 49. File 2. Report of the *Karguzar* to the Iranain Consul- General of Basrah, 19 Rabi' II, 1336 [Feb.1 1918].

به روابط خدیو مصر و نمایندگان سیاسی وقت در سال ۱۸۸۲ در این کشور نبود.

جدول ۱۵ - مالیات غیر مستقیم اهواز، در سال ۱۹۱۴ / ۱۵

کالا یا خدمات	مالیات سالانه در زمان حکومت چاسب	مالیات سالانه در زمان حکومت حنظل
مالیات قصابیها	۱,۸۰۰ تومان	۱.۰۰۰ تومان
مالیات قایقها	۱,۰۰۰	۴۰۰
فاحشه خانه‌ها	۳۰۰	-
مشروب فروشیها	۱,۰۰۰	۵۰۰
قهوه‌خانه‌ها	۳۰۰	-
فروشندگان خرما و سبزی	۶۰۰	-
قمارخانه‌ها	۶۰۰	۳۶۰
رنگرزها	۱۰۰	-
چرم‌کاران	۵۰	-
زهفروشان	۱۵۰	۶۰
حجره‌های بازار	-	۱۲۰
جمع	۵,۹۰۰	۲,۴۴۰

بخشی از هزینه اداره کردن این منطقه از طریق ۳۷۲۰۰ تومانی پرداخت می‌شد که گمرکات خوزستان سالانه به صندوقی تحت نظارت مأموران سیاسی انگلیس می‌ریخت.[۴۳] (این موضوع نسبتاً آسانی برای بهانه گرفتن بود، زیرا درآمد گمرکات خوزستان اختصاص به وجوه استهلاکی داشت که برای جبران قرضهایی که حکومت مرکزی از بریتانیا گرفته بود طراحی شده بود.) اما قسمت بیشتر هزینه‌ها با اصلاحات کلی در شیوه‌های اخذ مالیات برخورد کرد. از سال ۱۹۱۷، واگذاری مالیات در شوشتر و دزفول ملغی شد و مأموران ادارهٔ مالیات مأمور جمع‌آوری مالیات شدند. در این زمان مالیات غیرمستقیم اقلامی چون مالیات

43. *ibid.*, "Files for 1335 " (1916/17) vol. 49, File 2. Ministry of Foreign Affairs to the Minstry of Finance. 8 Rabi' 1 1335 (Jan. 2, 1917), no. 1130/283.

چهارپایان بارکش (نواقل)، مشروبات الکلی و تریاک برای اولین بار در خوزستان جمع‌آوری می‌شد.

تأثیر اصلاحات مالی یاد شده را در اظهارنامهٔ مالیاتی زیر که اختصاص به مالیات شوشتر در سه ماه یک فصل دارد می‌توان مشاهده کرد (جدول ۱۶).

جدول ۱۶ - اظهارنامه مالیاتی سه ماهه شوشتر
۲۴ اوت ۱۹۱۷ - ۲۲ نوامبر ۱۹۱۷

	سنبله ۱۲۹۵ (۲۴ اوت ۲۳ - سپتامبر)	میزان ۱۲۹۵ (۲۴ سپتامبر - ۲۳ کتبر)	عقرب ۱۲۹۵ (۲۴ اکتبر - ۲۲ نوامبر)
درآمد گردآوری شده	۱۱,۲۲۷/۲۰ قران	۹,۱۱۸/۸۵	۸,۴۷۶/۷۵
هزینه جمع آوری	۲,۱۴۵/۵۰	۲,۵۵۸/۲۵	۲,۰۵۳/۰۰
تراز	۹,۸۱/۷۰	۶,۵۶۰/۶۰	۶,۴۲۳/۷۵
هزینه در شوشتر	۱,۹۰۰/۷۰	۱,۹۰۰/۰۰	۴,۵۲۳/۷۰
وجه پرداختی به تهران	۷,۱۸۱/۰۰	۴,۶۶۰/۶۰	۱,۹۰۰/۰۵

اهمیت این مبلغ اسمی مالیات که به تهران فرستاده می‌شد این بود که حکومت مرکزی برای نخستین بار توانسته بود از شوشتر مالیات بگیرد. اشغال منطقه بوسیله انگلیسیها هم مورد قابل قیاسی در پیشرفت امور زیربنایی ایالت پدید آورد. این وضعیت غیرعادی، که اداره امور روزمره خوزستان شمالی در دست مأموران سیاسی انگلیس قرار داشت و دولت مرکزی هم حضور قانونی خود را با مأموران اعزامی حفظ کرده بود تا سال ۱۹۲۲ ادامه یافت. در سال ۱۹۲۲، حکومت مرکزی بار دیگر توانست مسئولیتهای خود را برای ادارهٔ مستقیم منطقه خوزستان شمالی به اجرا درآورد. در بخش جنوبی خوزستان، شیخ خزعل کماکان از استقلال مالی و اداری برخوردار بود و از سال ۱۹۱۴ هیچ وجهی بابت مالیات

نمی‌پرداخت. از سال ۱۹۱۶ به بعد، حکومت مرکزی سرگرم گفتگو با شیخ خزعل بود و می‌کوشید چاره‌ای برای اجباز وی به ازسرگیری پرداخت مالیات پیدا کند.[۴۴] این گفتگوها که به سال ۱۹۲۳ کشیده شد، در نامه زیر از وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت خارجه در لندن، چنین خلاصه شده است:

> قضیه مالیات شیخ خسته‌کننده و پیچیده است. جزئیاتی دارد که لازم نمی‌دانم با ذکر آنها خاطر مبارک را مکدر سازم. همه معاملات مالی این کشور به این وضع دچارند. قضیه‌ای که در تیرگی متراکم ادعا و پاسخ ادعا فرورفته، قول و قرارهایی که یک طرف دعوا آن را مربوط و دیگری آن را بی‌اعتبار می‌داند. و راه‌حلهایی که یک حکومت در پیش رو گذاشته و حکومت بعدی آن را بی‌اجرا نهاده. باید اضافه کنم که تا آنجا که تشخیص داده‌ام، در این گفته حقیقتی هست و آن اینکه شیخ خزعل خود را پشت سر ما پنهان کرده تا در عین اینکه بهترین شرایط ممکن را از دولت ایران بگیرد، مالیات هر چه کمتری، متناسب با وضعیت، پرداخت کند. از سوی دیگر دولت ایران آشکارا عزم آن دارد که آخرین شاهی را از او بگیرد.

از اواسط سال ۱۹۲۳، شیخ خزعل پی برد که ناگزیر است پرداخت مالیات را از سربگیرد وگرنه باید با احتمال برکناری خود از سوی حکومت مرکزی روبرو شود. از این‌رو در نوامبر ۱۹۲۳ موافقت‌نامه‌ای منعقد گردید و برحسب آن مقرر شد که وی ضمن پرداخت مالیاتِ معوقه، در افزایش ارزیابی مالیات خوزستان جنوبی، اقدام کند. علاوه بر آن، شیخ مجبور شد حقوق دولت مرکزی را در جمع‌آوری مالیات غیرمستقیم منطقه به رسمیت بشناسد. جمع بدهی شیخ مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ تومان سالانه تعیین شد که از این مبلغ ۹۲.۰۰۰ تومان مالیات مستقیم

44. *ibid.*, "Files for 1335" (1916/17) vol. 26, File 122. Letter from Ministry of Finance to the Ministry of Foreign Affairs, 9 Jumadi I [March 3, 1917] no. 8320/7138.

در این نامه ازکارگزار خوزستان خواسته شده بود که با خزعل در مورد پرداخت مالیات صحبت کند.

(در ارزیابی قبلی ۷۵.۷۰۶ تومان سالانه) و ۵۸.۰۰۰ تومان مالیات غیرمستقیم بود.[۴۵]

آثار این موافقت‌نامه بر مجموع مبالغ درآمد جمع‌آوری شده در ایالت تاحدودی در جدول ۱۷، مربوط به مالیات وصولی خوزستان (شمال وجنوب)، در فاصله سالهای ۱۹۲۲/۲۳ تا ۱۹۲۳/۲۴ منعکس است. نقص اساسی در موافقت‌نامه ۱۹۲۳ آن بود که شیخ را کماکان اجاره‌دار عمده جنوب خوزستان می‌دانست، اما فرق اصلی با سایر قراردادها این بود که وی را در برابر سازمان مالیاتی ایالتی مسئول می‌شمرد. بار این مسئولیت چنان بود که شیخ خزعل در سال ۱۹۲۴ از سازمان مالیاتی خواست که مسئولیت جمع‌آوری مالیات غیرمستقیم را خود به‌عهده گیرد.[۴۶] هرقدر نظارت حکومت مرکزی بر کار مالیات افزایش می‌یافت، اقتدار شیخ خزعل بیشتر رو به‌افول می‌نهاد. وقتی که بالاخره وی در سال ۱۹۲۵ عزل شد، حکومت مرکزی توانست مجدداً سلطه خود را اسماً و عملاً بر ایالت بگستراند. عزل شیخ خزعل پایان عصر استقلال مالی در خوزستان و نیز اجاره داری زمین را در ایران رقم زد.

۴۵. برای جزئیات توافق، ر.ک:

Administrator General of Persian Finances, *Fourth Quartealy Report* (Tehran, Majlis, 1923), pp. 63-65.

46. I.M.F.A.A." Files of English Dept. for 1342 " (1923/24), vol. 31 File 64. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 1 / 12 / 1303 [= Feb. 19, 1924], no. 1003.

جدول ۱۷ - اظهارنامهٔ تطبیقی درآمد وصولی خوزستان

منبع دریافت	۱۳۰۱ - آ	۱۳۰۲ - ب	تغییر
مالیات مستقیم (زمین) نقدی	۶۸۹,۵۰۶ قران	۹۱۴,۲۱۹ قران	-۲۲۴,۷۱۳
مالیات مستقیم (زمین) جنسی	۴۳۵ خروار	۱,۳۱۰ خروار	-۸۷۵
مالیات تریاک	۳۸,۱۵۰	۲۳۰,۳۵۱	-۱۹۲,۲۰۱
مالیات توتون	۴,۳۴۳	۷٦,۹۴۷	-۷۲,٦۰۴
مالیات غیرمستقیم	۵,۳۳۱	۸۲,۹۷۹	-۷۷,٦۴۸
مالیات غیرمستقیم دیگر	۹۷,۸۴۷	۲۲۵,۴۴۴	-۱۲۷,۵۹۷
درآمد اراضی عمومی	۳۵,۰۱۷	۳۰,۸۷۷	-۴,۱۴۰
نواقل (مالیات چارپایان)	۱۲۳,۷۹۸	۲۸۳,۸۵۷	-۱٦۰,۰۵۹
جمع	۹۹۳,۹۹۲ قران	۱,۸۴۴,٦۷۴ قران	۱۰ قران = ۱ تومان

آ: ۲۱ مارس ۱۹۲۲ - ۲۰ مارس ۱۹۲۳ / ب: ۲۱ مارس ۱۹۲۳ - ۲۰ مارس ۱۹۲۴.

مـــأخذ:

Administrator General of Persian Finances, *Seventh Quarterly Report* (Tehran, Majlis, 1924), Tables 7, 7A, 8, 9, 11, 11B, 12 and 14.

صنعت نفت

در تحلیل صنعت نفت بجا خواهد بود که میان منافع کل کشور - یعنی پرداخت حق امتیاز به دولت مرکزی - و تأثیر این صنعت بر سازمان اجتماعی و اقتصادی خوزستان تمایز قایل شویم. از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۵ تقریباً ۴,۸۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ توسط شرکت نفت ایران انگلیس به دولت مرکزی پرداخت شده بود. در دوره یاد شده، این تکنولوژی پیشرفتهٔ صنعتی، که خارجیان مالک آن بودند و به دست آنان می‌چرخید، بر ساختار اجتماعی و اقتصادی ایالت اثری ناچیز داشته بود.[۴۷]

۴۷. برای بحثی عمومی درباره این موضوع، ر.ک:

Jahangir Amuzegar; M. Ali Fekrat, *Iran Economic Development Under Dulalistic Conditions* (Chicago, 1971) pp. 15-28.

اگرچه مبلغ حق امتیازهای پرداخت شده به حکومت مرکزی با توجه به معیارهای امروزی قابل توجه نیست، در سال ۱۹۲۵ حق‌امتیاز پرداختی ۱۰ درصد مجموع بودجه بود و به عنوان کلِ درآمدِ ارزی خارجی ایران محسوب می‌شد.[۴۸] طبق ماده ۱۰ پیمان دارسی مربوط به سال ۱۹۰۱، که حاکم بر روابط شرکت نفت [ایران وانگلیس] و حکومت مرکزی بود، ایران می‌بایست ۱۶ درصد از منافع خالص شرکت را به عنوان حق امتیاز دریافت کند.[۴۹] از آغاز عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس، همواره کشمکشهایی بین شرکت مذکور و دولت بر سر محاسبه میزان سود خالص و حق‌امتیاز وجود داشت. تا قبل از دهه ۱۹۲۰، دولت مرکزی نمی‌توانست به دفاتر شرکت رسیدگی کند و براستی با شیوه‌های تازهٔ حسابداری شرکت ناآشنا بود. این نقص در فهمِ موضوع در گزارشی که در سال ۱۹۱۱ توسط «کارگزار» تنظیم شده تجلی کرده است. او می‌گوید که شرکت دارای ۱۰ حلقه چاه فعال در مسجدسلیمان است و هرچاه در بهترین شرایط روزانه منافعی معادل ۲۰,۰۰۰ تومان دربردارد. و اضافه می‌کند که با درنظرگرفتن احتمالات، سود روزانهٔ شرکت را می‌توان حداقل ۱۰۰,۰۰۰ تومان محاسبه کرد؛ بنابراین، دولت مرکزی می‌توانست انتظار دریافت سالانه مبلغ ۵,۷۶۰,۰۰۰ تومان حق امتیاز را داشته باشد.[۵۰]

جمع کل حق امتیاز پرداختی توسط شرکت نفت ایران وانگلیس، به حکومت مرکزی برای دورهٔ ۱۹۱۳ - ۱۹۲۵ (پایان سال در ۳۱ مارس)، در جدول ۱۸ آمده است.

48. R. H. Hadow, *Report on the Trade and Industry of Persia* (London, 1925), p. 9.

۴۹. برای متن کامل امتیاز، ر. ک:

Wilson, *Precis*, pp. 96-99.

50. I. M. F. A. A. " Files for 1329 " (1911), vol. 30, File 1. *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 8 Safar 1329 [Feb. 19, 1911], No. 490/122.

جدول ۱۸ - تولید سالانه نفت و حق امتیاز پرداختی به دولت ایران

سال	تولید سالانه (تن)	صادرات (تن)	حق‌امتیازپرداختی
۱۹۱۲	۴۳,۷۷۵	--	--
۱۹۱۳	۸۲,۵۹۷	۳۷,۰۰۰	--
۱۹۱۴	۲۷۸,۰۲۶	۱۵۸,۰۰۰	--
۱۹۱۵	۳۸۲,۰۱۰	۱۳۴,۰۰۰	۱,۳۲۵,۵۵۲
۱۹۱۶	۴۵۶,۶۰۵	۱۷۲,۰۰۰	--
۱۹۱۷	۶۵۴,۴۰۹	۳۹۰,۰۰۰	--
۱۹۱۸	۹۱۱,۸۰۳	۶۲۳,۰۰۰	--
۱۹۱۹	۱,۱۲۴,۱۷۰	۸۲۸,۰۰۰	--
۱۹۲۰	۱,۴۰۷,۵۳۱	۹۳۶,۰۰۰	۴۶۸,۷۱۸
۱۹۲۱	۱,۷۷۱,۵۳۶	۱,۳۹۸,۰۰۰	۵۸۵,۲۹۰
۱۹۲۲	۲,۳۶۴,۵۶۶	۲,۳۰۷,۰۰۰	۵۹۳,۴۲۹
۱۹۲۳	۳,۰۰۶,۵۱۱	۲,۶۰۴,۰۰۰	۵۳۳,۲۵۱
۱۹۲۴	۳,۷۷۳,۰۰۰	۳,۱۷۷,۰۰۰	۴۱۱,۳۲۲
۱۹۲۵	۴,۴۰۳,۴۸۰	۳,۵۷۷,۰۹۹	۸۳۰,۷۵۴

مآخذ: آمار رسمی شرکت ملی نفت ایران، به نقل از: آموزگار؛ فکرت ،ص ۱۹

ارقامِ جدول بالا در مورد تولید ناخالص نفت به میزان ۱,۰۱۶۰ از ارقام ارائه شده از نشریات رسمی آماری انگلیس بیشترند، از جمله این نشریات:

E. R. Lingeman, *Report on the Finance and Commerce of Persia, 1925 - 1927* (London, HMSO, 1928), p. 23.

لاینج‌من و آموزگار هر دو رقم ۱,۳۲۵,۵۵۲ استرلینگ را به عنوان کل حق امتیاز پرداختی به دولت ایران در فاصله ۱۹۱۱/۹/۱ تا ۱۹۱۹/۳/۳۱ ذکر کرده‌اند، بی آنکه مقدار سالانه آن را معلوم کنند. ولی آمار رسمی ایران این مبلغ را برای هر سال چنین محاسبه کرده‌اند: ۱۹۱۲ = ۲۹۰۸ لیرهٔ استرلینگ، ۱۹۱۳ = ۱۶,۲۸۶ لیرهٔ استرلینگ، ۱۹۱۴ = ۳۳,۰۹۲ لیرهٔ استرلینگ، ۱۹۱۵ = ۳۵,۳۱۶ لیرهٔ استرلینگ، ۱۹۱۶ = ۱۰۶,۲۸۳ لیرهٔ استرلینگ، ۱۹۱۷ =۲۲۴,۵۲۰ لیرهٔ استرلینگ، ۱۹۱۸ = ۴۲۸,۱۵۹ لیرهٔ استرلینگ، ۴۶۶,۳۱۸ = لیرهٔ استرلینگ، در مجموع ۱,۳۱۲,۸۸۵ لیرهٔ استرلینگ. ر. ك:

Administrator General of Persian Finance, *Sixth Quarterly Report* (Tehran, Majlis,1924), pp. 34-35.

باید توجه داشت که ارقام آموزگار در مورد حق امتیاز پرداختی با ارقام لاینج‌من تفاوت دارند. ارقام آموزگار به طور کلی از آمار رسمی انگلیس بیشترند.

آمارهای این جدول نشان می‌دهند که هیچ رابطه‌ای میان افزایش تولید و صادرات و حق امتیاز وجود نداشت. این واقعیت همراه با حسابداری غریب و روشهای ویژهٔ شرکت، همواره مایهٔ سردرگمی حکومت مرکزی بود. این روشها شامل فروش نفت به قیمتهایی پایین‌تر از قیمت بازار به نیروی دریایی انگلیس و حفظ منافع «نخستین شرکت بهره‌برداری»،[۵۱] یکی از مهمترین شرکتهای وابسته به شرکت نفت ایران و انگلیس در این میان می‌شد. در واقع شرکت نفت ایران وانگلیس مایل نبود که میان حق امتیاز و حجم صادرات نفت رابطه‌ای برقرار کند تا بر اساس آن حق ایران را بپردازد. بدتر از آن این بود که شرکت مذکور ۵۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ خسارات ایام جنگ مربوط به لوله‌های نفت را هم مطالبه می‌کرد. این ادعا دولت مرکزی را بر آن داشت ادعاهای متقابلی را مطرح کند و بالاخره شرکت نفت موافقت کرد که در دسامبر ۱۹۲۰ یک میلیون لیره، برای تصفیه تمام ادعاهای قبلی، به دولت مرکزی پرداخت کند. شرکت نفت ایران و انگلیس همچنین موافقت کرد که حسابداران یک شرکت انگلیسی که توسط دولت ایران معرفی شده به حسابهایش رسیدگی کنند.

علاوه بر حق امتیازها، شرکت نفت نیز مبلغ قابل توجهی، به شکل حقوق و دستمزد، در اقتصاد محلی تزریق می‌کرد. ارائه برآورد دقیقی از تعداد ایرانیانی که توسط شرکت به کار گمارده شده بودند دشوار است، ولی در دهه ۱۹۲۰ این تعداد میان ۲۰,۰۰۰ الی ۳۰,۰۰۰ نفر نوسان داشت.[۵۲] منتها حتی رقمی بالاتر از این هم نشانگر چیزی در حدود ۸ درصد مجموع نفوس ایالت بود. این نیروی کار در میدانهای نفتی مسجد سلیمان و منطقه پالایشگاه نفت آبادان تمرکز داشت. مقامات انگلیس بر این باور بودند که عربهای خوزستان توان انجام کارهای فنی

51. The First Exploitation Company.

۵۲. کسروی، تاریخ پانصدساله، ص ۲۷۲، و نیز:

S. H. Longrigg, *Oil in the Middle East, its Development and Discovery* (London, 1968), p. 36

مکانیکی را ندارند. ماژور هاورث، کنسول انگلیس در خوزستان می‌نویسد:

در پالایشگاهها و دیگر کارهای شرکت نفت، عربها برای تصدی وظایف فنی یا هر نوع کار ماهر قابلیت کمی از خود نشان داده‌اند. از سوی دیگر کردها و لرها استعداد زیادی را بروز داده‌اند و هم اکنون شمار زیادی از آنها در راه‌اندازی دستگاهها و انجام سایر وظایف مربوطه که احتیاج به دانش فنی دارد فعالیت می‌کنند.

از آنجا که تعداد افراد کرد و لر محدود بود، شمار قابل توجهی کارگر از هند آورده شدند. تعداد کارگران هندی در ایالت که در زمینه‌های فنی زیربنایی کار می‌کردند، نشانه خوبی از میزان رشد صنعت نفت در جامعه خوزستان بود. در سال ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸، (درست پیش از اکتشاف نفت)، حدود ۳۰ نفر اتباع هندی انگلیسی در ایالت وجود داشتند. در سال ۱۹۱۰ این رقم به ۳۶۸ نفر فزونی یافت و در سال ۱۹۱۲ حدود ۱۰۶۷ نفر از هندیان تبعه انگلیس در استخدام شرکت نفت بودند. در ایام جنگ شمار هندیها به‌صورت قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و در اوایل دهه ۱۹۲۰ تعداد آنها به حدود ۳۰۰۰ الی ۵۰۰۰ نفر رسید.[۵۳]

غیر از پرداخت دستمزد و فرصتهای استخدامی که شرکت دراختیار کارکنان فصلی و در حال استخدام از افراد قبایل می‌نهاد، صنعت نفت تأثیر کمی بر ساختار اقتصادی اجتماعی ایالت داشت. اما این عقیده عموماً به وسیله صاحبنظران سیاسی امروزی در مورد شرکت نفت تأیید نمی‌شود:

فعالیت شرکت نفت، برای ایران و نزدیکتر از آن، برای مردم خوزستان وفور نعمت و نمونه‌ای بی‌نظیر از پیشرفت در تاریخ کشور به همراه داشته بدون آنکه از زمان پیدایش، با تهدیدی برای منافع محلی، دولتی یا خصوصی همراه بوده باشد. علاوه بر حقوق پرداختی، فروشگاهها و خدمات عرضه شده، قراردادهای تخصیص یافته به مردم باید از منافعی چون قدرت خرید محلی، فرصت کسب مهارتهای عالی‌تر، مثال و جاذبه زندگی

۵۳ـ کسروی، تاریخ پانصدساله، ص ۲۷۲، و نیز:

Longrigg, *Op. cit.*, p. 86.

در سطح بالاتر و خدمات اجتماعی ارائه شده توسط شرکت نفت یاد کرد. حق امتیاز و منافع مشترک که به خزانهٔ ایران تا سال ۱۹۱۹ واریز شده و بالغ بر ۳۲۵،۰۰۰ لیره استرلینگ است و تنها در سال ۲۰-۱۹۱۹ مبلغ ۴۷۰،۰۰۰ لیره استرلینگ بوده، کمکی چشمگیر به درآمد پراکنده ایران در آن دوره بوده است.

علیرغم گفته‌های تطهیرکنندهٔ لانگریگ در مورد منافع بدست آمده ایران عموماً و خوزستان خصوصاً از شرکت نفت، قبلاً هم اشاره شد که شرکت کمتر از ۸ درصد مجموع نفوس ایالت را به کار گرفت و حق امتیاز پرداختی هم تنها در حدود ۱۰ درصد بودجه مملکتی بود.[۵۴] منابع موجود در زمان لانگریگ یک نمونه از وجود «فروشگاهها و خدمات ارائه شده و قراردادهای منعقد با مردم» را نشان نمی‌دهد. برعکس، ساده‌ترین اقلام موردنیاز شرکت نفت، مثل میوه و روغن حیوانی از خارج وارد می‌شد. در حقیقت کلیه مواد لازم برای تولید نفت، به جز نیروی غیرماهر ایرانی، از خارج تأمین می‌گردید.

راست است که با رشد صنعت نفت بهبودهایی در تسهیلات زیربنایی، مثلاً در زمینهٔ بهداشت و راهها، صورت گرفت، و در سال ۱۹۲۴ یک خط‌آهن ۳۲ کیلومتری در ایالت ساخته شد،[۵۵] اما فعالیتهای صنعت نفت در این زمینه ناشی از سوداهای تجاری بود و نباید به حساب «نوع‌دوستی» گذاشته شود. اگر یک کارگر شرکت از خدمات بهداشتی بهره‌مند می‌شد مسلماً وظایفش را بهتر از خویشاوند بیمارش، در خارج از صنعت نفت انجام می‌داد. در سراسر این دوره و در حقیقت تا اواخر دهه ۱۹۴۰، صنعت نفت به صورتی جداگانه و محصور عمل می‌کرد و با ساختار اجتماعی، اقتصادی آن زمانِ ایالت هیچ پیوندی نداشت.

۵۴ برای آگاهی از ارقام ارائه شده برای واردات اهواز در سال ۱۹۲۴، ر.ک: رضاخان سردار سپه، سفرنامه خوزستان (تهران، چاپخانه ارتش، ۱۳۰۴ش)، صص ۲۱۳ - ۲۱۴، و نیز:
W. B. Fishers (ed). *The Land of Iran* (Cambridge, 1968), p. 522.

۵۵. برای آگاهی از این تغییرات، ر.ک: رضاخان سردارسپه، سفرنامه، صص ۲۳۱ - ۲۳۹.

ساختار اجتماعی - اقتصادی خوزستان شمالی ۱۹۲۴ / ۲۵

طبیعی بود که با شروع درگیریها در سال ۱۹۱۴، انگلیس برآن شود که برای محافظت از صنعت نفت در خوزستان دخالت نظامی کند. یکی از عواقب این دخالت نظامی این بود که انگلیسیها ناگزیر شدند اداره امور نیمه شمالی ایالت را خود به‌عهده گیرند. از سال ۱۹۲۱، زمانی که نیروهای انگلیسی از ایالت فراخوانده شدند، وضع حکومت، جامعه و اقتصاد خوزستان شمالی دگرگونی اساسی یافته بود. در واقع منطقه شمالی ایالت شاهد همان روندی از تحول شد که خوزستان جنوبی یک دهه قبل تجربه کرده بود.

نیت اصلی انگلیسیها این بود که با حفظ امنیت در منطقه، عملیات شرکت نفت را از زیر ضربه خارج کنند، و با توسعه کشاورزی بالقوهٔ خوزستان شمالی،برای نیروی اشغالگر خود در ایالت موادغذایی فراهم سازند و مازاد را به عراق صادر کنند. این اهداف تاحدود زیادی به مدد منابع اقتصادی قابل ملاحظه حاصل شد: در سال ۱۹۱۶ مأموران سیاسی انگلیسی به شوشتر و دزفول اعزام شدند و دسته‌هایی از سواره‌نظام هندی در شوش، که میان این دو شهر قرار داشت مستقر گشتند. مسئله تأمین امنیت عمومی تا حدی با دادن کمکهای مالی به عشایر و با تعیین رؤسای هر یک از قبایل و تیره‌های مربوط به عنوان مسئول محافظت از قلمرو خویش، حل شد. بدین ترتیب با شروع هر خشونتی، انگلیسیها تنبیه لازم را برضد تیره قبیله‌ای مربوطه اعمال می‌کردند. به‌این جهت برای اولین‌بار طی سالها مجازات سریعی بر ضد قبایل متمرد انجام شد. اضافه بر آن، مأموران سیاسی انگلیسی مسئولیت تقسیم زمین میان قبایل و بخشودگی مالیاتِ کسانی راکه مایل به کشت زمینهای بایر بودند به عهده گرفتند. در نتیجهٔ استفادهٔ از این شیوه‌ها، موفقیتهای قابل توجهی در ارتباط با قبایل، بویژه قبیله سگوند یکی از قبایل پرآوازه لر در غارتگری، حاصل شد. ای. بی. سوام[56] مأمور سیاسی دزفول می‌نویسد:

56. E. B. Soame

این قبیله مرا شگفت‌زده کرده و هنوز می‌کند. عادتِ بد خود را کاملاً ترک کرده و به‌سوی زندگی کشاورزی روی آورده و من دارم امیدوار می‌شوم که آن هوش و نیروی قدرتمندی که به‌سوی بی‌قانونی سوقش می‌داد اینک به‌سوی کار سودمند براند.

افزایش محدودهٔ امنیت عمومی موجب تغییر در مرز اسکان گردید، زیرا زمینهای بایری که مدتها بدون استفاده بود زیر کشت رفته بود. عظمت این تغییر به‌ویژه در منطقه‌ای واقع در غرب دزفول بهتر تجلی کرد. در این منطقه در سال ۱۹۱۷ حدود ۱۶۹۱ تن گندم و جو کشت شد، برخلاف سال قبل که جمعاً ۵۳۶ تن کشت شده بود. اشغال شوشتر و دزفول توسط انگلیسیها نیز منجر به فروپاشی قدرت متنفذان این دو شهر شد. متنفذان که به نام «خوانین» خوانده می‌شدند، دهها سال وظایف مهم دولتی، از قبیل قضاوت و جمع‌آوری درآمد را به منظور استمرار سلطه خویش در انحصار داشتند. بدین‌ترتیب، تا قبل از سال ۱۹۱۶، ادارهٔ این شهرها مادام‌العمر در دست عده‌ای متنفذ بود. انگلیسیها با قطع راه وصول آنان به قدرت و با تبعید بسیاری از خوانین سرکش، نفوذ سرشناسها را بی‌اثر ساختند. فروپاشی نفوذ افراد سرشناس موجب گشت تا ادارات دولتی، مثل عدلیه (دادگستری) و بلدیه (شهرداری) وظایف خود را هرچه مؤثرتر انجام دهند.

بدین‌ترتیب در اوایل ژانویه ۱۹۱۷، انگلیسیها حاجی سید عبدالله امام جمعه را که عالم محترمی بود به عنوان رئیس عدلیه تعیین کردند. در دو ماه اولیه تصدی وی به عنوان رئیس عدلیه بخش عمده‌ای از دعاوی عقب‌افتاده مورد داوری و احقاق حق قرار گرفت که در جدول ۱۹ نشان داده شده. مشخصه مهم عمل این اداره برعکس شیوه معمول این بود که قاضی درصدی را به عنوان حق قضاوت مطالبه نمی‌کرد و به‌جای آن، اداره دادگستری از صاحبان چارپایانِ بارکشِ شهر مالیات ویژه‌ای به عنوان نواقل می‌گرفت. اخذ مالیات نواقل در شوشتر نیز احداث شهرداری را در ژوئن ۱۹۱۷ میسر ساخت.

جدول ۱۹ - دعاوی طرح شده در ادارهٔ دادگستری شوشتر ژانویه و فوریه ۱۹۱۷[۵۷]

قدمت دعاوی	تعداد دعاوی مطرح شده	دعاوی رسیدگی شده
۱ سال و کمتر	۲۲۲	۱۳۵
۱ تا ۵ سال	۲۰۴	۹۴۰
۵ تا ۱۰ سال	۱۲۰	۳۹
۱۰ تا ۲۰ سال	۵۶	۲۲
۲۰ تا ۳۰ سال	۱۹	۹
بیش از ۳۰ سال	۱	۱
جمع	۶۲۲	۳۰۰

اثر اساسی اشغال انگلیسیها در این دو شهر این بود که از نفوذ شیوخ قبایل و متنفذین شهری در زندگی مردمان قبایل و شهرنشینان کاست و به دولت مرکزی فرصت داد که به وظایف خود که قبلاً به وسیله این واسطه‌ها انجام می‌شد رأسا" عمل کند. بدین ترتیب زمانی که انگلیسیها در ژوئن ۱۹۲۰ مأموران سیاسی خود را از این شهرها فراخواندند، سنتی از اداره مستقیم امور، اگرچه به صورتی شکننده، وجود داشت که دولت توانست با تکیه بر آن کار را ادامه دهد. از این‌رو در اوایل دهه ۱۹۲۰ توان دولت مرکزی خوزستان شمالی تا حد زیادی روبه افزایش نهاد. از سال ۱۹۲۵ سازمان مالیاتی تمام عیاری همراه با اداره دادگستری و شهرداری در این شهرها وجود داشت.[۵۸]

57. F. O. 371/3266 " Shushtar Diary No. 3, January 1917," p. 14 and *Idem.*, "Shushtar Diary No. 4, February 1917," p. 15.

۵۸. گزارشی شخصی از این تغییرات، بویژه در موردشوشتر، در منبع زیر داده شده است: احمد کسروی، زندگانی من، (تهران، بی‌ناشر، ۱۳۲۳)، صص ۱۸۴ - ۲۳۹.

مختصر آنکه، ملاحظه می‌شود که در دورهٔ ۱۸۹۰-۱۹۲۵ ایالت وضعی را از سرگذراند که می‌توان آن را به انقلابی تمام و کمال تعبیر کرد. در نتیجه ماهیت جامعه و اقتصاد خوزستان دگرگون شد. میزان این دگرگونی در شمال و جنوب خوزستان به‌صورت قابل ملاحظه‌ای با گذشته فرق داشت. خوزستان جنوبی، منطقه واقع در زیر نفوذ شیخ خزعل، از سال ۱۹۱۴ واحد اقتصادی و اجتماعی مجزایی را تشکیل می‌داد. یگانگی این منطقه را می‌توان به دو عامل مهم منسوب کرد. اول افزایش زیاد صادرات خرما، گندم و جو، که خود ناشی از تقاضای خارجی و افزایش زمین زیر کشت در طول مرزهای سنتی قبایل بود و موجب از بین رفتن اقتصاد بسته قبیله‌ای شد. دوم فروپاشی سلطه حکومت مرکزی، که تا حدودی ناشی از رشد نفوذ انگلیسیها بود، به شیخ خزعل فرصت داد که قلمرو خود را گسترش دهد و اتحادهای قبیله‌ای را که در دهه‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ به عنوان واحدهای سیاسی مستقل وجود داشتند، تحت نفوذ خویش درآورد.

در یک فرق چشمگیر، ساختار اجتماعی-اقتصادی خوزستان شمالی تا سال ۱۹۱۴ همان طور باقی ماند که در دهۀ ۱۸۸۰ بود. در خلال جنگ، در نتیجه اشغال منطقه توسط انگلیسیها، نیمه شمالی ایالت همان تغییراتی را از سرگذراند که بخش جنوبی خوزستان یک دهه قبل تجربه کرده بود. بدین ترتیب، از اوایل دهه ۱۹۲۰ عبارت «خوزستان شمالی» دیگر اصطلاح مناسبی در منابع جغرافیایی رسمی نبود، و منطقه بالفعل واحد اجتماعی و اقتصادی یکپارچه‌ای تلقی می‌شد.

فصل ۶

استقرار مجدد سلطهٔ حکومت ایران در خوزستان ۱۹۲۴-۱۹۱۴

محمره در آینده کراچی ایران خواهد شد. آبهای عربستان ذخیره و مصرف خواهد گردید. زمینهای حاصلخیز آن به زیر کشت خواهد رفت، همان گونه که اکنون میدانهای نفتی آن نیز مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. آیندهٔ محل بسیار درخشان است. اکنون ما از حُسن نیت شیخ برخورداریم. با استفادهٔ آگاهانه از این حسن‌نیت و با در دست گرفتن کار توسعه این سرزمین، در موقعیتی خواهیم بود که شاهد آن باشیم نخستین فرصت برای استفاده از محصولات و بازارهای آینده این سرزمین غنی برای مردم ما محفوظ مانده است. به همین ترتیب با افزودن به رونق تجاری خود، خواهیم توانست در عین تقویت شیخ، راههای دفاع از استحکامات امپراتوری هندمان را نیز تقویت کنیم.

سرگرد ال. هاورث، کنسول دولت انگلیس در خوزستان
فوریه ۱۹۱۴

خوزستان در اشغال انگلستان، ۱۹۱۴ - ۱۹۲۰

جنگ جهانی نخست تأثیر شگرفی بر سیاست خوزستان گذاشت، زیرا رابطه نیم‌بندی را که میان حکومت مرکزی و اعیان محلی وجود داشت به کلی درهم ریخت. همچنین میزان مشارکت بریتانیا در اوضاع سیاسی ایالت را افزایش داد. آثار دخالت انگلستان در پیچ و خمهای سیاست خوزستان یکی از بزرگترین سخریه‌ها را در تاریخ پرفراز و نشیب روابط ایران و انگلیس به وجود آورد. در کوتاه مدت دخالت انگلستان منجر به آن شد که موقعیت شیخ خزعل نفوذناپذیر گردد. اما پس از پایان گرفتن مخاصمات، هنگامی که انگلیسیها خود را کنار کشیدند، عقب‌نشینی آنها ضعف ذاتی حکومت خزعل را برملا کرد و سهم خود را در سقوط وی در سال ۱۹۲۵ ایفا نمود.

همان طور که قبلاً دیدیم، از سال ۱۹۱۴، حضور حکومت مرکزی درمنطقه سخت محدود بود. در نیمهٔ جنوبی ایالت، شیخ خزعل از استقلال داخلی بهره می‌برد ـ استقلالی که یکی از صاحب‌منصبان ایرانی آن را مانند رابطه شیوخ کویت با سلاطین عثمانی دانسته بود.[1] تنها تفاوت این بود که خزعل عادت داشت مبلغی اسمی به‌نام مالیات به حکومت مرکزی بپردازد. پرداخت مالیات یکی از چند نشانه بیرونی حاکمیت ایران بر ایالت بود. پس از در گرفتن مخاصمات جنگ، خزعل این آخرین رشته باقیمانده را نیز از هم گسست و از پرداخت مالیات خود سرپیچید.

در خارج از ایالت، در طول ماههای اکتبر و سپتامبر ۱۹۱۴، جنگ میان امپراتوریهای انگلستان و عثمانی به نظر قریب‌الوقوع می‌نمود. از این‌رو دولت انگلیس تمهیدات گسترده‌ای برای این احتمال فراهم ساخت و در اکتبر ۱۹۱۴ نیرویی اعزامی، معروف به نیروی (د) را به خلیج فرستاد. طرحهای محتمل‌الوقوع

1. I. M. F. A. A." Files of English Dept. for 1331" (1912/13), vol. 51, File 5. *Karguzar* to the Ministry of Foreign Affairs, 6 Rabi'II 1331 [March, 15,1913], no 17392/2905.

بکر، انگلیسیها را بر آن داشت که جزیره عبّادان را اشغال کنند تا بتوانند ضمن حفظ تأسیسات نفتی، از خطوط ارتباطی به منظور جابجایی قوای کمکی استفاده کنند، و موقعیت وابستگان خویش چون شیخ مبارکِ کویت و شیخ خزعلِ خوزستان را محکمتر نمایند. این طرحها در اواخر اکتبر، زمانی که وقوع درگیری روزانه پیش‌بینی می‌شد دگرگون گردید تا بصره به عنوان کانون حمله انگلیس واقع شود.[۲] طراحان امیدوار بودند که در جریان یک جنگ کوتاه، گروههای هندیِ نیروی (د) به سرعت و به صورتی قطعی عثمانیها را شکست دهند. جنگ رسماً در ۵ نوامبر ۱۹۱۴ اعلام شد، و نیروهای هندی انگلستان در ساحل پیاده شدند و در ۷ نوامبر ۱۹۱۴ در محلی به‌نام «سنیّه» واقع در سواحل عثمانی شط‌العرب، حدود ۳ کیلومتری بالای تأسیسات نفتی عبادان، نیروهای عثمانی را شکست دادند. تصرف سنیّه لزوم اشغال فوری عبادان را برطرف ساخت.[۳]

اما در ظرف مدتی کوتاه، انگلیسیها ناگزیر شدند به شکل نظامی در خوزستان مداخله کنند. عملیات نظامی انگلیس در ایالت، تا حدودی تحت‌الشعاع دخالت گسترده این کشور در بین‌النهرین [عراقِ آن زمان] قرار گرفت. این عملیات برای حفظ حکومت شیخ خزعل و نگهداری میدانهای نفتی، و خطوط ارتباطی آنها طراحی شده بود. اوج دخالت انگلستان در ایالت زمانی بود که در زمستان / بهار ۱۹۱۵ حدود ۲۲۰۰۰ نفر از افراد این کشور در ایالت مستقر شدند.[۴]

در سراسر زمستان ۱۹۱۵، شیخ خزعل از بابت توانایی خود برای کنترل

۲. تغییر در طرحهای محتمل‌الوقوع در منبع زیر به تفصیل بحث شده‌اند:

Briton C. Bush, *Britain, India and the Arabs, 1917 - 1921* (Berkely and Los Angeles, 1971), pp. 3-23.

شرح شخصیتری از وقایع در منبع زیر آمده است:

Arnold T. Wilson, *Loyaties: Mesopotamia, 1914-1917* (London, 1930), pp. 6-10.

3. Fred J. Moberly, *The Campaign in Mesopotamia, 1914 - 1918*, 4 vols. (London, HMSO, 1926-27) I: 108-09.   4. *ibid.*, pp. 351-52.

طوایف مختلفِ زیر حاکمیت خود بیمناک بود. طوایف کعب و باویِ اتحاد که مقیم کرانه شرقی کارون بودند، به‌صورت سنتی به شیخ خزعل وفادار بودند و به‌آسانی با اِعمال شیوه‌هایی مثل اتحاد از طریق وصلت و کمکهای مالی تحت کنترل قرار می‌گرفتند. طوایف مستقر در ساحل غربی رودخانه، مثل بنی‌لام و بنی‌طرف، بواسطه الگوهای مهاجرت (در دوروبر مرز ایران و عثمانی)، از استقلال بیشتری برخوردار بودند. در ژانویه ۱۹۱۵/ربیع‌الاول ۱۳۳۲، شیخ غضبان، از طایفه بنی‌لام با پیوستن به یک نیروی ترک از مرز گذشت و وارد ایران شد. بنی‌طرف هم از طریق اتحاد با عثمانیها از رود کرخه عبور کردند. گفته می‌شد که این نیروی مخلوط از اول فوریه در ۳۲ کیلومتری غرب اهواز، کلید استراتژیک کنترل خوزستان مستقر است.[۵] در این زمان بحرانی، طایفه باوی سر به شورش نهاد و تیره‌هایی از طایفه کعب به آن پیوستند. در ۵ فوریه، طایفه باوی به خط لولهٔ نفت در محلی بالاتر از اهواز حمله برد و آن را قطع کرد.[۶]

بروز این شورش عشایری به تبلیغات عثمانی و دعوت آن به جهاد برضد کفّار منسوب می‌شد.[۷] اما علل این شورش بسیار اساسی‌تر و در ناخشنودی طوایف از شیوه حکومت خودکامهٔ شیخ خزعل نهفته بود. در دوره ۱۸۹۷ - ۱۹۱۴، خزعل بتدریج قدرت بسیاری از اتحاد طوایف را درهم شکسته بود و بسیاری از شیوخ طوایف یا زندانی یا در تبعید بودند. از دست رفتن قدرت و حیثیت سران، افزایش مالیات و دست‌اندازی به زمینهای طوایف، و قتل و تبعید در ناآرامی طوایف سهم داشت. پیش از جنگ، خرده حسابها و اختلافات کهنه به گونه ماهرانه‌ای توسط خزعل به کار گرفته شده و مانع قیام عمومی طوایف گشته بود. اتحادهای قبیله‌ای

5. *ibid.*, pp. 166-67.   6. *ibid.*, p. 173.

7. *ibid.*, p. 167; Wilson, *Loyalties*, p. 23; Edmund Chandler, *The Long Road to Baghdad*, 2 vols. (London, 1919), I: 241.

این واقعه که در این رساله بازتاب مختصری یافته، در منابع عربی به «واقعهٔ جهاد» معروف است و اخیراً موضوع بحث یک سمینار در استان و چند رسالهٔ دانشگاهی بوده است.-م.

به صورت فردی گاه و بیگاه سر به‌شورش برمی‌داشت، اما ناآرامیها نسبتاً آسان سرکوب می‌شدند.

جزئیات روزمرهٔ شورش در جای دیگری به‌صورت مسلسل نگاشته شده است.[۸] در ماه مه ۱۹۱۵ ترکها و متحدان محلی آنان دچار شکست شدند. در ماه سپتامبر شیوخ باوی به شکل صوری تحت سلطه شیخ خزعل درآمدند. اما شورش، ضربه سختی به حیثیت شیخ خزعل و حکومت وی زد، زیرا مهمترین جاذبه وی نزد انگلیسها، یعنی قدرت کنترل طوایف و تأمین امنیت عمومی در ایالت را مورد تردید قرار داد. شورش عشایر، ناتوانی داخلی حکومت شیخ خزعل را بر ملا ساخت و بیش از ۱۲،۵۰۰ نفر از سربازان انگلیسی را از بین‌النهرین به داخل ایالت کشانید. هنگامی که شورش سرانجام فرو نشست، انگلیسیها عاقبت نتوانستند از بابت قدرت شیخ خزعل برای مقابله با بحران بعدی مطمئن شوند. این نااطمینانی منجر به آن شد که انگلیسیها پادگانی در ایالت ایجاد کنند.[۹] با بازگشت نظم به بخش جنوبی خوزستان، انگلیسیها به گونه‌ای روزافزون ناگزیر شدند توجه خویش را به مشکلات شمال خوزستان معطوف سازند.

در واقع، برای انگلیسیها، مسألهٔ خوزستان شمالی این بود که چگونه امنیت عمومی را در آن حفظ کنند و با حفظ امنیت آن، بقیه نیروهای انگلیسی را که درنیمهٔ جنوبی ایالت مستقراند، در پناه گیرند. چنانکه به یادداریم، خوزستان شمالی به‌طور سنتی میدان ستیزی میان طوایف لُر، بختیاری و عرب بود. رقابت این عده به حکومت مرکزی این اجازه را می‌داد که شبه حضوری در این منطقه داشته باشد. ولی از سال ۱۹۱۳ به بعد، حکومت تهران قادر نبود فردی را وادار سازد که منصبِ حکمرانی کلی ایالت را اشغال کند. در فقدان یک حکمران کل با این صفات، حکومت مرکزی، خوانین بختیاری را قانع کرد که وظایف حکومت را

8. Chandler, *op. cit.*, I : 240 - 46, and Wilson, *Loyalties*, pp. 39-46.

۹. برای آگاهی از قدرت این پادگان در مواقع گوناگون، ر. ک:

Moberly, *op. cit*, I : 357; II : 55; 191 - 92; III : 5 and 58.

به‌عهده بگیرند و نمایندگان خود را به عنوان نمایندهٔ حکام شوشتر و دزفول منصوب کنند.[۱۰] در اقدام مشابهی، شیخ خزعل، در سال ۱۹۱۶، تا تعیین و اعزام حکمران جدید از پایتخت، از طرف حکومت مرکزی به عنوان کفیل حکمران ایالتی منصوب شد.[۱۱] گرفتار شدن این افراد رقیب در حکومت خوزستان منجر به سخت‌تر شدن قضیه گردید. ساده‌ترین تصمیمی که یک جانب می‌گرفت، با سوءظن جانب دیگر رو به‌رو می‌شد و تلاشی تعبیر می‌گردید که هدفش برهم زدن توازن موجود میان منافع جوانب مختلف است. (دقیقاً به علت همین بدگمانی و خصومت متقابل بود که خوانین بختیاری و شیخ خزعل در سال ۱۹۱۳ موافقت‌نامه‌ای را امضا کردند که خوزستان را به حوزه‌های منافع مختلف تقسیم می‌کرد، اما این موافقت‌نامه به علت وضعیت زمان جنگ ملغی شده بود.)[۱۲]

استقرار نیروهای انگلیسی در خوزستان جنوبی، مشکلات اداره امور خوزستان را دوچندان کرد، زیرا حضور این نیروها در منطقه فرصت مناسبی به دست طوایف لر و بختیاری (به‌ویژه تیره هفت لنگ بختیاری) داد تا به خطوط تدارکاتی انگلیس و نیز انبارهای آنها دست‌اندازی کنند. انگلیسیها برای مقابله با آشفتگی حاصل ناگزیر به اجرای برنامه گشت‌زنی و تهاجمی در دشت خوزستان شمالی شدند که نتیجه آن افزایش منازعات میان افراد طوایف لر و نیروهای انگلیسی بود.[۱۳] در عین حال، میان نیروهای انگلیسی و افراد بختیاری، که به نفع عثمانیها و بر ضد روسها در غرب ایران می‌جنگیدند و اکنون با ترک جبهه در صدد مراجعت به خوزستان بودند، برخوردهای مسلحانه‌ای روی داد.[۱۴]

10. Wilson, *Loyalties,* pp. 298-99. 11. *ibid.*, p. 297.

۱۲. برای آگاهی بیشتر، ر. ک:

I.M.F.A.A. " Files for 1331 (1912/13), Vol. 31, File 1. *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 13 Rabi,I 1331 [Feb. 20,1913], No. 72

13. *Idem.*, " Files for 1334 (1915/16), Vol. 31, File 1. *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, Telegram 18 Jumadi I, 1334 [March 23, 1916], No. 102.

14. same to same, undated letter Jawza 1334 [May / June 1916] and Chandler, →

برای مقابله با این وضع آشفته و به قصد افزایش عملیات نظامی، انگلیسیها در اواخر سال ۱۹۱۶ تصمیم گرفتند مسئولیت ادارهٔ خوزستان شمالی را به‌عهده گیرند. نظر به اینکه وجود نیروهایی برای حفظ پاسداری منطقه در برابر غارت افراد طوایف قابل اغماض نبود، دخالت انگلیسیها ضرورتاً جنبه سیاسی به خود گرفت، و بنا به گفته یکی از مأمورین انگلیسی، هدف آن تقویت «کالبد فرسوده سلطه ایرانی در منطقه» بود. استقرار سیاسی بسیار ساده طرح شد و اقامت مأموران سیاسی انگلیس را در شوشتر و دزفول و استقرار دسته‌ای از سواره نظام هندی در شوش، نقطه‌ای میان این دو شهر را ایجاب کرد.

تجاربی که انگلستان از اداره کردن اراضی اشغال شده دشمن در بین‌النهرین به دست آورده بود، بر شیوه حکمرانی آن در خوزستان شمالی تأثیر نهاد. در واقع، افسران سیاسی انگلستان گرایش به آن داشتند که خوزستان شمالی را به مثابهٔ ادامه و پاسدار بالقوهِ امپراتوری هند بدانند. اما قیاس میان فرمانروایی انگلیسی در بین‌النهرین و خوزستان شمالی را می‌توان بسیار گسترش داد. در خوزستان انگلیسیها ناگزیر بودند با حضور حکومت مرکزی سروکار داشته باشند. حکومت آنها بر ایالت اسمی بود و به نام حکومت ایران انجام می‌گرفت. این مستلزم دادنِ عنوانی، معمولاً رفیع به حکمرانان خوزستان بود. رابطهٔ پیچیدهٔ کاری که میان حکمرانان و مأموران سیاسی وجود داشت، با عوامل نامحسوسی چون سن، تجارب قبلی، شخصیت و دیدگاه شکل می‌گرفت. یک حکمران تا وقتی که می‌خواست در منصب خود بماند، خود به خود ادارهٔ انگلیسی را لعاب غلیظی از مشروعیت می‌بخشید. در این سالها، تمایل بر این بود که حکمرانان خوزستان از پیرمردهایی فریفتهٔ جاه و مقام باشند که برای حفظ مقام خود مایل بودند حکومت را بیش از پیش به مأموران سیاسی انگلیسی تفویض کنند. این رابطهٔ بغرنج میان انگلیسیها و حکمرانان ایرانی ایالت را کاپیتان گرین هاوس، که در اوائل سال

← *op. cit,* I : 246 - 47.

چندلر تاریخ این واقعه را «۲۳ مه ۱۹۱۶» می‌نویسد.

۱۹۱۷ دستیار مأمور سیاسی در شوشتر بوده، چنین خلاصه کرده است:

> حاکم عربستان ـ عالیجناب اسدالدوله (کفیل) - آدمی خوش‌نیت، اما سخت‌گیر است. او در حالی که در امور مهم کلاً" به دستیار مأمور سیاسی متکی است اما در برخورد با امور جزئی بی‌تابی می‌کند تا تفوق خود را بر عین‌الملک نشان دهد و همچنان در مقام خود بماند، مقامی که بسیاری از فریبندگی خود را از دست داده، اما برای پادشاهی تهیدست هنوز بی‌جاذبه نیست.

گذشته از واقعیتهای قدرت، «حسن‌نیت»ها و روابط شخصی که ممکن است میان یک حاکم و یک مأمور سیاسی وجود داشته باشد و به تفویض قدرت حاکمیت از یکی به دیگری منجر شود، دلیل اساسی و مالی دیگری برای انجام این همکاری وجود داشت.۴ از آنجا که انگلیسیها به‌صورت مؤثری بر تمام هزینه‌های حکومتی در نیمه شمالی ایالت نظارت داشتند، حکام خوزستان برای پرداخت حقوق و مواجب خود به مأموران سیاسی وابسته بودند. معمولاً مدت کوتاهی لازم بود تا یک حاکم جدید خود را با واقعیتهای قدرت تطبیق دهد و طبق آن، رابطه کاری خود را با انگلیسیها تنظیم کند.

نیروی پول را می‌توان در مورد وقارالملک به‌خوبی احساس کرد. در نوامبر ۱۹۱۷، وقارالملک، به عنوان حاکم خوزستان، بعد از عین‌الملک، منصوب شد. اما تا ۳۱ ژانویه ۱۹۱۸ به این منصب دست نیافت. جزئیات رابطهٔ شغلی وی با مأموران سیاسی انگلیس در شوشتر (سرگرد اف. ام. بیلی تا ۱۳ فوریه ۱۹۱۸ و کاپیتان دی. ام فریزر تا ۱۲ مارس ۱۹۱۸) صریحاً در منابع بیان نشده، اما فریزر در گزارشی که به مقامات مافوق خود در بغداد نوشته، اشاره مختصری به آن کرده است: «حاکم از دریافت ۲۰۰ تومان اضافه، که مجموع دریافتی اش را به ۹۰۰ تومان در ماه رسانده، بسیار خوشنود است.»

در ۱۲ مارس ۱۹۱۸، فریزر، به‌عنوان دستیار مأمور سیاسی شوش، با ستوان

دبلیو. چ. وارن[15] تعویض گردید. از آنجا که وقارالملک مدت شش هفته در سمت خود کار کرده و تا حدودی با فریزر به تفاهم هم رسیده بود، احتمالاً مزیتی نسبت به وارن احساس می‌کرد، که صرفنظر از هر چیز، درجه‌اش پایین‌تر از فریزر بود و از لحاظ مدت اقامت در ایالت نسبت به وقارالملک تازه وارد محسوب می‌شد. چگونگی برقراری روابط جدید میان این دو مرد را می‌توان به عنوان مثالی از روند سازش، که ویژگی ضروری روابط سیاسی میان افراد آن زمان بود، تلقی کرد. خوشبختانه شرح مفصلی از این روند در دست است، چرا که وارن به مسئولان مافوق خود چنین گزارش داده است:

> عالیجناب به سختی می‌تواند مفید به‌نظر آید. خیلی واضح است که او بهیچ‌وجه از مقام خویش خوشنود نیست. وی چندی پیش شخصاً به من گفت که در نظر ندارد به شیوه عین‌الملک به کار ادامه دهد.
>
> نامه‌های اول او به من اندکی غیر مؤدبانه بود، اما بعد از آنکه (توسط معاون حاکم) به او پیغام دادم که با او مثل خودش رفتار خواهم کرد، لحن وی به‌صورت قابل ملاحظه‌ای عوض شد.

وارن ادامه می‌دهد:

> در خلال ماه ۱۰۰۰ تومان به عالیجناب برابر درخواست وی و به عنوان مواجب عقب‌افتاده از سوی حکومت ایران پرداخت شد. به او اطلاع دادم که با توجه به رویه دوستانه و همکاری وی، این مبلغ همه ماهه به او پرداخت خواهد شد. گرچه مبلغ مأیوسش کرد، اما خیلی سپاسگزار است، چون به من اطلاع داد که زیر بار قرض است.

بدبختانه برای تاریخ‌نویس، سایر صاحب‌منصبان انگلیسی در گزارشهای خود مثل وارن صریح نبودند. اما مدارک موجود نشان می‌دهند که روند فوق

15. W. H. Warren

همچنان به کار می‌رفت، مثلاً در مارس ۱۹۲۰ سرگرد دبلیو. ال. مید،[۱۶] دستیار مأمور سیاسی دزفول و شوشتر گزارش داد که «مصاحب بشاش و مردمدار» او نایبِ حاکمِ دزفول به تهران می‌رود، و این مایهٔ تأسف است، زیرا وی [نایب حاکم دزفول] حاضر بود که ساکت بنشیند و بدون دخالت در امور حکومت، مواجبش را بگیرد.».

حکمرانان ایرانی خوزستان عموماً مایل به سازش خفت‌بار با سلطهٔ انگلیسها بودند، و از اینکه مواجب آنان را کارگزاران انگلیسی می‌پرداختند ناراحت نبودند. آنچه آنان قادر نبودند تحمل کنند، آب و هوای خشن منطقه بود. با شروع وزش باد داغ، این افراد شغل خود و ایالت را در طلب آب و هوای خُنک و معتدل پایتخت ترک می‌کردند. حکمران وظیفه‌شناسی مثل «عین‌الملک»، شخصی را به نیابت خود جهت نظارت بر امور ایالت منصوب می‌کرد، اما این اقدام وی بیشتر حالت استثنا داشت تا یک قاعده. آنچه برای حکمران ایالت شناخته بود این بود که بارش را ببندد و خیلی ساده بدون هیچ ترتیبات محلی، از منطقه برود. رفتنِ حاکم، بویژه اگر کسی را به جانشینی خود معرفی نکرده بود - همچنانکه در اکتبر ۱۹۱۷ در مورد مرگ نماینده عین‌الملک در محل کار خود رخ داد - باعث می‌شد که روکش نازک مشروعیتی که حکومت انگلیسی در منطقهٔ خوزستان برتن کرده بود کنار برود و واقعیت آزارندهٔ سلطهٔ آن برملا گردد.

واقعیتهای وضع ایالت دغدغهٔ جدی دولت مرکزی ایران بود، زیرا می‌ترسید که دخالت انگلیسی، پس از پایان گرفتن جنگ به‌صورت خصلت دائمی سیاست خوزستانی درآید.[۱۷] با وجود این، حکومت مرکزی در مورد توانایی خود برای اداره امور نیز خیالی درسر نداشت، و این واقعیت را قبول داشت که قبضه‌اش در

16. W. L. Meade

17 .I.M.F.A.A. " Files for 1336 (1917/18), Vol. 49, File 8. Ministry of Foreign Affairs to the Ministry of Interior, 21 Jumadi I, 1336 [March 1918], No. 3185/2877.

بهترین حالت شکننده و پراکنده است.[18] برای اعمال قدرت، حکومت تهران حقا" راضی بود که به عنوان نشانه قانونی قابل رؤیتی از حاکمیت خود، حکمرانی برای ایالت انتخاب کند، درحالی که از وظایف خطیر و پرخرج حکومت، چون جمع‌آوری مالیات و حفظ امنیت عمومی غافل بود.

مشارکت انگلیسیها در حکومت خوزستان شمالی تا بعد از پایان مخاصمات ادامه یافت. حکومت هند عقیده داشت که منافع خاص آن در منطقه ادامه سلطه غیرمستقیم انگلیس را ایجاب می‌کند، و تا حد زیادی مایل به قبول مسئولیت مالی محوله نیز بود. اما آغاز دورهٔ صرفه‌جویی و بازنگری امور مالی در پایان جنگ حکومت هند را وادار کرد که در جستجوی راههای با صرفه‌تری جهت تأمین مالی تعهدات خود برآید. بدین‌ترتیب، در مه ۱۹۱۹ فرستاده سیاسی انگلیس در شوشتر احضار شد و نمایندگی انگلیس در شمال خوزستان منحصر به یک نماینده در دزفول گردید. تصوّر حکومت هند از نقش خود را سرآرنولد ویلسون «حفظ نظم حاضر» می‌داند، «به گونه‌ای که در آن یک مأمور کنسولی انگلیس قادر به اِعمال چنان تأثیری بر حکومت محلی باشد که آن را مجبور به حفظ نظم و انجام وظایف مقدماتی خود سازد.»

در اصل، حکومت هند میل داشت شاهد ادامه قرارهای پیش از جنگ با کمک هواداران متنفذ انگلیس در نقاط مختلف ایران باشد، و بدین وسیله منافع انگلستان را محافظت کند.

از سوی دیگر، حکومت انگلستان به‌طور روزافزونی تحت تأثیر رؤیای کرزن بود که خواب تحکیم سلطهٔ انگلیس در ایران را می‌دید؛ ایرانی که حلقهٔ وصل زنجیرهٔ کشورهای وابسته‌ای است که «از دریای مدیترانه تا سلسله جبال پامیر» ادامه دارند؛ ایرانی که نه تنها حافظ هند است، بلکه «ارتباطات ما را با جاهای

18. *Idem.*, vol. 49, File 2. *Karguzar* to the Iranian Counsul General , Basrah, 19 Rabi' I 1336 [Jan. 2, 1918].

دوردست امپراتوری حفظ می‌کند.»[۱۹] آنچه قرار بود این رویا را عملی سازد، قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران بود. زمینهٔ بلافصل این قرارداد را الیزابت مونرو،[۲۰] هواخواه سرشناس منافع انگلیس در خاورمیانه چنین توصیف کرده است:

برای ایران (که درحالت آشوب خاص خود بود و حداقل سه نیروی مسلح داشت که هیچ یک اعتنای زیادی به تهران نمی‌کرد)، هدف انگلیسیها همان هدف دیرپا، یعنی ایجاد گونه‌ای استقلال بود که میهن‌پرستان ظاهرالصلاح و ناشناخته آن را اداره کنند. علاقه انگلستان به یک رژیم باثبات از همیشه بیشتر بود، زیرا دستکم سه نگرانی دیگر به نگرانی همیشگی بریتانیا در مورد دفاع از هند افزوده شده بود: امنیت میدانهای نفتی؛ همسایه‌ای خوب برای بین‌النهرین؛ و جامعه‌ای که در برابر افکار بلشویکی مقاوم باشد.[۲۱]

خانم مونرو همچنین می‌گوید:

در ایران هم مانند مصر، حرف شنوی ایرانیان در شرایطی که نیروهای نظامی انگلیس مواضع قدرت را در دست داشتند، در لندن به جای گرایش مثبتِ ایرانیان نسبت به بریتانیا تعبیر می‌شد، و در اینجا هم این تصور واقعیت نداشت. همه کرزن را به عنوان مرجع بی‌چون و چرا در مورد ایران قبول داشتند و کرزن آنچه را که خمیره‌اش اقتضا می‌کرد در مورد ایران انجام می‌داد. چون ایرانیان را در کنفرانس صلح راه نداده بودند، خط ارتباطی مستقیماً از روی میز کرزن به وزارت خارجه در تهران وصل می‌شد. او از موافقت ادارهٔ هند ـ در وزارت خارجهٔ بریتانیا ـ برخوردار بود. طبق این توافق ایران می‌بایست دگرگون شود؛ مستقل باشد و از حاکمیت برخوردار گردد. و در جایی که افکارش با افکار لیبرال‌تر ادوینِ مونتاگیو[۲۲] تداخل نمی‌کرد، او ـ یعنی نویسندهٔ بهترین کتاب دربارهٔ ایران و مرجعِ

19. Harold C. Nicolson, *Curzon: The Last Phase, 1918 - 1925* (London, 1926), p. 52. 20. Elizabeth Monroe

21. Elizabeth Monroe, *Britain's Moment in the Middle East, 1914 - 1956*, (London, 1956), p. 52.

۲۲. Edwin Montagu سیاستمدار انگلیسی، که همزمان با کرزن در هند خدمت می‌کرد ←

شناخته شده در مورد کل قضیه آسیای مرکزی - در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست حرف خود را به کرسی بنشاند. اوفکر می‌کرد که باید زود بجنبد، تا آرامش را به سبک بریتانیایی برقرار کند، آن هم پیش از آنکه روسیه دوباره به آرامش دست یابد. و همین کار را هم کرد. او در اوت ۱۹۱۹ توانست امضای ایران را پای گونه‌ای پیمانِ استقلالِ نابرابر بگذارد که نمونه‌ای شد برای نسخهٔ بریتانیایی حل مسائل خاورمیانه تا پس از جنگ دوم؛ اما این نسخه در ایران کارگر نیفتاد.

آن شرطی که به مذاق ملی‌گرایان ایرانی خوش نیامد، شرطی بود که پذیرش مشاوران نظامی و مالی انگلیسی را مقرر می‌داشت. این شرط، به شیوه‌های تحمیلی، زمانی مورد موافقت قرار گرفت که ارتش انگلستان یک ستاد فرماندهی در قزوین (شمال ایران)، و نیروی دریایی آن یک ناوگان در دریای خزر داشتند.[۲۳]

اما پروژه‌های انگلیسی و از جمله این عهدنامه این نقص را داشتند که طبق قانون اساسی ایران، می‌بایست مورد موافقت مجلس شورای ملی قرار گیرند. با وجود مخالفان مقتدر از ملیّون ایرانی، انگلیسها به‌طرز روزافزونی به طراح کارهای خود در ایران فشار آوردند، طوری که شانس تأیید این قرارداد شاید افزایش یابد. در این زمینه کوششهای «نمایندگی انگلیس» در تهران برای کاهش دخالت این کشور در خوزستان شمالی قابل فهم است. از این‌رو، وزیر مختار انگلیس در تهران در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۰ طی نامه‌ای به فرستاده سیاسی انگلستان در خلیج فارس، درخواست کرد که مأموران هندی انگلستان در خوزستان باید به دخالت خود در امور داخلی خوزستان پایان دهند. نامهٔ نورمن ارزش آن را دارد که به تفصیل نقل شود، زیرا در میان نظریات و دریافتهای پراکنده از خط‌مشی دولتهای هند و انگلیس، بصیرتی را در بردارد:

← و بر اثر تلاش او بود که دولت انگلیس برای اتباع هند حقوق دولتی قایل شد (۱۸۷۹-۱۹۲۴). - م.

23. *ibid.*, pp. 58-59.

اخیراً شکایات متعددی از دولت ایران دربارهٔ میزان دخالت ما در حکومت عربستان به من رسیده است. بر طبق گزارشهای رسمی و نیز تلگرافهای دریافت شده از کنسول اعلاحضرت مقیم اهواز، دخالت در امور به حدی رسیده که تقریباً حکومت ایالت توسط کنسول و مأموران سیاسی ما و از طریق مأموران انتصابی دولت ایران اداره می‌شود.
من از شرایطی که در جریان آنها ما در زمان جنگ ناگزیر شدیم اداره امور این ایالت را به دست گیریم آگاهم، اما آن شرایط دیگر وجود ندارد.
سرآرنولد ویلسون به گرمی از ادامه ترتیبات موجود دفاع کرده است، به عبارت دیگر اگر حکومت ما بر عربستان، بر زمینه اصلاحاتی که ما ارائه دادیم و تفوقی که اداره کردن ما بر حکام و سایر مأموان انتصابی تهران دارد.*
من کاملاً به کفایت خودمان در ادارهٔ منطقه واقفم، و معتقدم که این مدیریت منعکس‌کننده اعتبار بزرگ مأموران سیاسی مسئول آن است، اما برای ما ممکن نیست که این زمینه‌ها را نزد حکومت ایران توجیه کنیم، همین‌طور دخالتی که عمیقاً مایه رنجش است و با وعده‌ها و اطمینانهایی که مکرراً به دولت ایران داده شده و اخیراً توسط لرد کرزن در نطقی در مجلس اعیان تکرار شده، دال بر اینکه ما درتمام شرایط به استقلال و یکپارچگی ایران احترام خواهیم نهاد، ناسازگار است.
حال که قضیه عهدنامه ایران و انگلیس جهت بررسی به مجلس ارجاع شده برای ما بیش از گذشته مهم است که از نشان دادن دخالت در امور داخلی ایران یا در خواست پیش‌بینی وضعی که ممکن است در اثر عهدنامه نصیب مشاوران انگلیسی گردد، خودداری کنیم.

زمانی که نامه نورمن به لندن رسید، ج چرچیل، عضو بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس این پاسخ را فرستاد:

نقطه‌نظر افسران سیاسی هندی در عربستان از موضوع چیزی ساخته است که به نظریات نمایندگی انگلیس در تهران در گذشته شباهت دارد. به نظر می‌رسد که جلوی چنین اقدامات ناخواسته‌ای را نمی‌توان گرفت.

اما علیرغم تمایل حکومت انگلیس به بیرون کشیدن خود از مداخله مستقیم

*. متاسفانه این جمله را نویسنده رساله به پایان نرسانده است. -م.

در اداره امور خوزستان، نقش این کشور در حکومت ایالت تا آغاز سال مالی ۱۹۲۱/۲۲ ادامه یافت واین زمانی بود که حکومت هند کمک مالی خود را به خوزستان قطع کرد. قطع این وجه با خرسندی مشخصی در لندن مواجه شد، چندان که ج. چرچیل از وزارت خارجه نامهٔ زیر را از تره‌وور[۲۴] دریافت کرد:

> خوشبختانه افسران کنسولگری هندی ما در این منطقه از ایران بالاخره از دخالت تقریبا غیرقابل انکار در امور محلی که در طول مخاصمه ادامه داشت دست کشیدند. این کار به عنوان یک معیار جنگی و زمانی که وجه از بغداد حواله می‌شد مقبول بود، اما ادامه آن مجاز نیست.

قصد حکومت هند از قطع کمک این بود که با اندیشیدن تدبیری، شیخ محمره را به ازسرگرفتنِ پرداخت مالیات به حکومت مرکزی وادار سازد، مضافاً به اینکه حکومت تهران برآن شود که مالیات محمّره را صرف ادارهٔ شمال خوزستان کند. براساس این تدبیر این امید وجود داشت که حکومت مرکزی بسیاری از وظایفی را که تا آن زمان توسط مأموران سیاسی انگلیسی انجام می‌شد به عهده گیرد و به این ترتیب به‌صورت غیرمستقیم منافع انگلیس و حکومت هند محفوظ بماند.

حوادث ۱۹۲۱ / ۲۲ و مذاکرات مالیِ شیخ و دولت مرکزی

همان طور که گفته شد، شیخ خزعل به عنوان اینکه برای تأمین امنیت عمومی متحمل هزینه گزافی شده است، از سال ۱۹۱۴ از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی خودداری ورزید. چون پرداخت مالیات در ایرانِ عهد قاجار از معدود نشانه‌های سلطه بود، لذا دولت مرکزی مصمم شد که شیخ خزعل را وادار به از سرگیری انجام این تعهد کند. با توجه به این واقعیت که حکومت تهران در نهایت ابزاری برای اقدام در دست نداشت، مسأله این بود که چطور شیخِ بی‌میل را وادار

24. Trevor

به پرداخت مالیات کنند. تنها کسانی که ابزار لازم را در اختیار داشتند انگلیسیها بودند. درواقع تعهدات صوریِ آنها در سال ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴ در قبال شیخ خزعل مشروط به این بود که وی تعهدات مالی خود را در قبال حکومت مرکزی قبول و اجرا کند، اما در زمان جنگ آنان از مجبور کردن متحد وفادار خود برای اجرای این کار اکراه داشتند.

در طول سالهای ۱۹۱۶ - ۱۹۲۰ قضیه مالیات محمّره دچار وقفه شد. حکومت مرکزی مایل به از سرگیری موضوع وصول مالیات بود، اما نمی‌توانست خزعل را مجبور به این پرداخت کند، حال آنکه انگلیسیها که توان لازم را برای اجبار خزعل در اختیار داشتند، لزومی برای این کار نمی‌دیدند. و البته خزعل از وضع موجود بی‌نهایت مسرور بود. با وجود این، پس از پایان جنگ و امضای عهدنامه اوتِ ۱۹۱۹ ایران و انگلیس تغییری جزئی در سیاست انگلستان در قبال ایران پدید آمد.این تغییر را می‌توان به عنوان بازگشت به شیوه سنتی حفظ ایران به عنوان یک دولت حائلِ نیرومند، تحت‌الحمایهٔ انگلیس، در برابر روسیه توصیف کرد که تاحدی ایجاب می‌کرد پاره‌ای از ترتیبات محلی و غالباً پرزحمت خود با رؤسای طوایف و اعیان شهری دست بردارد.

در خلال جنگ، انگلیسیها کوشیدند که تعهدات خود را در قبال رؤسای طوایف، با تعهدات مکرر خود در مورد تمامیت ارضی ایران وفق دهند. این مهم می‌بایست از طریق میانجیگری در منازعات میان رؤسای عشایر و حکومت مرکزی حاصل می‌شد. مسئله مالیات محمّره در رأس بود. انگلیسیها، که به عنوان کارگزار مذاکره کننده از سوی شیخ محمره عمل می‌کردند، کوشیدند که خواسته حکومت مرکزی دایر بر از سرگیری پرداخت مالیات را برآورده ساخته و در همان حال حتی الامکان، از منافع هوادار تحت‌الحمایهٔ خود، شیخ خزعل محافظت کنند. بنابراین در مارس ۱۹۲۰، سرپرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در تهران دربارهٔ یک توافق آزمایشی با وثوق‌الدوله نخست وزیرِ ایرانیِ طرفدار انگلستان وارد مذاکره شد. طبق توافق مالی بعمل آمده، وثوق‌الدوله ادعای شیخ خزعل را در مورد تحمل هزینه‌های گزاف در دوران جنگ تأیید کرد، در نتیجه شیخ خزعل از

پرداخت مالیات عقب‌افتاده سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ به‌طور کلی معاف شد، و برای شش سال مالی آینده نیز تنها به پرداخت نصف مالیات تخمینی (پس از کاهش هزینه‌ها) ملزم گردید.[۲۵] اما این توافق که برای شیخ خزعل بسیار مساعد بود هیچگاه اجرا نشد. زیرا پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله در سال ۱۹۲۰، جانشین وطن‌پرست و تندرو او، مشیرالدوله حاضر نشد طرف چنین گفتگویی باشد. بنابراین قضیه مالیات محمره تا سال ۱۹۲۱ مسکوت ماند. در این سال حکومت انگلیسی هند کمک مالی جهت اداره کردن خوزستان شمالی را قطع کرد. انگلیسیها نگران شدند که مبادا خزعل پرداخت مالیات را از سرگیرد، زیرا به جیب حکومت ایالت می‌رفت. در تابستان ۱۹۲۱ مذاکرات دوباره آغاز شد. در این دور از مذاکرات پیل،[۲۶] دستیار کنسول انگلیس در اهواز که به تهران سفر کرده بود و قوام‌السلطنه برادر وثوق‌الدوله نیز شرکت داشتند. در این حین دگرگونی شگرفی در اوضاع سیاسی پایتخت رخ داد. کودتایی در فوریه ۱۹۲۱ صورت گرفت که به عمر کابینهٔ ضعیف سپهدار اعظم پایان بخشید. نیروی پشت سر این واقعه، رضاخان فرماندهٔ بریگاد قزاق بود.

در سال ۱۹۲۱ دولت ایران عهدنامه ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را ملغی اعلام داشت و درپی آن، مذاکرات مربوط به عهدنامهٔ دوستی ایران و روس را در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ آغاز کرد.[۲۷] این عهدنامه تا حدود زیادی حالت تعادلی را که عنصر اساسی در روابط ایران و دول بیگانه در قرن ۱۹ بود برقرار کرد. به موجب ماده ۸ این عهدنامه اتحاد شوروی از کلیه ادعاهای علیه ایران، از جمله پرداخت بدهی خارجی چشم پوشید. چون ایران دیگر ملزم به پرداخت سود یا کارمزد خدماتی

25. I.M.F.A.A." Files of English Dept. for 1339" (1920/21), vol. 5. File 2. Norman to Mushar as-Saltanah (Minister of Foreign Affairs), Sept. 19, 1920.

26. Peel

۲۷. برای متن [انگلیسی] پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی، ر.ک:

J. C. Hurewitz, *Diplomacy,* 2 : 90-94.

نبود، این امر به بهبود وضعیت مالی از هم پاشیده‌ای که دولت جدید ایران با آن روبرو بود کمک شایانی کرد.

بدین‌ترتیب، گفتگوهای پیل - قوام‌السلطنه را باید با در نظر گرفتن این تحولات در روابط بین‌المللی ایران و توان روبه رشد حکومت مرکزی بررسی کرد. در همین حال قوام‌السلطنه نگران این بود که مبادا مجلس بی‌جهت توافق‌نامه‌ای را به سود شیخ خزعل تصویب کند. پیشنهادی که در این شرایط می‌توانست ارائه دهد چشم‌پوشی از بدهی سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۰ خزعل بود. اما نخست‌وزیر پافشاری کرد که شیخ باید کلیه مالیات خود را از مارس ۱۹۲۰ بپردازد. پیل، با بی‌میلی این شرایط را به عنوان «بهتر از هیچ‌چیز» پذیرفت. خزعل این موافقت‌نامه را نامساعد خواند و آن را رد کرد، و زیرکانه با دادن رشوه، گواهی لازم در مورد تسویه مالیات سالهای ۱۹۱۶-۲۰ را به‌دست آورد. خودداری خزعل از پذیرش این توافق، در روابط وی با انگلیسیها که مرتباً فایده آن را گوشزد می‌کردند وتحول در اوضاع حکومت مرکزی را به خاطرش می‌آوردند، محذوریتی به وجود آورد. در واقع، از اوایل سال ۱۹۲۳، فشارهای معینی رو به‌ظهور نهاده بود. قبلاً خزعل از انگلیسیها ناراحت بود، چون او را به عنوان پادشاه جدید عراق انتخاب نکرده بودند. به یک تعبیر، رابطه ویژه‌ای که میان انگلیسیها و خزعل وجود داشت، تا حدی به روابط دوستی شخصی سالهای پیش از جنگ و زمان جنگ وابسته بود. اما به تدریج، صاحب‌منصبان انگلیسیِ آن زمان یا مرده بودند یا در جاهایی دیگر خدمت می‌کردند. صاحب منصبانی که جای قدیمیها راگرفته بودند از نسل دیگری شمرده می‌شدند. بدین‌ترتیب، نه ته‌مانده‌ای از خاطرات اشتیاق‌آمیز وجود داشت، نه روابط دوستانهِ خاص، تا در تصمیمات انگلیسیها که بر مصلحت‌گرایی استوار بود تأثیری برجا بگذارد.

از سوی دیگر، خزعل نسبت به این تغییر در نظریات و ضمانتها بی‌اعتنا شده بود. این عدم حساسیت در لیست مورخ ژانویه ۱۹۲۲ شیخ خزعل که در طی آن اقلام زیر را از انگلیسیها خواسته بود کاملاً مشهود است:

۱. هدیه‌ای شامل ده‌هزار قبضه تفنگ از حکومت انگلستان.

۲. عنوان حاکم بنادر خلیج.

۳. درصدی از عایدات گمرک محمره. افزایش زیاد عایدات گمرک برای وی که در ابتدا با تأسیس دفتر گمرکی در محمره موافقت کرده بود قابل پیش‌بینی نبود.

علاوه بر آن، شیخ خزعل پیشنهاد کرد که کلیه قراردادهای آتی دولت انگلیس و دولت مرکزی می‌بایست به تأیید رؤسای طوایف حاکم ایران نیز برسد.

تجدید حاکمیت دولت مرکزی در خوزستان، ۱۹۲۲ / ۲۳

در سراسر سال ۱۹۲۲، رضاخانِ سردار سپه سرگرم سازمان‌دهی ارتش ایران بود. توسعه نیروهای مسلح، همراه با توسعه امور مالی، بتدریج به دولت مرکزی امکان داد که سلطه خود را در تمام ایالتها گسترش دهد. از اوایل سال ۱۹۲۲ بسیاری از حاکمان نیمه مستقل خلع شدند و قلمرو آنها زیر نفوذ مستقیم حکومت مرکزی درآمد.[۲۸]

در خوزستان، روند تدریجی یکپارچگی از اکتبر ۱۹۲۱ با انتصاب ظهیرالملک فعال (که بعدها به مؤیدالدوله ملقب شد)، به سمت حاکم کل ایالت آغاز گشت. مؤیدالملک تصمیم گرفته بود که بار دیگر سلطه حکومت مرکزی را در منطقه برقرار سازد و استقلال داخلی خوانین بختیاری و شیخ محمره را محدود کند. برای انجام این مهم، او حکومت تهران را بر آن داشت که نیرویی به ایالت گسیل دارد. این اقدام مؤیدالدوله اتحادی میان خوانین بختیاری و شیخ محمره براساس منافع مشترک برقرار ساخت. هر دو طرف دریافتند که اساساً می‌بایست از استقرار نظامیان ایرانی در ایالت جلوگیری کنند و در پی ریختنِ استراتژی مشترکی برآیند. موافقت شد که خوانین بختیاری حرکت نیروها را از اصفهان به خوزستان، در صورت لزوم به توسل به زور، متوقف کنند. شیخ خزعل نیز

۲۸. برای گزارشی دست اول، ر.ک:

Hasan Arfa, *Under Five Shahs* (New York. 1956), pp. 114-142.

می‌بایست اسلحه و مهمات پشتیبانی را فراهم کند.

چنانکه پیشتر گفته شد، شیخ خزعل در ژانویه ۱۹۲۲ توسط نمایندگی حکومت هند از انگلستان خواسته بود که از ذخایر مازاد در عراق ۱۰,۰۰۰ قبضه تفنگ به او اهدا کند. در ماه مه ۱۹۲۲، شیخ خزعل ۵۰۰۰ قبضه تفنگ دریافت کرد، و درخواست نمود که مابقی اسلحه مورد تقاضایش نیز باید به او داده شود. این درخواست جدید، انگلستان را در وضع بغرنجی قرار داد: اگر به زیاده‌خواهی خزعل پاسخ مثبت می‌دادند، معنی‌اش این بود که با حکومت مرکزی مخالفت می‌کنند، و اگر این کار را نمی‌کردند، ممکن بود پشتیبانی خزعل را از دست بدهند. از این‌رو حکومت هند انگلیس میل نداشت اجازهٔ حمل اسلحهٔ بیشتری را بدهد. زیرا احساس کرده بود که شیخ تا این زمان، برای «تأمین نظم و دفاع حق محلی خود»، اسلحه کافی به دست آورده است. اما چون انگلیسیها مایل بودند روابط ویژه خود را با شیخ خزعل حفظ کنند، راه حل را در آن دیدند که از طریق فشار سیاسی، جلوی فرستادن قشون به خوزستان را بگیرند. در عین حال، حداقل یک محموله اسلحه اضافی، جمعاً ۲۲۱ قبضه تفنگ، ۲۲ جعبه مهمات، در آوریل ۱۹۲۲ به خوانین بختیاری تحویل دادند.[۲۹] علت ظاهری کمک آن بود که بختیاریها سلاح را برای تأمین امنیت عمومی جاده بازرگانی کارون ـ اصفهان می‌خواستند.[۳۰]

در برابر این زمینه از حمایت دو جنبه‌ای انگلیس از بختیاریها و شیخ محمره است که بحران اواخر ژوئیه و اوایل اوت ۱۹۲۲ را باید تحلیل کرد.

در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۲ لورین[۳۱]، وزیر مختار جدید انگلیس در ایران طی تلگرافی اعلام داشت که نیرویی مرکب از ۵۰۰ نفر سرباز، بدون اخطار قبلی، اصفهان را از طریق منطقهٔ بختیاری به قصد خوزستان ترک کرده است. روز بعد، وزیر مختار انگلیس اظهار داشت که حضور نیروهای ایرانی در ایالت

۲۹. رضاخان ، سفرنامهٔ خوزستان، ص ۲۳۶.   ۳۰. همان.

31. Loraine

رضایت‌بخش نیست، و تهدید بالقوه‌ای برای امنیت میدانهای نفت است؛ در صورت وقوع درگیری، حکومت انگلیس باید:

یا با ثبات قدم با اقدام مخالفت کند، یا تسلیم شود و تلاش کند در مورد عدم دخالت در قلمرو شیخ تضمین بگیرد.

۱. شیوه‌های متعددی برای ابراز مخالفت وجود دارد مثل رد کردن ساده، که البته وسیله فیزیکی مجبور کردن را در اختیار نداریم.

۲. به بختیاریها القا کنیم که جلو عبور قشون را سد کنند، که اجابت خواهند کرد.

۳. خود را به حکومت ایران نزدیک کنیم و وزیر جنگ - رضاخان - را کنار بزنیم (که می‌دانم خیلی زود دست به دامان من خواهد شد؛)

معایب سه راه بالا بسیار آشکار است. نیاز به تکرار کردن مطالب دارد، اما اگر مردود شوند فقط سکوت می‌ماند.

او با تفویض اختیار، از دولت متبوع خود رهنمود لازم را مطالبه می‌کرد. در ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲۷ پیش از وصول دستورات لازم از لندن، لورین با دو نفر از خوانین عمده بختیاری در تهران دیدار کرد. طبق اظهار لورین، چنین مقرر شد که «منافع بختیاریها، شیخ محمره و خودمان (انگلیسیها) یکسان هستند» و سه طرف می‌بایست هماهنگ عمل کنند. او اضافه کرد که «خوانین پیشنهاد نیرو کردند. من گفتم که این پیشنهاد قطعاً به عنوان آخرین چاره خواهد بود و فعلاً لازم نیست.» اگرچه تصمیمات جدی اتخاذ نشد، اما خوانین بختیاری با این احساس جلسه را ترک کردند که انگلیسیها از آنان حمایت می‌کنند، و استفاده از زور را تجویز می‌نمایند.

استنباط لندن و سیملا از گزارش لورین دربارهٔ این ملاقات خطیر، هیجان قابل ملاحظه‌ای به وجود آورد. به حکومت هند در مورد امکان حمله بختیاریها به نیروهای ایرانی و نیز تأثیر چنین احتمالی بر منافع مربوط هشدار داده شد. نایب‌السلطنه انگلیس در سیملا احساس می‌کرد که حتی علیرغم گذشت زمان می‌بایست برای هماهنگ کردن سیاست تمرکزگرای حکومت تهران با منافع

حکومت هند و نیز خوانین بختیاری و شیخ محمّره تلاشهایی انجام گیرد.

اما وزارت خارجه انگلیس تا حدی نظر دیگری داشت: به لورین گفته شد که او «نباید به هیچ عنوان ما را گرفتار تعهداتی در قبال بختیاریها سازد، که بیم آن باشد از زور، حتی به عنوان آخرین حربه، استفاده کنیم.» اگرچه، هم حکومت هند و هم وزارت خارجه نظر مساعدی نسبت به این عقیده لورین نداشتند که از خوانین بختیاری باید به عنوان آخرین حربه استفاده کنند، مع‌الوصف تصمیمی که نشان‌دهنده خط‌مشی انگلیسیها باشد اتخاذ نشد.

در ۲۲ ژوئیه، لورین طی تلگرافی به وزارت خارجه خاطرنشان ساخت که دسته اعزامی از قشون ایران در حقیقت ۲۰۰ نفرند، نه ۵۰۰ نفر آن طور که در گزارش نخستین آمده است. گفته می‌شد که این دسته برای حفاظت حکمران کل خوزستان گسیل شده‌اند. در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ وزیر مختار انگلیس از صدراعظم ایران این قول را گرفت که قشون اعزامی به شمال خوزستان در امور شیخ محمره دخالت نکنند و تهدیدی برای تأسیسات نفتی نباشند.

وقتی تلگرافهای ۲۲ و ۲۴ ژوئیه به وزارت خارجه رسید، آسودگی خاطر فراوانی به‌وجود آمد، زیرا نشان دادند که بحران پایان یافته، و دسته‌های قشون ایران تنها به عنوان «محافظان والامقام در دزفول یا شوشتر» به خوزستان شمالی فرستاده شده‌اند. بدین ترتیب، وزارت خارجه احساس کرد که محملی برای اعتراض انگلیس وجود ندارد. از این‌رو در ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۲ به لورین ابلاغ شد که «تمام تلاش خود را مصروف این دارد که حکومت ایران وادار شود از نیات خود در مورد عربستان جنوبی دست بردارد.» همچنین به وزیر مختار انگلیس دستور داده شد که اخطار شدیداللحنی به حکومت ایران بدهد. شما «می‌توانید اضافه کنید اگر لازم باشد که حکومت ایران بر تعقیب رویه خود که خودشان می‌دانند مورد مخالفت شما و حکومت اعلاحضرت پادشاه انگلستان است اصرار کند، نباید از عکس‌العمل چنین رویه‌ای بر روابط حسنه بین دو کشور تعجب کند. هرگونه دخالت بدون مجوز از طرف ایرانیان نسبت به شیخ می‌تواند حکومت اعلاحضرت را ملزم سازد که به جهت انجام چنین اقدامی از او پشتیبانی کند.»

همچنانکه بحران پایان می‌یافت، انگلیسیها از کار هفتگی خود احساس رضایت می‌کردند. در نتیجه، ملاقات صمیمانهٔ ۲۲ ژوئیه میان لورین و خوانین بختیاری، که طی آن اولی با بکار بردن زور به عنوان آخرین چاره موافقت کرده بود فراموش شد. با نگاه به گذشته، شاید باورکردنی نباشد که انگلیسیها هیچگاه تجویز اکراه‌آمیز استفاده از زور را متوقف نکرده بودند؛ و اینکه خوانین بختیاری هنوز بر این باور بودند که می‌توانند با به کار بردن ابزار طبیعی، ایرانیان را از رسیدن به خوزستان منع کنند.از این‌رو در ۸ اوت ۱۹۲۲ دسته‌های اعزامی قشون ایران در قلمرو بختیاریها در محل تنگه مروارید نزدیک «شلیل» به دام افراد طایفه کوهگیلو، از تیره‌های هم‌پیمان بختیاریها افتادند و تلفات زیادی دادند. زیاد عجیب نبود که حکومت مرکزی تقصیر را به گردن بختیاریها و انگلیس بیندازد؛ در حالی که بختیاریها، افراد تیره کوهگیلو را مقصر می‌دانستند.

این رویداد که به نام «واقعه شلیل» معروف شد، تمام طرفهای درگیر را بر آن داشت که در موقعیت و نظریهٔ خود تجدید نظر کنند. این روند نخست توسط لورین آغاز شد، که طی نامهٔ بلندی به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۲۲، به روانی تمام لزوم در نظر گرفتن این نکته را گوشزد کرد که «تهران میزان نهایی روابط ما با ایران است، و یکپارچگی شاهنشاهی ایران عموماً برای منافع انگلستان از تفوق محلی‌ای که افراد خاص تحت‌الحمایه ما دارند حیاتی‌تر است.»

وزیر مختار انگلیس در تتمه بحث خود اعلام داشت که رضاخان سردارسپه فرصت خوبی در تکمیل نقشه خود برای گسترش سلطه حکومت مرکزی در ایالت در خلال هجده ماهِ آینده دارد. اما با پیش کشیدن احتمال اینکه حکومت مرکزی نتواند به اهداف نائل شود، لورین معتقد بود که انگلستان نباید روابط دوستی خود را با رؤسای طوایف قطع کند. به جای آن او از سیاست هوشمندانهٔ «منتظر باش و ببین» هواداری می‌کرد:

به عقیده من، ما باید با احتیاط کامل به سوی آینده گام برداریم، و تا آنجا که ممکن است باید بی‌طرف بمانیم. ما نباید روابط دوستانهٔ خود را از دست بدهیم، بلکه باید تلاش کنیم

که وظیفه آماده کردن زمینه را چنان با ظرافت انجام دهیم که میان دوطرفی که گفته‌ام چنین حرکت رادیکالی را باید در وضع ایران به‌وجود آورند گرفتار نشویم، و بتدریج باید همراه با گسترش اوضاع مسیر مشخص خود را شکل دهیم.

«واقعه شلیل» در تهران و نیز مطبوعات ایالت غوغای فراوانی برانگیخت. جنبهٔ طعنه‌آمیز قضیه آن بود که بر شأن سیاسی رضاخان افزود و او را در نظر توده‌های شهری و ناسیونالیستهای ایرانی همچون قهرمانی ملی جلوه داد. رؤسای طوایف جنوب ایران که خط‌مشی خود را از درون این غوغا دریافته بودند پی بردند که یا باید هماهنگ عمل کنند یا باید در انتظار اجل باشند. در نتیجه «واقعه شلیل» زمینه کار دسته جمعی اتحاد طوایف جنوب ایران را فراهم ساخت. بازیگر اصلی این تشکل قبایل جنوب، شیخ محمره بود که آنچه راکه در توان داشت برای ایجاد موانع بین خود و حکومت مرکزی به کار می‌برد. انگلیسها به این اتحاد به دیده یکی از منافع خویش می‌نگریستند. به کنسولهای انگلیسی دستور رسید که دیدگاهِ «مطلوب بودن دوستی میان دوستان» را نصب العین قرار دهند، اما این مطلب هم به ایشان گوشزد شد که «مبادا در قبال هیچیک از این توافقها مسئولیتی به عهده بگیرند.» نظر وزارت خارجه انگلیس دربارهٔ این اتحاد به‌قرار زیر بود:

رؤسای طوایف بدون کمک ما می‌توانند پیمانهای خود را منعقد کنند. ما نمی‌خواهیم با کمک آشکار به طوایف، دشمنی حکومت ایران را برای خود فراهم کنیم. در همان حال ما معتقدیم که اتحاد طوایف، بی شبهه، موضع دوستانه‌ای نسبت به ما دارد و از جهت ثروتش تا حد زیادی متکی به شرکت نفت ایران وانگلیس است.

اگرچه لورین و وزارت خارجه پیوسته از لزوم تغییر ریشه‌ای در سیاست انگلیس دم می‌زدند، اما نگرشهای کهنه، و در واقع تأثیرات سیاست غلط و مبتنی بر عشایر جنوبی همچنان سخت‌جانی می‌کردند. به یک اعتبار در طول سال ۱۹۲۲/۲۳ سیاست انگلستان در قبال ایران حالتی انتقالی داشت و مشخصه ضروری آن، مصلحت‌گرایی بود. اما ایرانیان مخالف در بحران خوزستان متوجه

موضوع نشدند و دیدگاه دولت انگلیس را ناشی از خصوصیت «البیون خائن»[32] می‌دانستند.

شخصی که پیش از هرکس این حالت خیانت‌آمیز را حس می‌کرد، شیخ خزعل بود. برای اینکه در سپتامبر ۱۹۲۲ او بار دیگر درخواست کمک نظامی کرد، و خواست که به وی اجازه داده شود که ۱۰۰۰ قبضه تفنگ و ۲،۲۵۰،۰۰۰ فشنگ از بریتانیای کبیر خریداری کند. انگلیسیها تا حدی به‌خاطر اینکه فکر می‌کردند سلاح مورد تقاضا برای بختیاریها تهیه می‌شود و نیز تا حدی از ترس تنفر حکومت تهران، از انجام درخواست اکراه داشتند. بهرحال انگلیسها خواهان ذخیره کردن سلاح در بصره بودند تا در موقع ضرورت در دسترس باشد. امتناع انگلیسیها ضربه سختی به شیخ خزعل زد، مع‌الوصف شیخ خزعل احساس می‌کرد که درصورتی که بتواند برای تأمین خواسته خود صاحب‌منصبِ انگلیسی مناسبی پیدا کند، شاید حکومت هند و وزارت خارجه حاضر شوند رویه خود را تغییر دهند.

صاحب‌منصبانی که شیخ خزعل دست به دامن آنها شد، دوستان قدیمی او در زمان جنگ بودند: سرپرسی کاکس کمیسر عالی انگلیس در عراق، و سرآرنولد ویلسون نمایندهٔ شرکت نفت ایران و انگلیس در محمره. اگرچه این دو در مقام سیاستگزار نبودند، اما هر دوی آنها در «وایت‌هال» و سیملا شأن قابل ملاحظه‌ای داشتند. آنان درصدد برآمدند که نفوذ خود را به نفع شیخ خزعل در موضوع خرید اسلحه به کار برند. ولی دخالت آنها اثر نبخشید، زیرا مقامات انگلیسی حاضر نشدند حرفشان را گوش کنند.

سراسر پائیز و زمستان سال ۱۹۲۲/۲۳، در حالی که موضوع اسلحه در دست بررسی بود، شیخ خزعل سعی داشت وضع خود را در خوزستان تحکیم کند.

گام نخست او این بود که اسباب سقوط حکمران کل، مؤیدالدوله را فراهم کند، زیرا او تقاضا کرده بود نیروهایی را به ایالت اعزام دارند. چون مؤیدالدوله به

۳۲. نامی که ناپلئون به انگلیسیها داده بود، و دلالت بر خائن بودن این ملت دارد. ـ م.

طرفداری از سردار سپه معروف بود، شیخ خزعل از تحریکات او برای راه‌اندازی جبهه‌ای مخالف در داخل ایالت واهمه داشت. براساس گزارش یک شاهد عینی، شیخ خزعل نزاعهای گروهی در دزفول به راه انداخت که در اثر آن مؤیدالدوله مجبور شد استعفا کند واز ایالت خارج شود.[۳۳]

با رفتن مؤیدالدوله، حکومت مرکزی مشارالدوله را به عنوان حکمران کل خوزستان منصوب کرد. مشارالدوله که قبلاً حاکم بوشهر بود از طرفداران بنام انگلیس بود، از این رو انتصاب وی انگلیسیها و شیخ خزعل را شادمان ساخت.

بدین‌ترتیب، از پایان سال ۱۹۲۲ موقعیت شیخ خزعل نسبتاً مطمئن بود. اتحاد طوایف در جنوب دسترسی به ایالت را نامقدور ساخته و در خود خوزستان هم وی از شر حاکم نیرومندی که می‌توانست برای او پر دردسر باشد خلاص شده بود.

اما در سال ۱۹۲۳ تحولاتی رخ داد که موقعیت ظاهراً مستحکم شیخ خزعل را متزلزل کرد. مهمتر از همه، متلاشی شدن اتحاد طوایف جنوب بود. بختیاریها ضعیف‌ترین حلقه این اتحاد بودند. گرفتاری آنها در واقعهٔ «شلیل» مورد بحث موجب سروصدای عمومی شد، و این امر راه را برای اقدامات تأدیبی شدیدی علیه آنها هموار ساخت، که گرفتن ۲۰۰,۰۰۰ تومان غرامت از آن جمله بود. بدین ترتیب، بختیاریها دیگر در موقعیتی نبودند که بتوانند به شیخ محمره کمک کنند.

در پی بیطرف سازی مؤثر بختیاریها، رضاخان سردار سپه بار دیگر درصدد اعزام قشون به ایالت برآمد. با فاش شدن قصد رضاخان، حکومت هند تجدیدنظر عمده‌ای در سیاست خود به عمل آورد، و به این نتیجه رسید که «محافظت از منافع امپریالیستی بزرگ، در عربستان در درازمدت اقتضا دارد که به‌تدریج داد و ستد مستقیم خود را با خوانین و شیخ قطع کنیم و مستقیماً هرچه بیشتر با حکومت

33. I.M.F.A.A. " Files for 134 (1922/23), vol. 52, File 2, 4 Aqrab 1341 (Solar year) [Oct. 7, 1922].

و نیز: کسروی، تاریخ پانصد ساله، ص ۲۳۶.

مرکزی، که نیرو و ثبات آن مرتباً درحال فزونی است، در تماس باشیم.» این دگرگونی در سیاست سیملا نقطه عطفی در روابط انگلیسها و شیخ خزعل بود. در واقع، تا سال ۱۹۲۳ قویترین و پرسر و صداترین حامی او حکومت هند بود. درهمان حال، وزیر مختار انگلیس در تهران بار دیگر ضرورت تغییر در سیاست وزارت خارجه را مطرح کرد. بحث قانع‌کنندهٔ او ارزش آن را دارد که به تفصیل نقل شود:

۱. تعهدات در قبال شیخ محمره زمانی گرفته شد که ایران ارتش قابل ذکری نداشت.
۲. آنچه ایران امروز دارد، با توجه به شرایط و نیازهای داخلی آن، نیروی مهمی محسوب می‌شود و فرماندهی آن به عهدهٔ شخصیتی نیرومند و پرانرژی است.
۳. حکومت ایران از ماهیت و حدود گسترش تعهدات در قبال شیخ محمره آگاه نیست و حکومت بهیّهٔ انگلیس تاکنون گمان می‌کرد که آگاه کردن حکومت ایران از این بابت مطلوب نیست.
۴. حکومت ایران شیخ خزعل را یک تبعهٔ ساده ایرانی می‌داند که از لحاظ موقعیت یا امتیازات با رؤسای سایر طوایف مثل قشقائیها، شاهسون، عرب خمسه و غیره هیچ فرقی ندارد.
۵. سیاست امروز حکومت ایران به اولیاء امور طوایف این اجازه را نمی‌دهد که در حالتی نیمه مستقل و عملاً دارای استقلالِ داخلی کامل زندگی کنند، بلکه آنها را مطیع خواسته و تحت نظارت مستقیم دولت مرکزی می‌داند.
٦. سیاست دولت بهیّهٔ انگلیس این است که استقرار نظم و ثبات در ایران را تشجیع کند. این مقاصد به وسیله یک حکومت مرکزی نیرومند به بهترین وجه تأمین می‌شود.
۷. دولت اعلاحضرت برخود واجب می‌داند که به استقلال و یکپارچگی ایران احترام بگذارد.
نتیجه‌ای که اجازه می‌خواهم از سخنان بالا بگیرم این است که، با توجه به سیر اوضاع فعلی، ممکن است این حالت پیش آید که سیاست پیمان مندرج در بندهای ٦ و ۷ با تعهدات ما در قبال شیخ محمره ناسازگار جلوه کند، و هنگام اجرای این تعهدات، لازم باشد از نیروی مسلح بریتانیا برای مقابله با تجاوز قشون دولت شاهنشاهی ایران به قلمرو شیخ استفاده شود.
چنین حالتی به اعتقاد من، حکومت بهیّه انگلیس را در وضع دشواری قرار خواهد داد.

کاری که من کرده‌ام و توصیه‌ای که جرأتش را یافته‌ام به این منظور است که از وقوع چنین رویدادی اجتناب شود. به هر حال، بیهوده است فکر کنیم که وقوع چنین امری خارج از دایرهٔ احتمال است.

علی‌رغم مجادله لورین وتغییر در نظرات حکومت هند، وزارت خارجه مایل نبود در سیاستش راجع به حمایت از شیخ خزعل تغییری بدهد. وقتی این نامه‌ها به لندن رسیدند، یک صاحب منصب عالی رتبه در وزارت خارجه آنها را چنین خلاصه کرد:

آری، وضعیت فعلی کاملاً ناخوشایند است، اما دربارهٔ امکانات نهایی قضیه چیزی به من نگفته‌اند. نظرات دولت هند دست ما را می‌بندد، با وجود این احتمالش هست که بتوان شیخ را از خسارتی جدی نجات داد.

اکراه وزارت خارجه انگلیس از تجدید نظر در سیاست خود تا حدی معلول بی‌حالی ناشی از کاغذبازی و تشریفات اداری بود؛ اما عمدتاً می‌توان به این واقعیت استناد کرد که وزیر خارجه، که اکنون «مارکوئس کرزن آو کدلستون»[۳۴] خوانده می‌شد، شخصاً متعهد به حمایت از خزعل بود. او در جوانی در سال ۱۸۸۹/۹۰ از محمره دیدن کرده بود و روابط دوستانه‌ای با برادر خزعل، شیخ مزعل داشت. در پی آن، در انقضای قرن، کرزن به عنوان نایب‌السلطنه هند، اولین حامی سیاست انگلیس دایر بر ضرورتِ تفاهم با عشایر جنوب ایران بود. در سال ۱۹۱۹ کرزن معمار اصلی عهدنامه ایران وانگلیس به شمار می‌رفت. او مردود شدن آن عهدنامه توسط حکومت کودتا را به مثابه توهین تلقی می‌کرد. او هیچگاه نتوانست مخالفت رضاخان با رؤیای خود، عهدنامه ۱۹۱۹ را که یادگار درخشان کل زندگی خویش بود، کاملاً فراموش کند. از این‌رو از سال ۱۹۲۳ کرزن کمتر به حکومت تهران اعتنا می‌کرد و بیشترین کارش همدردی با رؤسای طوایف جنوب

34. Marquess Curzon of Kedleston

بود. در این زمان، شخص می‌تواند احساس بیزاری کرزن از برقراری تماس با امور ایرانیان را دریابد. حالتِ فراوانِ پرداختن به چیزهای ایرانی جایش را به احساس نومیدی داده بود. در همان حال کرزن نامه‌های نیمه رسمیِ توصیه‌آمیزی نیز از سر پرسی کاکس، دوست قدیمی شیخ خزعل، دریافت داشت که از لزوم پشتیبانی انگلیس از شیخ خزعل دفاع می‌کرد. این توصیه‌ها توسط دستیار وزیر خارجه به شرح زیر خلاصه شده است:

سرپرسی کاکس معتقد است که وزیر جنگ ایران دشمن شیخ محمره است. او دریافته است که رضاخان صفاتی گوناگون دارد که در وجود سایر ایرانیان یافت نمی‌شود. اما او می‌پرسد که آیا آن جناب دوام می‌آورد؟ او حس می‌کند و معتقد است که پس از رضاخان سایر ایرانیها صفات وی را نخواهند داشت. پس اگر حکومت آتی ایران نیرومند باشد، ممکن است با بختیاریها و شیخ خزعل که همیشه طرفدار انگلیسیها بوده‌اند، به شکل بدی دربیفتد. او براین حقیقت تأکید می‌کند که شیخ محمره مرد ناتوانی است و در آغاز جنگ کمتر هواخواه انگلیسیها بود، و اینها مسائلی است که ممکن است در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸، در ارتباط با چاههای نفت اسباب زحمت ما شوند. سرپرسی چنین می‌پنداشت که بنابراین در درازمدت برای ما عاقلانه خواهد بود که هرجا امکان دارد از بختیاریها و شیخ خزعل حمایت کنیم.

حالا که کرزن نمی‌خواست شیخ را تنها بگذارد، تنها راه این بود که حکومت مرکزی را برای تغییر سیاستش در فشار بگذارند. کرزن در تلگرام مفصلی به لورین، وسایلی را که به کمک آنها می‌توان این فشار را وارد آورد برمی‌شمارد:

حکومت اعلاحضرت پادشاه انگلستان میل ندارد که از قضیه بختیاریها حمایت کند. بختیاریها خودشان مسئول این وضع دشوار خود هستند و باید بتوانند به بهترین شکل خودشان را از آن رها سازند. در عین حال با توجه به منافع نفتی ما که در حوزهٔ قلمرو آنها قرار دارد، به انقیاد آنها بی‌علاقه نیستیم. اما در باب شیخ محمره، قضیه بسیار با اهمیت‌تر است. چراکه تعهدات و الزاماتی ما را به او وابسته ساخته که نمی‌توانیم از آنها چشم پوشی کنیم. من فکر می‌کنم که رضاخان بایستی متقاعد شود که او نمی‌تواند سیاست تمرکز خود

را تا نقطه‌ای که با منافع انگلستان برخورد داشته باشد،ادامه دهد. در آخرین حلقه او به ما وابسته است زیرا قطعاً نخواهد توانست پرداختهای ارتش را انجام دهد و به اهداف خود برسد بی‌آنکه از مساعدتی مالی که تنها ما قادر به تأمین آن هستیم، برخوردار گردد.
این حقایق ابتدایی که تمام وضیعت فعلی را در برگرفته است باید به او گوشزد شود. ممکن است صلاح باشد او و رئیس‌الوزراء را جداگانه هم ملاقات کنی و از آنها بپرسی که چه کار می‌خواهند بکنند. تو می‌توانی به او یادآوری کنی که من سعی کردم با عهدنامه ایران وانگلیس به ایران کمک کنم، اما آن عهدنامه توسط خود ایرانیها شکست خورد و مورد توهین قرار گرفت. از آن وقت تاکنون برای سروسامان دادن به وضع در تلاش هستید. اگردولت ایران دوباره بخواهد در جهتی مخالف این تلاشها حرکت کند، این ایران است که متضرر خواهد شد، چراکه چشمه‌های کمک مالی، که فقط در لندن است و نه در جای دیگر، خشک خواهد شد و هر تأییدی که حکومت ایران از منابع شوروی بیابد احتمالاً دارای ارزش عملی چندانی نخواهد بود.
اگر به این شیوه با رضاخان گفتگو کنید، آیا این احتمال که از شتاب‌زدگی او جلوگیری کنید و ایران را به تفاهم بیشتری سوق دهید وجود ندارد؟ من دارم به طرز غم‌انگیزی از سوءظنها و دوز و کلکهای ایرانی خسته می‌شوم. در هر حال ایران برای ما کانون جهان نیست؛ اگر بخواهد از ما روبرگرداند، به خودش خوبی نکرده و ضرری به ما نزده است. من نمی‌توانم فکر کنم که اخطاری دوستانه اما جدی ممکن است وضع را به حال درست خود برگرداند و ما را از اتخاذ سیاست جدیدی که در مقطع فعلی نیازی به آن نمی‌بینیم نجات دهد.

چون وزیر خارجه تمایلی به بازنگری سیاست موردبحث نداشت، وزارت خارجه ناگزیر شد ماهیت تعهداتی راکه قبل از جنگ به شیخ خزعل داده شده بود به طرزی انتقادی بررسی کند. اگر به‌یاد داشته باشیم، ضمانتهای سال ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴ مشروط بدان بود که شیخ خزعل به تعهدات خود در مقابل حکومت مرکزی (به‌ویژه در مورد پرداخت مالیات) عمل کند. به سخن دیگر به شرط وفاداری شیخ به تعهدات خود در قبال تهران بود که انگلیسیها قول داده بودند که «از هرگونه تجاوز حکومت ایران به قلمرو [او] جلوگیری کنند و حقوق (او) را به‌رسمیت بشناسند.» بدین ترتیب، انگلیسیها بر شیخ خزعل فشار آوردند که مسائل مالی خود

را حل کند تا آنها بتوانند از موضع نیرومندتری وی را حمایت کنند. فی‌المثل، نایب‌السلطنه هند اشاره می‌کرد که:

> ظاهراً بهترین وسیله برای رفع خطر بحران از محمره آن است که شیخ فوراً نماینده‌ای برای حل و فصل مالیات عقب‌افتاده به شمال بفرستد و صلحی همه جانبه با حکومت ایران برقرار کند. تا وقتی که او به تعهدات خود در قبال حکومت ایران عمل نکند، حمایت کردن از وی حتی به‌صورت سیاسی هم مشکل خواهد بود.

یک نتیجهٔ ضروریِ بررسیِ این به اصطلاح «تجاوز»، طرحهای محتمل انگلیسیها برای استقرار نیرو در خوزستان بود. در همان حال ترتیباتی اتخاذ شد که نیروی دریایی انگلیس کشتیهای جنگی به منطقه ارسال دارد تا نشانه‌ای بر حمایت انگلیسیها باشد.

در این میان، رضاخان سرگرم تحکیم وضع سیاسی خود در تهران بود. در خلال بهار و تابستان ۱۹۲۳ او با طبقه سرشناس قدیمی قاجار برسر دودمان آینده حاکم بر ایران درگیری داشت. رضاخان در ژوئن ۱۹۲۳ انگلیسیها را آگاه ساخت که استقرار قشون ایران در ایالت، موضوعی حیثیتی است و اگر انگلیس درصدد جلوگیری از اعزام قشون ایران به خوزستان برآید وی استعفا خواهد داد. دولت انگلیس که با احتمال فروپاشی حکومت مرکزی روبرو شده بود، ناگزیر تسلیم شد، اما کوشید تا این تضمین را بگیرد که قشون ایران تنها در شمال خوزستان متمرکز شده و در قلمرو شیخ خزعل واقع در جنوب خوزستان دخالت نکنند. تسلیم شدن انگلیسیها نشان‌دهنده ملایم شدن آنها در نیت کمک به شیخ خزعل و آغاز نفوذ تدریجی آنان در میان قشون و سایر مأموران حکومت مرکزی است.

بنابراین، در سپتامبر ۱۹۲۳، دسته‌ای از قشون، اصفهان راترک گفته و در اکتبر همان سال وارد ایالت شدند. در اواسط نوامبر بر اثر وجود نیروهای امدادی ایرانی در شوشتر، شیخ خزعل سرانجام اختلاف طولانی خود را در مورد مالیات معوقه حل کرد. بدین ترتیب، از پایان سال ۱۹۲۴، پس از بیست سال وقفه قشون

دولت مرکزی یک‌بار دیگر به ایالت باز می‌گشتند و خزعل پس از ده سال وقفه، بار دیگر پرداخت مالیات را از سر می‌گرفت.

پیش درآمد شورش؛ حوادث ژانویه ـ سپتامبر ۱۹۲۴

حکومت مرکزی علیرغم رشد توانش در سالهای ۲۳-۱۹۲۱، این امکان را داشت که در یک مقطع زمانی تنها یک بحران را حل کند. بعد از اکتبر ۱۹۲۳، هنگامی که رضاخان سردار سپه به رئیس‌الوزرایی رسید، حکومت وی با شماری از بحرانها روبرو شد که آن را از توجه به خوزستان بازداشت. مهمترین آنها آشفتگی ناشی از اعلام جمهوری بود که رجال سیاسی تهران را در سراسر ماههای اوائل ۱۹۲۴ به خود مشغول ساخت. پس از عزیمت احمد شاه به اروپا در اکتبر ۱۹۲۳، رضاخان به گونهٔ فزاینده‌ای به این فکر افتاد که مانند ترکیه، خود را رئیس جمهور اعلام کند. اما این امر عکس‌العملی ریشه‌ای، به ویژه در میان علمای شیعه داشت. از مارس ۱۹۲۴، رضاخان از موضوع ریاست جمهوری منصرف شد. شکست در حرکت جمهوریخواهی بالاترین درجه سقوط دوره سیاسی وی بود. در پی سخت‌ترین عدم اعتماد مجلس، رضاخان ناگزیر در اوایل آوریل از مقام رئیس‌الوزرایی کناره گرفت. در پی عدم امکان توافق مخالفان در مورد تعیین داوطلب دیگر، رضاخان چند روز بعد جهت تشکیل کابینه جدید فراخوانده شد.[۳۵]

مدتی بعد، حکومت مرکزی با بحران دیگری روبه‌رو شد و آن موضوع «نفت شمال» وامتیازی بود که می‌بایست به کمپانیهای استاندارد اویل و سینکلیرکانسولیدیت اویل داده می‌شد. در ژوئیه ۱۹۲۴ نیز رویداد سیاسی مهمی

۳۵. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ۴جلد (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۱شمسی). جلد ۴، صص ۳۲۹ - ۳۳۴، و مهدی فرخ، خاطرات سیاسی (تهران، چاپخانهٔ سپهر، ۱۳۴۷ه ش)، صص ۲۱۳-۲۱۶. برای اطلاع از جزئیات جنبش جمهوریخواهی، ر. ک: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تلاش آزادی (تهران، علمی، ۱۳۴۷) صص ۳۷۲ - ۳۸۸.

پیش آمد و آن کشته شدن «ایمبری» Imbrie معاون کنسول امریکا بود.[۳۶]

این بحرانها حکومت مرکزی را از توجه کامل به خوزستان بازداشت.[۳۷] باوجود این دولت مرکزی کم‌کم مأموران خود را به داخل خوزستان نفوذ داد. بهترین مثال برای این امر شاید برکناری کدخدای روستای عرب‌نشین ملاثانی و تعیین کدخدای دیگری از سوی حکمران ایالت بود، چون این روستا به صورت سنتی در قلمرو شیخ خزعل قرار داشت.[۳۸] نمونه مهمتری از تجاوز به سلطه شیخ خزعل انتصاب رئیس‌البلدیه (شهردار) جزیرهٔ عبادان بود. قبلاً این سمت توسط یکی از فرزندان متعدد شیخ خزعل پُر می‌شد. در همان حال اداره عدلیه (دادگستری) شوشتر بوسیله یک ترک تبریزی سرسخت به نام احمد کسروی اشغال شد که پس از انتصاب، کار احضار افراد قبایل عرب را به دادگاه آغاز کرده بود. قبل از تعیین کسروی، مراحل قانونی مربوط به افراد قبایل عرب تنها در محاکم قبیله‌ای انجام می‌شد. نخلستانهای متعلق به شیخ خزعل نیز که قبلاً از پرداخت مالیات معاف بود توسط سازمان تازه تأسیس مالیات در اهواز مورد برآورد مالیاتی قرار گرفت.

بازتاب شیخ خزعل در برابر این حرکات سه گونه بود. نخست تلاش کرد که از

۳۶. در مورد مسئلهٔ نفت شمال و قتل ایمبری، ر. ک:

N. S. Fatemi, *Oil Diplomacy: Powder Keg in Iran* (New York, 1954), pp. 104-37.

برای گزارش همزمانِ وقایع، ر. ک:

A. C. Millspaugh, *The American Task in Iran*, (New York, 1925), pp. 213-215 and 290-293.

[نیز ر. ک: ترجمه فارسی: دکتر میلسپو، مأموریت آمریکائیها در ایران، ترجمهٔ حسین ابوترابیان (تهران، پیام، ۱۳۵۶).-م.]

۳۷. کسروی، تاریخ پانصد ساله، ص ۲۹۴.

38. I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/25)," Ministry of Interior to the Ministry of Foreign Affairs, vol. 52, File 3, 14. Jawza 1303 (solar year), [June 5 , 1925], No. 1195.

احساسات ضدحکومتی، که به‌صورت جنبش نافرجام جمهوریخواهی تجلی کرده بود، بهره‌برداری کند و رضاخان را با علمای شیعه در عراق رودررو بگذارد.[۳۹] در عین حال خزعل مقدار قابل ملاحظه‌ای مهمات نظامی از کویت و بصره به‌صورت قاچاق وارد کرد و روی هم انباشت.[۴۰] سوم آنکه از انگلیسیها خواست که به تعهدات خود وفا کنند. در گفتگویی که در ۱۰ مارس ۱۹۲۴ میان شیخ خزعل و سرهنگ تره‌وور، مقیم سیاسی انگلیس در خلیج فارس صورت گرفت، شیخ به تلخی از عدم پشتیبانی انگلستان شکایت می‌کند:

عالیجناب سخنان خود را این گونه آغاز کرد که به‌من یادآور شد من از آغاز جنگ کنسول مقیم عربستان هستم و از تمام مشکلات و گرفتاریهایی که او متحمل شده و نیز هزینه‌هایی که برای محافظت از عبادان و محمره در مقابل ترکها صرف کرده است آگاهم. و بعد افزود، که چنانکه من اطلاع دارم، او تعارفات دولت متبوع مرا برای جبران این زحمات نپذیرفته است. تمایل او بیشتر کسب تأیید حکومت اعلاحضرت پادشاه انگلیس است تا اینکه آنها بر خدمات وی قیمتی بگذارند. او ادامه داد که از مأموران سیاسی در محل که شخصاً شاهد خدمات وی بودند یکی سرپرسی کاکس است که از آنجا رفته، و دیگری سرپرسی لورین که در حال رفتن است، و من هم ظرف یک ماه از محل خواهم رفت. او به عنوان اینکه من آخرین مأمور سیاسی خلیج در زمان جنگ هستم از من خواست که قبل از عزیمت، موضوع را به اطلاع دولت انگلیس برسانم. او اضافه کرد که در آغاز جنگ دولت پادشاهی انگلیس، از طریق سرپرسی کاکس مراتب تأیید خود را مجدداً به او ابلاغ کرد. انگلیسیها به او قول دادند درصورتی که وی تعهدات خود را در قبال دولت ایران انجام دهد، آنها حداکثر تلاش خود را جهت حفظ استقلال داخلی وی به کار خواهند برد. او اظهار داشت که تمام خواسته‌های دولت ایران را اجابت کرده،

39. Idem.," Files for 1343 (1924/25)," Iranian Consul General of Baghdad to the Minister of Foreign Affairs, vol. 52, File 2, 30. Jawza [June 21, 1924], No.958.

40. *Idem.*," Files for 1343 (1924/25)," *Karguzar* of Ports and Islands of Persian Gulf to the Ministry of Foreign Affairs, vol. 52, File 2, unnumbered, undated (internal evidence suggest, May, 1923), and *Karguzar* of Muhammareh to the Ministry of Foreign Affairs, 5 Saratan 1303 [June 27, 1924], No. 216.

بیشتر به واسطه اینکه ما او را نصیحت کرده بودیم که اتخاذ چنین شیوه‌ای به صلاح اوست. او با اعزام تعداد محدودی مأمور به عربستان جهت محافظت از حاکم [ایرانی] ایالت و تقویت سلطه او موافقت کرده، علیرغم آنکه منطقه از نظم کافی برخوردار بوده و نیازی به قشون نداشته است. او عوارض عقب مانده خود را در مبالغی زیادتر از آنچه قبلاً می‌داد پرداخت کرده و پذیرفته که سالانه مبلغ قابل توجهی به عنوان مالیات غیرمستقیم پرداخت کند. آیا با این پرداختها وهرچیز معقولی که دولت ایران انتظار دادنش را داشته، دولت انگلیس او را در سمت خودمختاری قبلی خود ابقا خواهد کرد؟ از او خواستم نشانه‌ای از نارضایتی حکومت ایران را در مقابل آنچه او تاکنون کرده است ارائه دهد. پاسخ داد آن طور که می‌دانم، اخیراً شنیده است که حکومت ایران در فکر انتصاب حاکم و کارگزار برای عبادان است و این کار، ضربه بزرگی به مقام خودمختار وی خواهد زد. جواب دادم که من در این مورد شدیداً اعتراض کرده‌ام و شنیده‌ام که چنین انتصابی در حال حاضر انجام نخواهد شد. او گفت که فکر می‌کند این کار فقط به تعویق افتاده ولی مدتی بعد انجام خواهد شد. وی در ادامه سخنان خود از گفتگو با فرمانده لشکر غرب و اینکه قرار است به دیدنش بیاید برایم حرف زد. اوگفت اگر فرمانده مذکور به‌صورت دوستانه به همراه مقداری مرد ـ در حدود ۱۰۰ نفر ـ به دیدنش بیاید، او اعتراضی به این کار ندارد. اما اگر فرمانده مورد بحث با نیروی فراوانی بیاید ـ که گمان هم می‌رود همین کار را بکند ـ وی (شیخ خزعل) چه باید بکند؟ اگر قشون ایران به گونه‌ای ناگهانی به وی یورش ببرند تکلیفش چیست: مقاومت کند یا تسلیم شود؟ به او گفتم که پاسخ بسیاری از سئوالاتش از توان من بیرون است، ولی این را می‌دانم که او نباید فکر کند که من باید او را به شورش علیه حکومت خودش دعوت کنم؛ از این‌رو لازم نبود به سئوال آخر او پاسخ بدهم. او اخیراً فرصت پیدا کرده که دربارهٔ تمام این نکات با وزیر مختار اعلاحضرت که از لحاظ گفتن مسائل نسبت به من وضع بهتری دارد گفتگو کند. او گفت که با سرپرسی لورین گفتگو کرده و لورین ضمن اندرز دادن او، در مقابل رئیس الوزراء را وادار ساخته بود که به او در این مورد که دولت ایران طرحهایی علیه او تدارک ندیده است، تضمین بدهد. اما او فکر نمی‌کند که رئیس‌الوزرا به قول خود وفا کند، و هنوز از مقاصد وی بیمناک است.

اسموند اووی،[41] کاردار جدید انگلیس در تهران، در اظهار نظر پیرامون

41. Esmond Ovey

گفتگوی فوق احساس کرد که شیخ قضیه خود را مطرح نموده است؛ و اشاره نمود که «درحال حاضر، حداقل تا زمان عزیمت کلنل تره‌وور-دوست و آشنای قدیمی او، به نظر نمی‌رسد محملی برای نگرانی شیخ وجود داشته باشد.»

در این میان دگرگونی مهمی در لندن رخ داد، و آن شکست دولت محافظه کار انگلیس در انتخابات سال ۱۹۲۴ بود. درنتیجه، کرزن از سمت وزارت خارجه کنار گذاشته شد. اگرچه رامسی مکدونالد، وزیر خارجه جدید از حزب کارگر که سمت نخست‌وزیری را نیز برعهده داشت، برخلاف انتظار هواداران و بیم مخالفان، در منصب وزارت امور خارجه چندان رادیکال نبود، اما به شیوه کرزن دایر بر حمایت از شیخ خزعل هم علاقه‌ای نداشت. در واقع در این زمان تنها مأمور عالیرتبه‌ای که تا حدی از شیخ حمایت می‌کرد، دوست و آشنای قدیمی وی تره‌وور بود که بار دیگر بحث قدیمی خود را پیرامون کمک به شیخ چنین بیان می‌کند:

آن جناب از راهی که حکومت ایران در پیش گرفته جدا" سرآسیمه است و می‌ترسد که آنها به هر وسیلهٔ ممکن درصدد برآیند موقعیت او را خراب کنند و از منزلت مستقل او بکاهند. او می‌خواهد بداند که دولت انگلیس چه کمکی به او خواهد کرد و انگلیسیها چگونه تضمین نوامبر ۱۹۱۴ خود را در مورد او عملی می‌کنند؟

البته من در مقامی نیستم که بگویم در مقابله با دولت ایران چه باید کرد تا شیخ تقویت شود. اما مادام که عالیجناب کلیه تعهدات خود را از قبیل پرداخت مالیات، برقراری نظم و حسن اداره ایالت عربستان انجام داده، اطمینان دارم با توجه به رویه دوستانه وی و مساعدتی که در خلال جنگ به ما کرده، می‌توانیم او را به صورت محسوسی در بازیابی مقام و استقلال محلی یاری دهیم.

اگر ما نتوانیم این مهم را انجام دهیم و شیخ کم‌کم در سایه دولت ایران تا حد یک رئیس طایفه تنزل یابد (که فکر می‌کنم هدف رئیس‌الوزرا هم همین باشد)، این امر تأثیر تأسف‌باری در منطقه خواهد کرد و نظر خوانین و طوایف (که تاکنون هم هواخواه زیاد داشته) دربارهٔ بی‌فایده بودن دوستی با انگلیس تأیید خواهد شد.

توصیه‌های تره‌وور قابل تحمل نبود، و دولت انگلستان از تلاش برای

استرداد سلطه شیخ خزعل و تمدید مهلت شکنندهای که به زور ادامه یافته بود خودداری کرد. شاید تلگرام ۱۲ ژوئن ۱۹۲۴ کارگزار محمره به وزارت خارجه در تهران که در آن از عدم ذکر نامش در تلگرام مربوط به خوزستان گله کرده بود نشانهای از این مهلت باشد.[۴۲] در پایان ژوئیه ۱۹۲۴، حکومت مرکزی از یک رشته گرفتاری که در اوایل سال توجهش را به خود مشغول داشته بود رهایی یافت وتوانست وقت بیشتری را به خوزستان اختصاص دهد. در تابستان ۱۹۲۴ حکومت مرکزی حیلهای جنگی را جهت تسویه مسئله خوزستان تدارک دید. در اوایل ژوئیه ۱۹۲۴، بانک شاهنشاهی ایران دو قطعه زمین را که قبلاً به مدت چند سالی از شیخ خزعل اجاره گرفته بود خرید. همین که معامله انجام شد، اسناد جهت ثبت به وزارت خارجه ارسال گردید. گردش معمولی کار در اینگونه موارد چنین بود که پس از تأیید وزارت خارجه، معامله مربوط خاتمه یافته تلقی میشد. اما وزارت خارجه به عنوان آنکه زمینهای مورد بحث از اراضی خالصه بودند از تأیید معامله استنکاف نمود. در همان حال، رضاخان طی نامهای به شیخ خزعل اطلاع داد که فرمانهایی که از سوی مظفرالدین شاه در سال ۱۹۰۳ به شیخ داده شده و وی به موجب آنها زمینهای خالصه جنوب خوزستان را به تملک خود در آورده، از درجه اعتبار ساقط است. دولت مرکزی برای تأیید این ادعا، فرمانی به تاریخ ۱۰ ذیحجه ۱۳۲۰ (مطابق ۱۰ مارس ۱۹۰۳) صادر و به موجب آن کلیه فرمانهای قبلی در مورد انتقال مالکیت اراضی خالصه را لغو کرد. از این رو از شیخ خزعل خواسته شد تا سندی که ادعای مالکیت او را ثابت میکرد ارائه کند. از آنجا که فرمانهای اولیه در مورد اعطای زمین تماماً در شوال ۱۳۲۰ (ژانویه ۱۹۰۳) صادر شده بود شیخ خزعل نتوانست سند خواسته شده را ارائه دهد.

صرف عمل پرسشی در مورد وضعیت قانونی اراضی شیخ خزعل منزلت وی را تضعیف میکرد، زیرا مالکیت بلامنازع اراضی طایفهای برای ادامه سلطه شیخ

42. *Idem.*," Files for 1343 (1924/25)," vol. 52, File 3. *Karguzar* to the Minister of Foreign Affairs, 21 Jawza 1303 [June 12, 1924], No. 237

مهم بود. زمین نه تنها موجبی برای کل درآمد وی به‌شمار می‌رفت، بلکه برای حفظ وفاداری طوایف عرب که پایه اجتماعی تقویت کننده او محسوب می‌شدند ضروری بود. این حیله این حسن را داشت که اگر شیخ خزعل در برابر آن مقاومت می‌کرد، به عنوان یک شورشی تلقی می‌شد، و در این صورت ضمانتهای سیاسی سال ۱۹۱۰ و ۱۹۱۴ انگلیس که مشروط به ایفای تعهدات وی در قبال حکومت مرکزی بود، خودبخود باطل می‌گشت. از سوی دیگر اگر شیخ به وضعیت پیش آمده تن می‌داد، طوایف عرب او را به خاطر کوتاهی در حفظ منافع مشترک قبایل، برکنار می‌کردند. این مسئله برای انگلیسیها هم مشکلی پیش آورده بود. آنها به‌ویژه تنها نگران سرنوشت شیخ خزعل نبودند و موضوع لغو فرمانهای مالکیت وی را فقط نوعی نیرنگ تلقی می‌کردند. آنچه موجب واهمه آنها شده بود، ملاحظات قانونی و اینکه واقعه مذکور تبدیل به سابقه قضایی گشته و منافع خودشان را با خطر روبرو می‌ساخت. کاردار انگلیس در تلگرام مورخ ۱۴ اوت ۱۹۲۴ خود به وزارت خارجه، این واهمه را چنین خلاصه کرده بود:

> چنین عملی راه را برای حکومت ایران باز خواهد کرد که بتواند با یک گردش قلم، فرمانِ مربوط امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس و یا فرمانِ مربوط به واگذاری ده و زمینهای قلهک به حکوت علیّهٔ انگلیس را لغو کند.

در این مقطع زمانی، طرف دیگری وارد معرکه شد و وضع را پیچیده‌تر کرد. این شریک نسبتاً جدید، شرکت نفت ایران و انگلیس بود. منافع این شرکت، برخلاف دولت انگلیس، تا حد زیادی محلی و محدود به خوزستان بود. در آغاز عملیات شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران به واسطه ضعف حکومت مرکزی، امکان نظارت بر فعالیتهای شرکت مذکور وجود نداشت. از این‌رو کارگزاران شرکت، حکومت مرکزی را نادیده انگاشته و بدان بی‌توجه بودند و فعالیتهای خود را از طریق بزرگان طوایف انجام می‌دادند. دخالت شرکت نفت ایران و انگلیس در امور خوزستان بیشتر بواسطه این حقیقت صورت می‌گرفت که سرآرنولد ویلسون،

مقیم سیاسی قبلی انگلیس در خلیج فارس، و زمانی کنسول محمره، به عنوان رئیس شرکت نفت ایران انگلیس شعبه محمره منصوب شده بود (۱۹۲۱-۲۵).

چون مأموران انگلیسی آشنای شیخ خزعل، قبل از جنگ و در سالهای جنگ کم‌کم جای خود را به نسل جدیدی از مأمورین انگلیسی داده بودند، از این‌رو آرنولد ویلسون درصدد برآمد که تأثیرزیادی بر شیخ بگذارد. ویلسون برخلاف سایر مسئولان شرکت نفت ایران و انگلیس، شم تیزی در تاریخ داشت و امکانات بالقوه حکومت تهران را به‌خوبی ارزیابی می‌کرد. مع‌الوصف با بررسی مدارک موجود به وضوح در می‌یابیم که وی شیخ خزعل را به ناسازگاری تشویق می‌کرد.[۴۳] (گفتنی است که وقایع این مقطع از زندگی آرنولد ویلسون در شرح حالی که یکی از صاحب‌منصبان شرکت «بریتیش پترولیوم» (جانشین شرکت نفت ایران و انگلیس) از زندگی وی پرداخته نیامده است.)[۴۴] در نتیجه، وزارت خارجه، حداقل در یک مورد، مجبور شد به شیخ خزعل گوشزد کند که بی‌جهت تحت تأثیر نظرهای غیررسمی شرکت نفت ایران و انگلیس قرار نگیرد.

در سراسر روزهای اول ماه اوت، در گزارشهایی به شرکت نفت ایران وانگلیس هشدار داده می‌شد که شیخ خزعل طوایف خود را مسلح کرده و درصدد قیام برآمده است. این هشدار در ۱۷ اوت ۱۹۲۴، وقتی که شیخ بالفعل امنیت فیزیکی حوزه‌های نفتی را در صورت وقوع مخاصمات تضمین کرد، ابعادی بحرانی به خود گرفت. یک روز بعد، دو نفر از مأموران عالیرتبه شرکت به وزارت خارجه احضار شدند تا نگرانیهای خود را مطرح کنند. آنها اظهار داشتند که ادامهٔ بحران در خوزستان به ارزش سهام شرکت نفت ایران وانگلیس در بازار سهام لندن

۴۳. این امر لااقل اعتقاد مقامات ایرانی بود:

I.M.F.A.A. " Files for 1341 (1922/23), , Vol. 52, File 3. Iranian Consul-General of Baghdad to the Ministry of Foreign Affairs, 20. Assad 1301 (solar year), [Aug 11, 1923], No. 942.

ونیز: رضاخان سردارسپه، سفرنامه خوزستان، ص ۱۷ (مقدمه).

44. Marlowe, *Late Victorian*, pp. 261-267.

ضربه می‌زند. شرکت نیز قویاً وزارت خارجه را تحت فشار گذاشت تا اعلامیه مؤثری صادر کند.

حکومت اعلاحضرت پادشاه انگلستان به اقدامات اداری اخیر در جنوب غربی ایران با نگرانی فراوان می‌نگرد. این اقدامات با تعهداتی که دولت ایران به وزیر مختار انگلیس داده ناسازگار است و منافع حیاتی پادشاهی انگلیس در منطقه را شدیداً تهدید می‌کند.

اچ.ای. نیکلاس رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس برای اینکه به این درخواست حالت فوری بدهد، به طرزی محترمانه تهدید کرد که از انگلیس خواهد خواست برای دخالت نظامی در خوزستان اقدام کند:

توضیح فوق با تردید جهت ملاحظه آقای مکدونالد وزیر خارجه ارسال می‌شود، امید است اقدام فوری بعمل آید. ما هیچ نمی‌خواهیم مترصد فرصتی باشیم که مستلزم آن باشد از فرماندهی نیروی هوایی مستقر در بغداد برای دخالت نظامی درخواست کمک کنیم.

در حالی که فشارهایی برای نوعی دخالت نظامی انگلیس در کار بود، تنشهای موجود در منطقه رو به افزایش می‌رفت. در ۲۳ اوت ۱۹۲۴ خبر رسید که طلایه‌داران پیاده‌نظام ایران مسیر خود را از میان راههای صعب‌العبور لرستان طی کرده و وارد دزفول شده‌اند. گشوده شدن این راه از لحاظ نظامی اهمیت فراوانی داشت و نشان می‌داد که این امکان هست که از طریق لرستان به خوزستان نیرو فرستاد و این‌کار هم برخلاف تصور، چندان ناممکن نیست. آنچه این تصور را پیش می‌آورد، غیر از صعب‌العبور بودن راه، یکی این بود که فکر می‌کردند قبایل هرگز عبور نیرو را اجازه نخواهند داد.

در این مرحله ناگهان مرکز بحران به تهران تغییر مکان داد، زیرا در ۲۵ اوت کابینه ناگزیر به استعفا شد، و رجال سیاسی تهران توجهشان به مسائل تشکیل کابینه جدید معطوف گردید. در این اوضاع، و با توجه به فشار زیاد انگلیسیها، رضاخان

بر آن شد که امتیازهایی به نفع خود بگیرد. از این‌رو در ۲۷ اوت ۱۹۲۴ به شیخ خزعل تلگراف زد و کوشید که از بابتِ املاک خاطر جمعش سازد:

> تلگرام عالیجناب رسید واز احساسات ابراز شده در آن خوشنود شدم. هدف تلگرامی که چند روز پیش به اطلاع شما رسید این نبود که شما، بر طبق فرمان از املاک خود خلع ید شوید، بلکه این است که، همان‌طور هم در فرمان تصریح شده، حق فروش آنها را به خارجیها ندارید. البته حق اجاره و... را دارید ولی طبق فرمان مجاز به فروش آنها نیستید. در مورد اعراب نباید سوء تفاهمی در میان باشد، چراکه تمام تلاش من در جهت تأمین صلح و آرامش برای کلیه ساکنان ایران است. اگر بدانم در دورترین بخش کشور فردی در زحمت است می‌کوشم مشکل او را برطرف کنم. از این‌رو عربها مطمئن باشند که هیچگونه اهمال یا قصوری پیرامون شرایط زیست آنان و تأمین آرامش ایشان در بین نخواهد بود. در پرتو خدمات و وفاداری شما، از اطمینان دولت و محبت شخص من استفاده کنید، تا زمانی که وفادار هستید اینجانب قدردان خدمات شما خواهم بود و از هرسو مشمول توجهات و حمایت دولت خواهید بود.[۴۵]

اثری که این تلگرام داشت این بود که فقط به طور موقتی تنش را کاهش داد، اما در وضعیت تغییر اساسی به‌وجود نیاورد. دو هفته بعد، یک مأمور اطلاعاتی انگلیس خبر داد که بروز بحران حتمی است و «چاشنی آن منتظر یک جرقه است.» در ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۴ کنسول بریتانیا در اهواز تلگرامی به تهران فرستاد، به این مضمون که خزعل اکنون تصمیم دارد که «یا رضاخان را سرنگون سازد یا خود در این تلاش جان بیازد.»

در ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۴ ناگهان همه چیز به هم ریخت و کار از کار گذشت. در این روز خزعل در تلگرامی به کلیه نمایندگان دول خارجی، رضاخان را به عنوان طماع و غاصب جنایتکار معرفی کرد:

۴۵. متن تلگرام در منبع زیر آمده است:

I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/1925)," vol. 52, File 2. unnumbered telegram of 4 Sumboleh 1303 [Aug. 27, 1924].

شما آگاهی دارید که در تاریخ وقوع کودتای هشتم حوت ۱۳۰۰ به‌خاطر احساسات خالصانه‌ای که رضاخان سردار سپه در ابتدا نشان داد و چنان وانمود کرد که در پی رشد اصلاحات اساسی در کشور و تأمین رفاه ملت است، ایرانیان نسبت به ادعاهای ملیت‌خواهی وی بالاترین حد انقیاد را نشان دادند و آماده بودند تا در راه مقصود وی جان و مال و حتی فرزندان خود را قربانی کنند. اما در سال گذشته، جاه‌طلبیها و تمایلات مستبدانهٔ وی موجب بروز بی‌نظمی در کشور و دین شد. تجاوزات بیحد و حصر او به حقوق رعایا و ستمکاریهای وی که به ویژه در چند ماهه اخیر علیه ملت فزونی گرفته موجب جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی ایرانیان گشت. قانون اساسی کشور را نقض و ملت را به تباهی کشانید. خادمان کشور و رهبران دینی را تبعید کرد و قوه قضائیه ملت و نمایندگان واقعی آن را در معرض تهدید و دشنام قرار داد. خلاصه کلام آنکه حس آزمندی و جاه‌طلبی روزافزون او ایرانیان را به نهایت نومیدی و بیچارگی سوق داده است.

ازاین‌رو حامیان این حرکت، که ما آن را «قیام سعادت» نامیده‌ایم، سردارسپه را فردی غاصب و متخلف از ملت ایران می‌دانند. آنها آماده‌اند که حداکثر تلاش خویش را به منظور پایان دادن به ستمگریهای جنایتکارانه و رسوای او به عمل آورده و کشور را آزاد سازند. آنان تمام تلاشهای خود را برای محافظت از تمامیت ارضی، آزادی و رفاه کشور به کار برده و برای تأمین کردن اجرای قانون اساسی و بازگشت حتمی اعلاحضرت [احمد] شاه اقدام کند. هیچ عاملی نخواهد توانست مانع تحقق این مقاصد باشد و این جنبش تا تأمین رفاه کشور و آینده درخشان آن قطعاً ادامه خواهد یافت.

ما توجه شما را به این اعلامیه جلب نموده تا دچار توهم نگشته و این حرکت ملی بر ضد غاصبی متجاوز را با شورش علیه حکومت صاحب قدرت اشتباه نکنید.

نتیجه‌ای که این تلگراف خزعل داد درست خلاف آن چیزی بود که از آن انتظار می‌رفت. این تلگراف شدیداللحن بجای ایجاد ائتلاف در بین رجال سیاسی مخالف، رؤسای طوایف و شاهزادگان قاجار، موجب آن شد که رجال سیاسیِ تهران خود را به موافقانِ رضاخان نزدیک کنند.

شورش شیخ خزعل و سقوط نهایی وی

زمان دقیق شورش[۴۶] تاحدودی قابل پیش‌بینی نبود. در اوت ۱۹۲۴ طرح آن ریخته شد و توسط شیخ خزعل به اطلاع جمسون جک مدیر محلی شرکت نفت ایران وانگلیس رسید که او هم به‌نوبه خود آن را برای وزارت خارجه انگلیس فاش ساخت. مع‌الوصف انگلیسها مدعی بودند که شیخ خزعل را از دست زدن به عملی تند و شتابزده برحذر داشته‌اند. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۴، پریدو،[۴۷] مقیم سیاسی در خلیج فارس به محمّره اعزام شد تا با تعلیماتی که به وی داده شده شیخ خزعل را متقاعد سازد که با حکومت مرکزی کنار بیاید. می‌بایست به شیخ اخطار می‌شد که اگر سر به‌شورش بگذارد، نباید از انگلیسیها انتظار کمکی داشته باشد؛ اما به عللی که تاکنون آشکار نگردیده‌اند، پریدو در انتقال تعلیمات یاد شده به‌صورت کامل موفق نشد. پاسخ این امر، از اخطاری که سفارت انگلیس در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۴ (یعنی یک روز قبل از ارسال تلگرام تند شیخ خزعل) به وزارت خارجه مخابره کرده تا حدی مستفاد می‌گردد: «فکر می‌کنم سرهنگ پریدو مایل است بیش از اندازه با نقطه‌نظرهای محلی (یعنی نظریه‌های شیخ) همدردی نماید. باید به او گفته شود که در گفتگو با شیخ زبان گویاتری به کار ببرد.» این گونه همدردیها ممکن بود باعث شوند خزعل از بریتانیا توقع کمک داشته باشد.

در همان روزی که «نمایندگی انگلیس» در تهران موضوع همدردی پریدو را به اطلاع وزارت خارجه انگلیس رساند، وزارت خارجه تلگرامی به تهران فرستاد و جزئیات طرح پیشنهادی قیام شیخ و حمایت مربوطه را ارائه داد. در ۱۶ سپتامبر پریدو یک بار دیگر تلگرامی به تهران، وزارت خارجه بریتانیا، سیملا و بغداد زد و ارزیابی خود را از اوضاع اطلاع داد: شیخ باکمک طوایف لر و بختیاری

۴۶. چنانکه گفته شد، منظور «قیام سعادت» است که تفصیل آن را در کتاب زیر می‌توان خواند: حسین مکی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، جلد سوم، انقراض قاجاریه و تشکیل سلسلهٔ دیکتاتوری پهلوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۱۵۳ - ۲۹۹. -م.

47. Prideaux

می‌تواند رضاخان را به زیر بکشبد. بدون این کمک خزعل می‌تواند چندماهی دوام یابد، اما سرانجام به زانو درمی‌آید. پریدو احساس می‌کرد که انگلیسها دو راه دارند: یا شیخ را یک شورشی قلمداد کنند و بدین ترتیب ضمانت سال ۱۹۱۴ او را ملغی سازند، یا او را تحت حمایت خویش بگیرند. او سپس از خطر مربوط به میدانهای نفتی سخن می‌گوید و چنین توصیه می‌کند:

> پس از جنگ سال ۱۸۵۶ دولت انگلیس اعلام داشت که تصمیم دارد از بعضی رعایای ایران که به ما کمک کرده‌اند حمایت کند. اگر دولت اعلاحضرت بتواند این بار نیز چنین اعلامیه‌ای با این تهدید بدهد که عربستان را اشغال نظامی خواهد کرد، ممکن است آرامش بیدرنگ حکمفرما گردد، اما بزرگنمایی مقام شیخ که به تبع غلبهٔ ما به وجود آمده است، بایستی دنبال شود.

توصیه‌های پریدو در تهران با واهمه تلقی شد. نایب وزیر مختار انگلیس احساس کرد بهترین شیوه برای بازداشتن شیخ خزعل «از حماقت بیشتر» تهدید یا حتی اعزام یک کشتی جنگی برای منع کردن اوست. در عین حال، شرکت نفت ایران و انگلیس به وزارت خارجه فشار می‌آورد که تمام مساعدت خود را در حق شیخ خزعل معمول دارد.

درحالی که وزارت خارجه سرگرم بررسی جواب آن شرکت بود، رضاخان در تهران با پاره‌ای مسائل مربوط به تدارکات قشون روبرو گشت. مهمتر از همه موضوع توزیع نیرو بود. از آنجا که شورش شیخ خزعل غیرمنتظره بود، نیروها تمرکزی نداشته و انبارهای ارتش هم از خوزستان دور بود. نیروی کوچکی از بهبهان واقع در ضلع شرقی زمینهای خزعل در اکتبر ۱۹۲۳ گسیل شده بود. پادگان کوچکی نیز در شوشتر برپا شده بود. در اوت ۱۹۲۴، طلایه‌داران محافظ یکی از دسته‌های اعزامی قشون از لرستان گذشته و وارد دزفول شده بود. اما این نیروها در مجموع برای فرونشاندن شورش کافی نبودند.

از آنجا که قبایل لر کاملاً آرام نگرفته بودند، مشخص نبود که چقدر نیروی

اضافی از مسیر لرستان فرستاده شود. علاوه بر آن، والی پشتکوه ـ مهمترین رهبر قبایل لرستان ـ به دوستی با شیخ خزعل وحمایت از وی معروف بود، و بیم آن می‌رفت که ممکن است جلوی قشون اعزامی را بگیرد.[۴۸] اما فراتر از همه، بخش عمده‌ای از نیروهای موجود در آذربایجان به سرمی‌برد، و می‌دانیم که آذربایجان شمالی‌ترین ایالت ایران است.[۴۹] از این‌رو دستکم شش الی هشت هفته وقت لازم بود تا ترتیب انتقال این نیرو از آذربایجان و اعزام آن به جبهه خوزستان داده شود. باید به‌خاطر داشت که در این زمان راه‌آهن یا جاده شوسه در ایران وجود نداشت و عملیات ساخت جاده تهران به لرستان و خوزستان هنوز پایان نیافته بود. علاوه براین، به‌واسطه وجود مسائلی بغرنج، در وزارت جنگ اعتبارات مالی لازم برای انجام عملیات نظامی در خوزستان نیز وجود نداشت.[۵۰]

جز این ملاحظات نظامی، کار رضاخان سردار سپه به علت آنکه شیخ خزعل سانسور شدیدی بر مبادله تلگراف بین خوزستان جنوبی و پایتخت اعمال می‌کرد، دشوارتر می‌نمود. در نتیجه در اوج بحران، خاموشی مطلقی در مورد اطلاعات دست اول به وجود آمده بود.[۵۱] در این زمان حساس، رسیدن یک تلگرام از محمره به تهران دوازده روز طول می‌کشید.[۵۲] اما اطلاعاتی هم که می‌رسید در ذات خود هراس‌آفرین بودند. از جمله کارگزار محمره اعتقاد عمومی آن‌زمان، دایر بر دخالت نظامی انگلیس را نقل کرده بود.[۵۳]

همچنان که انشعاباتِ بحران کم‌کم آشکار می‌شد، انگلیسیها و رضاخان ، هر طرف به دلیلی، تصمیم گرفتند از روبه‌رو شدن با یکدیگر بپرهیزند. هر دو طرف

۴۸. رضاخان ، سفرنامه خوزستان، صص ۱۱ و ۱۲ (مقدمه). ۴۹. همان.

۵۰. همان، ص ۱۱ (مقدمه).

51. I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/25)," Vol. 52, File 2, *Karguzar* to Ministry of Foreign Affairs, 5 Mizan 1303 [Sept. 24, 1924]. Telegram No. 207.

52. I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/25)," vol. 52, File 2, *Karguzar* to Ministry of Foreign Affairs, Sept. 15, 1924 (arrived Tehran Sept. 28, 1924]. Telegram No. 49. 53. *ibid.*

نیز مأیوسانه دفع‌الوقت می‌کردند. رضاخان بواسطه وجود مجلس پرسروصدا و پرزحمت مترصد کوچکترین اشازه بود که بتواند به حساب نیروهای خود منظور کند و شأن کابینه خود را بالا ببرد. در نتیجه موافقت کرد به شرط آنکه انگلیسیها وضع را به حال اول برگردانند، و شیخ نیز، برای آرام کردن اوضاع، به سه ماه تبعید داوطلبانه تن دهد، حکومت مرکزی برآن شود که تمام مسائل مهم را بانمایندگان شیخ بررسی کند.

اما شیخ خزعل نمی‌خواست کاری بکند که گویای تسلیم باشد، چون رضاخان از آن برای ارضاء حس بزرگ‌نمایی خود استفاده خواهد کرد. مدتی امید می‌رفت گفتگوهای محرمانه، از طریق یک ثروتمند ایرانی - هندی که منافع شغلی گسترده‌ای در خوزستان در ایالت داشت، اوضاع از بن‌بست بیرون آید.[۵۴]

در این میان، درحالی که مذاکرات محرمانه و رسمی در جریان بود، دولت مرکزی داشت بتدریج نیروهای خود را در نزدیکی ایالت تقویت می‌کرد.

حتی در این تاریخ نیز چنین می‌نمود که رضاخان هنوز امیدوار است بحران به شیوهٔ سیاسی حل و فصل گردد و برخورد مسلحانه میان دولت مرکزی و افراد طوایف پیش نیاید.[۵۵] از این‌رو در یکم نوامبر ۱۹۲۴ وزیر مختار ایران در لندن مأمور شد به وزارت خارجه انگلیس اطلاع دهد که شکیبایی حکومت تهران تقریباً به آخر رسیده، مگر اینکه کوششهای میانجیگرانه بریتانیای کبیر نتایج محسوسی در آینده نزدیک داشته باشد، والا حکومت مرکزی، که با هیجان عمومی و فشار شدید مجلس روبرو شده ناگزیر است اقدامات شدیدی برای خاتمه دادن به شورش شیخ خزعل اتخاذ کند.[۵۶]

54. I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/25)," vol. 52, File 2, *Karguzar* to Ministry of Foreign Affairs, 8 Mizan 1303 [Oct. 1, 1924]. Telegram No. 220.

۵۵. رضاخان ، سفرنامه خوزستان، ص ۱۰ (مقدمه).

56. I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/25)," vol. 52, File 2, Minister of Foreign Affairs to the Iranian Minister in London, Mizan 1303 [Oct. 30, 1924]. Telegram No. 114.

رضاخان، برای تأکید بر فوریت وضع، در ٧ نوامبر ١٩٢۴ پایتخت را ترک گفت و سفر کندی را از طریق اصفهان به خوزستان آغاز کرد.[۵٧] شخص گمان می‌کرد که این سفر عمداً آهسته صورت می‌گیرد تا مأموران سیاسی خارجی برای حل بحران فرصت کافی داشته باشند. از سوی دیگر این حقیقت را نیز دربرداشت که آبروی رئیس‌الوزرای ایران در میان است، و اگر مسئله به این صورت حل نشود، تنها راه باقی‌مانده راه توسل به زور است.

اما انگلیسیها ظاهراً قادر نبودند در مورد شیوه‌های عملیِ مجبور کردن شیخ خزعل به انقیاد تصمیم بگیرند. بنابراین مأموریت ظریف حل بحران، برعهدهٔ سرپرسی لورین، وزیر مختار سابق انگلیس در تهران نهاده شد.

به یک اعتبار، از این مرحله به بعد، تا حل بحران در دسامبر ١٩٢۶، رقبای واقعی لورین و رضاخان بودند که اولی در بغداد اقامت داشت و دومی هم مرکز فرماندهی‌اش ابتدا در شیراز و سپس در بوشهر بود. شبکه مخابراتی پیچیده‌ای که در آن زمان باورکردنی نبود برای برقراری ارتباط این دو رقیب تأسیس گشت. (از آنجا که بخشی از حجم تلگرافات به رضاخان از مسیر وزارت جنگ می‌گذشت، تصویر آنها در بایگانی وزارت خارجه ایران به‌دست نیامد. اما بسیاری از این تلگرافها در گزارش خود رضاخان از نزاع تحت عنوان سفرنامهٔ خوزستان منعکس شده است.) دریافتهای لورین از این نزاع در دست است، و او به وضوح پایان فرمانروایی شیخ خزعل را پیش‌بینی کرده است:

> تصمیم در این مورد که من به جای وساطت میان شیخ و رئیس‌الوزرا، باید بر شیخ فشار بیاورم، نتایج وسیعی در ایران دارد که شما بی‌شک آنها را بخوبی ارزیابی کرده‌اید. این واقعاً بدان مُعناست که ما رضاخان را حمایت کنیم و در آخرین وهله از شیخ دست بکشیم که کل خطر محو شدن از عربستان را تحمل کند. وفاداری شیخ محمره در طول جنگ این دورنما را بسیار ناگوار می‌نماید. جز آنکه دستور دیگری در بغداد داده شود، من باید این‌طور فرض کنم که شما آماده‌اید با چنین دورنمایی روبرو شوید، و بنابراین من باید

۵٧. رضاخان ، سفرنامهٔ خوزستان، ص ١.

طبق آن لحنم را با شیخ میزان کنم.

اما وزارت خارجه هنوز در مورد سیاستی که آرزو داشت بالفعل در خوزستان در پیش گیرد، نتوانسته بود تصمیم بگیرد. حکومت اقلیت کارگر احتمالاً تصور می‌کرد که مهم نیست چه تصمیمی گرفته شود، بلکه باید موشکافانه باشد. تحت این شرایط بود که به لورین چنین دستور داده شد:

اما ما هنوز احساس می‌کنیم که شاید بتوانید دو روی کار نابخردانه سوق دادن امور به موضع سخت را نشان دهید. شاید واقعاً لازم باشد که با لحنی سخت‌تر با شیخ گفتگو کنید، زیرا واضح است که از رضاخان انتظار نمی‌رود مضمون تلگرافهای شیخ به مجلس و نمایندگان سیاسی خارجی را نادیده بگیرد و بدون معذرت‌خواهی قبلی شیخ، خواریِ رفتن به ملاقات وی را بر خود هموار سازد. در عین حال می‌توانید به شیخ یادآوری نمایید که حکومت اعلاحضرت خدمات صادقانه وی را در خلال جنگ فراموش نکرده و به این خاطر است که حداکثر تلاش خود را جهت کمک به وی در یک وضعیت دشوار به‌کار می‌برد.

ما مایل نیستیم که تبعید شیخ را از عربستان یا خواری بی‌جهت وی را شاهد باشیم و نمی‌خواهیم به روابط پیشرفته‌مان با دولت ایران صدمه وارد شود. ما درک می‌کنیم که برای شما دشوار است تعادل منصفانه‌ای بین دو طرف نزاع برقرار کنید و نیز مایل نیستیم شما را به جزئیات آموزشهای پیش پا افتاده دربارهٔ چگونگی گفتگوها مقید سازیم. اگر بتوانید شیخ را وادار کنید نخستین گام را به‌سوی آشتی بردارد، غیرمحتمل به‌نظر نمی‌رسد که رضاخان را آماده شنیدن دلیل و منطق بیابید.

این توصیهٔ مؤثری به مهارتهای سیاسی سرپرسی لورین بود که توانست شیخ خزعل را متقاعد کند تن به اطاعت بدهد. بدین ترتیب، شیخ در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۲۴ طی تلگرامی به رضاخان، از وی پوزش خواست و تقاضای فرصتی کرد که در آن رودررو دربارهٔ کلیه مسائل مهم گفتگو کند.[۵۸]

۵۸. برای متن تلگرام ر.ک: همان، صص ۸۷ - ۸۸.

اما در این زمان، رضاخان از پذیرش فرمانبرداری شیخ خزعل اجتناب کرد و تسلیم بدون قید و شرط وی را خواستار شد.[۵۹] این تغییر فکر معلول چند علت بود. نخست آنکه سردار سپه در معرض فشار وزراء خود برای امتناع از سازش بود.[۶۰] ثانیاً انتقادات سختی پیرامون نقش میانجی‌گرانهٔ بریتانیا در مجلس وجود داشت. ثالثاً نشانه‌هایی در دست بود که بسیاری از طوایف حامی شیخ خزعل مایل به کناره گیری از رهبر صوری خود و انعقاد صلح جداگانه بودند.[۶۱] رابعاً فرمانده قشون ایران در مرز شرقی خوزستان گزارش داده بود که افراد قبایل عرب در چند زد و خورد منکوب شده‌اند. سرانجام، اتحاد بنی‌طرف در اوایل نوامبر برضد شیخ خزعل شورش کرد.[۶۲] بدین‌ترتیب تمام قرائن نشان می‌داد که قیام شیخ خزعل در حال نابودی ست. تحت این شرایط، برای رضاخان قبول سازش اگر محال نبود دست کم دشوار بود.

اما انگلیسیها هنوز قادر نبودند بالفعل تصمیم بگیرند که چه باید کرد و به شرایط پیش آمده چگونه باید پاسخ گفت. مشکل آنها بعد از انعقاد موافقت‌نامه ۲۹ نوامبر شیخ خزعل، دایر بر انحلال نیروهای خود، تا حدود زیادی برطرف شد. دو روز بعد شیخ خزعل طی تلگرامی فرمانبرداری خود را از رضاخان اعلام داشت.[۶۳]

بحران تقریباً پایان یافته بود. آنچه باقی مانده بود و می‌بایست حل می‌شد چگونگی تسلیم شیخ خزعل بود. انگلیسیها نمی‌خواستند که شیخ بکلی خوار و خفیف شود. علل این تمایل به وضوح در یادداشت وزارت خارجه آمده است:

۵۹. همان، ص ۸۶. ۶۰. همان، صص ۸۹ - ۹۰ و ۹۹ - ۱۰۰.

61. I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/25)," Vol. 52, File 2, Iranian Consul -General to Foreign Affairs, 5 Aqrab 1303 [Oct. 28, 1924]. Telegram No. 347.

62. I.M.F.A.A. " Files for 1343 (1924/25)," Vol. 52, File 2, Iranian Consul - General Baghdad to the Minister of Foreign Affairs, 18 Aqrab 1303 [Nov. 11, 1924]. Telegram No. 410.

۶۳. برای متن تلگرام، ر.ک: رضاخان، سفرنامهٔ خوزستان، صص ۱۵۴ - ۱۵۵.

دولت بهیهٔ انگلیس مایل نیست که شاهد تحقیر بی‌جهت شیخ خزعل توسط دولت ایران باشد، چرا که چنین تحقیری تضییع جدی حیثیت بریتانیا در خلیج فارس را به همراه خواهد داشت.

از این‌رو در هفته بعد، انگلیسیها وسایلی را که به مدد آنها می‌توان از اهانت کامل شیخ جلوگیری کرد به تفصیل بررسی کردند. در یادداشت طولانی ۵ دسامبر ۱۹۲۴ وزارت خارجه، تحت عنوان: راههای ممکن برای اعمال فشار بر حکومت ایران در صورت «زیاده‌روی در مطالبهٔ شیخ محمره»، تمام اختیارات موجود انگلیسی مورد بررسی قرار گرفته بود. این اختیارات از استفاده از زور، مطالبهٔ پرداخت فوری کلیه بدهیهای خارجی تا رشوه را شامل می‌شد. ولی نتایج این یادداشت چنین بود:

هر قدمی که ممکن است برداریم، به توفیق آنها و حیثیت ما در ارتباط با دولت ایران و در نهایت بر آمادگی ما برای استفاده از زور بستگی دارد. اگر استفاده از زور در هر رویدادی بی‌فایده باشد، ما باید آنچه را که در توان داریم با توسل به حیله به کار بریم، اما متأسفانه ایرانیها سریعاً به حیلهٔ ما پی خواهند برد.

برای آسودگی زیاد انگلیسیها، رضاخان میل داشت نقش بزرگوارانه‌ای بازی کند. در ۶ دسامبر ۱۹۲۴ وی به اتفاق همراهانش وارد اهواز شد. روز بعد شیخ خزعل رسماً به دیدار رئیس‌الوزرا شتافت و فرمانبرداری خود را ابراز داشت.[۶۴] بر طبق این توافق، رضاخان به شیخ خزعل اجازه داد در خوزستان بماند، مشروط بر اینکه دستورات خود را از حاکم ایالت بگیرد. به منظور اطمینان نیز قرار شد پادگانی از قشون ایرانی در ایالت باقی بماند.

این توافق پایان عملی حکومت خودمختاری شیخ خزعل را نشان می‌دهد. در خلال چند ماه بعد، به شیخ خزعل اجازه ماندن در محمره داده شد، اما دراین

۶۴. برای تلگرام معذرت خواهی خزعل، ر.ک: سفرنامه خوزستان، ص ۲۰۲.

مدت وی تنها سایه‌ای از عظمت گذشته بود. کاملاً روشن بود که روزهایش انگشت شمارند. سرانجام در ۱۸ آوریل ۱۹۲۵ شیخ خزعل دستگیر و به تهران برده شد و در آنجا در خانه خود تحت نظر بود تا آنکه در ماه مه ۱۹۳۶ وفات یافت.[٦٥]

شیخ خزعل آخرین حاکم خودمختار در ایران بود. سقوط وی در یک معنا مبین انقضاء دوره قاجار در تاریخ ایران بود. از این پس، خوزستان، همانند سایر ایالات دیگر تابع فرامین حکومت مرکزی گشت. پس از رفتن خزعل، دولت توانست وظایف خود را در ایالت که آموزش و پرورش، بهداشت عمومی و قضاوت بی‌طرفانه را در بر می‌گرفت، گسترش دهد. این افزایش توان حکومت مرکزی برای سروسامان دادن به خدمات اجتماعی، با رشد منابع دیگر اشتغالِ خارج از ساختار قبیله همراه شد، به این معنا که در اواخر دههٔ ۱۹۲۰ قبیله گرایی، به عنوان نوعی سازمان اجتماعی، رو به انقراض رفت. خلع سلاح عشایر که در اوایل دهه ۱۹۳۰ آغاز شد، آخرین موانع موجود در راه یکپارچگی کامل خوزستان در قالب سیاست گسترده‌تر ایران را برطرف ساخت.

٦٥. این سخن نادرست است. به نوشته مهدی بامداد (شرح حال رجال ایران، جلد۳)، در سال ۱۳۱۵ شمسی، عده‌ای از شهربانی وقت به منزل شیخ خزعل درتهران می‌روند و او را در سن ۷۵ سالگی خفه می‌کنند. ـم.

فرجام سخن

در سالهای ۱۸۷۸-۱۸۹۰ خوزستان را می‌توان به عنوان جامعه‌ای سنتی توصیف کرد، به این اعتبار که ترکیب قومی، نگرشهای فرهنگی، ارزشهای اجتماعی و نهادهای اقتصادی ایالت به‌گونه قابل توجهی شبیه دهه‌های پیشین بود و در واقع تغییری نداشت. این تداوم سنت را می‌توان در سطوح گوناگونی دید. در سطح عمومی، سکنه شهرها، افراد قبایل و سکنه روستاها بسته عادت طبیعی خویش بودند و همچون اجداد خود در جوشش با محیط روزگار می‌گذراندند. ساختار ایالت - یعنی تأثیر متقابل شهر، روستا و قبیله در یکدیگر، و نیز در نظام بزرگتر حکومت ایالتی - اساساً بدون دگرگونی باقی مانده بود. در سطح مؤسسات رسمی، امور مربوط به حکومت ایالتی، وظایف حکومت و الزامات افراد زیر سلطه، ضرورتاً مانند گذشته محدود به حفظ امنیت عمومی و پرداخت مالیات می‌شد.

جنبهٔ بارز الگوهای سنتی سازمان اجتماعی و اقتصادی همانا تقسیم ایالت به دو ساختار مجزای موازی و سلسله مراتبی بود که در ساختار شهری و قبیله‌ای تجلی می‌کرد. اقتصاد ایالت بر کشاورزی استوار بود. ایلات و قبایل افزودهٔ محصولات کشاورزی خود را به شهرها صادر می‌کردند و در مقابل بر اقلامی مثل اسلحه گرم و محصولات مصرفی، که طایفه قادر به تولید آنها نبود دست می‌یافتند. تجارت خارجی، به واسطه ضعف شبکه ارتباطی، مقیاسی محدود داشت.

سیاست ایالت گرد دو محورِ مخاصمات درون قبیله‌ای و برون قبیله‌ای، و تعهدات سنتی، پرداخت مالیات توسط شهرها و طوایف به حکومت ایالتی می‌چرخید. نظام مالی ایالت بر جمع‌آوری مالیات، توسط نهادی استوار بود که در منابع اروپایی به اجاره‌داریِ مالیات معروف است. تا زمانی که اجاره‌داران، مالیات ارزیابی شده و بخشی از سود خود را به حکومت ایالتی می‌پرداختند،

اجازه داشتند که به نوبه خود، از استقلال واقعی در منطقه خویش بهره برند. اینان عموماً از طبقات سرشناس شهری یا رؤسای طوایف هر ناحیه برگزیده می‌شدند. ازاین‌رو می‌توانستند که از عواید ناشی از عملیات مالی، برای ارضای جاه‌طلبیهای سیاسی خویش استفاده کنند. گشایش رود کارون بر کشتیرانی بین‌المللی در سال ۱۸۸۸، ماهیت اقتصادی و سیاسی خوزستان را به‌طور اساسی دگرگون ساخت.

در زمینه اقتصادی، این تغییر موجب شد که اقتصاد معیشتی کشاورزی جای خود را به اقتصادی حساس در برابر بازارهای بین‌المللی بدهد. این تحول معلول توسعه شگرف تجارت خارجی بود، که از حدود ۲۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ در سال ۱۸۹۰/۹۱ به ۱۲۵,۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ در سال ۱۴-۱۹۱۳ رسیده بود. در پی این تحول، تغییراتی در ماهیت اجاره‌داری زمین، رشد جمعیت، الگوهای عمرانی و شبکه مخابراتی ایالت به‌وجود آمد. نتیجه این شد که خوزستان جنوبی، منطقه‌ای که به‌طور مستقیم از گشایش رود کارون بهره می‌برد، از سال ۱۹۱۴ شاهد انقلابی همه‌جانبه گردد و وظیفه خود را به عنوان یک واحد اقتصادی و اجتماعی به خوبی ادا نماید.

همچنانکه نیروی حکومت مرکزی، از یک سو به واسطهٔ تأثیرات ناتوان‌کنندهٔ رقابتهای روسیه و انگلیس، و از سوی دیگر به علت عوامل داخلی، رو به ضعف می‌رفت، حکومت مذکور کمتر توانست نظارت مؤثری بر ایالت اعمال کند. در چنین شرایطی، انگلیسیها بر آن شدند که از حکام خودمختار چون شیخ خزعل و خوانین بختیاری، به عنوان حافظ منافع اقتصادی و سیاسی خویش استفاده کنند. در قبال حفظ منافع انگلیسیها، این حکام خودمختار غالباً در مقابل حکومت مرکزی حمایت می‌شدند. پس از اکتشاف نفت در سال ۱۹۰۸ توسط یک شرکت انگلیسی در خوزستان، ماهیت منافع انگلیسیها به طور بنیادی دگرگون شد. در مدت زمان پس از ۱۹۰۸، ملاحظات نفتی نقش مهمی در تاریخ روابط انگلیس و خزعل بازی کردند.

در نتیجه، سیاستگزاران انگلیسی ناچار شدند برای کسب وفاداری شیخ خزعل پاره‌ای ضمانتهای سیاسی به او بدهند. ضمانتهای موعود انگلیسیها به شیخ

خزعل برای آن بود که حالت استقلال محلی او را حفظ کند. با پیدایش رابطه ویژه میان خزعل و انگلیسیها، نظارت حکومت مرکزی بر خوزستان بیش از پیش تضعیف شد و در نهایت به راه فروپاشی افتاد. این ناتوانی از اِعمال نظارت بعضاً ناشی از علل داخلی بود- چون پول‌پرستیِ حکام ایرانی ایالت، و تمایل حکومت ایالتی به پیروی از اهداف کوتاه‌مدت، مثلِ دادن امتیازات سیاسی به شیخ خزعل که نتایج بلندمدت ناگواری داشت. مهمترین نمونه این سیاست کوتاه مدت اعطای حق جمع‌آوری کلیه مالیات جنوب خوزستان به شیخ خزعل بود. بر اثر از هم گسیختگی سلطه حکومت مرکزی، شیخ خزعل قادر بود تمام طوایف و مناطق خوزستان جنوبی را از نظر سیاسی در یک واحد یکپارچه اداری گرد آورد.

با آغاز جنگ جهانی اول، انگلستان برای حفظ صنعت نفت به دخالت نظامی در خوزستان اقدام کرد. خوزستان شمالی نیز از نظر سیاسی و اقتصادی مقهور همان روندی شد که خوزستان جنوبی چند سال پیش از سر گذرانده بود. در پی عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از ایالت در سال ۱۹۲۰، حکومت مرکزی توانست اداره خوزستان شمالی را به‌عهده بگیرد.

پس از کودتای ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ ش) و تحولات نظامی، مالی و اداری پس از آن، قدرت حکومت مرکزی به‌طرز قابل توجهی رو به‌فزونی نهاد. حکومتِ تازه نفس جدید توانست از سال ۱۹۲۴ به حیات حکومتهای خودمختار، به استثنای شیخ خزعل، در ایران پایان دهد.

مانع بزرگ در راه استقرار مجدد سلطه ایران در خوزستان جنوبی همانا تعهداتی بود که انگلیسیها پیش از جنگ اول به شیخ خزعل داده بودند. اگرچه انگلیسیها تحت تأثیر دُستاوردهای حکومت مرکزی قرار گرفتند، اما در مورد ماندگاری این حکومت حرفی نمی‌زدند. در نتیجه، سیاستگزاران انگلیسی مایل نبودند تمام علایق سیاسی خود را با شیخ خزعل قطع کنند. ناتوانی انگلیسیها از قطع کردن روابط خود با شیخ خزعل و تطبیق سیاست خود با شرایط جدید، کشمکشهای سیاسی چندی را بر سر نقش حکومت مرکزی در خوزستان برانگیخت. چون انگلیسیها نمی‌خواستند برای جلوگیری از استقرار سلطه حکومت

مرکزی در ایالت از نیروی نظامی استفاده کنند، ناگزیر شدند به فرو نشاندن شورش شیخ خزعل توسط حکومت مرکزیْ در سپتامبر ۱۹۲۴ تن در دهند. سرکوب این شورش و سقوط شیخ خزعل در آوریل ۱۹۲۵، نشانه‌ای سمبولیک از پایان یک عصر بود. بدین‌ترتیب قاجاریه و نظامِ حکومتِ غیرمستقیم، که ویژگیِ آن سلسله ۱۳۰ ساله بود، به تاریخ پیوست.

یادداشتی درباره منابع

منابع اولیه (آرشیوی)
وزارت امور خارجه ایران

«بدبختی بزرگ سوء مدیریت این است که با مرگ یک وزیر، جانشین او در می‌یابد که دستش از هرگونه سابقه‌ای کوتاه است - همه نابود شده است.»[۱]

طبیعت نامتمرکز دولت قاجار، همراه با باور طبقه حاکم آن دولت مبتنی بر تملک کلیه اسناد دولتی به عنوان مایملک خصوصی، مورخان را غالباً به این اعتقاد سوق می‌داد که در ایران بایگانی دولتی (آرشیو) وجود ندارد.[۲] علاوه بر این، مورخان دنیادیده این بحث را پیش کشیده‌اند که دشواری دستیابی به مجموعه‌های آرشیوی و ماهیت سازمان نیافتهٔ آنها [محقق را] از هرگونه تحقیق معنی‌دار در تاریخ نوین ایران باز می‌دارد.[۳]

برخلاف نظرات پذیرفتهٔ بالا، چندین مجموعه آرشیو و مجموعه اسنادی مهم

1. F. O. 60/482, " Report on the Present State of Persia and Her Mineral Resources by Arthur Herbert," May 4, 1886.

2. A. K. S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953) p. xvii and E. Abrahamian, " Oriental Despotism: the Case of Qajar Iran," *IJMES* 5 (1974) : 9.

3. See Hafez F. Farmayan, " Observations on Sources for the Study of Nineteenth and Twentieth Century Iranian History," *IJMES* 5 (1974) : 42, and C Martin, *German - Persian Diplomatic Relations 1873 - 1912* (The Hague, 1959): 8.

و سازمان‌یافته در ایران وجود دارد. یکی از مهمترین آنها آرشیو وزارت امور خارجه در تهران است. پرونده‌های مربوط به این بررسی که در این آرشیو وجود دارد، «پرونده‌های بخش انگلیسی»[۴] از ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۵ (۱۸۹۸/ ۹۹ تا ۱۹۰۷ /۱۹۰۸) و پرونده‌های مربوط به مکاتبات سالانه آن وزارت از ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۴ (۱۹۰۸/ ۱۹۰۹ تا۱۹۲۵ / ۲۶) را در بر می‌گیرد. در دسته دوم یک مجلد سالانه شامل چندین پرونده وجود دارد که مختص خوزستان است.[۵]

اسناد موجود در وزارت امور خارجه ایران عموماً" شامل مکاتبات میان کارگزار و وزارت خارجه است. این مأمور نماینده وزارتخانه در خوزستان بود و رسماً" وظیفه داشت که میان کنسولها و تجار خارجی از یک سو، و مأموران محلی از سوی دیگر، نقش رابط را بازی کند. در غیاب نماینده حکومت مرکزی، گزارشهای کارگزار محمره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و اطلاعات مفصلی در باره بسیاری موضوعها، غیر از امور کنسولها و تجار انگلیسی در بر داشت. کارگزار محمره اولین بار در سال ۱۸۸۹ منصوب شد. متأسفانه ردیابی مکاتبات این مأمور با رؤسای خود در سالهای ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۸ میسر نشد. به همین سان مکاتبات حکام ایالت با مقامات حکومت مرکزی نیز به دست نیامد.

آرشیوهای فارین آفیس «اداره اسناد عمومی»[۶]

منابع اولیه ایرانی با مکاتبات سیاسی کنسولی انگلیس یک جا جمع شده و در اداره اسناد عمومی نگه‌داری می‌شود. در این پژوهش مدارک مربوط به رده‌های

4. The Files of the English Department.

۵. برای توصیف عمومی مجموعه آرشیوی وزارت خارجه ایران ر. ک: ایران، وزارت امور خارجه، فهرست نامه‌های متبادله بین پادشاهان و سران کشورهای جهان با دربار ایران (تهران، ۱۳۵۲)، صص ۸ - ۹.

۶. جامعترین راهنمای آرشیوهای «فارین آفیس» منبع زیر است:

Great Britain, Public Record Office, *The Records of Foreign Office, 1782 - 1939*, (London, HMSO, 1969).

زیر مورد استفاده قرار گرفته است:

دیپلماتیک

مجموعه ۶۰ فارین آفیس (ایران)

این مجموعه شامل نامه نگاریهای عمومی میان سفارت بریتانیا در تهران و وزارت خارجه در لندن و بالعکس تا سال ۱۹۰۶ است. مجموعه ۶۰ وزارت خارجه منبع مهمی برای تاریخ سیاسی ایران است و در این پژوهش از آن برای روشن کردن مسائل و اعمال حکومت مرکزی استفاده شده است.

مجموعه ۶۵ فارین آفیس (روسیه در آسیای مرکزی)

موادی که در مجموعه ۶۰ وزارت خارجه صحافی نشده‌اند در این مجلدات آمده‌اند. در این بررسی از مجموعه ۶۵ فارین آفیس استفاده وسیعی نشده است.

مجموعه ۳۷۱ فارین آفیس (سیاسی)

بعد از سال ۱۹۰۶، طبقه بندی کردن مدارک کشور مبدأ متوقف شد و به جای آن پرونده‌های موضوعی به وجود آمد. مجموعه ۳۷۱ وزارت خارجه شامل کلیه مکاتبات سیاسی بریتانیای کبیر است. این مجموعه عمدتاً" برای مدت زمان ۱۹۲۰ - ۱۹۲۴ برای تهیه گزارش از مذاکرات پیچیده‌ای که منتهی به استقرار مجدد سلطه ایران در ایالت شد، مورد استفاده قرار گرفت.

کنسولی

مجموعه ۲۴۸ فارین آفیس (مکاتبات کنسولگری بوشهر)

کنسولگری انگلیس در محمره مستقیماً" زیر نظر کنسولگری انگلیس در بوشهر قرار داشت. از این رو مکاتبات کنسولگری محمره برای این دوره از بررسیها در مجموعه ۲۴۸ وزارت خارجه آمده است. این مجموعه مهمترین منبع برای موضوعهای مختلف، از تجارت گرفته تا امور سیاسی عشایری، به شمار

می‌آید.

مجموعه ۴۶۰ فارین آفیس (آرشیو کنسولگری محمره)

در این مجموعه مدارک متنوع و گسترده‌ای، از ترجمه انگلیسی تاریخ کعب گرفته تا خلاصه‌های مربوط به اخبار جنگ جهانی اول، نگهداری می‌شوند. از این مجموعه نیز استفاده گسترده‌ای به عمل نیامد، زیرا بسیاری از مدارک آن در جای دیگری نقل شده‌است.

بخشنامه‌های محرمانه (مجموعه‌های ۴۱۶ و ۸۸۱ وزارت خارجه)

«بخشنامه‌های محرمانه» عبارت است از چکیده‌ای مناسب از موارد مهم که به کارکنان عالی‌رتبه وزارت خارجه و هیئتهای اعزامی به خارج و بقیه مؤسسات دولتی داخل کشور ابلاغ می‌شد. موارد محرمانه را می‌شود یا در مجموعه‌های کشوری (مجموعه شماره ۴۱۶ وزارت خارجه) مربوط به ایران یافت یا در مجموعه‌های شماره گذاری شده (مجموعه ۸۸۱ وزارت خارجه). من عمدتاً از مجموعه‌های شماره گذاری شده که کاملتر بودند، استفاده کردم.

آرشیو اداره جنگ در اداره اسناد عمومی

وزارت جنگ ۱۸۶ / ۱۰۶ (اسناد بخش نظامی و جاسوسی)

این مجلد «گزارش نظامی جنوب غرب ایران»[7] (۱۸۸۶) اثر سرهنگ مارک بل را در بر می‌گیرد که گزارش دست اول مسافرت نامبرده در سال ۱۸۸۵ به خوزستان است.

اسناد حکومت هند در کتابخانه ایندیا آفیس (اداره هند)، در لندن

پیش از گشایش کنسولگری انگلیس در محمره در سال ۱۸۹۰، بسیاری از گزارشهای رسمی انگلستان پیرامون خوزستان توسط دستیار فرستاده سیاسی

7. *Military Report on Southwest Persia.*

انگلستان در بصره نگاشته می‌شد. این گزارشها در «صورت جلسات خارجی هند»[8] نیز می‌آمدند. علاوه بر آن، دو مجموعه مدارک دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفت: پرونده موضوعهای سیاسی سری (ال / پی +اس / ۱۰) و نیز یادداشتهای سیاسی محرمانه (ال / پی +اس / ۱۸ و ۲۰).

منابع اولیه (چاپی)

منتشر شده

در تکمیل مجموعه‌های آرشیوی یادشده بالا، شماری از مدارک چاپی نیز مورد استفاده قرار گرفت. مهمترین اینها عبارتند از: «گزارش اداری آژانس سیاسی خلیج فارس»[9] در سالهای ۱۸۷۸ - ۱۹۰۰ و گزارشهای تجاری سالیانه که توسط کنسولهای انگلیس در خوزستان در سالهای ۱۸۹۰ / ۹۱ تا ۱۹۱۳ / ۱۴ گردآوری شده است. مشخصات کامل این مدارک چاپ شده در بخش کتابشناسی (کتابنامه آخر کتاب) به تفصیل آمده است.

در اینجا شرح مختصر دو فقره از باارزش‌ترین منابع از این نوع ضروری می‌نماید. اولی «فرهنگ جغرافیایی شبه جزیره عربستان، عمان و خلیج فارس»[10] اثر ماندگار ژ. ج. لوریمر است که نخستین بار توسط حکومت هند بریتانیا در مدت زمان میان سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ چاپ و منتشر شده. قسمت اول این فرهنگ، با عنوان «جغرافیایی و آماری»، از اوضاع جغرافیایی، اقتصادی، عشایر ساکن و منابع مناطق و کشورهای مختلف همجوار با خلیج فارس اطلاعات مفصلی در بر دارد. قسمت دوم آن، یعنی بخش «تاریخی»، متضمن شرح تاریخ منطقه است.

اثر دیگر «خلاصه‌ای از روابط حکومت انگلیس با طوایف و شیوخ

8. India Foreign Proceedings

9. Administration Report of the Persian Political Agency, 1878 - 1900.

10. *Gazetteer of the Arabia, Oman and Persian Gulf.*

عربستان»[11] نوشتهٔ آرنولد ویلسون (نشر ۱۹۱۲) است که «فرهنگ جغرافیایی» لوریمر را تکمیل می‌کند. این خلاصه، چکیده با ارزش تاریخی ایالت از دیدگاه انگلیسیهاست و باید در ارتباط با اثر دیگر ویلسون، «جنوب غربی ایران؛ یادداشتهای روزانه یک مأمور سیاسی، ۱۹۰۷ - ۱۹۱۴»[12] مورد استفاده قرار گیرد.

گزارشهای سفر (سفرنامه‌ها)

گزارش سفر مسافران، اعم از ایرانی و غربی به ایالت، مکمل اطلاعات داده شده در مدارک مکتوب است. بیشتر این مسافران مثل نجم‌الملک (عبدالله بن مصطفی قلی‌خان)، لرد کرزن، کاپیتان سایکس، کلنل مارک بل، ژنرال تی. ای. گوردون و رضاخان سردار سپه در مأموریتهای رسمی یا نیمه رسمی از ایالت دیدن کرده‌اند. گزارشهای مختلف این مسافران از شرایط عام اقتصادی ایالت و ماهیت سیاست و نیز دیدگاههای سران عشایر و افراد سرشناس شهری اطلاعات مفصلی در بر دارد. در ذیل از مفیدترین این گزارشها یاد می‌کنیم:

سفرنامهٔ خوزستان (در اصل عربستان) اثر نجم الملک

حاجی میرزا عبدالغفار نجم الملک، مهندس آموزش دیده در سال ۱۸۸۱ / ۸۲ از سوی ناصر الدین شاه جهت تهیه گزارشی درباره امکان تعمیر شبکه آبیاری قدیمی ایالت به خوزستان اعزام شد. گزارش مسافرت وی مفصل‌ترین منبع ایرانی مربوط به این دوره است و توصیف روشنی از سیاست طوایف را در بردارد. مکمل این گزارش، یعنی **کتابچهٔ مسافرت عربستان و سد اهواز** چندان به غنای آن نیست. در کتابچه، نجم‌الملک هزینه مرمت شبکه آبیاری استان را بر آورد کرده است.

11. *A Precis of the Relations of the British Government with the Tribes and Shaikhs of Arabistan.*

12. *Southwest Persia, A Political Officer's Diary : 1907 - 1914.*

کتابچهٔ مسافرت عربستان و لرستان اثر عبدالله بن مصطفی قلی‌خان (سردار اکرم)
این اثر از همان نوع آثار نجم‌الملک است و در سال ۱۸۹۰ توسط فرمانده قشون ایالت نگاشته شده است. تقسیم بندی کتابچه جالب است، زیرا به روش یک «فرهنگ جغرافیایی»[۱۳] انگلیسی تنظیم یافته و تعدادی فصل دارد که زیر هریک اطلاعاتی درباره شش منطقه اداری ایالت آمده است. کتابچه وصفی هوشمندانه از ایالت در پی گشایش رود کارون بر کشتیرانی بین المللی است.

سفرنامهٔ خوزستان از رضاخان سردار سپه
این کتاب گزارش مسافرت سردار سپه به ایالت در سال ۱۹۲۴ و دربردارنده اطلاعاتی در باره شورش شیخ خزعل و در پایان سقوط اوست. فایده ویژه این کتاب وجود تعداد قابل توجهی سند در آن است.

وقایع نگاریها

تنها تاریخ وقایع‌نگارانه این دوره تاریخ کعب است که مؤلف آن نامعلوم است. این اثر تاکنون چاپ نشده و بدبختانه یافتن دستنوشته آن هم امکان‌پذیر نیست، اما ترجمه‌ای از آن به وسیله مک‌دوال، کنسول انگلیس در محمره به عنوان «تاریخ عربستان» در وزارت خارجه «(تحت شماره ۴ / ۴۶۰ پرونده ۲۰)» یافت می‌شود. مقایسه بخشهایی از این ترجمه با آنچه از تاریخ کعب در کتاب تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان اثر احمد کسروی نقل شده، صحت ترجمه مک‌دوال را تائید می‌کند. این وقایع نامه، به ویژه برای آگاهی از ماهیت داخلی اتحاد کعب از ۱۸۷۸ تا ۱۸۹۰، بسیار مفید است.

منابع ردیف دوم

در حقیقت منابع ثانوی قابل اعتمادی درباره خوزستان در سالهای ۱۸۷۸ تا

13. gazetteer

۱۹۲۴ وجود ندارد. تنها استثنای موجود، تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان اثر احمد کسروی است. کسروی از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵ به عنوان رئیس دادگستری در ایالت اقامت داشت. مؤلف در طول اقامت خود اطلاعات دست اول و مستندی درباره پانصد سال تاریخ خوزستان فراهم آورده است. نقص این کتاب فواصل زمانی طولانی آن است. در نتیجه هیچ موضوع واحدی در آن به تفصیل بررسی نمی‌شود. به طور کلی من از منابع دست دوم در مورد ایران که اطلاعاتی از ایالت داشته باشند زیاد استفاده نکردم. منابع ردیف ۲ که مورد استفاده بوده‌اند در کتابنامه و حواشی کتاب معرفی شده‌اند.

منابع

مجموعه‌های خطی
مکاتبات رسمی

Great Britain

Public Record Office, London.

Foriegn Office Files. Sereis : 60 (Persia); 65 (Russia in Central Asia); 248 (Bushire Consular Correspondence); 371 (post 1906 political correspondence); 416 (Confidential Print, Persia); 460 (Muhammrah Consular Archives); 881 (Confidential Print, numerical).

War Office Files. Series 106 (Records of the Department of Military Intelligence).

Foreign and Commonwealth Relations Office, India Office Records, London.

India Foriegn Proceedings 1876 - 1890.

Political and Secret Department, Subject Files. 1903 - 1914 (L/p+10 ...).

Political and Secret Department Library, Memoranda (L/P+S/18 and 20).

Iran

Ministry of Foreign Affairs Archives. " Files of the English Department, " 1316 - 1325 [1898/99 to 1907/1908].

" General Department Files " 1326 - 1344 (1908/1909 to 1925/26).

Ministry of Foreign Affairs Library.

'Abd allah ibn Mustafa Quli Khan [Sardar Akram] ***Kitabachah-yi Muafarat-i***

'Arabistan va Luristan (MSS. No. 6285).

Haji Mirza 'Abd al-Ghaffar Najm al-Mulk. *Kitabchah-yi Musafarat-i 'Arabistan va Sad-i Ahwaz* (MSS. No. 6249).

مجموعه‌های چاپی

Great Britain

Foreign Office and Board of Trade. Annual Commercial Reports (London H.M.S.O. annual, 1900-1914 under the following titles " Persia: Arabistan " and " Persian Gulf."

Parliament. Sessional Papers. *Agreement with the Anglo-Persian Oil Company* (London, HMSO, 1914) [Volume LIV, Command 7419].

Government of India

Foreign and Political Department. Military Report on South-west Persia by A. T. Wilson , 5 volumes (Simla, Central Government Press).

Persian Gulf Gazeteer. Part 1. *Historical and Political Materials, Precis of Persian Arabistan Affairs* by A. J. Salddana (Simla, Central Government Press, 1905).

Precis of the Relations of the British Government with the Tribes and Sheikhs of Arabistan by A. T. Wilson (Calcutta, Superintendent Government Printing, 1912).

Treaties and undertakings in force between the British Government and the Shaikh of Mohammerah (Calcutta, Superintendent Government Printing, 1919).

Persian Gulf Political Residency

Administrative Report on the Persian Gulf Political Residency and Muscat Political Agency (Calcutta and Simla, Superintendent Government Printing, 1878-1900).

Miscellanceous Papers

Air Headquarter's Iraq. *Military Report on Arabistan* (Simla, Government of India Press).

Buchanan, George. *A Note on the Communications and Irrigation of Arabistan*

(Simla, Government of India Press, 1923).

Gazeteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia, J. G. Lorimer, 4 parts. (Calcutta, Superintendent Government Printing, 1908-1915).

Iran

Administration des Douanes. *Statiques Commercial de la Perse. Tableau General du Commerce avec les Pays Etrangers pendant l'anne 1304* (1925/26). (Tehran: Imprimerie R.C.l'U.R.S.S. en Perse, 1926).

Chronicles

Tarikh-i Ka'ab [English translation by William McDoual, *History of Arabistan* in F.O. 460/4, File 20].

Travel Accounts (Persian and Western)

Bell, Mark Sever. " A Visit to the Karun River and Kum." *Blackwood's Edinburgh Magazine* 445 (June 1889).

Curzon, G. N. " Leaves from a Diary of a Journey on the Karun River." *Fortnightly Review* (1890).

Dieulafoy, Jane. *La Perse, La Chaldee et la Susiane.* Paris, Librairie Hachette, 1887.

Najm al-Mulk, Haji Abd al-Ghaffar. *Safarnamah-yi Khuzistan.* Edited by M. Dabir -Siyaqi. Tehran, 'Ilmi 1341 [1962].

Sardar Sipah. *Safarnamah-yi Khuzistan.* Tehran, Chapkhanah-yi Artish, 1304 [1925/26].

Other Works (Persian, Arabic and European)

Abrahamian, E. " Oriental Despotism: The case of Qajar Iran." *IJMES* 5 (January 1974).

Ainsworth, William F. *The River Karun: An Opening to British Commerce.* London, W.H. Allen and Company, 1890.

Algar, Hamid. *Religion and State in Iran 1785-1905, the Role of Ulama in the Qajar*

Period. Berkeley and Los Angeles, University of California Press, 1969.

Amiri, Mehrab. *Zindagi-yi Siasi Atabak-i A'zam*. Tehran, Chap-i Sharq, 1346 [1967].

Amuzgar, Jahangir and M. Ali Fekrat. *Iran: Economic Development under Dualistic Conditions*. Chicago, University of Chicago Press, 1971.

Arfa, Hassan. *Under Five Shahs*. New York, William Morrow, 1965.

Bakhkhash, S. " The Evolution of Qajar Bureaucracy, 1779-1879." *Middle Eastern Studies* 7 (1971).

Bamdad, M. *Tarikh-i Rijal-i Iran*. 6 vols. Tehran, Zavvar, 1347 [1966].

Bastani Parizi, M. *Talash-i Azadi*. Tehran, 'Ilmi, 1347 [1968/69].

Bush, Briton C. *Britain, India and the Arabs, 1914-1921*. Berkeley and Los Angeles, University of California Press, 1971.

Chandler, Edmund. *The Long Road to Baghdad*. 2 vols. London, Cassell, 1919.

Crow, Francis Edward. " English Enterprise in Persia." *The Nineteenth Century*, 41 (January 1897).

Curzon, George N. *Persia and Persian Question*. 2 vols. London, Longman and Green Co., 1892.

Dowlatabadi, Yahya. *Hayat-i Yahya*. 4 vols. Tehran, Ibn sina, 1331 [1942/43].

Demorgny, G. *Les Institutions Financieres en Perse*. Paris, Leroux, 1915.

Farmayan, H. F. " Observations on Sources for the Study of Nineteenth and Twentieth Century Iranian History." *IJMES* 5 (January 1972).

Farrukh, M. *Khatirat-i Siasi*. Tehran, Chapkhanh-yi Sipihr, 1347 [1969].

Fateh, Mustafa. *Panjah Sal Naft-i Iran*. Tehran, no pub., no date.

Fatemi, N. S. *Oil Diplomacy: Powder Keg in Iran*. New York, Whittier Books, 1954.

Fisher, W. B. (ed.). *The Land of Iran*. Cambridge, Cambridge University Press, 1968.

-------. *The Middle East, a Physical, Social and Regional Geography*. London, Methuen and Company, 1971.

Garthwaite, G. " The Bakhtiyari Khans, the Government of India, and the British." *IJMES* 3 (1972).

Graves, R. L. *Persia and the Defence of India, 1884-1892*. London, The Athlone

Press, 1959.

Hadow, Robert H. *Report on the Trade and Industry of Persia*. London, HMSO, 1925.

Imam Shushtari, Muhammad 'Ali. *Tarikh-i Jugrafiya-yi Khuzistan.* no.p. no.pub. 1331 [1952/53].

Issawi, Charles (ed.). *The Economic History of Iran, 1800-1914.* Chicago, Chicago University Press, 1971.

Jack, Martin. " The Purchase of the British Government's Shares in the British Petroleum Company," *Past and Present* 14 (Oct.1968).

Jacobs, Norman. *The Sociology of Development, Iran as an Asian Case Study.* New York, Praegar, 1966.

Jamalzadeh, Mohammad 'Ali. *Ganj-i Shaygan,* Berlin, Kaviani Gawtinburg, 1335 [1916/17].

Kasravi, Ahmad. *Tarikh-i Pansad Salah-yi Khuzistan.* Tehran, Gawtinburg, 1330 [1951].

-------. *Zindegani-yi Man.* Tehran, no.p. 1323 [1944/45].

Kazemzadeh, Firuz. *Russia and Britain in Persia, 1854-1914. A Study in Imperialism.* New Haven, Yale University Press, 1968.

Keddie, N. R. " Where is the Middle East? " *IJMES* 4 (1973).

Lambton, A. K. " The Impact of the West on Persia." *International Affairs* 33 (1973).

-------. *Landlord and Peasant in Persia.* London, Oxford University Press, 1953.

-------." Persian Society Under Qajars." *Journal of the Royal Central Asian Society* 48 (1961).

Lingeman, E. R. *Report on the Finance and Commerce of Persia, 1925-1927.* London, HMSO,1928.

Lisan al-Mulk, 'Abd al-Husain. *Tarikh-i Bakhtiyari*. no.p., no.pub., 1327 [1909/1910].

Longrigg, S. H. *Oil in the Middle East, its Development and Discovery*. London, Oxford University Press, 1968.

Makki, Husain. *Tarikh-i Bist Saleh-yi Iran.* 3 vols. Tehran, no.pub., 1325 [1946/47].

Marlowe, John. *Late Victorian, the Life of Sir Arnold Talbot Wilson.* London, Cresset Press, 1967.

Martin, Bradford G. *German-Persian Diplomatic Relations 1873-1916.* The Hauge, Mouton, 1959.

Massignon, Louis. " Mohammarah," *Revue du Monde Musulman* VI (1908).

Millspaugh, A. C. *The American Task in Iran.* New York, Century, 1925.

Moberly, Fred J.(compiler). *The Campign in Mesopotamia, 1914-1918.* 4 vols. London, HMSO, 1926-27.

Monroe, E. *Britain's Moment in the Middle East, 1914-1956.* London, Methuen, 1965.

Moschar-Ghadimy, H. *Les Finance Publique de la Perse.* Paris, Leroux, 1922.

Mustawfi, 'Abd Allah. *Sharh-i Zindegani-yi Man ya Tarikh-i Ijtima'i va Idari-yi Dowrah-yi Qajariyah.* 4 vols. Tehran, 'Ilmi, 1331 [1942/43].

Al- Najjar, 'Abd al- Qadir Mustafa. *Al Tarikh al-Siasi li lmarat 'Arabistan al 'Arabiyah.* Cairo, Dar al Ma'arif, 1971.

Naraghi, Hasan. *Tarikh-i Ijtima'i-yi Kashan.* Tehran, Intisharat-i Danishgah, 1345 [1965/66].

Nicolson, H. C. *Curzon: the Last Phase, 1919 - 1925.* London, Constable, 1934.

Oberling, Pierre. " British Tribal Policy in Southern Persia," *Journal of Asian History* 4 (1970).

-------. *The Qshqais.* The Hague, Mouton, 1974.

Perry, John R. " The Banu Ka'ab: An Amphibious Brigand State in Khuzistan." *Le Monde Iranien et l'Islam* 1 (1971).

Percicus. " The regeneration of Persia II." *The Imperial and Asiatic Quarterly Review* 1 (n.s.) (July 1891).

de Planhol, Xavier. *Le Monde Islamique essai de geographie religieuse.* Paris, Presses Universitaires de France, 1957.

Platt, D. C. M. *Finance Trade and Politics in British Foreign Policy 1815-1914.* Cambridge, Cambridge University Press, 1968.

Polk, William R.; Richard L. Chambers (eds.), *The Beginnings of Modernization in the Middle East*. Chicago, Chicago University Press, 1968.

Rey, Lucien. " Persia in Prospective," *New Left Review* 19 (1963).

Safa'i, Ibrahim. *Asnad-i Barguzidah*. Tehran, Anjuman-i Tarikh, 1350 [1971].

-------. *Asnad Siasi-yi Dowran-e Qajariyah*. Tehran, Chap-i Sharq, 1346 [1967].

-------. *Rahbaran-i Mashrutah*. 2 vols. Tehran, Javidan, 1346-48 [1967/69].

Savory, Roger M. " The principle of homestasis considered in relation to political events in Iran in the 1960's." *IJMES*, 3 (1972).

Shahpuriyan, 'Inayat 'Allah. *Bist va Panj Sadeh Maliyat*. Tehran, n. pub., 1350 [1971].

Sheikholeslami, Reza A. The sale of office in Qajar Iran, 1856-1896," *Iranian Studies* 4 (1971).

Stack, Edward. *Six Months in Persia*. 2 vols. London, Sampson Low, 1882.

Stately, Eugene. " Business and Politics in the Persian Gulf: The Story of the Wonckhaus Firm." *Political Science Quarterly* 48 (1933).

Tandon, N. S. " Administrative Reorganizatoin in Iran," *Indo-Iranica* 15 (1964).

Taymuri, Ibrahim. *'Asr-i Bikhabari ya Tarikh-i Imtiazat dar Iran*. Tehran, Iqbal, 1336 [1957].

Thoronton, A. P. " British Policy in Persia, 1850-1890," *English Historical Review* 69 (1954).

Whigham, H. J. *The Persian Problem*. London, Ispistert Company, 1903.

Wilson, Arnold T. *Loyalities: Mesopotamia, 1914-1917*. London, Oxford Univerity Press, 1930.

-------. *SW Persia: A Political Officer's Diary, 1907 - 1914*.

-------. " William McDoull: Obituary," *Journal of the Royal Central Asian Society* 12 (1925).

Zill al-Sultan, Mas'ud Mirza. *Tarikh-i Sarguzasht-i Mas'udi*. Tehran(?), no. pub. 1325 [1906/1907].

از همین مترجم منتشر شده است:

- تاریخ نوین فلسطین (عبدالوهاب کیّالی) ۱۳۶۶؛ ۱۳۷۶
- زندگی سیاسی ناصر (آ. آگاریشف) ۱۳۶۸
- منتقدان جامعه (تام باتومور) ۱۳۶۹
- شرارت شیطان (نجیب محفوظ) ۱۳۷۱
- نگاهی به داستان معاصر عرب (چند نویسنده) ۱۳۷۲
- فرهنگ ضرب المثلهای عربی خوزستان همکاری در تدوین ۱۳۷۴

The Univerrsity of Chicago

The History of Khuzistan, 1878 - 1925
A Study in Provincial Autonomy and Change

A Dissertation Submitted to
the Faculty of the Division of the Social Sciences
in Candidacy for the Degree of Doctor of Philosophy
Department of History

By
Mostafa Ansari

Chicago, Illinois
August, 1974
نشر شادگان

قیمت : ۱۰۰۰ تومان